وقل جاء الحق وزهق الباطل

بکرامة الله الحق الکتاب المسمی

تذکرة الحق

حفظه الله الحق عن شر الباطل

طبع فی مطبع سراج الفیض جهیو

بسم اللہ الرحمن الرحیم

فہرست مباحث تذکرۃ الحق

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله مرسل محمد علی العالمین رحمة المصلی المخصوص من الله
الرحمن بقابه بوجوده ومن الملائکة والمؤمنین بحابه بشهوده
اللهم صل وسلم علی محمد النبی الامی وعلی آله واصحابه واتباعه
اجمعین زین پس آنست که دردمند مستمند نظر بهدیها که مبادا
بتغیر دلالة در ربط الفاظ مقصودش از فهم قاصد دور افتد
بنوشتن شرح وحاشیه ما یحتاج الیه از دلالة و ربط بعض متن
کفایة بعض بعبارت وبعض بعلامت نمود پس علامة از فاعل
فا است واز مفعول مف واز مبتدا مب واز خبر خب

واز مضاف مض واز مضاف الیه ضا واز موصوف
مو واز صفت صف واز ممیز مم واز تمییز تم واز ذو الحال ذو
پیوسته واز حال حا واز معطوف علیه مع واز معطوف مع
واز متعلق به متب واز متعلق متق واز مردود مر واز تردید
تر واز مبدل منه مبد واز بدل بد واز اسم ان و مثلها اسم
واز خبر ان و مثلها خب بر لفظ واز متن م واز شرح متن شن
واز حاشیه ح میان سطر واز ربط بهدیگر علامت هندسه
موافق بنیش واز مقدم م واز موخر خ بر علامت واز
مرکب در مرکب خطی بر علامتین واز مرجع ضمیر هندسه موافق
زیینش منتهی تا نه در متن و در شرح جدا از ان و در حاشیه
جدا از ان و باید که ترتیب نگاه دارد و بضرورت رجوع بدور
سابق تکرار هندسه و چون لسبر آید از سر آید و من الله العلی
التوفیق اللهم صل و بارک و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی جماله
کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا به

دیباچه کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الضابط بنوره قسمتی عینه والصلوة علی رسوله محمد ن الباطن
بظهوره قسمتی شفعه وعلی آله واصحابه خصوصاً علی ابی بکر الصدیق
وعمر الفاروق وعثمان ذی النورین وعلی خاتم الولایة ولیبها
والحسنین المحبوبین وعلی اتباعهم اجمعین الذین هم متبعون پس باید دانست
الحمد مصدر مجهول است چه اسم مفعول مالم یسم فاعله در افادت مقصود
محتاج غیر نبود و موافق است بمعنی لغت بخلاف مدح که احتیاج غیر دارد
در وجود و حقائق محتویه خطبه بفحوای آنست که جمل مطالب قرآن
مجید که در بسم الله الرحمن الرحیم است در باء است و حضرت علی کرم
الله تعالی وجهه نقطه آن و کفایه کرد در صفات اصحاب و آل رضی
الله تعالی عنهم بترتیب تخصیص حقیقه شان که موفق این اسرار
را در محلش تواند دریافت والا کار دشوار تراز دشوار هم اما بعد

این مکتوب مسمی بتذکرة الحق از دردمند عائذ موسوم بہ محمد عبد الوحید
از والدیہ ش ابن محمد نور الاحد ابن مولوی محمد حسین ابن قاضی
محمد نعیم ابن مولوی محمد عبد القادر رحمہم اللہ تعالی ہم و مخاطب
بہ امیر از مرشدیہ ش یعنی جناب حضرت سید شاہ غلام رسول
رضی اللہ تعالی عنہ و جناب حضرت مولوی محمد عبد الرزاق
رضی اللہ تعالی عنہ ہم قریشی نسباً کیانی لقباً ش از عمی حضرت
عبد الاحد رحمہ اللہ تعالی شنیدم کہ یکی را از ابناء حضرت جعفر
طیار رضی اللہ تعالی عنہ سلطنت کیان مسلم بود از اولاد ش ہاشمیم
ازین باعث قریشی نسب و کیانی لقب ہاشمیم واللہ تعالی اعلم بالصواب
ہم کرسوی وطناً ش کرسی قصبہ ایست قریب لکھنو ہم اجمیری مسکناً
ش بامر خواجہ غریب نواز حضرت محمد معین الدین حسن رضی اللہ
تعالی عنہ بدار الخیر اجمیر مسکن گرفتہ ہم حنفی شرعیاً و نقشبندی
مجددی و چشتی معینی طریقتاً سوی محبوبی است بارک اللہ تعالی
فی جمالہ کہ دل و جان در گرد جمالش باد تا باشد کہ سیاہی ش
منور بجمالہ ش بدارہا بدو می سپارد کار خود بخداوندگار نعم المولی

ونعم النصیر و آزان ره که گذران تا آنجناب راقم بآب نگذرد
تنبیهاً للعوام بر قدر ضرورت ترجمه آیات منیفه و اخبار شریفه و
تصریح مدعا با زیادت دیگر منافع پرداخته شکو شدید مگر در
تحقیق حق که فرهنگ باطل است و آرزو ی ندارد هر که توافقش
کند یا تخالفش بر اوست مگر میش استشنا هست از ندارد آی
آرزو ی دارد هم بمتابعت کریمه کتاب انزلناه الیک مبارک
لیدبروا آیاته و لیتذکر اولوا الالباب ۵ و تدبر کلام منعوت بجوامع
الکلم و کلام قصیر المبانی کثیر المعانی دردمند که بیشتر با دعوی
متضمن دلیل هست و با حکم غایة البحث و مطلب متأخر هم و با جواب
ایراد و حصول هوار نیز که خود از آن ناشی است اللهم انت حق و تحقیق
الحق فیا ایها الناظر لا تنظر الی من قال و انظر الی ما قال تتنبیه باید
خیر کثیر که عبارت است از علم حقائق جز بما و بان نه بخشند کما قال سبحانه
ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین الآیه پس بی ادب را نسزد
که تعصباً با کلام دردمند درآویزد چه دلالة لفظی بی علم ماهیت
متصده نتواند شد همانا کریمه یضل به کثیراً و یهدی به کثیراً و ما یضل به الا

الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه الایه تنبیه فرماست
بیت معشوقه چون نقاب زرخ برنگرده است * نادان حکایتی بتصور چرا کند
وخطا آنست بر آنچه نداند صبر چون تواند همان آداب دانی فائز الحقائق
شوند العلم اکمل در تحقیق حقائق یا تعبیرش خطائی دریابد بکرم عمیم در اصلاح
التفات فرموده بی محو عبارت محرره ربط مناسب تحریر فرمایند سبحان
منت ازان انصاف شد و دعا بخیرش ازین در شد تا خلق از خطیئات
بضلالت نرود و موجب دعای تحسین یا استغفار ازان محبوب
منظر الحق شود اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة و علی جماله کما تحبه
وترضاه و شفعه فینا وترحمنا به

عرضداشت بسوی محبوب بارک الله تعالی فی جماله

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه
واتباعه اجمعین ای محبوب محبوبان حمدت از جمالت عیانست
و مدحت در جلالت نهان بارک الله تعالی فی جمالک وجلالک
بتمنای نا دیدن بجلوه دلربای خود دیدن از دوری ضروری

چه توان ناچار بعرض ناله دل واله که گاه بیگاه سر منیز ندت
خانهٔ عجز بنهاد در اپیش دست گرفتم تا سر نیاز بخط اظهار راز نهاده
اشک درد می ریزد. شعر باشد که بدین بهانه روزی
بر خط نگرهی و یاد م آری + روی ندارم که ترا خواهم روی وارہی
که مرا خواهی والعذر عند المحبوب مقبول والرحمة منه مامول کل جمیل
علی شاکلته والسلام علیک وعلی من لدیک اللهم صل وسلم
علی محمد نبی الرحمة وعلی جماله کما تحبه وترضاه وشفعه فینا وترحمنا به

ذکر کیفیت عقائد اہل سنت وجماعت رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه
واتباعه اجمعین دریں وقت صراط مستقیم صحة عقائد محبان اہل
سنت وجماعت بحبه ومعرفة محبوب حقیقی تعالی شانه که از مبلغ کمال
تحقیق حق است بجهات اختلاف مبتدعان محروش واختلاط
مطالب شان مستور شد بیشتر خلق لمقتضای پیش سیرتی ناشناختنه

با آشوبستان حرمان بدعة میروند بما نافرموده صلعم کل بدعة ضلالة و
کل ضلالة فی النار فیا اسفا علی الفراق شعر خلاف پیمبر کسی ره گزید
که هرگز بمنزل نخواهد رسید منتظر تا تائید الهی باظهار سببی بودم تا بمنیة
السلامة رسند فمن این فیها این ناگاه نامه سامیه عقائد نظامیه
زیب دست تمنا شد فطوبی للطالبین پس بعینها بمقابله شرح فقه
اکبر ملا علی رحمه الله تعالی با زیادت ترجمه و شرح نوشته شد

عقائد بسم الله الرحمن الرحیم نظامیه

حمد مجید و ثنای مجید مر خالق ودود جل شانه را و درود نامحدود
بر محمود کونین رسول الثقلین محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم و بر آل و
اصحاب او اما بعد سرگاه این مولف بی بضاعة محمد فخر الدین
که تولید صوری و معنوی از رئیس السالکین شیخ المشائخ تاج
الواصلین فخر العاشقین حضرت نظام الدین اورنگ آبادی
قدس سره العزیز دارد برای زیارت قدوة العارفین حریف
المحبة شیخ الاسلام والمسلمین حضرت مخدوم فرید الدین شکر بار مسعود
الاجودهنی اید الله تعالی بلطفه الخفی والجلی که در حق طالبان حق

کبریت احمرست از اورنگ آباد بصحبت فیضیاب بحضرت پاک پتن رسیده
بهره یاب سعادت جناب هدایت مآب گشت اکثر اخره آنحضرت
از راه کرم و عنایت فرمودند که عقائد اهل سنة وجماعة که بنهج قدوه
انام امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه باشد بقید
قلم بعبارت سهل آرید که موجب یادآوری در جناب فیض انتسا
ش یعنی حضرت فریدالدین رح هم شود حال آنکه استطاعة
خود از جهة اختلاف مسائل اینقدر نمی یافتم و طاقة عدم قبول
سوال ایشان نیز نمیداشتم لهذا دست بدامن ملکی سمات قدسی
صفات هادی الخلق الی الصراط المستقیم مرشد الانام مسفی
مناهج الدین القویم ش امام اعظم رحمه الله تعالی هم بواسطه
فقه اکبر که تالیف امام اکبر است رضی الله تعالی عنه در زدم
و بعبارت آسان بیان نمودم و هر مسئله را مضمون ش آسی
پیش گرفته هم بعقیده ساختم تا عوام وخواص از کلام امام انام
که بنای اهل سنة وجماعة حنفی است بهره یاب گشته این هیچمدان
را بدعای تبعیت اهل سنة نبوی صلی الله تعالی علیه وعلی آله و سلم

در حیرت خاتمه افتخار بخشند تو لا که اگر سهوی یا نسیانی بنظر آید
بمقتضای العفو عند کرام الناس ماًمول بخشند و اصلاح فرمایند
عقیده ۵ اصل توحید و ما ینبغی الاعتقاد به ترجمه چیزیکه صحت
می باید اعتقاد بآن ۵ این است که زبان را موافق دل ساخته
بگوید که ایمان آوردم بتوحید حق تعالی در ذات و تفرید در
صفات و ملائکه که بندهای حق تعالی اند و مبرا اند از ذنوب و
معاصی و منزه اند از ذکورت و انوثت و بکتابهای حق تعالی
مثل توریة و انجیل و زبور و فرقان و غیرها بلا تعیین عدد و بجمیع
انبیا و رسل و بزندگی بعد موت و بآمدن قیامة و بقدر خیر و
شر از الله تعالی یعنی تقدیر جمیع مخلوقات بمرتبه که یافته میشود و
بس ضمیر عائد بسوی مرتبه هم از حسن و قبح و نفع و ضرر
بس انهمه بیان مرتبه بصله از بیانیه هم بتقیید زمان و مکان
عقیده ۵ حساب افعال و ترازوی اعمال و
بهشت و دوزخ و صراط و حوض حق است عقیده ۵
حق تعالی واحد است بس نه بطریق عدد که توهم شود

جدا او دیگر هم یعنی کسی ازین اشیا مثل او نه در ذات و نه در
صفات عقیده متشابه نیست او را کسی از مخلوقات قال
نعیم بن حماد من شبه الله بشیء من خلقه فقد کفر ترجمه گفت
نعیم پسر حماد هر که مانند کرد الله تعالی را بچیزی از خلق او
پس تحقیق کفر کرد عقیده همیشه بود در ماضی و همیشه بود در آینده
باسماء خود و صفات ذاتی و فعلی خود و صفات ذاتی او هشت
اند حیات و قدرت و علم و کلام و سمع و بصر و ارادت و صفات
فعلی او تخلیق و ترزیق و انشاء و ابداع و صنع و غیر آن
عقیده اسماء و صفات حق تعالی همه ازلی اند که نیست
آنها را بدایت و ابدی اند که نیست آنها را نهایت عقیده الله تعالی
عالم است بصفت علم ازلی خود و قادر است بقدرت خود که صفت
ازلی اوست و متکلم است بکلام نفسی خود که صفت اوست
در ازل و خالق است بتخلیق خود و فاعل است بفعل خود
که صفت اوست در ازل عقیده مفعول مخلوق است
و فعل الله تعالی غیر مخلوق است و قدیم عقیده و صفات است

حق تعالی ازلی اند غیر حادث و نه مخلوق پس هر که گفت
صفات حق تعالی مخلوق اند یا حادث یا توقف کرد یا شک کرد
درین مسئله برابر است که طرفین او مستوی باشند یا ترجیح دهد
یکطرف را پس کافر است عقیده در قرآن مجید پس درینجا از قرآن
مجید کلام نفسی مراد است از شرح فقه اکبر ملا علی هم که شان او
از همه بزرگ است در مصاحف مکتوب است بدستهای ما بواسطه
نقوش حروف و اشکال کلمات و در دلها محفوظ است بواسطه
تصور متخیلات پس آنچه غائب باشند و شاید که این لفظ
معنیات باشد هم بالفاظ متخیلات و بر زبانها مقروء است
از حروف ملفوظ که مسموع میشود و بر نبی صلی الله تعالی علیه
و علی آله و سلم منزل است بواسطه حروف مفردات و مرکبات
در حالات مختلفات عقیده تلفظ ما بقرآن مجید مخلوق است
و کتابتهای ما قرآن مجید را و خواندنها پس شاید که بجای
لفظ خواندنها لفظ حفظ باشد از شرح فقه اکبر ملا علی هم
ما قرآن شریف را مخلوق است از جهت آنکه گفتن و نوشتن

وخواندن از جمله افعال عباد است وفعل مخلوق مخلوق است
عقیده و قرآن مجید اسے کلام نفسی هم غیر مخلوق است
ونیست که حلول کند در مصاحف و غیر مصاحف بکتابت یا باشارت
عقیده و چیزیکه ذکر کرد الله تعالی در قرآن مجید از اخبار و از انا
حضرت موسی و جمیع انبیاء صلوات الله تعالی علی نبینا وعلیهم
السلام و از فرعون و ابلیس تمامه کلام الله تعالی قدیم و غیر
مخلوق است عقیده کلام موسی ولوکان مع ربه و کلام
سائر انبیاء و مرسلین و فرشتهای مقربین مخلوق است
و حادث عقیده قرآن مجید کلام حق تعالی است از روی
حقیقت نه از روی مجاز پس قدیم است مانند ذات حق تعالی
و شنید موسی کلام الله تعالی را قال الله تعالی کلم الله موسی تکلیما
ترجمه کلام کرد الله تعالی موسی را کلام کردن عقیده تحقیق
بود الله تعالی متکلم در ازل و نبود کلام با موسی بل اصل موسی
عقیده تحقیق بود الله تعالی خالق در ازل پیش از پیدا کردن
خلق عقیده هرگاه کلام کرد الله تعالی با موسی کلام کرد الله تعالی

موسی ع را بکلام قدیم خود که حق تعالی را قبل از خلقت موسی ع بود
عقیده صفات حق تعالی تماماً واقع اند بخلاف صفات مخلوقین
که صفات ایشان بهیچ وجه مشابه آنجناب نبینند اگرچه اشتراک اسمی
واقع است عقیده الله تعالی میداند حقایق اشیا را و کلیات
اشیاء را و جزئیات اشیا را و ظاهر اشیاء را و باطن اشیاء را
بعلم ذاتی که ازلی است و ابدیست نه مانند علم ما زیرا که ما میدانیم
اشیاء را بآلات و تصور صورتهائی که در ذهن ما موافق فهمهای
ما حاصل آید عقیده قادر است الله تعالی نه مانند قدرت ما
زیرا که قدرت او قدیم است بدون آلات و بدون مشارکت و
ما مخلوقان قادر نیستیم مگر به بعضی اشیاء آنهم بآلات و مددگار
عقیده می بیند الله تعالی نه مانند دیدن ما و می شنود نه مانند
شنیدن ما زیرا که ما می بینیم اشکالها و رنگهای مختلفه را و می شنویم
آواز کلمات موتلفه را بآلاتی که پیدا کرده شده است در اعضای
مرکب و حق تعالی می بیند اشکال و الوان و صور مختلفه را بنظر
اصلی خود و می شنود آوازها را و کلمات مفردات و مرکبات را

بسمع خود که صفت ازلی اوست بدون آلات و بی مشارکت دیگری
از کائنات اگرچه مرئی و مسموع از حادث است عقیده میگوید
حق تعالی نه مانند کلام ما زیرا که ما کلام میکنیم از حلق و زبان و لب
و دندان و حروف و الله تعالی کلام میکند بدون واسطه آلات و
حروف از کمال ذات و صفات خود عقیده و حروف مخلوق است
مانند آلات و کلام الله تعالی نامخلوق است و قدیم است با ذات
عقیده الله تعالی و تبارک شیء است یعنی موجود است بذات و
صفات و نیست مثل اشیاء مخلوقه از روی ذات و صفات و
معنی بودن حق تعالی شیء نه مانند اشیاء است اثبات وجود
ذات حق تعالی بغیر جسم و بغیر عرض و جوهر است چنانچه اشیاء
صاحب جسم اند و عرض اند و جوهر و حق تعالی از همه منزه است
و لا شریک له در ذات و در جمیع صفات عقیده نیست حد و نهایت
حق تعالی را و نیست ضد و منازع و ممانع در بدایت نه در نهایت
و نیست شبیه مر حق تعالی را عقیده حق تعالی را ید است و وجه است
و نفس است چنانچه لایق ذات اوست مما ذکر الله فی القرآن

من ذکر الوجه کقوله تعالی کل شی هالک الا وجهه و الید کقوله تعالی
ید الله فوق ایدیهم و النفس کقوله تعالی حکایتا عن عیسی علیه السلام تعلم
ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک و الصفات بلا کیف ترجمه از انچه ذکر
کرد الله تعالی در قران از ذکر وجه یعنی روی مثل فرمودن او تعالی
هر چیز فانی شونده است مگر روی او و از ذکر ید یعنی دست مثل
فرمودن او تعالی دست خدا بر دستهای شان هست و از ذکر نفس
مثل فرمودن او تعالی حکایتا از حضرت عیسی علیه السلام میدانی انچه
در نفس من است و نمیدانم انچه در نفس تست و برای او تعالی
صفات بی چگون هستند یعنی کیفیات صفات غیر معلوم اند عقیده
نباید گفت در مقام تاویل چنانچه بعض خلف که مخالف سلف اند
میگویند که عبارت از ید قدرت است یا نعمت حق است زیرا که در
تاویل ابطال صفة حق است و ان قول اهل قدر و اهل اعتزال است
و لیکن ید حق صفة حق است بلا کیف که ما نمی شناسیم کیفیه ید او را
که صفة اوست چنانچه عاجزیم در معرفت کنه بقیه صفات او فضلا عن حقیقة ذاته
عقیده و غضب حق تعالی و رضای او دو صفة اند از صفات او لیکن بلا کیف

عقیده ۵ پیدا کرد حق تعالی اشیا را بغیر ماده که سابق باشد
بر مخلوقات چنانچه الله تعالی در قران مجید فرموده است خالق کل
شی ترجمه پیدا کننده هر چیز است حالانکه خلقت بعض اشیا از بعض
مواد منافی عقیده سابق نیست زیرا که اصل مواد از مخلوق غیر
موجود است عقیده ۶ بود الله تعالی عالم در ازل باشیا
قبل وجود اشیا در ان حال که مقدر کرده است اشیا را موافق
اراده خود و حکم کرده مطابق علم خود در اشیا پس علم الله تعالی
قدیم است و بعض متعلقات این علم حادث است چنانچه نص
صریح دال اوست ولا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات
ولا فی الارض ولا اصغر من ذلک ولا اکبر الا فی کتاب مبین
ترجمه پوشیده نگردد ازو برابر ذره در آسمانها و نه در زمین
و نیست خردتر از ان و نه بزرگتر از ان مگر آنکه مکتوب است در
کتاب روشن یعنی لوح محفوظ خلاصه از تفسیر حسینی عقیده ۷
نمی باشد در دنیا و نه در آخرت هیچ موجودی حادث در هیچ حال
مگر بمشیت او و علم او و قضای او یعنی حکم او و قدر او یعنی تقدیر او

تقدیر او و کتابت او در لوح محفوظ که بوصف است حق شی این
بوصف موجود حادث هم نه بحکم یعنی نوشته است حق تعالی در
جمیع اشیاء باینکه خواهد شد چنین و چنین موافق قضاء نه بر وجه اجبار
زیرا که اگر میکرد امر همان وقت بوجود می آمد و قضاء و قدر
یعنی حکم اجمالی و تفصیلی اوست و مشیة اراده حق تعالی
که متعلق بالست سن یعنی موجود حادث هم صفته حق تعالی ا
در ازل بلا کیف عقیده میداند حق تعالی معدوم را در حالت
عدم آن معدوم و میداند که آن معدوم وقت موجود شدن
بکدام حال پیدا خواهد شد عقیده میداند حق تعالی موجود را
در حالت وجود او و میداند که بکدام نهج خواهد بود فناء او عقیده
میداند حق تعالی قائم را در حالت قیام او پس هرگاه می نشیند
قائم میداند حق تعالی او را قاعد در حال نشستن او از تغییر
علم او در ازل یعنی علم حق تعالی از نشستن برخاستن و حیات
و ممات و حصول و عدم و سائر مقام موجود تغییر نمی یابد
نهج که در ازل نبوده باشد حالا حادث شده باشد باین

پس یعنی باین قسم اختلاف احوال مذکور بالا قسم دیگر نیز
و اختلاف احوال از قیام و قعود و امثال آن از افعال پیدا می شود
در مخلوقین عقیده پیدا کرد حق تعالی خلق را ساده از آثار کفر
و انوار ایمان بایشکه گرداند ایشانرا قابل اینکه از ایشان عصیان
احسان پس عبادت بحضور دل هم واقع شود بعد از آن
خطاب کرد حق تعالی ایشانرا در وقت تکلیف پس این وقت
در شرع بلوغ است که تقدیر کرده اند بعض علما به پانزده سال
هم بعبادت و امر کرد ایشانرا بایمان و طاعت و منع کرد ایشانرا
از کفر و معصیت پس هر که کفر کرد کفر کرد به فعل خود و اختیار
خود و انکار خود و اصرار خود به جهل و استکبار خود بخذلان الله تعالی
یعنی بترک نصرت الله تعالی او را و هر که ایمان آورد ایمان آورد بفعل
خود و انقیاد خود و اقرار بزبان خود و تصدیق بجنان پس
بفتح جیم یعنی دل هم خود موافق امر الله تعالی از توفیق الله
تعالی آنرا و یاری الله تعالی او را بمقتضای فضل خود کما قال
الله تعالی ان الله لذو فضل علی الناس ترجمه تحقیق الله تعالی

هر آئینه صاحب فضل است بر آدمیان * عقیده بیرون آورد ذریت حضرت آدم علیه السلام را تا روز قیامت سر یعنی هر قدر که تا روز قیامت پیدا شدنی اند هم طبقه بعد طبقه از صلب حضرت آدمؑ اولاً بعد ازان از اختلاف اصلاب فرزندان و ترائب بنات آدمؑ که بعض آن سپید بودند و بعض آن سیاه و یا نشا ر ساخت بسوی یمین و یسار آدمؑ بعد ازان خطاب کرد ذریات آدمؑ را بقول الست بربکم یعنی آیا نیستم پروردگار شما و امر کرد ایشان را با یمان و احسان و منع کرد ایشان را از کفر و عصیان پس اقرار کردند حق تعالی جل شانه را بر بوبیت و ذاتهای خود را بعبودیت از قول بلی از روی ایمان حقیقی یا حکمی فهم یولدون علی تلک الفطرت ترجمه پس آنها پیدا کرده میشوند برین آفرینش * عقیده شخصی که کفر آورد بعد ایمان میثاقی تبدیل کرد و تغیر ساخت ایمان فطری را بکفر و کسی که ایمان آورد و تصدیق کرد در اظهار ایمان باین روش که ایمان لسانی را مطابق تصدیق جنانی

ساخت ثابت ماند. بر دین خود که اصل فطرت بود و مقرر
شد بر اقرار خود که بقول الست بلی بود عقیده جبر نکرده است
هیچکس را از خلق خود بر کفر و نه بر ایمان و پیدا نکرده است
الله تعالی ایشان را مومن و نه کافر بلکه پیدا کرده است ایشان
را اشخاص عقیده ایمان و کفر فعل عبد است یعنی با قدرت
اختیار ایشان نه بر وجه اضطرار عقیده میداند الله تعالی
شخصی را که کفر میکند کافر در حالت کفر و هرگاه ایمان آرد
بعد از ارتکاب کفر میداند الله تعالی او را مومن در حال ایمان
او از غیر تغیر علم او تعالی و صفت او تعالی مثل یعنی غضب
و رضا چنین است در شرح فقه اکبر ملا علی هم یعنی از کفر
بنده و ایمان بنده علم حق تعالی متغیر نمیشود و نه صفت
او تعالی مثل یعنی غضب و رضا هم عقیده جمیع افعال
عباد از کفر و ایمان و طاعت و عصیان کسب ایشان است
بر سبیل حقیقت و نیست بر طریق مجاز و نه بر سبیل اکراه
و غلبه بلکه اختیار ایشان است در فعل ایشان با تقدیر

اختلاف و سیلان ذاتهای ایشان لها ما کسبت و علیها
ما اکتسبت ترجمه برای آن باشد انچه کسب کرد از نیکوئیها
و بروی باشد انچه کسب کرد بجهد از بدیها ۞ عقیده
الله تعالی خالق افعال عباد است موافق اراده خود کما
قال الله تعالی خالق کل شیء و فعل عباد نیز داخل در
تحت شیء است عقیده تمام افعال عباد از خیر و شر
کسب ایشان باراده و علم حق تعالی و قضای حق تعالی است
عقیده طاعة بتمامها ش از فرض و واجب و سنة و
هم قلیل و کثیر ثابت است از امر الله تعالی اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول ترجمه فرمان برید الله تعالی را و فرمان برید
رسول را صلعم ۞ و سبب محبت حق تعالی است ان الله
یحب المتقین ترجمه تحقیق الله تعالی دوست میدارد
پرهیزکاران را ۞ و از رضای حق تعالی است لقوله
تعالی فی حق المومنین رضی الله عنهم ترجمه خوشنود
شد الله تعالی از ایشان ۞ و علم و مشیة و قضا و تقدیر

حق تعالی است و معصیت بتمامهاش از کفر و شرک
و کبیره و صغیره همه از علم حق تعالی و قضاء حق تعالی و
تقدیر حق تعالی است و مشیت حق تعالی و نیستند بسبب محبة
حق تعالی چنانچه آیت قران مجید مشعر است ان الله لا یحب
الکافرین ترجمه تحقیق الله تعالی دوست نمیدارد کافران
را و نیستند معاصی برضاء حق تعالی لقوله تعالی و
لا یرضی لعباده الکفر و نه بامر او تعالی چنانچه در کلام مجید
واقع است ان الله لا یامر بالفحشاء ترجمه تحقیق الله تعالی
حکم نمیفرماید به بیحیائی و عقیده جمیع انبیا علیهم السلام
پاک اند از صغائر و کبائر و قبائح مانند قتل و زنی و لواطت
و سرقه و قذف محصنه و سحر و فرار از جهاد و ظلم بر عباد
و قصد فساد در بلاد حس عمداً و سهواً از کبائر نه سهواً
از صغائر بعد تشرف به نبوت نه قبل و معصوم اند از
کفر قبل از نبوت و این همه بالاجماع است خلافاً لحشویه از
شرح فقه اکبر ملا علی هم عقیده تحقیق بود از بعثت انبیاء

علیهم السلام قبل از ظهور نبوت یا بعد مناقب رسالة زلات
و خطیات عقیده محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن
عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم بن مناف بن قصی بن
کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک
بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن
مضر بن نزار بن معد بن عدنان بس درین قدر نسب
آنحضرت صلعم اختلاف نیست و در روایه کرده شد از آنحضرت
صلعم که منسوب فرمود نفس مبارک خود را تا نزار بن معد
بن عدنان از شرح فقه اکبر ملا علی هم خاتم الانبیا است
و حبیب الله تعالی و بنده خاص حضرت جل و علا و
رسول الله تعالی و تبارک و عبادت نکرده است صنم را
و شریک نکرده است بالله تعالی کسی را گاهی نه
قبل از نبوت نه بعد از نبوت و نه مرتکب شده است صغیره
و کبیره را بس نه قبل از نبوت نه بعد هم عقیده
افضل الناس بعد وجود مبارک حضرت رسول الله صلی

علیه و علی آله و سلم حضرت ابو بکر صدیق بن ابی قحافه است رضی
الله تعالی عنه بعد ایشان حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه
بعد ایشان حضرت عثمان ابن عفان رضی الله تعالی عنه بعد ایشان
حضرت مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه ابن ابی طالب عقیده
بعد خلفاء اربعه رضی الله تعالی عنهم باقی دوام بتبعیت حق اند
چنانچه بودند در زمان ماضی یعنی حضور جناب نبوی صلی الله تعالی
علیه و علی آله و سلم بی تغیر حال ایشان و نقصان در کمال ایشان
ش نقصان عطف است بر تغیر یعنی بی نقصان پس بوقوع
مشاجرات وغیرها تغیری بحال و نقصانی در کمال واقع نشد
م عقیده دوست میداریم ما اصحاب رضی الله تعالی عنهم را
ش آن نیز شامل صحابیت هم و نشناسیم کسی را
از ایشان بخلاف روافض و خوارج بقوله تعالی والسابقون
الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم و رضوا عنه ت سبقت کنندگان پیشینیان
که از هجرت کنند گان اند از مکه بمدینه و از مددگاران که اهل مدینه

ه وکردند آنانکه متابعت کردند سابقان را در ایمان و طاعة

مراد ند سائر صحابه خوشنود شد خدای تعالی از ایشان بقبول

طاعة ایشان و خوشنود شدند ایشان از خدای تعالی بانچه یافتند

از نعیم دینیه و دنیویه خلاصه از تفسیر حسینی ه . . . ولقوله علیه

السلام لاتسبوا اصحابی ترجمه برای فرمودن پیغمبر علیه السلام

زشت نگوئید اصحاب مرا ه عقیده یاد میکنیم هر یکی را از اصحاب

رضی الله تعالی عنهم بخیر اگرچه صادر شد از بعض ایشان انچه

درصورت شر است بنابر حسن ظن بایشان لقوله علیه السلام

خیر القرون قرنی ترجمه بهترین هر قرنیکه گذشت وگذرد

قرن من است ه ولقوله علیه السلام اذا ذکر اصحابی

فامسکوا ترجمه و برای فرمودن پیغمبر علیه السلام هرگاه

ذکر کرده شوند اصحاب من پس خاموش باشید ش ازین

حدیث شریف اشارت است که در معاملات صحابه از هیچ

مشاجرات وغیرها حذر کنید ونیز ازنکوهش وافراط وتفریط

بپرهیزید ای هم عقیده تکفیر نمیکنیم هیچ مسلمانی را از ذنوب

اگرچه مرتکب کبیره باشد مادام که معتقد حلت معصیتی که حرمت
آن بدلیل قطعی ثابت شده باشد نیست چنانکه خوارج میکنند
پس ای تکفیر میکنند مرتکب کبیره را از شرح فقه اکبر ملا علی
هم عقیده نزائل نمیشود از مسلم بسبب ارتکاب کبیره اسم
ایمان پس ای وصف ایمان از شرح فقه اکبر ملا علی
هم چنانچه معتزله گویند پس که مرتکب کبیره بیرون شود از ایمان
و نه درآید در کفر پس ثابت میکنند مرتبه میان کفر و ایمان
با آنکه اتفاق دارند بر آنکه صاحب کبیره همیشه در دوزخ ماند
از شرح فقه اکبر ملا علی هم بلکه نام میداریم مرتکب کبیره را
مومن از روی حقیقت نه از روی مجاز عقیده نمیگوییم
که ضرر نمیکند مومن را گناه بعد حاصل شدن ایمان و
مومن گنهگار داخل نخواهد شد در دوزخ پس چنانکه مرجیه
و ملاحده و اباحتیه گفته اند از شرح فقه اکبر ملا علی هم عقیده
مسح بر خفین ثابت است از سنت برای مقیم یک روز و یک
شب و برای مسافر سه شبانروز عقیده تراویح سنت

شبهای ماه رمضان سنت است عقیده و نماز عقب صالح و طالح از مومن جائز است عقیده مومن گنهگار همیشه در دوزخ نخواهد ماند اگرچه فاسق باشد درانحال که مرده باشد بحسن خاتمه عقیده ما قائل نیستیم بانکه تحقیق حسنات ما مقبول اند و سئیات ما مغفور مانند قول مرجیه لیکن میگوئیم کسیکه عمل خواهد کرد حسنه بشرائط صحیحه آن حسنه درانحال که خالی باشد از عیوب مفسده ظاهری و معانی مبطله باطنی چون کفر و عجب و ریاء تا آنکه خارج شود از دنیا ضائع نخواهد شد پس ای این عمل حسنه هم الله تعالی در قرآن مجید میفرماید ان الله لایضیع اجر المحسنین ترجمه تحقیق الله تعالی ضائع نمیکند اجر عابدان حاضر دل را بلکه قبول خواهد کرد از عابدان عمل را حق تعالی به فضل و کرم خود و ثواب بران خواهد داد عباد را بمقتضای وعدهٔ خود عقیده کسیکه کرد سئیات را سوای شرک و کفر و توبه نکرد تا آنکه مرد مومن غیر تائب پس او متعلق باراده حق سبحانه و تعالی است اگر خواهد عذاب کند

بعدل خود نشد از استحقاق عقاب آن یعنی خلود در نار نیابند
و اگر خواهد عفو کند بفضل و کرم خود عقیده ریا هرگاه که ثابت
شود در عملی از اعمال پس باطل خواهد شد اجر آن عمل بلکه
ثابت نخواهد شد ش ای آن عمل هم و همچنین عجب ضایع
کنند عمل است ش از اقتصار بر ریا و عجب از سائر آثام
اشعار است باینکه دیگر سیات ابطال حسنات نمیکنند از
شرح فقه اکبر ملا علی هم عقیده معجزات از انبیاء علیهم السلام
و کرامات از اولیا رضی الله تعالی عنهم ثابت گردیده است
از کتاب و سنت عقیده خرق ش دریدن یعنی خلاف
عادتهم عادت که ظاهر شود از اعداء حقتعالی مثل ابلیس در طی
ارض و فرعون در روانی نیل و دجال در کشتن و زنده
کردن و چنین روایت کرده شده است در اخبار که بودند
بعضی خوارق از ایشان پس نام نمی نهیم آن خوارق را
بمعجزات زیرا که معجزات مختص بانبیاء علیهم السلام اند و
نه بکرامات زیرا که کرامات مختص باصفیاء اند لیکن نام می نهیم

آن خوارق را از قضاء حاجات مر اعداء را از روی استدراج
مکر بهم فی الدنیا و عقوبة لهم فی الآخرة ترجمه فریب است با آنها
در دنیا و عذاب است برای آنها در آخرت + کما قال الله
تعالی سنستدرجهم من حیث لا یعلمون ترجمه زود باشد
که بگیریم ایشان را پایه پایه یعنی اندک اندک و بهلاکت نزدیک
گردانیم از انجا که ندانند یعنی هر گاه که گناهی میکنند نعمة مر
ایشان را زیادت میگردانیم تا در طغیان و عصیان می افزایند
از تفسیر حسینی + .. پس در غفلت می افتند و فریفته میشوند
بآن سبب ای قضاء حاجات که از روی استدراج است
هم و می پندارند آنرا انعام و احسان و زیاده میشوند از روی
عصیان اگر باشند فجار و از روی کفر اگر باشند کفار
عقیده هست الله تعالی خالق پیش از پیدا کردن مخلوق
و هست رازق پیش از رزق دادن بس باشد که
تکرار فرمود امام علیه الرحمة این مطلب را برای آگهی اینکه
واجب است برین اعتقاد از شرح فقه اکبر ملا علی

هم عقیده مومنان خواهند دید حق تعالی را در جنت
بچشم سر بلا تشبیه و بلا کیف و کمیته عقیده نخواهد شد میان
حق تعالی و خلق مسافت یعنی نه در نهایت از قرب و نه در
نهایت از بعد و نه بوصف اتصال و نه بنعت انفصال
و نه بحلول ش درآمدن در چیزی هم و اتحاد ش یک
شدن هم عقیده ایمان اقرار زبانست و تصدیق
بجنان عقیده ایمان اهل ایمان از ملائکه و اهل جنة و
اهل زمین از انبیاء و اولیاء و سائر مومنین زیادت
و نقصان نمی پذیرد عقیده جمیع مومنین مستوی اند در
اصل ایمان توحید و متفاضل اند در اعمال عقیده
اسلام تسلیم ش ای قبول باطن هم و انقیاد ش
فرمان بری ظاهر هم امر و نهی الله تعالی را میگویند
پس در طریق لغت اسلام و ایمان فرق است لیکن در
شریعت یافته نمیشود ایمان بغیر اسلام پس ایمان و اسلام
مانند پشتی است که هرگز از یکدیگر جدا نمیشود چنانچه پشت با شکم

عقیده دویم اطلاق ثبت گفتن یا ضد تقلید هم کرده شود
برایمان و اسلام و شرایع تمام عقیده می شناسیم حق تعالی را
چنانکه حق معرفت است حسب مقدور خود و طاقت خود و چنانچه
وصف کرده است حق تعالی نفس خود را بتمام صفات ثبوتیه
ثبت این صفاتیکه در ذات اوست تعالی هم و سلب مثل
این صفاتیکه در ذات او تعالی نیست هم در کتاب خود و در
قرآن مجید آمده است لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر ترجمه
نیست مثل او سبحانه چیزی وحال این است که او شنوا
و بینا است عقیده نیست قادر کسیکه عبادت کند الله تعالی
را چنانچه او سبحانه سزاوار اوست لیکن بنده عبادت میکند
الله تعالی را بامر او تعالی چنانکه امر فرموده است عقیده
تمام مؤمنین مستوی اند در معرفة فی نفسها و یقین در امر دین
و توکل بر خدا و محبت برای خدا و رسول و رضا بتقدیر و
قضا و خوف از غضب و عقوبت و رجاء برای رضا و
مثوبت وایمان یعنی ایقان به ثبوت ذات او تعالی و تحقق

صفات او تعالی و متفاوت باشند مومنان در ما سوای ایمان
در چیزیکه ذکر کرده شده است بتمامه مثل امی در غیر تصدیق و اقرار
بسبب تفاوت ابرار در قیام بارکان مع اختلاف فجار در مراتب عصیان
از شرح فقه اکبر ملا علی و تواند شد که اند ما سوای ایمان مراد تصفیه
و تزکیه و تخلیه باطن باشد از ما سوی الله تعالی با استقامت بر یقینیات
عقیده و الله تعالی فضل کننده است بر بعض بندگان بفضل خود
و عذاب کننده است بر بعض بندگان بعدل خود بی زیادت بر
استحقاق و گاهی عطا میکند از ثواب و اجر دو چندان چیزیکه
مستحق است آن از فضل خود و گاهی می پوشد گناه را از فضل
خود بواسطه شفاعت یا بلا واسطه عقیده و شفاعت جمله انبیا
علیهم السلام و شفاعت پیغمبر ما صلی الله علیه و علی آله وسلم
برای مومنین گنهگاران و برای اهل کبائر از مومنین
که مستوجب عقاب اند حق است عقیده و شفاعت ملائکه
و علما و اولیا و شهدا و فقرا و اطفال مومنین
صابرین علی البلوی ثابت است عقیده و وزن اعمال

بر ترازو که مردم کفه خواهد داشت در روز قیامت حق است
عقیده قصاص میان نوع انسان در روز قیامت حق است
یعنی حسنات ظالم بمظلوم خواهند داد بمقابله ظلم از لیس هناک
الدراهم والدنانیر ترجمه برای اینکه نیست آنجا درهما و دینارها
عقیده حسنات اگر نخواهد بود ظالم را سیآت مظلومین بگردن
ظالمین نهادن حق است عقیده حوض پیغمبر صلی الله علیه
وعلی آله وسلم حق است و پل صراط حق است عقیده جنت
و نار که موجود اند الیوم قبل از قیامت حق اند و فانی نخواهند شد
مثل بعد دخول جنتیان و دوزخیان بخلاف جبریه عقیده
عقاب و ثواب الله تعالی فانی نخواهد شد همیشه هست بخلاف جبریه
عقیده الله تعالی هدایت یعنی راه راست بردن میکند سوی ایمان
و طاعت از فضل خود هر کسی را که میخواهد و ضلالت میدهد بکفر و معصیت از عدل
یعنی عدل با حکمت خود هر کسی را که میخواهد عقیده اضلال الله تعالی عبارت
از خذلان است و تفصیل خذلان این است که توفیق نیابد بنده
آن چیز را که راضی است حق تعالی از آن چیز و آن خذلان از

عدل سِش اَی عدل بالحکمة هم است و همچنین عقیدت به مخذول

بر معصیت از عدل شِش اَی عدل بالاستحقاق هم عقیده

نیستیم قائل اینکه شیطان سلب میکند ایمان را از بنده مؤمن الا بسوء سعی

قهراً و جبراً لیکن میگوئیم بنده میگذارد ایمان را باختیار خود باغوای

شیطان یا بهوای نفس پس هرگاه ترک میکند بنده ایمان را

پس سلب میکند ایمان را ازان بنده شیطان عقیده

سوال منکر و نکیر مَن ربّک و ما دینک و من نبیّک ترجمه

کیست رب تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو + در قبر یا در مستقر

حق اَی جای قرار یعنی هر جا که باشد چنانکه غریق و حریق

و خورده گرگ و غیره هم حق است عقیده اعاده روح

بسوی جسد بنده در قبر حق است عقیده ضغطه سِش سے

دبا ما ضغطه قبر برای مومن مانند معانقه مادر شفقه است

از شرح فقه اکبر ملا علی هم قبر جمیع مومنان را حق است

عقیده عذاب قبر حق است و جمیع کافران را و بعضی

عصات مومنین را و همچنین تنعیم بعض مومنین حق است

عقیده و تعبیر تمام اسماء که ذکر کرده اند آنرا علماء بزبان فارسی
از صفات حق تعالی عزت اسمائه و تعالت صفاته جائز است مگر ید که تعبیر
ید بفارسی جائز نیست عقیده جائز است که بگوید بدست
خدا بلا تشبیه بلا کیف عقیده نسبت قرب الله تعالی از ارباب
طاعة و بعد الله تعالی از اصحاب معصیة از طریق طول و قصر
و مسافة و نه بمعنی کرامت و هوان و لیکن مطیع قریب است
از حق تعالی بلا کیف و عاصی بعید است از حق تعالی بلا کیف
امی بو حنیفه تنزیه حق قرار داد امام علیه الرحمة قرب و بعد
حق تعالی را از بنده و قرب و بعد بنده را از حق تعالی
از باب متشابهات بلا تاویل از شرح فقه اکبر ملا علی
هم عقیده قرب و بعد و اقبال حق ضد اعراض هم الله
تعالی بمناجی و همچنین مجاورت بنده در جنت و وقوف بنده
در قیامت میان یدین حق تعالی بلا کیف است عقیده قرآن مجید
که نازل شده است بجناب رسول الله تعالی صلی الله تعالی
علیه و علی آله و سلم و مکتوب است در مصاحف ما بین دفتین

کلام الله تعالی است علی ما هو المشهور عقیده آیات قرآن مجید
که تمامها در معنی کلام است یعنی در مقام مقصود است برابر است
که در آن ذکر رحمت الله تعالی و مدح اولیاء الله تعالی
باشد یا ذکر غضب الله تعالی یا ذم اعداء الله تعالی باشد
مستوی اند در فضیلت افعلی و عظمت معنوی ولیکن بعض آیات
را فضیلت ذکر و مذکور هست مانند آیة الکرسی زیرا که مذکور در
آیة الکرسی جلالت و عظمت الله جل جلاله و صفة الله تعالی است
که خاص بذات حق تعالی است پس جمع شد در آیة الکرسی
دو فضیلت یکی فضیلت ذکر دوم فضیلت مذکور و بعضی آیات را
فضیلت ذکر است فقط نه فضیلت مذکور چنانچه سورة تبت یدا
و مانند این از احوال کفار عقیده اسماء الله تعالی چنانچه
الله و احد و صفات حق تعالی چنانچه له الملک و له الحمد تمامه
مستوی اند در فضیلت و عظمت حق مطلقا یعنی بقطع نظر از
وجوه فضیلت بعض بر بعض هم نیست تفاوت در اطلاق
آنها بر ذات و صفات حق تعالی و این منافی عظمت بعضی اسماء

و صفات بر بعضی اسما و صفات نیست ش عظمة جزئیه
یعنی بلحاظ وجه فضیلة و عظمة بعض بر بعض هم عقیده و والدین
رسول الله تعالی صلی الله علیه وسلم مردند بر کفر ش و درین مسئله
اختلاف علما است و جانب صحة ایمان والدین المکرمین صلعم
مترجح بدلائل و زیادة قریب است هم رسول علیه السلام
انتقال ازین عالم بر ایمان کردند ابوطالب عم حضرت رسول الله
تعالی صلی الله تعالی علیه وسلم مرد کافر حضرت قاسم حضرت
طاهر و حضرت ابراهیم بودند فرزند رسول خدای تعالی صلی
الله تعالی علیه وسلم عقیده حضرت بیبی فاطمه و بیبی زینب
و بیبی رقیه و بیبی ام کلثوم بنات رسول خدای تعالی
صلی الله تعالی علیه وسلم بودند عقیده هر وقتیکه مشکل شود
بر ایشان اهل ایمان شیئی از دقائق علم توحید پس واجب است
بر آن ایشان اینکه اعتقاد کنند چیزیرا که صواب است نزد حق
تعالی بطریق اجمال ش یعنی هرچه صواب است نزد حق تعالی
همان مقبول و مختار من است و تفصیل نکند هم مادام که یابد

عالم را ای عارف بحقیقة احوال را پس سوال کند ایمان تفصیلی
بروجه کمال و تاخیر نکند عقیده خبر معراج حضرت غوث الثقلین محمد
صلی الله تعالی علیه وسلم بجسد در بیداری بسوی آسمان حق است
و ثابت است بطریق متعدده پس کسیکه رد کند آن خبر را و ایمان
نیارد بمقتضای آن خبر ضال است و مبتدع عقیده
خروج دجال و یاجوج و ماجوج و طلوع شمس از غرب
و نزول عیسی علیه السلام از آسمان و سائر علامات روز قیامت
بنا بر چیزیکه وارد است بآن اخبار صحیحه بلکه آیات صریحه حق است
و ثابت است عقیده الله تعالی هدایت میکند هر کسرا
که میخواهد بسوی صراط مستقیم ش ختم شد عبارت فقه اکبر
از شرح ملا علی قاری پس دعا است از مترجم و صلوة از ورود
هم اللهم اهدنا صراطا مستقیما و دینا قویما بحرمة صاحب
الصراط آمین یارب العالمین اللهم صل و بارک وسلم دائما
ابدا علی محمد رسولک وحبیبک و علی انواره کما تحبه و ترضاه
و شفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیة الاصول العاصمة عن خطیات الفهم فی الحقائق الحقة والکلام فیها

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین اعلم ان الکلام فی اصول تعصمک عن خطیات الفهم فی الحقائق الحقة والکلام فیها اصل ان حقائق الاشیاء ثابتة بمعنی انها مغایرت علی انواع الاضافة تامل فیها والشیٔ یطلق علی ماله وجود فیهما قیاما بنفسها وان نفیتها فثابتتان لثبوت متقدم للنفی هم والعلم بها متحقق بمعنی فیه اشارة الی ثبوتها بل ثبوتها بالاضافة اذ العلم لا یتحقق بالعدم فاذا تحقق فیصح الحکم هم فالحقیقة اما بمعنی الذی هو مصداق متقدم لحصول شبه لصنع شیٔ فهو ثابت واما بمعنی علت معلول کما فی قیام محتاج بمحتاج الیه قیاما حقیقیا او مجازیا وهو اظهر بمعنی ای لا یحتاج الی دلیل هم واما بمعنی ماهیة شیٔ وهی وجود لتصفیه الواقع فان تکن وهمیة ای متحصلة من وهم

بمعنى وهمية اما ان لا يكون لها وجود مطلقاً فالعدم مجهول
فكيف حكمه واما ان يكون لها وجود منتزعاً غير مستقر بذاته فالوجود
بهذا الوجه واقع ش وان لم يكن واقعاً فالعلم ممتنع م والمنا
ن التغير منتزع ش من حيث الاتخاذ م من التغير ففي العلم موجوداً
واقعاً ش اي وجوداً واقعاً هذا دليل على واقعية وجود
المنتزع م والا ش اي ان لم يكن بمعنى وجود واقع م
فبالمعنى الاول للواجب تعالى توهم ش اي علم العدم م
م نفي له وحق انه الوهم علم غير مستقر بمعلوم لا معلوم
غير مستقر في وجوده فالمعلوم بحقيقته كما هو هو فان الماهية
الموجودة بين عدمين تسرع الى فنائها حتى لا يستقر عليها
بها فهذا حقيقة الوهم والوهمية لا كحلقة من شعلة جوالة لانها
بحقيقتها معدومة ولوجود الحلقة من جولان الشعلة يلزم
انها كهي حدوثاً وقدماً فلا يصدق التشبيه لوجود حادث
من قديم فاما الكلام في وجود خارج من علم وجوده بمعنى
فان لم يكن للمعلومات حادثة وجود خارج فالعلم اي

اللمس وان كان مشتركا بالقيام المجازي من حاس ومحسوس او بالقيام
حقيقي من روح وجسد باطل لان الحس لا يوجد الا في وجود خارج
ومنه مجمع على وجوده بداهة واما بمعنى اثر شيئ مثلا في شيء مشروط بوجوده
فان قيل الاثر بالنسبة لا بالحقيقة فتحقق الاثر بالنسبة بسلب
الاثر بالحقيقة من الطرفين باطل فكيف وانما الثبوت متقدم
على السلب ش لان السلب لا يوجد الا بتقدم الثبوت صح فحق
انه ثابت بحقيقته ومسلوب بنسبته ش لان الحقيقة اقدم من
النسبة اذ النسبة لا تقوم الا بالحقيقة صح وانما التاثير ومسلبه
بالنسبة لا بالحقيقة اصل ان الانتزاع لتحقق من جهة وحدة
اتحاد ش مجازية وذال فوقانيتين والاتحاد يفيد على تخصيص
المخصص ممنوع الجواز صح شيئ من شيئ اتحاد ش مجازي ودال
فوقانيتين صح فلا يحتاج في حده بشيئ آخر منه لعدم الاشتراك
باي وجه وقد يحتاج بتحققه الى شيئ آخر منه فمن جهتين او جهات
ش اي فتحقق من جهتين او جهات صح وان قيام شيئ لشيئ على وجهين
حقيقي وهو تحقق النسبة بين القائم والقائم به اي المنسوب والمنسوب اليه

نفس تعلیقیته بل بوجه مع زیادة القائم علیه ش ای علی القائم
متعلق زیادة م والزیادة شرطت فیه لان الانتساب لا تحقق
الا فی الموجودین و مجازی و هو لیس کذلک ش ای تحقق
النسبة بالتبعیة بوجه مع الزیادة م بل مع المغایرة ولا تحقق
الا تحقق واسطتها بالقیام التحقیقی الذی لیس فهو حاجب موصل
بین القائم والقائم به فانها من جهة ش ای الانتزاع الذی
تحقق من جهة م الانتزاعی وهو انتزاع من الوجود من حیث
ترتب الوجود و تضمنا منه ثانیا تحقیقیا کالشق من الصفة
والصفة من الذات فلزم حدوثها ش ای المنتزع والمنتزع
منه م او قدمها علی حکم منتزع منه و تعدد ش منتزع کوجود
ای حاجب الموصل و قدم منتزع منه علی حالها ش حدوثا او
قدما م واما مجازیا فیها علی حدة کوجود حادث مخلوق عن قدیم
شبهها عنه واما التزامی و هو انتزاع من لازم لا زم منتزع عنه
بوجود حادث تضمنا منه من حیث ترتب الوجود او اثرا او
من وجه شبهها عنه فمن وجود خارج ملتزم الا فی

التزامی متعلق بالوجود و وجہ تضمنی متعلق بالعدم فاحفظ النظر
عن الزیغ و ہذا لا یحتاج بتحققہ الی جہۃ اخری و امّا من جہتین
کالتحت و الفوق و ہذا یحتاج بانتزاعہ الی جہۃ و بتحققہ الی جہۃ
اخری و امّا من جہات کالقرب و البعد و ہذا لا ینتزع الا من
جہتین محکوستین فی حکم واحد لا انتزاع و لا تحقق الا بجہۃ ثالثۃ
اصل ان اختصاص شیٔ بشیٔ علی قسمین احدہما حقیقی ہو احتیاج
بینہما اما قیاما حقیقیا و اما قیاما مجازیا کما فی الانتزاع من جہۃ
و ہذا ش ای الاختصاص الحقیقی م لا یحتاج فیہا فیہ ش
ای فیما وقع فی الاختصاص الحقیقی م الی اختصاص مخصص
فیشترط علم محتاج من جہۃ محتاج الیہ ضرورتا ش ای وجوبا
م لا محکمہ و ہذا ش ای الاختصاص الحقیقی م بمعنی ربط
بینہما ش ای بین الشیئین او بین المحتاج و المحتاج الیہ م و
ہنا الاختصاص بمعنی لازم ش الذی بمقابلہ متعد م
و بمعنی اختصاص مخصص ایضا فیشترط علمہا بربطہما الدائر
ش ای بینہما قبل اختصاص المخصص م و ہنا الاختصاص

بمعنى متعدد ش الذي بمقابلة لازم ثم فيشبه مجازي ش الذي
بمقابلة الحقيقي ثم تشبيه مجازي وهو اختصاص مخصص شيئا بشيء و
لا احتياج بينهما فيما حقيقيا ولا مجازيا فهنا يشترط علمهما معاً وقت
الاختصاص مع شرط المعلومين من قبل ويكون بمعنى ربط بينهما
بعد اختصاص مخصص مجازا فيشبه بحقيقي وهذا ش اي الاختصاص
المجازي ثم لا يتحقق الا بتحقق واسطة ما باختصاص حقيقي الذي
ليس فلا بد للمخصص من فعل ليستجمع الربط بينهما ش الضمير الى الشيئين
يحتملان الربط مجازا ثم مجازا وبهما ش اي الشيئان ثم مفعولاً
فكان الفعل في نفس المخصص باختصاص حقيقي فما يشبه بمجازي
في حكمه وما يشبه بحقيقي في حكمه فعلى ما يشبه بمجازي لا يكون
تقدم علم للماهيتين معاً ضروريا الا الماهية محتاج فالى قدم ضروري
ش اي تعاقب العلم الى قدم هو محتاج اليه محتاج ضروري
يحصل الدلالة القطعية ثم فيتحقق الاختصاص بتحقق شرط المعلومين
بمعاوقت الاختصاص لا بشرط المعلومين معاً قبل الدلالة والى
الممكن ليس كذلك ش اي تعاقب العلم الى محتاج اليه هو الممكن

بمعنی انه لیس الشیء ضروری لعدم حصول الدلالة القطعیة ص فیتحقق الاختصاص
بتحقق شرط الدلالة بمعنی تبعیة شرط المعلومین قبل الدلالة وفی ما یشبه
بتحقق تکون الشیء المتقدم علم للمتبین معا ضروریا والبحث مستقل فی
الاختصاص الذی یدل والذی لا یدل ش ای یدل الاسم اصل
ان الجوهر والعرض الموجودان حیران بالخصوصیة ش ای
خصوصیة النسبة فیها وخصوصیة اللفظ للمعنی ص والا فما هیتان
موجودتان وبالجمال لا حاجة فی تعبیرها بتة بانها جوهر او عرضا
فقط بل ملکت لفظ الجوهر علی معنیها لا یراد فیها الخصوصیة المذکورة
التی الحق لا تتحقق اذ هی غیر متحققة فی حد وجودها من کلام جوابا
ش کما ذکر فی شرح ذکر کیفیة توحید الله تعالی ص ولما لم یجز
لا یصح فی تعبیرها لفظ الجزء فهو یقتضی مقابلة الجزء ش کما ذکر
فی ذکر کیفیة الاصول فی اصل کیفیة الکل والجزء ص فهو جوهر یعبر
بعرض نسبة تباکه ش ای بحصول نسبة القیام ص باخره
حقیقتا وهما ثابتان فالعرض فی الحال موجود واقع زائد
علی الذات وان لم یکن هکذا کیف تثبت نسبة القیام بین

معدوم وموجود (ش) اي العرض المعدوم والجوهر الموجود
اذ لا يكون موجود واقع حيثما متقوم او غيره بغير موجود واقع من
اي جهة من جهاته فبطلت نسبة القيام (ش) يعني وجه التعبير بالعرضية
فالعرضية باللازم وكيفية العينية والزيادة مجهولة في التحقيق
والمسئلة تشير الى مسئلة قيام الافعال بالصفات والصفات
بالذات والصورة بالهيولى في وجه القيام كلها كما تقدمت
على الاشارة فان قصدت نعمت كلها بطلت [illegible]
حوادث واسمائه وصفاته سبحانه توقيفية فلا يجوز اطلاقها
في ذاته وصفاته واسمائه سبحانه او مجازا فيقيني الا ان كل موجود
واقع لانه اذ بل مشابه في حقيقته لا تتحقق [illegible] فالمجاز لا يتحقق
الا بان يتصف بالقيام حقيقي في موجود آخر وهو مستعديا
لقيام المستند به الا آخر (ش) اي [illegible] وهم
محل قيام عرض فقط فالمجاز لا يتحقق بمجرد قرينة **اصل**
ان معنى المصدر هو صفة المبني عليه من فعل فاعله لا انه مشتق
انتزاعه لمعنى قوته واستعداده بانفعاله في فاعله لا فعاله له

ففيه مرتبتان مترتبتان تقدم الفاعلية وتاخر المفعولية فيتقدم
من فعل فاعليه الا لامتيازه به حش اى لا يتقدم من فعل فاعله
لاقيانه بفعل فاعليه فلا ينتزع منه بل مبني منه **اصل**
ان الوجود المبني عليه من الموجود وهو ضد عدم فلا يقتضى عدها
بمقابلته ولا يجتمعان فى محل واحد فالوجود بديهى **اصل**
ان الثبوت المبني عليه من ثابت ويفرق من الوجود بجريان
نفى وسلب عليه كما سنذكره ان شاء الله تعالى ولا يقتضى
نفيا بمقابلته الا سلبيا فالثبوت هو موضع خارجا بمقابلة سلبه
عن موضع فالثبوت بديهى **اصل** ان العدم لضد الوجود
فلا يقتضى الوجود ولا يجتمع به فمبنى عليه من معدوم حقيقى او حكمى
حش الحقيقى معدوم لاحق والحكمى معدوم سابق هو ملتزم الوجود
حادث من جهة حدوثه لا منتزع منه لان الانتزاع لنفى
اتحاد فالعدم نظرى **اصل** ان النفى لا يجرى على عين
ثابت وحش الواو حالية لبيان حالة الثبوت وحكمه يتبع
فى ضمن الثابت عطفا هو الثبوت المبني عليه منه ثابت

ولا على عدم فقط لكنه يجري على ترتب اثره متاخر من ثبوته
ذهني كان صالحاً للترتيب بانتزاعه منه في خارج بشبهها لصنعه
لولا حاصل ضروري وهو موقوف الحكم للاثر مش فان
لم يحصل لا يمكن الحكم النفي للاثر هو متن ثبوت متقدم خارج
س اصلا ان ترتب اثر متاخر فيعين ثابت وان لم يترتب
عدم فان النفي لترتب اثر متاخر من ثبوته ذهني كما هو
المذكور حصر الا من غيره هم فيقتضي الثبوت قبله لا بمقابلته
خارجا فمبني عليه من منفي ملتزما بثبوت ما ثبت س اــ
ثبوت حاصل ما ثبت هم فالنفي نظري فاعلم ان النفي
بالوصف هو مخبر به لا بالذات هي مخبرة عنها اذ هي ثابتة
ولا بالوصف المنطبق بالذات عيناً اذ هو مع الذات عين
ثابت فحصل ان السلب لا يجري الا على ثبوت الذي
هو مبني عليه من ثابت ويقتضيه قبله ومقابلته خارجا
فالسلب هو عن موضع مقابلة ثبوت بموضع خارجا
فمبني عليه من مسلوب ملتزما بثبوت ما ثبت مش بــ

بثبوت ما حصل ما ثبت م فالسلب نظري اصل ان الوضع
بالتخصيص مثـ شيئا لشي حال الوضع م لتحقق دلالة مثـ من شيئ
على شيئ م ليقتضي دلالة استلزاما والدلالة لا توجد الا بالوضع
مثـ المعرف على وجه التخصيص م اصل ان اللفظ بالوضع
الدال ان اعتبر فيه دلالة على معنى مفرد فهو كلمة ولو كان مركبا
على اصل معنى فان دل على معنى قائم بنفسه ولم يفهم به تقييد زمان
كالذات فهو اسم وان دل على معنى قائم بالغير اصلا
فهم به تقييد زمان كالوصف الواقع فهو فعل وان دل على
معنى قائم بالغير عرضا ولم يفهم به تقييد زمان كالابتدا
والانتها فهو حرف فان اشترك اللفظ بالمعنيين
مثـ اسمي بمعنى فعل وبمعنى اسم م كالفاعل والمفعول
فهو صفة مشبهة مثـ بالاسم م ولذا قد يجرد بواحد منهما ولما كان
الوضع مقتضي الدلالة والدلالة موجودة بالوضع فلا يمكن ان الوضع
ليس بدال وما هو لا يدل فيخرج من الوضع وان اعتبر فيه دلالة على
معنى مركب فهو كلام ولو كان مفردا على اصل لفظ اصل ان الاسم

قد یکون معرفة وقد تکون نکرة اصلاً فالنکرة قد تعرّف او تخصص
عرضاً او الفعل والحرف بهما وصفان قائمان بغیرهما لفقد کانا نکرة
اصلاً فلیمکن ان یعرفا او یخصصا عرضاً علی حکم ما قال ما به حاصل ان
الصفة تکون عیناً للذات من جهة قیامها الحقیقی بها فیها الاخبار
اثباتاً او نفیاً فقد تکون عیناً منطبقاً بالذات ش کالوجود
م فلا یمکن نفیها لاستلزمه نفی الذات وعینها الاختیار حاصل
ان الاسناد مداه قامه ش علی المجاز م شتی مبنی نوعان ش
احدهما الاسناد م الحقیقی وهو بقیامه الحقیقی بمسند الیه ولزم
التنکیر بمسند به اصلاً فیحکم معرفاً او مخصصاً علی حکم مسند الیه عرضاً
ش ثانیهما الاسناد م المجازی وهو بقیامه المجازی
بمسند الیه ولکن الاسناد المجازی لا یتحقق الا بان تتضمنه بالاسناد
الحقیقی فیهما یصحان فی المعرفة بالاصل ش کالعلم
م من جهة لا سیما فی المنکر لاحالهما الا التخصیص بالعرض
ش کما بالاسم او بالحرف او بالقرینة م من جهة تبیین فضرورة
التخصیص لابد منه استقامة للمعنی قرینة کافیة فیتشبها

الاسناد حتی یجره الی ان یستقیم المعنی بہ فکانا مفیدین
لشبہتہا فی حدہما س ش فمثال الحقیقی فی معرفۃ بالاصل
من جہۃ زید قائم والمجازی فی غلام زید ومثال الحقیقی
فی المخصص بالعرض من جہتین فباسم ہذا الرجل قائم و
بحرف الرجل قائم وبقرینۃ رجل قائم والمجازی ہذا
الغلام للرجل والغلام لرجل وغلام رجل فالمقصود فی
الکلام الاسناد المخصص بقرینۃ من ہو قائم ومن ہو
مملوک لرجل مالکہ لا الجنسیۃ فتعلق العلم بالمعلوم بوجہ الذی
لا یزیل العموم ص فالتعریف تعیین من حیث الذات فلا
یقبل التعمیم اصلا فالمعرف سنہ والتنکیر تعمیم من حیث الوصف
فلا یقبل التعیین اصلا فالمنکر سنہ والتخصیص تعیین یقتضی
العموم بمقابلتہ لا یزیلہ فتعریف المعرف تاکید وتعریف
المنکر مہمل ش لاقتضائہ التعمیم اصلا فالتعارض ولکن
جاز تخصیصہ لاقتضائہ العموم ص وتخصیص المعرف یشیر
الی زوال اقتضائہ س ش ای لایقبل التعمیم اصلا

م عرضا ش تمييز من الزوال اى بعرض التخصيص
م فيقبل التعميم لا اصلا ش تمييز من الزوال اى
لا يشير الى زوال اقتضائه من اصله م وتخصيص المنكر
يشير الى زوال اقتضائه ش اى لا يقبل التعيين اصلا
م عرضا فيقبل التعيين لا اصلا ش شرح المميزين
كما تبين م ولا يفرق فى وجه المقصود من التعريف
والتخصيص ه لكن فيهما اشارته الى اقتضائهما وفيهما مطلب
آخر هو تعيين فى حد ذات المعرف وتعميم فى حد وصف
المنكر ش ينظر اهل النظر فى محلها م ويجوز نفى المنكر المخصص
بالوصف عن نفسه ش اذ نفى الوصف جائز والمنكر المخصص
شامل به م لا ش يجوز نفى المنكر المخصص بالاسم
والحرف اذ هما كمعرفة بالذات فى ثابت ش ولا نفى عن
نفس ثابت م اصل ان معارض الثابت باول
بما لا يعارضه لا الثابت لتقدمه على المعارض والا الثابت
باطل وكيف بطلانه م اصل ان نفيا بعضه ثابت باطلا

ش اذ لا يجري شئ منها بضد ثابت على ثابت فعدم
والعدم لا يحكم فبا طل م وبتخالفه ش اي ثابت م
ما دل من اذلة الوجود فيحكم بتاويل م بما لا يعارض ثابتا
فليتامل في الضد والتخالف فيصيب ان شاء الله
تعالى حصل ان الامر طلب لترتب اثر جائز امكان
من ثبوت ذهني صالح له حاصل من ثبوت متقدم
خارج معلوم ش آمر ومامور م ممن هو اهل للطلب
والقصد ولا يجوز الجواز باختيار المامور ولا دليل على
استعلاء الطلب وعدم استعلائه ظاهر المتن هو قاصده
تاكيد احتمال الامكان فقد القصد لا الطلب فالامر
بعين موجود معلوم والممنوع امكان طلبا وترتبا
لغو وفقده ايضا ش اي الممنوع امكان فقد
القصد لغو . لكنه قد يأول تشريفا بالخطاب
والمجهول ثبوت متقدم خارج موجودا او معدوما
ممتنع فالمامور به نظر اي حصل ان

منشع عن ترتب اثر جائز امكان من ثبوتيت ذـــ منه
صالح له حاصل من ثبوت متقدم خارج معلوم
ش ناه و ـــ منهي م ممن هو اهل المنعه والمقصد
ولا تجوز الجواز باختيار للمنهي ولا دليل على استعلاء المنع
وعدم استعلائه ظاهر فمن هو لا القصد تنبيه احتمالا لا
لامكان القصد لا المنع فالنهي عن عين موجود معلوم وعن
ممنوع امكان منعا وترتبا لغو وقصدا ايضا ش اے
عن ممنوع امكان قصد لغو م لكنه قد يأول تشريفا بالخطاب
وعن مجهول ثبوت متقدم خارج موجودا او معدوما ممتنع
فالنهي به نظري اصل ان الخلاف حتلا فه ش الضمير
ـــ الى الخلاف اے وجود غير مثله وليس الضده
فيقتضي وجودا غير مثله م وليس بعكسه فيوجدان في
محل واحد اصل ان المعارض بالخلاف يأول بالضد لا
ش يأول م لان الخلاف يقتضي وجودا غير مثله مقابلته
فيسع تاويله والضد لا فلا ش اے لا يقتضي وجودا غير مثله

فلا یسع التاویل م فلزم التساقط اصل ان العکس وجود مثلہ فی العکس اصل ان الوجود الخارج ما ہو مصداق لما فی علم متقدما منہ ش ای المصداق متقدما مما فی علم ای الشبہ ہو معلوم م او متاخرا ش اے المصداق متاخرا مما فی علم ای الشبہ ہو مصنوع م جمیا او غیرہ اصل ان الوجود الذہنی فی حصولہ موقوف علی مصداقہ المتقدم فلیس مستقلا فی وجودہ و لا مصداق ولذا یمکن ان یقال لیس للذہنی وجود ای وجود مستقل وان یقال للذہنی وجود اے وجود غیر مستقل فان یفہم کذا فلا نزاع والا فالقولان باطلان وعلم من ہذا ان الذہنی فی حال معلومیتہ خارجی لانہ مصداق متقدم لما فی علم لہ ش اے للذہنی ہو مصداق متقدم لما فی علم آخر لہ م ولا یحصل الذہنی ان کان مصداق متقدم معدوما لامتاخر اصل ان الوجود البدیہی ما یتحقق وجودہ واقعا جمیا او غیرہ

وان الحكم بغير حسي بديهيا فما اطلاق على انتزاعي منه ش
اي توهم ان البديهي ما يدرك بنفسه والنظري ما يدرك
بدلالة غيره بديهي وغير حسي نظري فيقول الاخرين ان نظرت
في تعريف النظري وجدته بعرض دلالة وتفكر كما قالوا
توقف ادراكه على دلالة وتفكر فقط لكن ماهيته التي توقف
ادراكها على دلالة في تحقق وجودها واقعة بذاتها كما هي هي
وان تحصيل نظري آخر كانتزاع من النظري الاول
اي غير حسي وشرطه ان فطريا لا تحصيل الا ببديهي على قولهم
فما الحكم على الاول ولا يمكن حكم البداهت والنظر على حقيقة
واحدة فما يحكم على الوجود الانتزاعي من غير حسي هم وان
يشترط وجودا واقعيا فغير حسي فيه ش اسے داخل في
البديهي لوجود والواقع هم اصل ان الوجود النظري ہے
ماهو بانتزاعه في عالم ش حال الانتزاع او صفته ا
ليس بخارج من علم فليس بواقع هم تمكنا حقيقيا فاذا تحققت
انتزاعيته خارجية من علم فواقعة بنفسها فهو في الحال

س ش وهو لا ينافي حال تحقق انتزاعيته خارجة من علم
م بديهي هذا تحريفه هذا تم ش اعلم ما قال في المتن فاذا
تحقق وجود ما هو بانتزاعه خارجا من علم فواقع بوصفه
فهو في الحال بديهي بل قال ما قال ففيه نكتة اي ما هو بالانتزاعي
في علم حكما عقليا الى ان تحقق انتزاعيته خارجة من علم نظري
فاذا تحققت خارجة من علم فواقعة بوصفها فهو في الحال
بديهي لان منشأ الثبوت النظري الانتزاع الحال بين
المنتزع والمنتزع منه لا وجود المنتزع المتحقق ولكن
لما تحقق فتحقق انتزاعيته خارجة من علم يجعله بديهيا
م وكذلك نسبة وابناء س ش مثلا ان الملك مفهوم
انتزاعي من جهتين من مالك ومملوك فالى ما ان لا يتحقق
خارجا من علم نظري فاذا تحققت انتزاعيته خارجة من
علم فهو في الحال بديهي فهذا امثال للنسبة والانتزاع
والابناء كلها في الجهتين ومثلا ان فعلا لازما مفهوم انتزاعي
من جهة من صفة وذات فالى ما ان لا يتحقق بنفسه

من منشتزع منه خارجا من علم فنظری فاذا تحققت انتزاعیته خارجة من علم فهو فی الحال بدیهی فهذا مثال للنسبة والانتزاع والابناء کلها التحلیلی فللنظری حالة قبلیة ام فالنظری قبل البداهة ش ای اذا کان الامر کما قیل فی النظری والبداهة فالنظری ثابت قبل البداهة ام فما استجمعها ش الفاء بجزاء الشرط المحذوف ای اذا کان الامر کذا ای النظری قبل البداهة وما للاستفهام للانکار فالحاصل ما من شئ استجمعها.. ویمکن ان یکون ما نافیة والمستتر الی ما هو بالانتزاع فی علم هذا مثال لجواب سوال متوهم من عبارة المتن ای النظری ما هو بالانتزاع فی علم فاذا تحققت انتزاعیته خارجة من علم فواقعة بوصفها فهو فی الحال بدیهی + هو ان استجمع النظری والبداهة شئ واحد ای ما هو بالانتزاع فی علم فجوابه انما اذا کان النظری قبل البداهة فما استجمعها ام وعلی الاصل العلمیات.. بدیهیة فی حدها

اصل ان تعبیر الخارج والذهنی بوصفهما مع لحاظ

الفعل بوجودهما ~~اصل ان تعبیر البدیهی والنظری~~

بوصفهما بلحاظ وجودهما فقط ولو لا الحموی بین اصل

ان التجدد لا یوجد بوجود الذی وجد الا بوجود الذی

یتجدد مجازا ش تمییز بین تجدد الذی مصدر لفعله

ای تجددا مجازا م مثله باتحاد مجازی لا حقیقتا

ش تمییز بین تجدد الذی کما مر فاعلم ان التجدد وصفه

لوجود الذی یتجدد بمقابلة وجود الذی وجد لا لوجود الذ

وجد م فلا بغیره ش ای اذا کان التجدد بالمثل

باتحاد مجازی فلا یوجد التجدد بغیر مثل وجود الذی

وجد م فی العوارض مع الذات ش لان تجدد العوارض

یلزم التجدد فی الذات لقیامها الحقیقی بها وهی منشاتها

م فالتجدد والتجدید بها ش ای هو مفهوم تجدیده

متعلق ثابت م وقع بازائه مفهوم قدیم منشا

وجد متعلق به من جهة صفة التجدد به لا من جهة اخری

ش اے فی نفسہما دون تعلق بصفة التجدد ومع اشارة
الی التنافی بینہما ثم وجود وجہہا وکیفیت التقابل بینہما بہ
ش اے لیس التقابل بالجہة الاخری فی نفسہما ثم
فالتجدد ش بالتجدد والظہر ش لان التجدد یستلزم عدم ما سابقا
ثم فلما حدث حالة فارة غیر قارة بین عدم سابق ولاحق
منتفیین علیہما به فیہما وجود الحال ش اے وجود الزمان
الحال ثم مع بقاء تشخص حاصل زائد علی الماہیة منہما
ولا ہو عین نفسہا ش التشخص ہو تعین متعین من غیر
اعتبار عرض بای وجہ من زیادة علی الماہیة فلا تجدد
معہما او عینیة بالماہیة فیتجدد معہا ثم فالتجدد مشتمل
فانی حق لا بعود فانی عن المحل وان لم ش اے
ان لم یکن التجدد مشتمل فانی وہو یستلزم عدم ما سابقا
اذ کان عود الفانی عن المحل ثم فبقاء غیر محتاج
فی مستقر ش المجرور متعلق ثابت خبر المبتدء فجزاء الشرط
ثم ففی جہة الموجود مشترکا فعال وفی جہة الموجد تعطل وہذا باطل

لان من تحليل نفي عود فانى عن المحل و تقاة فى محل
عن المحل هم ثبت ان العوارض تشخص دون الماهية هم من
المحل انتقال اش لا فناء لنفسها هم يقتضي بقاتها فى محل
والمحل ما قامت به ش اى الماهية التى قامت به العوارض
بقياتها الحقيقى هم لا قامت فيه ش اى الزمان والمكان
هم و بقاء العوارض بقياتها الحقيقى بماهية اخرى دون
ما قامت به ممتنع فان فى محل ش اى ان بقت فى
محل من الزمان والمكان هم بما قامت به ففى المحل ليس الفنا
عن ما قامت به فاذا البقاء غير محتاج ش ففى المحل اى
فى هذا الزمان والمكان متعلق مقدم بليس جزاء شرط وان
للتفسير واذا للشرط على الجملة المحذوفة اى اذا كان لا
كذا والبقاء غير محتاج جزائه هم والماهية لا تقوم الا بنفسها
فليس لها محل ش المقصود ان ثبت التجدد فى الماهية
ولم يسلم فناء نفسها كما هو قولنا فما لها من محل اى
ما قامت به و ففى ما قامت فيه كما هو المذكور فكيف هم وان

ما قامت فیه فلغو ولزم البقاء غیر محتاج ش لان التجدد
واقع فی نفس المتجدد لا من حیث انتقال من المکان والزمان
والقیام فیهما ولزم البقاء غیر محتاج لعدم التجدد فی نفسهما
م و التجدد باطل ش ان تفرض انتقال المکان والزمان
والقیام فیهما فالتجدد الذی انما لا یقع الا فی نفس المتجدد
باطل م ولیس المحل للمحل ش ولو من ما قامت به او ما قامت
فیه لان المحل متجدد ولیس له محل آخر لقیام ما ینبغی م و
انّ العلم بالمعلوم فی حده ان انتقل منه فساد الذی
فی علم المعلوم الذی لا ینفک عنه ولولا الجهل فی حدث
الانتقال الی العود ش وان معطوف علی انّ مجرور
اللام علة نفی عود فانی ومن لا ابتداء الانتقال والی
لغایة العود م فالدهر موجود واقع فی زمان حال واقع
ش لان التجدد لا یقع الا فی وجود واقع فی زمان حال
م فالماضی بعدم لاحق به یستلزم فنائه ش الضمیر المجرور
یرجع الی موجود واقع فی زمان حال متعلق لاحق صفة

لعدم مجرد متعلق ثابت غير متجدد ويستلزم فساد صفته لها
اي للموصوف والصفة معا م والمستقبل بعدم سابق به
يستلزم تجدد ا ش تركيب الجملة كتركيب جملة سابقة
عليها م وتحقق الدعوى بالتجدد ش اي تحقق الدعوى
لوجود زمان حال و عدم ماضي ومستقبل بالتجدد اي
الحادث لانه يستلزم العدمين م وان لم يكن كذا فيتسلل
بالدهر الباطل للدهرية في بقائه غير محتاج ولزوم التناسخ
في العود ش بعدم العدمين م وحين دونه ان فنا رفاني
بنفسه والتجدد بمثله بديهي ش لما يدرك ان بدائتها فلا
يحتاجان بدليل م وان تفرض بقائه في محل آخر
والعود فليس عليها دليل ش اي على بقائه في
محل آخر وعود نفس الفاني م فاعلم الحق ومن قوله تعالى
على ما ندعي ما ننسخ من آية او ننسها نأت بخير منها او مثلها
الم تعلم ان الله على كل شيء قدير ۵ فاعلم ان النسخ تبادل
بخير منها او مثلها ش اي التبادل م التجدد لا يصدق

بجشناها فقط فتحیر منهما والقدرة بینهما یرفع لبس عجز فی خلق محدد والعود
س ش تتعلق بلبس هم کما قال الله سبحانه افعیینا بالخلق
الاول ط بل هم فی لبس ای التباس بالفانی بتجدد مثله ذاتا
وعرضا او فی لباس اخر فبل للترقی او تم هم الی الکفار وفی
لبس اے فی شک من خلق جدید اے خلق یوم البعث
فبل لاضراب علی قول الکفار فاعلم ان التجدد حسی س ش
کما هو ظاهر هم ونظری باستدلال منع لبقا به غیر محتاج
فیارب کیف خلقتنی فی الخلاف س ش ای فی خلاف هذه
المسئلة وغیرها هم وانی اخافک س ش ای فی التخالف
هم وما توفیقی الا بک س ش علی الحق هم وتوکلت علیک
س ش لتهدینی هم فافتح لی ابواب رحمتک س ش وهی الحق
هم وانت خیر الفاتحین وصل وسلم علی محمد نبی الرحمة
وعلی انواره س ش یراد بانواره وجود الانبیاء والاولیاء
والملائکة حتی ما فیه نوره صلعم هم وشفعه فینا وترحمنا
به وانت خیر الراحمین اصل ان الکثرة تقتضی التغایر

[illegible]

والاتحاد فالتغاير ظاهر والاتحاد لا يوجد الا في شيئين
مجازا فاشتراك الحقيقتين حقيقتا في ما تمتاز ان ممتنع
الامجازا ش لانهما ان تغايرتا حقيقتا فالاتحاد بينهما
مجازا فكيف المتغايران في حدهما يتحدان حقيقتا يا رب
الامجازا بوصف جامع هو حقيقة واحدة لا تقتضي
التغاير والاتحاد في حدها فكيف هي دائرة فيما به
الامتياز وهو التغاير وفي ما به الاتحاد وهو في شيئين بارين
واما اشتراك العارضين فالعارضان اما بقيام حقيقي
واما بقيام مجازي على حقيقة او حقيقتين فيما منع اشتراك
الحقيقتين ممتنع الامجازا ومن ثم ان يكن العارضان
في ماهية قديمة فلزم حدوثهما بتغيرهما عن حدهما فرضا بالطلا
ش لان الاشتراك يغيرهما عن حدهما الذي يمتازان
به حدوثهما لا يتغيران هو وان يكونا في ماهية حادثة فالفنا
لا يمهلهما حتى يستحيلا وما ترى مستحيلا ش كما في قوله
تعالى ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة

فخالفتنا المصنف تحفظا ما الآية فالحق عصاه فاذا سے
ثبتان سبين الآية وفي غيرها ايضا م هو التشخص الذي
على الماهية يتبع بتغير مشابها وان تحقق تفرضا باطلا فتعلقها
غير محتاج فالحق ما قيل ش اسے امتناع اشتراك
الحقيقتين حقيقتا فيما امتازا م ومن دراية ان
الكلام دائر في الاشتراك وهو في المتغايرين من
حقيقتين او عرضين على حقيقة او حقيقتين فان
تعارض المتغايران للاشتراك فيتنا قطعا بها و
حقيقة الجميع يقوم بها فيا رب كيف تبقى حقيقتها ذاتية
ويتميز ما حقق نارا فافهموا يا اولي الالباب ما قيل ش
اسے ما ترى وما تثبت م وقيل استحالة الملاء
نارا بديهي فافهموا ان فنار نفسه بديهي ام فثباته عن
الكل من استحالته وعلى القائل ان يأتت عليها بدليل
وان الظن لا يغني من الحق شيئا اصل ان الاشتراك
في المتغايرين تغايرهما فهو وصف مانع في نفسهما

لا ثالث بينهما يستجمع بوصفيهما والدليل عليه لفظا وجود
المتغايرين ومعنا مفهومه وهذا برزخ حقيقي ولا يحتاج
الى غيرهما للفرق والمعرفة وان يكن ثالثا بينهما يستجمعا بوصفيهما
كقولهم فقولهم لا يستجمع المتغايرين في وجه التغاير وهو مانع
فلا يمكن ان يكون عين الآخر ش اي التغاير الآخر
هم فلما كان التغاير بماهية عينيهما فلا يمكن عينيهما بوصف التغاير
صفة اي اوصف ما هو التغاير
الآخر انتهى وان يكن ثالثا بينهما يستجمعا بوصفيهما على وجه
مجهول بقيامهما الحقيقي او المجازي فالوجود يستجمع المتغايرين
في نفسه ومتغاير المتغايرين غيره فلزم برزخ بينهما يستجمع
لتغايرهما فكان التسلسل الدور وما هو ثالث بينهما غيره جامعهما
وفي نفسه ولا غيره ش لا كما فالجملة مع تقديره اي
لا غيره ثالث بينهما غيره وفي نفسه عطف على الجملة الاولى
هم والعجب من ان الثالث بين الاثنين جامعهما انما هو الثاني
بين الثلث والا هذا الكلام في برزخ حقيقي وهو المفرق
والبتة وجود بسيط متاخر من المتغايرين ش من من

اشارت الى الانتزاع من المتغايرين هو مستجمع
بآثار الطرفين وصفاتهما بقياسهما الحقيقي به او المجازي الذي
يحتاج بالحقيقي فهي وصف جامع في الوجود ش اے
هذا الوجود المتأخر هو في نفسه س ش تاكيد في الوجود
هو فرقا ومعرفتا لهما س ش اى للفرق والمعرفة للمتغايرين
هو لا هو واقعا بينهما للفصل او الوصل حقيقة فهو برزخ
في حد نفسه متشخصا زائدا اے مستجمع وهذا برزخ مجازي
ويحتاج الى غيره لفرقه ومعرفته وان قيل هو موصل
الطرفين او مفرق حقيقة فيرد ما قيل في الصدر على نفسه
وفيه س ش اے في معنى البرزخ المجازي هو
برزخ مثالي وهو علم مستجمع مثال الطرفين فالمثالان
لا يتحدان فيما يمتازان به الامتياز او س ش المثال هو
الواحد لا يوافق لمصداقين متقدمين لعلم الا لمصداق
متقدم ومتأخر لصنع متوافق مجازي بجامعية لا حقيقي
بمانعية ولا يساويان في حدهما وان كانا ماهية واحدة

فلزم الدور بان الماهية ش الالف واللام للعهد الذكري
هم كانت ماخذ وجود الشبه فالشبه ش الالف واللام
للعهد الذهني هم كان ماخذ وجودها ومثال الاول
لعصي يحتاج الى مثال الذي لعلم وفي الثاني برزخ
حقيقي كما ذكر ولطافة المقاصد في البحث لا يدرك الا ادراك المطلعين
اصل ان المنع ليس بخصوصية على تعميم مسلم في وجه الاشتراك
لان الممنوع منه فكيف ش اي فكيف المنع على المسلم
هم الا في وجه غير مشترك اصل ان التخصيص لمقابلة
تعميم فنفيه لمقصود فلا يقتضي جواز تخصيص لغير مخصص له
لاشتراكه في عموم ان لم يكن ممتنعا لغيره ش الا ان الوجه
الممنوع لايشترك في العموم هم وان لم يخص فاشتراك
العموم باطل ومغايرة مخصص من معمم في وجه التخصيص وجهة
تم التنزيل اشتراك الذي في عموم ولا يعارضه ولا يغير
عموم ولا خصوص الا في العوارض ش لا في الذات
هم اصل ان الاستثناء محصور في وصف وما قام به حقيقتها

س ش ہو فاعلہم او مجازا س ش ہو مفعولہم فالوصف
وجہ الاستثناء وما قام بہ حقیقۃ او مجازا مستثنی منہ و
مستثنی والمتعلقات الزائدۃ غیر الوصف س ش الذی
حصر الاستثناء فیہم المستثنی منہ والمستثنی شامل لہا لا
لوجہ الاستثناء فتغایر وجہ الاستثناء بالشیء للمعنی
المذکور وتغایر المستثنی منہ والمستثنی بالخلاف ضروری
وان لم فیبطل الاستثناء وابطل معناہ فالاستثناء یفید
حصر وتحقیق لما فیہ من اثبات الامن نفی اذ لیس الحصر
والتحقیق الا فی موجود س ش مثلا جاءنی زید ان العالم
الا عمرو ان الجاہل وعکسہ فصل ان الاستدراک
محصور فی وصف وما قام بہ حقیقۃ س ش ہو فاعلہم
او مجازا س ش ہو مفعولہم فالوصف وجہ الاستدراک
وما قام بہ حقیقۃ او مجازا مستدرک فی الجملۃ الاولی
ومستدرک منہ فی الجملۃ الثانیۃ والمتعلقات الزائدۃ
غیر الوصف س ش الذی حصر الاستدراک فیہم

للمستدرك والمستدرك منه لا لوجه الاستدراك لمقصود
الاستدراك الثانية لا الاولى لصراحتهما ولكن الاستدراك
لا تحقق بغير ذكر الاولى فلذا قيل مستدرك ش تامل في
معنى لفظ المستدرك والمستدرك منه فوضح تعبير الماتن فيهما
ص فتغاير وجه الاستدراك بالخلاف للمعنى المذكور ضروري
فان تتغاير المستدرك منه من المستدرك فيذكر وجه
الاستدراك والمستدرك والمستدرك منه وجوبا لعدم
دلالة عليهما لتبيانهما ش مثلا ما جاءني زيد لكن عمروا
ذهب الى خالد ص او لم تتغاير ش المستدرك منه
ص فقد يحذف جوازا فصاحة بوجود الدلالة عليه وحده
ش مثلا ما جاءني زيد لكن ذهب الى عمرو ولكنه ذهب الخ
ص وقد يحذف وجه الاستدراك التام ش الذي
ما يستقيم المعنى بدونه ص في الجملة المستدركة وجوبا فصاحة وبلاغة
لتوسعه ش مثلا ما زيد الا عالم ص وان كان تغاير
وجه الاستدراك بالضد للمعنى المذكور فله ان لم تتغاير

المستدرک منه من المستدرک ش و الا فهو الاستثناء مثلاً
جاءنی زید لا عمرو او ما جاءنی زید الا عمرو م فالاستدراک یهمل الا
المقصد آخر الذی یذکر بعد المستدرک منه فی الحال الا الاستدراک
استفادة الحصر و التحقیق فی جهة الثبوت لا فی جهة النفی اذ لیس الحصر
و التحقیق الا فی موجود ش و لم یذکر وجه الاستدراک بوجود الدلالة
علیه بضده منه م مثلاً لا ینفع سعیهم الا بمشیة الله تعالی ای ینفع سعیهم
بمشیة الله تعالی بخلاف لکن ش لا یستفاد منه الحصر و التحقیق م
الا یستفاد منه الحصر و التحقیق فی الثبوت المتغایر بالضد من النفی السابق
ش اذ الثبوت بعد النفی بالضد یفید للحصر و التحقیق مثلاً ما کان زید ابا
احد منکم و لکن امیر و عادل م و ان لم یتغایر وجه الاستدراک للمعنی
المذکور فهمل الا استثناء فالمقصد آخر الذی یذکر و لم یذکر ش
وجه الاستدراک م بوجود الدلالة علیه بعدم التغایر فصاحة
جوازا ش مثلاً لو شئت لضربتکم لکن لا اکرمکم و لو شئت لضربتکم ای لو قدر
لکن اذ فیکم زید ای ما ضربتکم لا اکرمکم و اذ فیکم زید م اصل
ان فی المفضل و المفضل علیه تغایرا حقیقیا و اتحادا مجازیا ش

كما زيد اعلم من عمرو م وقد يحذف المفضل عليه للتوسع ش كما
والله اكبر م والافعال اصل ان الحصر هو حصر المحصور فليس خارج
شيء س اي ثابتا من بعض المحصور م فلا يجري عليه انتقاض فان
استثني او استدرك او خصص بعض منه في الكلام فهو بمعنى جمع لا حصر
ش فالحصر لا يرجع الى المستثنى والمستدرك والمخصوص م والتاكيد
كالحصر في الحكم اصل ان الربط في مصدر متعد لا يتحد في فاعل ومفعول
لانه بقيام حقيقي في فاعل وبقيام مجازي في مفعول اذ هما متغايران
بنسبة لهما لكنه يقتضي الدلالة الى كل واحد منهما به فلا يدرك كل واحد
غيره الا مجازا والكلام في ادراك الذي بالربط المصدري لا
بوجه غيره اصل ان الجانب الاول في المجاز قوي لانه موجود
اصل ان الذات لا تبحث بنفسها لمفهوميتها بالوجدان علما بالضرورة
الا بعوارضها فلا تبتنى الا بعوارضها وهكذا العوارض لا تبتنى بنفسها
الا بما قامت به لانها لا تقوم الا بماهية والعرض على العرض
ممتنع فان اعتبر ماهية فالعرض مفقود وان وجد فانا نقول
اصل ان التعميم لا يقع في الذات نفسها الا في اختصاصها

بوجه جائزة ش هي ليست بضرورية فيجوز سلبها م او واجبة
ش هي كانت ضرورية فلا يجوز سلبها م اصل ان التبيين يقع
من العوارض لا من الذات فمن عوارض جائزة ش هي ليست بضرورية
فيجوز سلبها هم لرفع الابهام في وجه مخصوص ومن واجبة ش هي كانت
ضرورية فلا يجوز سلبها هم لرفع الجهل عن وجه مخصوص ووجب التوحد
في المتبين والمبين من وجه والتغاير من وجه وهما ظاهران
منهما فوجب التوحد بين م اصل ان التشبيه باضافة لا بحقيقة
اذ وجه التشبيه وصف ما لا بحقيقته ش فالتشبيه بحقيقة
ممتنع م اصل ان مفهوم كل ليستلق باجزائه بمعنى جميعها
فمفهوم كل يقتضي مفهوم جزء له ومفهوم جزء يقتضي مفهوم
كل له وهما متخالفان في مفهومهما فلا ينطبق بعضها على بعضهما و
بقطع نظر عن مفهومهما لا بحث فيهما فان مفهوم كل متوقف على
مقابلة مفهوم جزء له ومفهوم جزء على مقابلة مفهوم كل له فان
كان ما به مفهوم كل موجودا حقيقيا ضروريا في حده وجودا
حقيقيا فكان ما به مفهوم جزء له موجودا حكميا ش اي غير موجود

متصفا بالوجود هم غير ضروري في حده متلبسا بوجود ما به مفهوم كلي
ان لم يكن امكان جواز وجوده ممتنعا وهي افراد حكمية وان كان
ما به مفهوم جزئي موجودا حقيقيا ضروريا في حده وهي افراد حقيقية فكان
ما به مفهوم كلي موجودا حكميا ش اي غير موجود ومتصفا بالوجود
غير ضروري في حده متلبسا بوجود ما به مفهوم جزئي ان لم يكن امكان
جواز وجوده ممتنعا وهو واحد حكمي فان لم يكن التتبع لامتناع الوجود
الحكمي فالتوقف ش الفاء تفيد معنى العطف على التتبع والجزاء
لشرط مقدر اي اذا لم يكن التتبع بامتناع الوجود الحكمي يبطل بعضها
فلم يكن التوقف بينهما المتوقف على وجودهما هم يبطل مفهوم كلي وجزئي
لعدم وجود بعضها لعدم التتبع ولعدم وجودهما لعدم التوقف فاعلم
ان مفهوم جزئي لا يتحقق الا بمقابلة مثله ش هو جزئي هم بخلاف
فرد واحد فلا يحصل الجزئي الا بافراد ولو مختلفين ش فليس
اتحاد مجازي فيهما شرطا في هذا الوجه هم ولما الاجزاء بمقابلة
كلها والافراد بمقابلة بينها فالاجزاء ليست بافراد والافراد
باجزاء واذا التوقف مفهوم بعضها على بعضها ففي اي وجه ش

من الوجهين المذكورين اسے ان كان ما به مفهوم كل موجودا
حقيقيا ضروريا سے فی حده وان كان ما به مفهوم جزء موجودا حقيقيا
ضروريا فی حده م لا تحقق الا وجودا حكميا ش اسے الا تحقق
مفهوم بعضها وجودا حكميا م فالحاصل انما مفهوم كل ما هو متشخص على
كثيرين مختلفين وقعة من حيث انهم اجزاء له فهذا وصف [illegible]
اصل ان مفهوم جنس ش ثابت م بافراد حقيقية ش اسے
لها وجود واقع م متقابلة موصوفة بعينية منطبقة او غير منطبقة
توصفا عارضيا بوصف بمعنى مصدر جعلی او اصلی مبنی علیه بها
یکون اتحاد مجازی بینها فلا بفرد ش اسے لا یثبت مفهوم
جنس بفرد واحد م فالاتحاد المجازی مشروط تثبت لمفهوم جنس
لمغایرت مجازية فی افراد مجازية ش اسے بالها وجود
واقع م لا تحقق افرادية حقيقية فيبطل مفهوم جنس حقيقية
الا مجازا فافراد الوصف المقيدة بافراد موصوفة به توصفا
عارضيا موصوفة توصفا ذاتيا جنس ايضا لمصدر جعلی وما
موصوف به جنس علی اصل المعنی واللفظ ومصدر اصلی وما

موصوف به جنس على اصل المعنى لا اللفظ ولذا يقال مصدر
اصلي وصفا عاما وفاعل ومفعول اسما عاما باعتبار الذات وصفة
عامة باعتبار الزمان فالحاصل انما مفهوم جنس ما هو يعم على كثيرين
متفقين من حيث انهم متقابلين فهذا وصفه المانع اصل ان مفهوم
نوع ما هو يعم على كثيرين متفقين من حيث وصفهم فهذا وصفه المانع
اصل انما ماهية التي يظهر منها عارض تعبّر بهيولى والعارض
بصورت في محاورة قوم فقط فاني أصرّح اسے ان كان العارض
زائدا على الماهية بقيام حقيقي بها اصلا لمنشائيتها له وهو صفة
ذاتية لها فليس بحادث منها وان كان زائدا على صفة ذاتية
بقيام حقيقي بها اصلا لمنشائيتها له فبالماهية عرضا بواسطة الصفة
الذاتية فهو حادث منها ش كما زيد قائم وقاعد فلا تغيّر صفته
الذاتية ولا ماهيته لكن تغيّر قيامه وقعوده قائمان بقيام حقيقي
بصفته الذاتية اصلا لمنشائيتها لها فبماهيته بواسطة صفته الذاتية
عرضا فهما يحدثان منها ص فما هو بقيام مجازي ليس بصورة لها
اذ هو ماهية او عارض فان كان ماهية فهي قائمة بنفسها في معناها

ش اے ماہیة لاعارض ھم وان کان عارضا فلہ محل قیام قائم بقیام مجازی وہو ماہیة قائمة بنفسہا فی معناہا فہما علی نسبة بقیام حقیقی بینہما فی معنی ہیولی وصورة فلا علی نسبة بقیام مجازی فاعلم ان ماہو بقیام حقیقی من صفات التی ثابتة فی ماہیة وماہو بقیام مجازی من صفات التی مسلوبة من ماہیة فان انکرت مسلوبة التی بدیہیة لزم اجتماع اضداد بالتی ثابتة اصل انما الاطلاق بمقابلة التقیید وعکسہ ش ای انما التقیید بمقابلة الاطلاق ھم وہما علی ماہیة واحدة والاطلاق فالتقیید علی ماہیة بقیام حقیقی من جہة اخری بمغایرت حکمیة بالاطلاق فزاد علیہا لا الاطلاق ش کما ذکر فی ذکر کیفیة العلم والمعرفة الخ بزیادة شئ من ہذا ھم وتقیید الذات لیس من حیث اوصافہا بمغایرت الوصف بالذات حقیقة فی حکم لکنہ من حیث نفسہا بالوصف لا بالذات اصل ان الاضافة لاتصح بین عام وخاص وعامین ولا بین موجود ومعدوم ومعدوم الا بین موجودین متباینین فعلیک تامل فی البیان اصل انما الدلالة

ای مدلولہا قاطعۃ عن غیرہ فتضمنت اخبارا یحتمل التصدیق
ش لا التکذیب هـ فالتصدیق متضمن بتسلیم فحصل یقین ش
ہو علم بدیہۃ ای واقع هـ فقد یکون ش تام هـ علم الیقین
بالاضافۃ الی مفعول وقد عین الیقین بالاضافۃ بیانیۃ ش ای
نفس الیقین هـ وقد حق الیقین بالاضافۃ الی فاعل للمحصل
اصل الحکم ہو تعیین شئ یدور بین فاعل ومفعول فحکم
التصدیق باجمال مصدق ہو لازم تفصیل وجود واحد فی حدہ
فتفصیل مصدق لازم اجمال وجود متکثر فی حدہ فمن ہنا توحد
مع تکثر وتکثر مع توحد ش ای توحد وجود حکم التصدیق باجمال
مصدق مع تکثر وجود حکم التصدیق بتفصیل مصدق وعکسہ
ای وجود حکم تصدیق بتفصیل مصدق مع توحد وجود
حکم تصدیق باجمال مصدق فحکم التصدیق باجمال مصدق
ابولنا انفع للمصدق ش کما تقول امنت باللہ کما ہو باسمائہ
وصفاتہ وقبلت جمیع احکامہ هـ اللہم صل وبارک وسلم دائما ابدا علی
محمد رسولک حبیبک علی انوارہ کما تحبہ وترضاہ وشفعہ فینا وترحمنا

ذکر کیفیة توحید الله سبحانه وتعالی عما یصفون وشرحها

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین اعلم القول عمن یهدین ان الحادث یقتضی قدیما واحدا احدا متوحدا بالضرورة وان لم یکن فالحادث ممتنع والتوافق ممتنع وبالتفرض الباطل توافقا لا دلیل علی المتوافقین والمتوحد لیس بمتعدد وانتزاع الحادث بقیاسه الحقیقی من قدیم مماثله وجمیع بکل الوجوه باطل وانما الله اله واحد سبحانه وتعالی عما یصفون اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی آله کما تحبه وترضاه وشفعهم فینا وترحمنا به فشرحه بسم الله الرحمن الرحیم حامدا ومصلیا ومسلما اعلم انما علم توحید قدیم مطلقا متوقف علی دلالة الحادث بنفسه الیه فقال هم ان الحادث من اعلم ان معرفة حدوث وقدم متوقفة بعدمین ح اسے عدم سابق وعدم لاحق س

فالحادث بوجوده بين عدمين والعدم بالتغير يسمى فلكية ثقلية
مجهولة والمادة له معدومة ولا تجزى بنفسه ح اى لا ينقسم
ص ولا بغيره ح اى التركيب ص من بدء وجوده من عدم
ح سابق ص الى فنائه الى عدم ح لاحق ص وجوبا والتجزى
بغيره لازم تركب والتركيب يتحقق فى الاجسام لا فى البسائط فثبت
الدعوى من جهته والكلام فيهما مطلقا فان تركب لزم موجودان
للتركيب من قبل ح التركيب ص فلابد والوجود للتركيب ح
وكلا منافى بدء الوجود ص وان بدا وجود التركيب من عدم لزم
موجودان سابقان للتركيب فى مرتبة عدم او عدم مرتبة عدم وهما
باطلان ولزم التركيب للموجودين السابقين للتركيب فلزم التسلسل
لا ينتهى بنفى الوجود من عدم الذى منه بداية الوجود فالوجود
ازلى بلا بداية فذلك مشترك حقيقى فى قدم او دهر لا خفا فى الوجود
وفنائه وان انتهى بالوجود الذى لا تركيب له حصل انه لا تجزى بنفسه
ولا بغيره من بدء وجوده من عدم الى فنائه الى عدم وجوبا
مع ان الوجود الذى فيه عدم ازلى بلا بداية لا تجزى بنفسه

ولا بغيره فالكلام في تحقيق كيفية تجزيه بنفسه وبغيره فانها سے
مرتبة تشخص احد على ماهيته الا في مرتبة تشخص ماهيته اذ هي مرتبة
في فنائها ح كما يفهمان في ذكر كيفية الاصول في اصل ذكر كيفية
تجدد س حتى لا تحصل للتركب نفي حال التركب ماهية التي في مرتبة
تجرد وجودها غير تجزيه مطلقا ح بنفسه وبغيره س ولوجوده
الى غيره محتاج كما قال سبحانه بديع السموات والارض الآية
والبديع من تخليق المخلوق من غير مواده كما قال سبحانه
ام خلقوا من غير شيء مع عدم العلم ان الشيء يطلق على ماله وجود
فغيره عدم فثبت خالق موصوف بانه موجد بتخليق من عدم
اي من غير مادة فاذا الاستبعاد في خلق جديد فصدقت الرسل
بتحقيق المقالة والعدم قول راجح عندي من اقوال في التفسير
الكبير وغيره مسطور فيه عند متامل في النظم والدعوى نفي قول من
غير شيء اي من غير خالق نظرا بان لفظ خلقوا يقتضي خالقا بحسبهم
فيكيف الاستفهام من خالقهم المخصوص بتوحده ؛ وفي قول من
غير شيء اي من غير مادة باستفهام لنفي محاصله خلقوا من مادة نظر

بان لا یثبت خالق بوصف مانع لاشتراک خالقین فی وصف
جامع بخلق من مادة وان الله احسن الخالقین بابداعه من غیر مادة بلا تکییف
یثبت دعوی حشر ودعوی رسالة بتحقیق المقالة ام هم الخالقون
بوصف مانع هم یقتضی من لا احتیاج وجوده هم قدیما من ای
ما هو لیس بین حدین فکیفیته قدمه مجهولة وازلی بلا بدایت وابدی
بلا نهایت ولیس له مواد ولا یحتاج لوجوده الی غیره ولا یتحدثه هم
واحداس هو یتصف بصفات لها زیادة علی ذات بغیریتها منها
لتمایزها بنفسها بنا فکانها تحدث ولا یقابله عدد وهو واسطة احداث
لفاعلیته ح اللام الجارة لعلة والضمیر المضاف الیه الی واحداس
لفظا ح تمییز من الفاعلیة ای بنائه علی لفظ فاعل الذی
یستعمل لحدوث فعل فهذا دلیل علی معنی کانها تحدث من معنا
ح معطوفه ای بنائه علی معنی فاعل الذی یحتاج الی شبه مفعول
وشبه الذات لا یحصل الا بعوارضها التی هی لا عینها فواحدیته
هی مصداق متقدم لحصول شبه لصنع من ذات بصفات التی
هی لا عینها فتکون واسطة احداث هم احداس هو یتصف بصفات

التی ہی فی واحدیۃ عینیۃ فلا تمیز لہا زیادت علی ذات بغیرتیہا
منہا بہا ولا یقبل تجزی فی وجوده ولا ہو واسطۃ احداث
للزومہ ح اللام الجارۃ لعلۃ والضمیر المضاف الیہ الی احد س
لفظاح تمیز من اللزوم اے بناءً علی لفظ صفۃ مشبہۃ التی
تتحصل للزوم صفۃ فہذا دلیل علی لزوم صفات عینیۃ فی احدیۃ
لاغیریۃ س وسخاح معطوفہ اے بناءً علی معنی احدیۃ
فیہا لیس تمایز صفات بلزومہا بعینیۃ فلا یحصل شبہ لصنع من
ذات فلا تکون واسطۃ احداث م متوحد اس ہو بلزمہ حدۃ
فی وجوده فلیس بمتعدد م بضرورت س متعلق بفعل یقتضی
م وان لم یکن س الواو حالیۃ فحال من قدیم او للعطف
علی الجملۃ وان شرطیۃ ولم یکن تامۃ والضمیر المستتر الی قدیم
واحد احد متوحد فاعلہ او ناقصۃ موجودا خبره محذوف م
فالحادث ممنوع س فہذا الحادث بعدم القدیم او تنازع
فیہ لعدم وحدت ممنوع الوجود وانما ہو بدیہی م والتوافق
ممتنع س الواو للعطف علی الجملۃ والتوافق اتحاد مجازی

فان قيل توافقا في خلق الحادث فكيف امتناع وجوده قيل
توافق المتخالفين في وجه تخالف في ما شيء ممتنع وتوافق المتوافقين
في ما شيء بلزوم احتياج رفع معارضة جائزة مبطل قدرته قديمة
فقدم وان لم يقدر المعارضة فعجز بالمصطلح مبطل قدرته قديمة
فقدم ش لاقتضائه عددا سابقا ولاحقا م د بالتفرض
الباطل توافقا ش الواو كالاولى والتفرض ما تجويزه العقل
وقد ما وجد فوقيت باطل اي لا يجوزه العقل على ما ذكر و
توافقا تميز للتفرض الباطل م لا دليل على المتوافقين ش
لان ليس اشتراك في نفس نسبة قيام ولو حقيقيا او اعتبارا دا
ليس الوجود مشتركا في نسبتين لقيامه ولا تحقق وجه دالوجود
تحقق بين نسبة اخرى وان تفرض خالق فردا لكل فرد وهم
لا يعارضون في خلق على وجه مفارقة نسبة قيام فاحتياج رفع
معارضة ظاهر ولا دليل على المتوافقين الا على واحد م وواحد
ليس بمتعدد ش الواو كالاولى والجواب عن التثليث اي الموحد
لا يقبل التجزي عددا واعلم ان عددا في كثرته وعكسها فعنا ما

اما ان وحدتا فی نفس کثرت وعکسها ح ای ان کثرتا فی
نفس وحدت س فباطل واما ان وحدتا فی کثرت ای فی نفس
کل فرد من الافراد فتقتضیهم فحق لا عکسها ح ای ان کثرتا فی نفس
وحدت س لان توحد الشیء فی نفس تعدد وعکسه ح ای
تعدد الشیء فی نفس توحد هم وانتزاع الحادث بقیامه ای التحقیقی
من القدیم سیبطله س الواو للاولی والرد علی توحید الفلسفة
والتثلیث لان انتزاع الحادث المخلوق الذی اثر لامره تعالی
تکوینه بقیامه التحقیقی من القدیم سیبطل القدیم هم فتثنیته وجمعه
بکل الوجوه باطل س هذا جزاء شرط محذوف وهو اذا
کان الامر کما ذکر فی رد المتناصین والتثنیة مثل الواحد فی صفته
والجمع مماثل الواحد فی صفته واعلم ان المثل یقتضی اتحادا
وتغایرا لکن التغایر حقیقی والاتحاد مجازی فان فقد احد
الوجهین بطل المثل فتقیید واکد بفی صفته لان الاتحاد اقوی
فی وجه التثنیة والجمع لانه وجه تشبیه فی المثل وهو مقصود وا لتفصیل
فیهما الی القدیم هم وانما الله اله واحد س الواو حالیة

عن مقولة القول و کالاولی فما ثبت بعد الرد بالتحقیق انما الله الخ

م سبحانه و تعالی عما یصفون ش ہذا تخفیف الکلام علی

سبیل المحاورة ای سبحتہ سبحانا والواو حالیة والجملة الفعلیة حال

عن ضمیر لاحق فی سبحانه وضمیر مستتر فی یصفون عام الی معہود ذہنی

اللہم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی انوارہ کما تحبہ و ترضاہ و شفعہ

فینا و ترحمنا بہ

ذکر کیفیۃ منع جواز نفس تصور مفہوم الواجب کلیا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه وعلی آله و اصحابه

واتباعه اجمعین اللہم قیل جواز نفس تصور مفہوم الواجب کلیا

فجاز لک شریک ولا الہ الا انت وحدک یا ایہا المستفہم ان

المفہوم ہو المصداق والتصور بتمامہ و ان مفہوم کل متوقف

علی مفہوم جزئه فان کان بانه مفہوم کل موجود احقیقیا

ضروریا فی حدہ و ہو واحد حقیقی فکان بانه مفہوم جزئه

موجودا حكميا غير ضروري في حده تبعا لوجودها به مفهوم كل
ان لم يكن امكان جواز وجوده ممتنعا وهي افراد حكمية ومفهوم جزء
لا يتحقق الا بتقاليد منشاء وهو جزء فلا يحصل الا بافراد وافراد الواجب
ممتنعة بان معرفة الواجب بدلالة الحدوث فان كان افراد الواجب
فان توافقوا في ارادتهم لاحداث فبطلت قدرة قديمة عنهم الاختيار
رفع معارضة جائزة توافقا من مفعول له لرفع م فالوجوب
من .. اسے فبطل الوجوب ببطلان القدرة م وان لم يقدر
على معارضة فالعجز من متعلق ليبطل اي فبطل الوجوب للعجز م
لاقتضائه عدم استقلال لاحقا وان تخالفوا فكان وجود الحادث
ممنوعا بتنازع وانما الحادث بديهي فلا تثبت دلالة الالهية الا
على واحد كما قال سبحانه في سورة الانبياء ولو كان فيهما
آلهة الا الله لفسدتا ٥ فبامتناع وجود الافراد حقيقة وحكما
الذي حصلت به الاجزاء فالتوقف من الفاء يفيد للعطف
على الاجزاء والاجزاء بشرط مقدر اے اذا حصلت به الاجزاء
فحصل التوقف الذي لمفهوم كل على مفهوم جزئه وبعكسه ح

اسے لمفهوم جزئی علی مفهوم کل ثم لبطل مفهوم کل و جزء من شئ
ارجع لتوضیح حقیقة مفهوم کل وجزء الی اصل فی ذکر کیفیتهما مع شرحهما
فتوضیح هم قال سبحانه فسبحان رب العرش عما یصفون ۝ فاعلم
ان البحث مشترک فی منع جواز مفهوم کل للواجب ذهنا وخارجا اللهم
صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی حبائه کما تحبه وترضاه وشفعه فینا وبرحمتنا

ذکر کیفیة الجبر والقدر وما یلحق

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه
واتباعه اجمعین اعلم ان للعرض الحادث محلا حادثا للقیام به ای للتحقیق
لا بد منه فله نسبة الی خالقه فینسب بها الیه وله نسبة الی ماهیته التی
قام بها فینسب بها الیها فهی مناسبة له کما قال سبحانه خلقکم
وما تعملون الآیة ولکم ما کسبتم الآیة فلا بد من ان ینسب الیهما
فان نزع من نسبته الی خالقه فهو قدر للقدریة وان نزع من
نسبته الی ماهیته التی قام بها فهو جبر للجبریة فلیس لنا الجبر والقدر

لكن من لنا هم قدرتنا اضافية ش اي مخلوقة هم تستلزم
عجزا حقيقيا مبنيا عليه منهما فالاضطرار والاختيار من كيف تكسب
المضاف ش اي المخلوق هم بهما متمايزان منهما لكاسب ان تفكر
فيهما اللهم صل وسلم على محمد نبي الرحمة وعلى آله كما تحبه وترضاه
وتشفعه فينا وترحمنا به

ذكر كيفية اسماء الله تعالى وصفاته وذاته تعالى

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله و
اصحابه واتباعه اجمعين اعلم ان اسماء الله تعالى
قديمة فتختص باسم الله القديم فتحجب بحدوث الحروف
لتركيبها بها والصوت لتكلمه تعالى به في مرتبة الحجاب وما بها
بحادثين لا صفته تعالى القديمة المنزهة عن الكيف كالافعال
المنزعة من الصفات والمتشابهات لانه سبحانه يستجمع لصفات
في استعداده تعالى فان اعرض عن هذا فانما اسماؤه حادثة
مخلوقة فيلزم تشبه بلغتها من الوجب اذا الا واعرض عنه فكيف خلقها

واعجب القول ان اسمائه تعالى عين الذات ومع هذا حدوث
الحروف لا نظر الى دلالة لفظية وهي باختصاص مجازي في
شيئين معلومين قبل الاختصاص بفعل مخصص فانما هذا الاختصاص
بفعل مخصص قديم بعلمه بما فيه الذي يشبه مجازي فالاسماء قديمة
قائمة بالقديم متمايزة في مرتبة زيادتها على الذات لا في مرتبة
عينيتها في الذات ولا بد للاسماء من الحروف والتركيب
فظاهره للتكليم من الصوت لوجوب تعديته بمفعولين له فالثاني تعيينها لا بد للمتكلم من الصوت
قوة الى فعل للاول وما فيه الا صوت تضمن حروفا وتركيبا فكيف
حدوثها اعلم ان تعرض قوة الى فعل بفعل فاعل الى غيره فان
احتاج الى غيره فليس يحتاج الا الى الذي هو قائم به فلزم ان
مفعولا ثانيا في تكليم لتعرض قوة الى فعل بفعل فاعل الى غيره
قائم به واعلم ان الكلام ان كان بخاطب بغير صوت وحروف
وتركيب لم يحصل به استماع ولفظ يفيد معناه للمستمع وكيف كتب
الله تعالى وانها من كلامه سبحانه مع صوت وحروف وتركيب
فلفظه يفيد معناه واسمائه القديمة مع حروف وتركيب وان

الله تعالی وجه و یمین و ید و قدم فی مرتبة القدم وقیل هی کلها
من المتشابهات ولا تأول بل یختار فی معنی موضع مع مجهولیة
کیفیتها فکذا ان یختار الصوت والحروف والترکیب فی مرتبة القدم
من المتشابهات لا یخالف المختار ش فتوافق القول قول طائفة
من اهل الکلام والحدیث انه اے الکلام ش حروف واصوات
ازلیة مجتمعة فی الازل کما فی شرح الفقه الاکبر لملا علی القاری فما
نحن بصدد الطریق م وان الصفات علی ثلثة فعلیة وحقیقیة و
شانیة فالفعلیة هی اضافات ذاتیة متضمنة الحقیقیة احتیاجا
لوجودها انتزاعا منها والحقیقیة هی متضمنة الذات بقیامها الحقیقی
بها من حیث انها لا هی عین س اے نفس م الذات ش
اذ الوصف لیس نفس الموصوف م ولا غیرها ش من حیث انتزاع
الوصف بقیام حقیقی بالموصوف م وتحدد ش بالجار المهملة
م الذات علیها فلذلک سمیت صفة ذاتیة فقرار التشخص لنفس
علیها والشانیة هی اضافات ذاتیة متضمنة الذات ولا تحتاج
فی وجودها الی الحقیقیة انتزاعا کالفعلیة الا احتیاجا لوجه لتحدد

الذات علیها فمحتاجة الیها فی تضمن الذات لا حاجة خاصة لوجودها
الیها فالاحتیاج الیها بوجه غیر معتبر فتحققت اصالتها بمقابلة
الحقیقیة فمتساویة بالحقیقیة فی استقرارها فی تضمن الذات و
الا تتحد الذات علیها و سببه لا عینها ولا غیرها والفرق بین
الحقیقیة والثانیة بتحد الذات و توصف الحقیقیة بالثانیة
کالسمیع بالوجود والقدرة بالعظمة ولا توصف الثانیة بالحقیقیة
کالوجود بالسمیع والعظمة بالقدرة و توصف الثانیة بالثانیة
کالرحیم بالوجود والعظمة ولا توصف الحقیقیة بالحقیقیة کالسمیع
بالبصر وقس علی هذا وقدم الحقیقیة دالثانیة بالعینیة
والفعلیة بانتزاعها من الحقیقیة بقیامها بالحقیقی فاعلم ان
الترک وجود نظری ملتزم من اختیاری منتزع متضمن من
صحة فعل بخلاف الترک ای الترک لیس منتزعا متضمنا
من صحة فعل ثم فسلب الاختیار بعد ثبوته ترک فلیس الترک
مساوی صحة فعل فی صفة قدرت فوضح حقیقته من عدمیات
والمنتزعات العدمیة النظریة لیست مقاومة بصحة فعل

والفرق بین الحقیقیة والثانیة

ان الترک وجود نظری ملتزم من اختیاری

فنفي القدم بمنع سلب الاختيار لامتناع الترك ممنوع الوجود كالعقل
وما يشتبه بالترك هو صحة فعل في عدمها من قدرته تعالى في علمه
تعالى فالقدرة ما صحة فعل منه فقط كما قيل انه تعالى على كل شيء
قدير اي لترتب وجوده من صحة فعله ولا يحسبن منع الترك مستلزم
جبر واضطرار عليه سبحانه لانهما من خصائص الحوادث وهو سبحانه
منزه عن شوائب الحدوث فعلمه تعالى به من ابناء الحوادث به
لامقابلة القدم والارادة بالتخصيص فعل منه لصحته فقط والمشية
تهم فيها كما قال سبحانه فاراد ربك ان يبلغا اشدهما الآية
وما تشاؤن وفعال لما يريد ويخلق ما يشاء فالمفعول يل
الى تخصيص صحة الفعل به والبتة المشية بوقوع القريب
قبيل التكوين بالايقاع صحة فعل مخصص منه حقيقته
فقيل ليس بحقيقية لان صحة فعل سببه الغاية
والا الحقيقة في وصفها تحتاج الى الحقيقية وليس كذلك
فالتكوين من اضافات ذاتية متضمنة الحقيقية انتزاعا فالفرق
بين التخليق والتكوين كالانشاء والابداع والبتة ان الافعال

القديمة نظرا لصحة ربط بينهما ومفعول به تحقق حدوثهما او قدم
مفعول به وانتزاع الفعل حدوثا يلزم الحدوث بالصفات ولذا
تحكم منشأتيهما هي تعالت وتقدست عنه او قدما القدم
بمفعول به بس اسے انتزاع الفعل قدما يلزم القدم بمفعول به
فالخدشة على الطرفين حق اسے انتزاع الفعل حدوثا وانتزاع
الفعل قدما هم محد ثوعه بامر فعل حجابتين حق كما ذكر حقيقتها
في ذكر كيفية اثبات مرتبة الحجاب بين القديم والحادث المخلوق
هم الى معلوم متعلق بفعل فاعل قديمين كما هو معلوم وليس
بموجود خارج ومخلوق من عدم وليس له مواد ففي الايجاد
بقطع نظر عن الامر بصحة الفعل خطاء وعن صحة الفعل
بالامر غطاء فاعلم ان للحقيقة مادة الكشف وهي هو صفها
كفي البصر البصرية هي عينه وقس على ذلك فمادة الانكشاف
هي حد كل واحد من الصفات محدودة غير مشتركة بغيرها
لان الاشتراك حقيقة ممنوع ومجازا العدم وصف جامع بينهم
باطل كما ليس البصر بسمع فمادة الكشف معه فلا يجوز تقدم المادة

عن الوصف لعدم انفكاكهما عنه ولذلك اشتراكهما بغيرها تغيرا
باطلا ايضا ووحدتهما ايضا ش اى لذلك المعية لا يجوز اشتراكهما
بغيرها ووحدتهما م فيا رب كيف يمكن التقدم ش الحقيقى والزمانى
م والاشتراك والوحدة وان قيل كلها اعتبارات ليس الفراق
فى حدهم حقيقيا يا رب عجزت ان اكون مسلم اعلم ان الجواب
على بناتهم نعم ان تغير الفرق اعتبارا نفى الفرق ما قيل
فى الدعوى والحق ان تمايز الاعتبار فى شان الذى سقط فوجد
بين مرتبة زائدة والذات لقيامها بها ووصلها بها عينية
مجهولة لا فى حد الزيادة هى موجودة واقعة ولا فى الذات
البحت فما قيل فى الدعوى ثبت فى الزيادة وان تغير الاعتبار
محضا لا من حيث الوجود فالعلم بالعدم واعلم ان الفرق
فى الزيادة حسبها وفى الاعتبار حسبه فليس فرار عن الفرق فلما
سلم سلم الدعوى واعلم ان الذات مستجمعة المتغايرين عينية
مجهولة ولا تعدد باستجماعهم وان قيل تقدم المادة الواحدة
على ما قيل اى لم يكن مستجمع المتغايرين فى وحدة المتغاير

وهو الثاني فلما كان التغاير بماهية عينها الا يمكن تعقلها بوصف
التغاير الآخر لانها ليست عينية المتغايرين في حدهم فيتعدد فيتسلسل
ش في الجواب م ان التغاير يتخالف معنا والمتخالف يقتضي
وجود المتقابلة فيجتمع المتخالفان في محل واحد كما هو بديهي
في نفسك لا الاضداد اذ الضد لا يقتضي وجود المقابلة ووجه ش
مادة الكشف والاشتراك فيها النظريات لم يثبتا بعارضان البديهيات
فباطلان وقيل ش في الجواب م يتعرض الجمل لقولهم لزم
تعارض خلاف في القولين ش اي ان الذات تجمع المتغاير
الخ ولم يمكن يجتمع المتغايرين الخ او تعارض فيه ففي الخلاف
كيفية الزيادة معروفة او العينية فالاهون ان تسلم معروفية كيفية
الزيادة مع مجهولية كيفية العينية اذ الزيادة اظهر لا معروفية
كيفية العينية مع مجهولية كيفية الزيادة اذ العينية اخفى
وفي الضد كيفيتها مجهولة لما اذا تعارض العلم والجهل في شيء
فبقي الجهل لانه لو عرف قطعي فرفع النزاع فالا سلم ان لا يخاض
فيها لان المجهول لا يخاض وههنا العجز عن درك الكنه درك

فان لا يتركك التعصب تفكرت فاصبت بالحق ان شاء الله
تعالى فاعلم ان مفهوم الذات وجدانى علما مع وجوده خارجا بنفسه او بغيره
بعد الالة عوارضه فالموجد بنفسه لا يحاط بكنه الشئ بماهية لا يتقدم
ولا يتاخر عنه شئ فان تقدم عنه ليس كنهه وان تاخر عنه ليس كنهه
لا لكن يمكن ان يكون له صفة قائم به فليس كنهه ثم تفصيل لا يدرك
كنه ذات الله تعالى وصفاته وقيل يدرك لانه سبحانه لا يجهل
عن كنهه فيجاز فى طلبه فيمكن الاختلاف بحسب حال فالعلم به سبحانه
كما هو بالتنزيه والتشبيه لا بنيل التنزيه ويمكن ان يأول الدرك
بالجهل عن كيف التنزيه والجهل عنه بالدرك فالجهل درك والدرك
جهل فتوافق القولان فقوله صلعم ما عرفناك حق معرفتك اى
عرفناك من حيث وجوده لا من حيث كنهه اى ما هو وعرفناك
حق معرفتك مع الجهل عن معرفة الكنه او مع معرفة الكنه على
حسب حال فتوافقا ويمكن ان يكون هذا قوله صلعم من المتشابهات
اذ تعارض العلم والجهل فى شئ فيبقى الجهل وهو فى حاله صلعم
ممنوع واعلم انه سبحانه وراء الوراء عن درك حادث لانه فى

ان مفهوم الذات وجدانى علما

ما عرفناك حق معرفتك

عرفناك حق معرفتك

حد ذاته وصفاته والاشارة ان كان وراء الوراء في
حد ذاته وصفاته فالثبوت من نفي النفي المذكور ثم لزم لكيفية
عين الثابت على التسلسل فلا يثبت القدم فما يدرك بالكيف هو
بتشبيه حادث وما يدرك بلا كيف هو عدم سابق ولاحق
او دلالة وربط فتم حد الادراك وهو سبحانه وراء الوراء عنا
ودرك حادث فهذا حق الانتزاع والاستقرار عليه اهون والله
بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدرا اللهم صل وسلم على محمد
نبي الرحمة وعلى انواره كما تحبه وترضاه وتشفعه فينا وترحمنا به

ذكر كيفية اثبات مرتبة الحجاب
بين القديم والحادث المخلوق

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله وصحبه
واتباعه اجمعين قال سبحانه انما امره اذا اراد شيئا ان
يقول له كن فيكون الآية اصل اذا موضوعة لزمان فتتضمنه

لمعنى الشرط فوجود شرط توقف فعل فاعل مقيد زمان
وجزائه متصل بزمان شرطه كما يوم يقول له كن فيكون الآية
مصرح زمان فان كان فعل متعديا فعل واقع بين فاعله ومفعوله
تعلق خارجي لا ذهني وخلاف الشرط والجزاء دليل على حدوث
الشرط والجزاء فوضح تعلق بين الامر والارادة والمقول كلها
منهم حادث الذي ظاهر من فعل فاعل قديم بقيامه الحقيقي به
اذ اذا تقتضي فعلا وفاعلا خارجين قبل ايقاع الفعل والا لا ايقاع
من معدوم ممتنع عقلا لا حادث الذي كان اثر الامر بقيامه المجازي
به فالظاهر الذي وصف فاعل زائد على صفة زائدة على الذات
حادثة غير مخلوق اذ وصف الموصوف لقائم به بقيام حقيقي
لا مخلوق حديث اذ المخلوق بقيامه المجازي هم والكائن الذي
اثر امره وفعل فاعل حادث مخلوق فالحادث الذي غير مخلوق
حجاب بين فعل وفاعل قديمين والحادث الذي مخلوق بحفظ
عدمها والحادث المخلوق دليل على الحجاب والقديم وحفظ
الحديث متعلق القديم بلا واسطة الحجاب حادث مخلوق ممتنع عقلا

فليحفظ العبد عن الزيغ وقت دراية ان كان الامر قديما فكان
الذي اثره معه في القدم تعاقبا رتبيا لا حقيقيا والا الامر ناقص وضعيف
حتى الامر والاثر متعاقب تعاقبا حقيقيا لا رتبيا فليس الاثر قديما
حالية فليس الامر قديما وقال صلعم كان الله ولم يكن معه شيء الحديث
غير قديم وان كان الامر حادثا مخلوقا لزم فوقه امر اخر فتسلسل
فثبت ان الامر حادث غير مخلوق من حيثية وصف آمر بزيادته
على صفة زائدة على الذات فهو حجاب كما ذكر والكونية الحادثة
التي هي اثر للامر ان لم تكن بايقاع فعل الذي حجاب من
فاعل لزم استعداد الكونية في الكائن خارجا قبل الامر والايقاع متقدم
فلزم قدم استعداد كونية الكائن فلا ش يلزم هم عدمها ش
اسے الكونية والكائن هم فكيف امر الوجود على الموجود وكيف
قدم استعداد الكونية في شيء الذي موجود من العدم وقوله
سبحانه الا له الخلق والامر تبارك الله رب العالمين دليل
على كونية الكائن بتخليقه فقط والظروف متضمنة مشروطة
حتى لا اصل المذكور فالتجلي المذكور في قوله سبحانه فلما تجلى ربه للجبل الآية

سحاب حادث وتكشف فيما لم تذكر ظروف ومتضمنة شرط عليه
فتحمد على الاصل المذكور فاعلم ان السحاب سحب الظل كما قال سبحانه
كيف مد الظل الاية والظل بقيامه الحقيقي به والمخلوق ظل الظل
بقيامه المجازي فيمكن ان الظل المذكور في الاية الكريمة يعبر
باحد منهما مع لحاظ تفاوت فيهما من قياما حقيقيا ومجازيا كما
في ذكر كيفية تفسير الكريمة الم تر الى ربك كيف مد الظل ثم
والله تعالى اعلم بالصواب اللهم صل وسلم على محمد نبي الرحمة
وعلى حبا له كما تحبه وترضاه وشفعه فينا وترحمنا

ذكر كيفية تحقيق حقيقة القران المجيد

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى
آله واصحابه واتباعه اجمعين فاعلم ان في تحقيق حقيقة القران
المجيد انواعا منها انه قديم من حيث انه كلام الله تعالى الموصوف
لنفسه الكريم القديم زائد على الذات فلا يمكن ان يمسه الحوادث
ويدرك حقيقته ولا ينقل ولا يتكثر ولا يتبعض ولا ينفي و

هو سبحانه مع صفاته وراء الوراء عن الدرک الحادثة ومنها
انه حادث غیر مخلوق فی مرتبة الحجاب من حیث انه ظهر مع
حروف و ترکیب و صوت یلیق به سبحانه تعالی من کلامه تعالی
فهو وصف قائم بنفسه الکریم القدیم بقیام حقیقی زائد علی الصفة
الذاتیة وان لم یکن بحروف و ترکیب و صوت فلا یمکن استفادة
وافادة للمستفید و هذا معنی ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا
او من وراء حجاب الآیة کما یکلم الروح بصفتها الذاتیة بزیادة
حادثة علیها بقیام حقیقی بها وفی انفسکم افلا تبصرون
تفاوت کیفیة القیام فیهما ش ای کلام الله تعالی الذی
هو حجاب و کلام الروح الذی هو حجاب هم قیاما حقیقیا
ومجازیا به سبحانه فانه یسمع من سمع عالم المثال و تفهیم
حقیقته کما قال سبحانه لا یمسه الا المطهرون ای لا یسمعونه
ولا یفهمون حقیقتها الا المطهرون من جنس الآثام الظاهرة
والباطنة اذ هو یتعلق بعالم المثال ولا یکون اهله الا المتقون
فلا یمس صانع و متقلل و متکثر و متبعض و متنفی کما قال سبحانه

لا يكلمهم الله يوم القيامة الآية فكتب الله تعالى وكلامه تعالى بالانبياء
والاولياء والملائكة على نبينا وعليهم الصلوة والسلام من هذا الشق اى
من انه حادث غير مخلوق فى مرتبة الحجاب من حيث انه ظهر مع حروف
وتركيب وصوت يليق بشانه تعالى من كلامه تعالى وفى سنن ابى داود
والبيهقى فى كتاب الاسماء والصفات عن عبد الله ابن مسعود رضى
الله تعالى عنهما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تكلم الله بالوحى
سمع اهل السماء الدنيا صلصلة كجر السلسلة على الصفا ولا يزالون
كذلك حتى ياتيهم جبرئيل حتى اذا فزع عن قلوبهم قالوا يا جبرئيل ماذا قال
ربك فيقول الحق فينادون الحق الحق م والا فكيف يحيط الحادث
قديما وكيف ينفى ويتبعض ويتقلل ويتكثر قديم ربنا هو متكلم بعلى
وصفه حدوثا وقدما ش هذا يوافق بقول صاحب المتسبر والارى
فى المطالب العالية ان كلامه يرجع الى ما يحدثه من قدرته وارادته
القائم بذاته كما فى شرح الفقه الاكبر لملا على القارى انتهى ا
ان كلام الله تعالى الذى يرجع الى ما سے مرتبة التى يحدثها
الله تعالى من قدرته وارادته القائم بذاته تعالى م وان كان

الحجاب غير ما ذكر بقضيا مجازي ش اي مخلوقا م فيرجع الكلام
في تحقيق ما ورا الحجاب وسمع الحادث كلاما قديما فيرى بالتعالي ومنها
انه حادث مخلوق من حيثية الكتابت والقرءة من مخلوق والمعنى في
ذهنه مع نسبته الحادثة لكلام الله تعالى من الحجاب وصليه فالاية
الكريمة لا يمسه الا المطهرون على معنى آخر اي لا يمسه الا المطهرون
من الحدث ش الكبير والصغير هم فلا يمس نهي والله تعالى اعلم
بالصواب اللهم صل وسلم على محمد نبي الرحمة وعلى جميع آله كما تحبه وترضاه
وشفعه فينا وترحمنا به

ذكر كيفية معية الله تعالى وقربه واحاطته بخلقه تعالى

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله وصحابه و
اتباعه اجمعين اعلم ان الله الواحد موجود خارج ش اي ما هو
مصداق لما في علم متعقد ما منهم بوجوده القديم كما هو باسمائه و
صفاته بغير عرضيته وجوهريته وتقيده بزمان ومكان واتحاده
وحلوله بغيره ولم يكن محل للخلق فبعضه محل لبعضه من حيثية تشخصها

الذات علی تشخص ما یلیہا است لا من حیثیۃ تشخص ما یلیہا اذ ہو سریع فنائہ
ہم فاللہ سبحانہ معی بخلقہ وقریبہ ومحیطہ فی آن واحد ولا منافات بینہا اذ
لکل واحد منہا وجہ خاص لا یعارض غیرہ فالمعیۃ مستفادۃ بموجودین
بغیر استیعاب اجزاء المعی والقربۃ مستفادۃ بموجودین باستیعاب اجزاء
القریب والاحاطۃ مستفادۃ بموجودین بغیر استیعاب اجزاء المحاط
فالفرق بین المعیۃ والاحاطت بمعناہما فالمعیۃ والقربت والاحاطت
کلہا ذاتیۃ ہست ای اللہ سبحانہ معی وقریب ومحیط بذاتہ تعالت و
تقدست ہم وصفیۃ ہست اے معیۃ وقربۃ واحاطۃ صفاتہ ایضا
ہم معہا ہست اے مع الذات ہم وجہا قد دلت النصوص القرآنیۃ
علیہا صراحۃ کما قال سبحانہ ان اللہ مع الصابرین الآیۃ واللہ
معکم اینما کنتم الآیۃ وانی قریب الآیۃ ونحن اقرب الیہ الآیۃ وان اللہ
بکل شیء محیط الآیۃ وان اللہ قد احاط بکل شیء علما الآیۃ ومع ہذا
استوائہ تعالی شانہ علی العرش بحالہ کما ہو عند اللہ تعالی
علی مذہب امامنا الاعظم رحمۃ اللہ تعالی وانما فرق حکم مخالفۃ
لاہل سنۃ وجماعۃ قائلۃ بمعیۃ وقربۃ واحاطۃ کلہا وصفیۃ نفی ذاتیہ

بحجج عقلية بلزوم الجهتين في الذاتية وليس قرارها بمقابلة النصوص
القرانية ويرد عليهم في الوصفية ما يجوا به بعض اسے لزوم الجهتين
هم بدلائل الاحاديث الشريفة وهي ما دلة بمقابلة النصوص القرانية
وبالاستدلال بان الله قد احاط بكل شيء علما وهو لا يعارض الاحاطة
الذاتية وكذا المعية والقربة الذاتية بل تثبت الذاتية والوصفية
بدلالة النصوص القرانية فنقول بعض من اهل سنة وجماعة بمعية
وقربة واحاطة كلها وصفية بنفي ذاتية محمول على تشويش الفكر بمقابلة
النصوص القرانية الدالة على الذاتية فالمعية من مرتبة فعلية والقربة
من مرتبة حقيقية والاحاطة بينهما فان لم تكن معية وقربة واحاطة
كلها ذاتية لزم مكان المكون قديم والكائن مخلوق والظرف
مقدم على المظروف فانظر ماذا تسعى في الطرفين ولزم
فيما يرد على المخالفين الذي يجوا به موجودين ضمن هذا فالمعية والقربة
والاحاطة تتجاوز بين مرتبتين لا جهتين لنفي المكانية وما ترى
من مكان للكائن الا هو نسبة بينهما لا نسبة بين المكون والكائن
لا ينافي نفي المكانية على الاصل المذكور فهو سبحانه ليس

بداخل في شئ غيره ولا بخارج منه ولا مجال فيه ولكنه سبحانه
معي وقريب ومحيط كما هو مذكور فاعلم ان هذا المعية والقربة والاحاطة
على نوعين من مرتبة قديمة فكيف كلها مجهول وعامة لكل شيئ
ومضبوطة في عقائد اهل سنة وجماعة ومن مرتبة صحابية فكيف
كلها معلوم وخاصة للنبي والولي وغير مضبوطة في عقائد
اهل سنة وجماعة لخصوصيتها واذا تحققت المعية والقربة
والاحاطة كلها في الموجودين فلا في موجود واحد والله سبحانه
مع صفاته الذاتية موجود واحد وصفاته الصحابية قائمة به
بقيام حقيقي لا مخلوقة منه في الجملة ادفاع زعم الذينا
زعموا مرتبة قديمة الى صفاته الذاتية ومرتبة حادثة مخلوقة
تاويلا باطلا الى صفاته الصحابية مع نفي وجودونهما خلافها
وحكموا عليها احكاما نعوذ بالله تعالى منه وحق ان صفات
الموصوف ليست مخلوقة بل قائمة به تعالى الله عما يصفون
تم اللهم صل وسلم على محمد النبي نورك وعلى انواره كما تحب
وترضاه وشفعه فينا وترحمنا به

ذکر کیفیة منع تعبیر الهیولی من ذات الله سبحانه والصورت من خلقه

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستغفره وعلی آله
واصحابه واتباعه اجمعین اما الماهیة التی یظهر منها عارض
تعبیر بهیولی والعارض بصورت فی محاورة قوم لا فی الشریعة
الشریفة فانی اصرح اسـ ان کان العارض زائدا علی
الماهیة بقیام حقیقی بها اصلا لمنشائیتها له وهو صفة ذاتیة
فلیس بحادث منها وان کان زائدا علی الصفة الذاتیة بقیام
حقیقی بها اصلا لمنشائیتها له فبالماهیة عرضا بواسطة الصفة
الذاتیة فهو حادث منها مثل کما زید قائم وقاعد فلا تغیر
صفة الذاتیة ولا ماهیة لکن تغیر قیامه وقعوده قائمان
بقیام حقیقی بصفة الذاتیة اصلا لمنشائیتها لها فبماهیته
بواسطة صفته الذاتیة عرضا فهما حادثان منها ام فما هو

بقیام مجازی لیس بصورة لها اذ هو ماهیة او عارض فان
کان ماهیة فهی قائمة بنفسها فی معناها ش اے ماهیة لا عارض
هم وان کان عارضا فله محل قیامه قائم بقیام مجازی وهو ماهیة
قائمة بنفسها فی معناها فهما علی نسبة بقیام حقیقی بینهما فی معنے
هیولی وصورة لا علی نسبة بقیام مجازی فهذه مجاورتهم
توافق فی الشریعة الشریفة فی ذاته سبحانه وصفاته الذاتیة
حتی مرتبة الحجاب ش کما ذکرت فی ذکر کیفیة اثبات مرتبة الحجاب
هم ولکن بالفنا ان نتبع مجاورتهم فی الکلام ونور محمد مخصوص
بذاته صلعم مخلوق من عدم منتزع من تضمن موجوداته فیحد
شبهها عنها بقیام مجازی بها وغیره صلعم مخلوق من عدم
منتزع من تضمن موجوداته صلعم شبهها عنها بقیام مجازی
بها او من تضمن مسلوباته صلعم بقیام مجازی ملتزما بموجوداته
صلعم ش کما تعرف فی ذکر کیفیة تخلیق نور محمد صلعم
من نور الله سبحانه والمخلوق کله من نور محمد صلعم هم فلا یرد
تعبیر الهیولی من موجودات قدیمة والصورة من نور محمد

صلعم ومن غيره صلعم س لقيامها المجازى وان الصورة بقيام
حقيقى م الا فى حد ذاته صلعم وعوارضها بقيام حقيقى بها وكذا فى غيره
صلعم فالهيولى مع صورتها حادثة مخلوقة فان لا يسلم فانكار من
مرتبة الخلق الثابتة بالنصية بقوله سبحانه ما ترى فى خلق الرحمن
من تفاوت الآية ش عموما الخلق م ولقوله صلعم اول ما
خلق الله نورى وخلق المخلوق كلها من نورى الحديث س ش
خلق نوره صلعم وغيره صلعم كما ذكرم والعقلية بدلالة متغير
لازم العدم من ش السابق واللاحق م مقتضى موجده
ولزوم مسلوبات لهيولى قديمة بصور من مسلوبات بديهية
عقلية ونقلية كما هى ظاهرة الا تفهم س ش كالتوالد والسنة
واللزوم وغيرهم م وهو باطل واجتماع نقيضين في هيولى
بصور متضادة لمنشائيتها لها وهو غير معقول فان قيل
للتحذر س ش اسے لتحذر من انكار مرتبة الخلق الثابتة و
لزوم مسلوبات لهيولى قديمة بصور من مسلوبات واجتماع
نقيضين فی هیولی بصور متضادة م صورت بقیام

مجازي هيولي قدمية مع خلافة بأصلها فلا لزوم المسلوبات لكن اوعام

وحدت وجود هيولي قدمية مع صورتها بنفي وجود دونها باطل اذ بانيته

التقييم بقيام مجازي قائمة بنفسها في معناها مع عوارضها فليست بعارضة

لها بقيام حقيقي فليست بصورة لها والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم

اللهم صل وسلم على محمد نبي الرحمة وعلى جماله كما تحبه وترضاه وتشفعه فينا وترحمنا

ذكر تحقيق الرسالة والنبوة والولاية والاعجاز والاستدراج والاستعانة وما فيهما مع مطالب اخرى

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله واصحابه
واتباعه اجمعين اعلم انما رسالة هي ارسال فرسول فعيل منها
بمعنى مفعول ففيها تعرض فذات بنفسها من جهة الى جهة ونبوة
منقوصة الواو سے رفعت او مهموزة لام هي انباء فنبي على الوجهين
فعيل منها بمعنى فاعل او مفعول ففيها تعرض فذات بوصفها من
جهة الى جهة وقد تعبر الرسالة بالنبوة والنبوة بالرسالة لامتزاجهما بامتزاج الذات

بالصفات فالاصطلاح فی معناهما شرعا ش اسے بما سر

الله سبحانه الی خلقه علم علی معناهما لغتا فالرسالة والنبوة مرکبتة

معین بینهما افادت مشترک عاقبتهما مهما التحقیقی والمجازی بتقسیم علیهما

ش اسے علی الرسالت والنبوت هم حقیقتهما والالة بینهما البینهما

بطلبتهما منهما فیهما عما سبق من جمیعهما لما تحت مرکبتهما من موجودات

ومسطرات ومخصوصتان بخصوصیتهما بالانس والجن عما تحت

مرکبتهما بحکمته تعالی وازلیتان فی تعینهما فی علمه سبحانه ووجو

فی ازل حادث وان لم تکونا مستمرتین فکان الرسول مجهولا

تکلیف فی المیثاق مسئولا وتقدم التعینات تعین ذات کما عرفتها

ش اسے انهما مفهوم وجودی الی علما وجودها خارجا بضرورة

صفات حقیقیة کما عرفتها ش اسے هی متضمنة ذات تعلقیا منهما

التحقیقی بها من حیث انها لا هی ولا غیرها وتتحد ذات علیها فقرار

تشخص نفس علیها ثم ثبوتیة کما عرفتها ش اسے

اضافات ذاتیة متضمنة ذات ولا تحتاج فی وجودها الی حقیقیة

انتزاعا کفعلیة الا اعتبارا بوجه لتحدد ذات علیها محتاجة الیهما

فی ضمن ذات لا حاجة خاصة لوجودها الیها فالاحتیاج
الیها بوجه غیر معتبر تحققت اصالتها بمقابلة الحقیقیة ثم تساویه
بالحقیقیة فی استقرارها فی تضمن ذات ولا تحدد ذات علیها وهی
لا عینها ولا غیرها ثم تفصلیة کما عرفتها ش اے یعنی اضافات
ذاتیة متضمنة حقیقیة احتیاجا لوجودها انتزاعا منها ثم قشریة
انتزاعا وصفا لموصوفه لا احتیاجا لوجوده مستاذیا بذات فی
استقراره لا استجماعه کذات ففی کل واحد منها تعین اول لا انشا
منشائه اولی عزم وثانی لغیره ش اے تعین ثانی لا انشا
منشائه لغیر اولی عزم ثم علی تعدد صفات الا فی تعین ذات
لعدم تعددها ش اے لیس التعین الثانی فی تعین ذات لعدم
تعدد ذات ثم تحقیقه ش الحقیقة بمعنی علة معلول فی
صمدیتها ثم ابراهیمیة التی تصطلح عن تعین صفات حقیقیة لصمدیة
تعینه ثم ش لصمدیته تعین صفات حقیقیة تعین ابراهیم ثم
ثم فی اولیته منشائه ثبوت استقلالا ثم اصلا ش لما بعد
بالجبل ذا الاصل بمقابلة فرع واصلا ای لا یحتاج الی غیره

سے فی استقرار، فالاصل بمقابلہ تبع فالاصل علی المعنیین
فیشیر الی الفرع والتبع بہا للاولیاء هم وحقیقة موسویة
التی ہی مصطلحة عن تعین ثانیة لسیدنا تعینیہ عم فی اولیتہ
منشاء نبوت استقلالا اصلات وہی منشاء نبوت بحقیقة ابراہیمیة
کما عرفتہ من ای الثانی ہم فتعین فعلیتہ سیدنا لتعین آدم عم
سے فی اولیت فیصطلح حقیقة آدمیة وتعین تنزیہ سیدنا لتعین
عیسے عم فی اولیتہ فیصطلح حقیقة عیسویة فینکشفان باستقلالہما
بالاستغراع احتیاجا لوجودہما فعلا ووصفا وحقیقة محمدیة التی
تصطلح عن تعین ذات لسیدنا تعینہ صلعم فی اولیتہ منشاءہ
رسالة استقلالا اصلا تتضمن نبوت باعتبارہما من حیث
قیامہا بہ فاستکملت محبوبیة محمدیة باستجماع الحقیقتین المستقلتین
والمتفرعتین المذکورتین بالاصالة من متعلق استجماع ومعناہ
ان لیس احتیاج فی استجماع الحقیقتین المستقلتین والمتفرعتین
المذکورتین الی الغیر نفی استقرار استکمال المحبوبیة اصالتا
ل الغیر حتیاج فی استقرارہ الی الحقیقة المحمدیة حقیقتا من حیث قیامہا

هم فمصدق قوله صلعم انا اول الاولين وانا اخر الاخرين الحديث
فالاولية على الوجود والاخرية على الظهور فالرسالة بمعنى مصدر ربط
بين مرسل ورسول فهي نسبة معروفة لا تشتبه ولا تشترك وموصلة
الى مرسل فلا تعرف ولا توصل ش الضمير المستتر في الفعلين
الى النسبة هم الا بتعريف رسول وهكذا الظلية ظل من ذي ظل
ش اي كرسالة رسول من مرسل اي بينهما ربط الظلية فهي نسبة
معروفة لا تشتبه ولا تشترك وموصلة الى ذي ظل فلا تعرف
ولا توصل الا بتعريف ظل هم وحقيقة ش الحقيقة بمعنى
ماهية هم نبوت ايضا في حكم الرسالة والظلية فالرسالة افضل
من النبوت سما وتيقنا والنبوت افضل من الولاية هي قربة
مخصوصة حقيقية ونظرية واستحالية بقطع نظر عن المنشائية وعن
غير الاتصاف بصفات الله سبحانه فالاتصاف المحض
مقصود في الولاية فكل من الرسالة والنبوت والولاية جامع
اتصافا ومانع حدودا ش اي تعريفا بوصفه هم فاصلا
ش اي لا احتياج الى الغير لا غيره يحتاج اليه هم للنبي رسول عم

ذكرناه ش اى سوقيام مجازى مع مراقبه فى ضمن النبى صلعم
اسمائها الحسنى عم وتبعاه ش اى الاتصاف بصفات الله سبحانه
فى تبع صفات النبى صلعم عم لولى وتفرق نظرا بان لم يتعرج
الى اعتبار الرسالة والنبوة من اعتبار الولاية ومع يستجمع لبعض
وبان تعرج فلم تنزل البعض فلم يستجمعا بهما فالاول ناظر التفصيل
الولاية من الرسالة والنبوة وان تنزل فاستجمعها فدليل هذا انه
ش اى ليس يحتاج الى غيره هم على دعوى رسالة الرسول
بالصفة الذاتية ش اى ليست بعرض فلا تحتاج الى غيرهم
بالاصالت ش اى ليست تبع هم فى تبرعها وجب ش تضمير
المستتر الى التبرع هم فلما ثبت حسنه الذاتى بالاصالت فصدره
مسلوب عنه فحصل دليل الى الدعوى بقول رسول لا اله الا الله
ش لان هذه الحسنة حسنى الحسنات وهذا التبرع خير التبرعات
ويحبث التعليم فى اثبات لا اله الا الله عم وانه رسول الله ش
لان لا يعرف رسولا الا رسول دليلا هذا انه عم وبعد بعثته احتياج
عنده الله سوف ش راى احتياج غير رسول الى رسول عم فكشف حقائق

دعوى رسالة الرسول

حسنات والهائم للخواص وتواتر اخبار وشهرة اثار للعوام و
المعرفة ش اى معرفة الرسول الرسالة والحسنات هم وحصول
بطل وقد تشبهاش الضمير المتصل الى الحسنات هم
وهي الحسنات فهدى الله سبحانه من يشاء فاشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وعلى آله تا
تبعهاش بالواو عطف على دعوى رسالة الرسول الضمير المنصوب
الى حسناته الذاتية فخبر على العطف الا بعد اثبات النبوة
والولاية لغير النبي عم لا تحقق الا بادراك صحبة من ثابت له
فى زمانه والصحبة من الآثار فمن لم يدركها فهو فى الجاهلية ولو كان
عارفا بتوحيد رب العالمين فما لكم فى اعتقاد الولاية الا تنكرون
فاعلم انما الآل صفة بافته للنبي صلى الله تعالى وسلم وعلى
واخوانه من الانبياء اضافته ش من الله تعالى الى
مخلوقه هم مشتركة صفة من معبود وانه قديمة فهى عبارة
الغير ش الضمير المضاف اليه يرجع الى النبي عم قابل
والغير مفعولهم فى مقابلة عين صفته فهذه الصفة فيه ما

معصومة والعصمة غير منقطعة منها ش اى النبوة م لجهة
قاطعة عن غيرها ش اى الجهة م ولا تشتبه بغيرها ش
اى النبوة م فالعصمة على لزوم ش مقابل تقديم صفة
سبحانه لذاته تعالى ليس نقيضها عنه يكلف من ظلها ش اى كيف
يمكن نقيضها من ظلها م فما وجد من صفته فى اى وقت اعجاز
له من الله الرحمن الرحيم فلا تشترط ش اى الاعجاز م بالتحدى
ش اى بالمعارضة م والاعجاز فى البرزخ ش اى القبر
م وليس التحدى هنا بل مخصوص بوقته فالتحدى وقت من اوقاته
ش اى من اوقات ظهور الاعجاز م وكذا الولاية التابعة صفة
تابعة باضافة ش من الله تعالى اى مخلوقة م مشتركة صفة
لنفس الولى فهى كرامة له فى مقابلة غيره فهذه الصفة فى ذات
نفسه محفوظة والحفظ غير منقطع منها ش اى الولاية التابعة م
يقينا على انها ش اى الولاية التابعة م من جهة قاطعة عن
غيرها ش اى الجهة م قطعا على انها ش اى الولاية التابعة
م مجهولة الحقيقة فى انها ش اى الولاية التابعة م من جهة

او من متشابهة فما من متشابهة ليست بولاية حقيقية و الله تعالى
اعلم بصوابها لكن الحكم على الموجود و بطناهر ش فالحكم على المعدوم
باطل و على الحقيقة مجهول هم فالحفظ على تعدية ش بمقابلة لزوم
هم صفة له سبحانه لغيره تعالى فنفيه جائز عن غيره تعالى وفي الجواز
جانب اول قوي فما وجد من صفة حسنا في اي وقت كرامة له
من الله العزيز الرحيم باتصاف جامع مع رسوله وكذلك الايمان
ش هو في الشرع الشريف صفة الحق فلازمها التصديق به هم
وصف مانع باضافة ش من الله تعالى الى المخلوق هم
مشترك وبعض المفسرين او من العامي فهو معونة له في مقابلة غيره
فهذا الوصف ما واسطة لنفسه سبحانه و المعونة تحيز بنفسه ش
اسم الايمان هم يقينا على انه ش اي الايمان هم قاطع عن
قطعا على انه ش اسم الايمان هم مجهول الحقيقة في انه حسن او
متشابه فما هو متشابه ليس بايمان حقيقة والله تعالى اعلم بصوابه لكن
الحكم على الموجود و بطناهر ش فالحكم على المعدوم باطل و على الحقيقة
مجهول هم فما وجد من صفة حسنا في اي وقت معونة له من الله العزيز

باتصاف جامع مع رسوله والكفر ش هو في الشرع الشريف ستار
الحق وانكاره م وصف مانع مشترك اي بوجود مسلوبات التزاما فارغا
عن موجودات تضمنا للكمالات الغير متناهية فر باضافته ش من الله تعالى اي بتخليقه م
فهو استدراج له في مقابلة غيره فهذا الوصف فيه ما دامت نفسه مستدرجة
والاستدراج غير منقطع منه ش اي من الكفر م يقينا على انه من مسلوب
قاطع عن غيره قطعا على انه مجهول الحقيقة مما وقع في الازل ش
من سجدة العبودية م والله تعالى اعلم بها لكن الحكم على الموجود والظاهر
ش فالحكم على المعدوم باطل وعلى الحقيقة مجهول م فما وجد من وصفه
في اي وقت استدراج له من الله العزيز الحكيم فالفرق بين الاعجاز
والكرامة والمعونة والاستدراج بالوصف المانع اعلم ان الاستعانة
تقتضي الدعوة حقيقتا ش اي هي نفس النداء الاستعانة م
او مجازا ش اي بما يفهم به الاستعانة م فمن غير الله تعالى فيما يجوز
في المضافات ش اي مخلوقات م الميت لبشر مخصوص
ممنوع كما في سورة الصف يا ايها الذين امنوا كونوا انصار الله
كما قال عيسى ابن مريم للحواريين من انصاري الى الله في الاية

باقتضائه واشارت اعلم ان التشبيه بالقول والمقولة لوجوبها ليس
لسے ثابت بالقول والمقولة لوجوب المقولة للقول ثم فيقتضى مشبها محذوفا
تعظيما له صلعم بالاحتراز عن كالمشبه به المذكور على مقصود ش تعظيما مفهوم الله
للمحذوف اى حذف المشبه لعظمت شانه صلعم لانه صلعم لا ينبغى له صلعم
ان يقول من انصارى ويؤمر به فامر بالمؤمنين بنفسه سبحانه لنفسه سبحانه
فجاز له صلعم ان يقوله وبالاحتراز بتعلق تعظيما او محذوفا على مقصود
متعلق بمقتضى والمقصود تعظيم نبيه حبيبه صلعم ومافى علمه سبحانه ثم
وفى المشبه به المذكور اضافة الى ياء المتكلم وهى مفعول به خص للنصرت
والى الله حال من فعل الناصرين فيه اشارة بانباء ايمان بالواجب
تعالى ورسالته عليه السلام فلا تحرو الفعل من نسبتين بل تضمنت
الاولى الثانية فقالوا نحن انصار الله تبرك النسبة اليه ثم اظهار
لاخلاص الله سبحانه فى ضمن نصرته ثم لا اعراضا عنها فثبتت استعانته
ثم لنفسه ثم فيما يجوز فى المضافات فيما عجز عنه وفى هذا حكمة لله
سبحانه وهو اعلم بها وفى تعميم الخطاب برائت عن الاستعانة
من غير المؤمن بر استطلاع علم بتر لبيستجب فهو مؤمن فان لم يسلم

ما فسّر فكيف ينطبق وجه التشبيه ما من وجه لحذف المشبه المقتضى
بالضرورت وتعميم الخطاب مع انهم قوم مخاطبة مخصوصة وكيف
يثبت ايمان الحواريين باعراض عن نصرته عم وهو كفر الامن نصرت الله
سبحانه فى ضمن نصرته عم ش لان لا تحقق حقيقتها غيرها امر به
عليه السلام وقد كفر ما امر فكيف نصرت الله تعالى بدون تضمنها
فى نصرت النبى عم وهى مطاوعته صم وفى سورة المائدة انما وليكم الله
ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم
راكعون ٥ ومن يتول الله ورسوله والذين امنوا فان حزب الله هم
الغالبون ٥ فتحققت الولاية العامة على اختصاص اللغة بالمعانى
ش هى قربة وتكفل وخلة ومالكية وتصرف ونصرت صم بالتعميم
والتحقيق ش من انما هم حامية لله سبحانه ورسوله تعالى صلعم
والمؤمنين الصالحين للمخاطب العام المؤمن فى كل حال وزمان
ومكان على العطف ش متعلق بفعل تحققت وفيه اشارة
الى تحقق اتحاد المقصود صم لقدرت الله سبحانه ولاعجاز النبى
وكرامة الولى ببقاء صفاتهم مع توسعها وتعلقهم بمن فى ولايتهم

معلوما او مجهولا لاثبات الله سبحانه ش ثبت المدعا اقتضاء
لان الولاية في كل حال وزمان ومكان لعموم المخاطب تقتضي الاعجاز اي الولاية
والكرامة بقاء صفاتهم وحياتهم وتعلقهم بنفسه ولانهم معلوماً
او مجهولاً لاثبات الله تعالى هم لا الغير منهم من الفاسق والكافر لتخصيصهم
بالركوع اشارة الى خشوعهم واستغنائهم عن اليهود والنصارى
لان صلوتهما ليست بالركوع فلا تحقق الولاية لهما كناية فاعلم ان
الصلوة تستجمع العبادات البدنية كلها والزكوة تستجمع العبادات
المالية كلها فالصلاح يستجمع كليهما خشوعا لله سبحانه فاباح
التولي لمن يتول ش يدل على ان التولي مباح هم الله و
رسوله والذين امنوا في كل حال وزمان ومكان ش باستلزام
من تعميم لشخص صراحتاً فتعميم الزمان والمكان اقتضاءً هم على العطف
ش متعلق بفعل اباح فاشارة الى تحقق اتحاد المقصود هم
لقدرت الله سبحانه والاعجاز النبي وكرامة الولي بقاء صفاتهم
مع توسعها ودوام حياتهم وتعلقهم مستعين معلوما او مجهولا لاثباتنا
الله سبحانه ش ثبت المدعا باقتضا الان التولي في كل حال

وتريانه مكان تخصيصهم المخاطب يقتضي الاعجاز والكرامة ببقاء صفاتهم
سبحانه بهم وتعلقهم بمستعين هم والتولي بمعنى تحويل تكفل المهمات على المتعبد
لا بمعنى المحبة لانها واجبة الى جهة الله سبحانه مقصدا والى جهتين غيره سبحانه
سببا ش لقوله تعالى يا ايها الذين آمنوا آمنوا بالله ورسوله الاية
وقوله صلعم لا ايمان لمن لا محبة له الحديث هم ولا بمعنى القرب
لانه من جهة الله سبحانه ش لقوله تعالى اني قريب هم فبالاضطرار
من جهة العبد والاباحة بالاختيار ش غلبت اباحة القرب
من جهة العبد هم فالتولي يقتضي الولاية العامة بمعانيها ونفى
بعضها يلزم ان يبطل التولي من جهتين ش اي من جهة من تولى
لنفسه من غيره ومن جهة من تولى لغيره من نفسه هم لازمها
للتولي ش اذ لا تكفل من بعيد ولا ممن لا اهل للتكفل ولا من
عدو مخالف ولا من غير مالك للتولي هم ويقتضي شعورا من
جهتين لمن يتولى ولما به التولي ش اذ لا تكفل من جاهل ممن
يتولى ولما به التولي ش اذ لا تكفل من عاجز لما به التولي هم
فان حزب الله هم الغالبون ٥ اعجاز او كرامة ختيار بين

على انحصار المستنصرين جزاء شرط مقدم ش اى من يتول
الله ورسوله والذين امنوا م على ان قيم سبب مقام سبب فانه اى الجزاء
لمنصور فصاحة فى الكلام وبلاغة للمرام وفيه اشارة الى اشتباه
سهم ش فالحاصل من يتول الله ورسوله والذين امنوا فانه اى الجزاء منصور
لان حزب الله هم الغالبون على انحصاره م فان الله
سبحانه غلبة حقيقة تظهر فى الاضافات تضمنا ش اى
ظهورا تضمنا من صفات الله سبحانه م بالاولوية والاعجاز
والكرامة قد يقع بعضهم وقد يجعل من التوسع حيث ليس انه
سبحانه لعزتهم فان العزة لله جميعا فتعين ش ان ش
بالاعجاز والكرامة م وهو على كل شىء قدير فان لم يسلم
ما قيل فبطل تعميم الخطاب ش بكم ومن م فبطل الولاية
المعاملة لكل مومن لله سبحانه وقال سبحانه الله ولى الذين
امنوا الاية وكيف العجز فى الولاية والتولى الى الله
فى فعله وفعل العباد من خلقه الى ما شاء وشرك مخصوص
الى الرسول والمومن فى اى المعنى للولاية والتولى

ش الله تعالى لرسوله تعالى صلعم وللمؤمنين الصالحين هم فان
لم يفصل الاستقلال والاضافة في المستعان فانه الاستقلال ليس بشرك
اولانه اجازه الله سبحانه شركا وهما ممنوعان نقلا وعقلا منه فيلزم التفصيل
ايضا انه ش اي الاستقلال والاضافة هم والا ش اي ان
لم يفصل هم فحكم بغير تفصيل في منع وجواز الولاية والتولي في
نسب مختلفة اقوال المنع الا انكار لها جواز ففي الاول شرك وفي الثاني
تحكم على الحاكم في الانتصار والنصرة لمن يتولى الله تعالى ورسوله تعالى
صلعم والمؤمنين الصالحين تحقق الثابت بالدليل والا فكيف يطالب
ش اي خلاف ما هو الثابت من ولاية الله تعالى ورسوله تعالى
صلعم والمؤمنين الصالحين لانتصار المستنصرين والنصرة بالدليل
بما هو يشبع الخلاف وبالانتصار والنصرة حقيقتا في علم الله
تعالى وحكمته وان لم يأول فيلزم ان الثابت باطل وانه لا يبطل
هم ولا يمكن ان يثبت خلاف هذا الثابت ش اي خلاف ثبوت
جواز الاستعانة منع عموم جواز الاستعانة هم في ثابت وباول
تعالى انه لان المنع تخصيصه على التعميم يسلم ش لان الممنوع من جزئه

التميم المسلم م و المتولي بالولي يلزم تبعه فخلافه خلاف فيبعض ش اي خلاف
تبع الولي خلاف التولي م فكيف ترجى النصرة س ش اي لمانع
خلاف التولي فكيف ترجى النصرة م ولما تحقق انتصار المتنصرين
لرسوله تعالى صلعم والمؤمنين الصالحين بالغلبة من اضافة الله تعالى
اختيارا فانه صلعم كاشف الشدائد ودافع المكائد فالاولياء
فاستعانته هي في التولي تجوز حتى من الفاسق لشموله الايمان
ش اي حتى تجوز من الفاسق م مع سلب الكرامة ان
لم تجر الى الفسق بالكلية لعدم تحقق ولايته الا من الكافر
س ش اي لا تجوز من الكافر م لسلب الايمان وان لم تجر الى
الكفر كما قال سبحانه يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا الكافرين اولياء
من دون المؤمنين الاية وهي سد سد الخير والشر في حدودها
في الخير والشر قال الله تعالى تعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا
على الاثم والعدوان الاية فالمعول به هو المستعين الا انتظارا
في الممكنات لا بد منها فالاستعانة من الانبياء والاولياء الى
لحسنهم وقربهم بالحسنات وتعظيمهم كما نشير فان حزبا منهم الغالبون

س ش ای تشیر الاٰیة الی اولویة الاستعانة من الانبیاء والاولیاء.
وحبہم وتعظیمہم ویؤیدہ قولہ تعالی فی سورۃ النساء ولو
انہم اذ ظلموا انفسہم جاؤک فاستغفروا اللہ واستغفر لہم الرسول
لوجدوا اللہ توابا رحیما ۝ اعلم اذ تدل علی تعمیم الزمان فالاٰیة
علی استعانة س ش ای الاٰیة تدل علی استعانتہم منہ صلعم
دواما واستوا س ش عطف علی استعانتہم حالة موتہ وحیاتہ
صلعم وانہ صلعم لحی باعلی الحیات کما سنذکرہ ان شاء اللہ
تعالی واجابة س عطف علی استواہم استغفارہ للتحقق
س ش من صیغة ماض ای استغفرہم والتاکید والتحقق س ش
من لام وماض ای لوجدوا ہم لوجدہم اللہ تعالی توابا رحیما
فی حال استغفار الرسول تعمیم لتشخص صراحتا س ش ای تعمیم
شخص الرسول علی دلالة اللفظ صراحتا علی الوصف العام ہم
وتخصیصہ سوق الکلام ومحل النزول س ش ای تخصیص شخص
الرسول من سوق الکلام ومحل النزول ہم ہو صلعم س ش ای
من ہو مخصص لسبق الکلام ومحل النزول ہو صلعم ہم لا باستغفارہم

ش وهم كانوا منافقين هم مجردا عن وساطة الرسول كما
في السورة ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا
رحيما بغير التاكيد والتحقق فيما للمؤمنين لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك
فاستغفروا واستغفر لهم وانه صلعم بالمؤمنين رءوف رحيم فيجاز الحكم
الى شيوخ الطريقة واعلم ان التاكيد والتحقق تعلق بفعل الواحد
صريحا وبفعل الله تعالى تلميحا بالمفعول الثاني لاستغنائه عن التقدير
فهذا هو المعتقد فالتواب مبالغة لفعله تعالى عليهم بخلاف الغفور
فاعلم ان في الاية الكريمة تخصيص على تعميم ولا يزيله وهذا مذهب
اهل سنة وجماعة وتذكر ان القصص في مقصد الايمان بان حياته
صلعم وهو في البرزخ في كتبهم ان شئتم ش ذكر حافظ عبد الله
في المصباح الظلام جاء اعرابي على قبر النبي صلى الله عليه وسلم
بعد ثلثة ايام من وفات النبي وقبض التراب من القبر وصب
على راسه وقال يا رسول الله صلعم ظلمت على نفسي وجئت في
حضورك لتطلب لاستغفار لي فجاء الندا عن القبر قد غفر الله
لك هم ومن باعده فهيهات هيهات وعليها سن انتهى

بما مفهوم الآية اذا جاءه صلعم رجل متمنيا لعينه فقال صلعم من له
حاجة فليحسن وضوءه وليصل ركعتين وليقل اللهم انى اسئلك واتوجه
اليك بنبيك محمد نبي الرحمة يا محمد انى توجهت بك الى ربى فى حاجتى
هذه لتقضى الى اللهم فشفعه فى الحديث قال الترمذى هذا حديث
حسن صحيح غريب وصححه البيهقى وزاد فى آخر الحديث فقام
وقد ابصر وفى رواية ففعل فبرء وفى معجم الكبير طبرانى عن عثمان رض
بن حنيف انه فى خلافة عثمان رض بن عفان علمه رجلا فقضت حاجته
فقال رايت رسول الله تعالى صلعم علمه ضرير البصر واظن ان قوله
صلعم ليصل على قوله سبحانه واستعينوا بالصبر والصلوة الاية او
ما اراده صلعم والله تعالى اعلم بالصواب والحديث الشريف
مع اختلاف بعض اللفظ فى الروايات ان شئتم ترجعوا الى كتب
الحديث الشريف واعلم تعميم من يقتضى تعميم الوقت كما هو ظاهر
فانظر فى الاعجاز والكرامة الى المستعين فتدرك وان تكن
بشرك فلم توجد من مستعان من الانبياء والاولياء لعدم امتحانهم
عصمة وحفظا ومستعين من اصحابهم كما ذكر ومن خالد

رضی الله تعالی عنه فی معرکة یا محمد یا منصور احب فی
فتوح الشام هـ وقال الله تعالی فی آخر سورة یوسف قل هذه
سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی ط وسبحان الله
وما انا من المشرکین ○ اذا انتقض الحصر المدعی المستفاد من تخصیص
الذی فی ایاک نستعین ش فی سورة الفاتحة هـ لمنع استعانة
بوجوه عامة لغیر الله سبحانه والحصر لا ینتقض فبطل الدعوی انا
ش الاستثناء من نتقض لی ما انتقض الحصر المستفاد
من تخصیص ایاک نستعین لمنع استعانة هـ بوجوه خاصة
ش کالوهبیة تامة وقدرة کاملة وهدایة خاصة هی توفیق مرضیات
هـ لله سبحانه وهو المراد وان تدبرت قولنا فیما یجیز فی
المضافات لقد صبت خیرا وقال سبحانه فی سورة یونس و
لا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک ج فان فعلت فانک
اذا من الظالمین ○ فهی الدعوة المختصة لغیره تعالی عبادة کما
لا تدع مع الله الها آخر ش ای لا تعبد ویدل علی المعنی الهنا
هـ لانه ش ای غیره تعالی هـ لا ینفع ولا یضر عموما

في الدنيا والاخرة استقلالا فهذا دليل على نقصانه لوجوده غير
مستقل في بحث الالوهية يقدم الى الكافر وابن غيرها لا شتباهها
ش اي ما يقدم من غير الالوهية يقدم لاثبات الالوهيتهم
وان يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو ج اي كشفا استقلالا
او اضافيا متعارضا بارادته سبحانه لا اضافيا تابعا بها وان
يردك بخير فلا راد لفضله ط اي ردا استقلالا او اضافيا متعارضا
بارادته سبحانه لا اضافيا تابعا بها وان لم يشتر كشفا وردا
استقلالا او اضافيا متعارضا فتعارض مما يجوز في المضاف
الثابت ش ثابت شتة صفة لموصوله مجرورة مع صلتها هم
يصيب به من يشاء من عباده ط وهو الغفور الرحيم ٥ فهذا
والتثنية والاطلبان مقصود لشيره صلعم كما يشير اليه يصيب من
يشاء من عباده ط ولانه صلعم معصوم من كل ذنب فلا يصح
النهي له صلعم لامتناع قصده صلعم للمنهي عنه الا الشيرة صلعم
محفوظ من كل ضر لقوله تعالى والعصر ان الانسان لفي
خسر الا الذين امنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا

بالصبر فكيف اشرف الانسان كلهم بالايمان وعمل الصالحات
ومراد بكل خير لقوله تعالى وللاخرة خير لك من الاولى فيما اراد
الرسول صلعم فيما اراد الله تعالى ولقوله تعالى قل هل تربصون
بنا الا احدى الحسنيين الاية فلا يصح التنبيه له صلعم الا لغيره صلعم فتخصيص
الخطاب على تخصيص اللطف بالمحبة فهذا النهي عن الشرك الحقيقي
الممنوع لا عن استعانة من الانبياء عم والاولياء رض فيما يجوز
في مضافاتهم من الموجودات فتصل الى الله تعالى لتضمنها بها
مش اي لما كانت مضافاتهم من الموجودات فهي
او الاستعانة تصل الى الله تعالى لتضمن مضافاتهم بالموجودات
صم ولكنها مش اي الاستعانة صم لا تجوز من الاصنام
والخبائث لانها مضافاتهم من المسلوبات فلا تصل الى الله تعالى
لتضمنها بها مش اي لما كانت مضافاتهم من المسلوبات
فهي او الاستعانة لا تصل الى الله تعالى لتضمن مضافاتهم
بالمسلوبات صم الا تنظر في المسئلة على البناء فتصيب خيرا
فالاستعانة بالانبياء وندائهم في كل وقت مش من الشهود البرزخ

هم صحيح على دوام الاعجاز بالعصمة وآما الاستعانة بالاولياء
وندائهم فان قيل لا يسمعون ولا يعينون مطلقا ش اي في الشهود
والبرزخ هم فهذا انكار كراماتهم وتعجب لان السمع والقدرة من صفات
قائمة بالذات بالعينية وهي البسيطة فزوالها يستلزم زوالها ولا
خصوصية بزوالها عن بدنها فكيف وكيف يشعر نعمة وعذاب
في قبر مخصوصا لسبب يشعر بها وبدنها مخصوصا ومن قوله تعالى حكاية
عن صالح على نبينا وعليه الصلوة والسلام بعد هلاك قومه فتولى عنهم
وقال يا قوم لقد ابلغتكم رسالة ربي ونصحت لكم ولكن لا تحبون
الناصحين ۞ وحكاية عن شعيب على نبينا وعليه الصلوة والسلام
بعد هلاك قومه فتولى عنهم وقال يا قوم لقد ابلغتكم رسالات ربي
ونصحت لكم ح فكيف آسى على قوم كافرين ۞ كما قوله
صلعم في المشكوة عن قتادة الى ان قال فجعل نبينا يدعيهم باسمائهم
واسماء آبائهم يا فلان بن فلان يا فلان بن فلان ايسركم
انكم اطعتم الله ورسوله فانا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل
وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر يا رسول الله ما تكلم من اجساد لا ارواح

[illegible]

ودوام الاعجاز بالعصمة لفظ مهمل
لا معنى له وليس له تعلق بالاستعانة
يا الله نبينا وندائهم

لما قال النبي صلى الله عليه وسلم والذي نفس محمد بيده ما انتم
باسمع لما اقول منهم وفي رواية ما انتم باسمع منهم لكن لا يجيبون متفق
عليه ؛ المراد بالسمع معناه الموضوع لا المجازي هو اجابة ايمان
بالحق اذ هو معارض الثابت الشرعي البديهي لقوله تعالى انك لا تسمع
الموتى وما انت بمسمع من في القبور ؛ وغاية البحث ان الفا
على قولي التعقيب بعد الجثم لعدم صحته غيرهم منظم سابق كما لا يخفى
على متامل وتلك اقوال الانبياء على نبينا وعليهم الصلوة والسلام
كقوله سبحانه لمن الملك اليوم لله الواحد القهار ؛ ومن حديث في المشكوة
عن ابن عائذ قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل فلما وضع
قال عمر بن الخطاب لا تصل عليه يا رسول الله فانه رجل فاجر فالتفت
رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الناس فقال هل رآه احد منكم على عمل
الاسلام فقال رجل نعم يا رسول الله حرس ليلة في سبيل الله فصلى عليه
رسول الله صلى الله عليه وسلم وحثى عليه التراب وقال اصحابك يظنون
انك من اهل النار وانا اشهد انك من اهل الجنة الحديث ومن حديث
عائشة رضي الله تعالى عنها ما من رجل يزور قبر اخيه فيجلس عنده الا استانس

حتى يقوم هـ ومن قوله صلعم السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا
ولكم وانتم سلف ونحن بالاثر اخرجه الامام الحافظ الترمذي في سننه دلالة
الى السمع والشعور واهلية الخطاب وقوله صلعم لا احد من اصحابه صلعم حتى
الان ممن تبعهم والتكليف منهم بين اى ان لم يكن غير مخصوص له
صلعم فالتكليف كان منهم اى من اصحابه صلعم وممن تبعهم فالسمع والشعور
واهلية الخطاب مراجعى هم فخلاف الثابت باول بما لا يعارض
الثابت فثبت الخلاف بما استدل به المخاصمون في عدم السماع
والشعور فهو باول بما لا يعارض الثابت هم وقال رسول الله صلعم
ان اراد عونا فليقل يا عباد الله اعينوني يا عباد الله اعينوني يا عباد
الله اعينوني في ط حصن حصين فحرف النداء للقريب والبعيد فلا محذور
للبعيد من الانبياء لاعجازهم والاولياء لكراماتهم وقال رسول الله صلعم
اذا انفلتت دابته فليناد اعينوا عباد الله رحمكم الله هو ص
حصن حصين والعباد عامة والاستعانة والنداء بوجود قدرتهم و
سمعهم فلا خصوصية الاستعانة والنداء ووجود القدرة والسمع
لاحيائهم فلا منع لامواتهم فان الاستعانة والنداء لمثابتين لو

من عباد خاصة واحياء فقوله تعالى لا تسمع الموتى الآية تصريح
ش صفة لقوله تعالى لا تسمع الموتى هم بقوله تعالى وما انت بمسمع
من في القبور الآية اي جسد ميت والمراد به الكفار وهم احياء و
باول المعنى مجازي الذي يدل عليه نظم القران المجيد تشبيها استعارة تا
وجه مقصود تخصيصا س اي في وجه مقصود انفاع بالاسماع
لمن يؤمن على البعث هم لا تعميما س اي لا في وجه مقصود به الاسماع
من كل مسمع لكل مستمع بمعنى موضوع هم لاسماله كقوله تعالى
صم بكم عمي فهم لا يعقلون وهم يسمعون ويتكلمون ويبصرون
ويعقلون وقوله تعالى وما انت بهادي العمي عن ضلالتهم والا
يكون مهتدي لقوله تعالى عبس وتولى ان جاءه الاعمى وما يدريك
لعله يزكى او يذكر فتنفعه الذكرى الآية فكيف على ظاهر اللغة س ش
اي بمعنى موضوع هم فالحاصل ان الاسماع خاص بناء على مقصود
ش الذي متعلق ببعث النبي عم هم فماول بمعنى مجاز اي انفاع
باجابة الحق لمن يؤمن بالاسماع على ما ذكر السبب مقام المسبب
صحيحة للنفي والبعث بثبوت متقدم س ش فليس عاما بلا خصوص بعث

النبی عم علی المقصود الذی یتعلق ببعث النبی عم بمعنی موضوع اذ هو
غیر مقصود منها والنفی مخالف للثابت ای اسماع الموتی بمعنی موضوع
ولکن اثباته المقصود ویحصل البعث عم وموتی ومن فی القبور مع جسدها متعطل
ای بعث النبی عم للاسماع والاسماع علی البعث
خصوص العمل منها من اذ الموت علی مقصد التعطیل من آثار الدنیا
فالتعطیل خاص بحلاء منها هم فیراد بها الکفار استعارة علی المبالغة
فی وجه التشبیه بمعنی مجاز لبطلان معنی موضوع منه لموتی اذ اسماع
الموتی بمعنی موضوع ثابت هم فاصح بتصریح آخر قال سبحانه
فانک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین ٥
وما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ط ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا
فهم مسلمون ٥ اعلم ان الاسماع بمعنی موضوع عام من کل مسمع لکل
مستمع بمعنی موضوع ولا یختص بالمقصود الذی یتعلق ببعث النبی عم
فما یختص منه بالمقصود الذی یتعلق ببعث النبی عم کما قال سبحانه
موصوله
ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون هم ماول بمعنی مجاز بنفع الانتفاع
باجابة الحق لمن یؤمن منه ای من هو اهل باجابة ایمان بالحق
هم بالاسماع علی ما ذکر السبب بمقام المسبب فالانتفاع قد یکون

بالاسماع وقد یکون بالذی یفیده مش ای الانتفاع ثم تشتغل
معنا بالاسماع علی غلبة المحاورة بالاسماع فسوف تعرف بحجة واطلعة
وان الموت قد یکون بمعنی مجاز ای التعطل اذ الموت یعطل کما قال
سبحانه کیف یحیی الارض بعد موتها ط ای تعطلها عن الانبات منها
فالموتی متعطلون عن اجابة الحق لما فات عنهم وقت اجابة الحق
فلا یفیدهم الاسماع والذی یفید الاجابة فعلی ہذا مفعول ثان للاسماع
متوسع بحذفه فالموتی بمعنی مجازهم الکفار استعارة فی وجه تعطلهم التام
عن اجابة الحق والصم بمعنی مجاز ای متعطلین عن استماع ش ای
استجابتهم الحق والدعاء دعاء الرسول صلعم الی الحق حقیقتا او
مجازا ای بالتفهیم به الدعوة کالاشارة ولکن الصم یفیدهم الاشارة
فلذا قال اذا ولوا مدبرین فالادبار بیان التولیة علی نهایته فاذا
لا یفیدهم الاشارة وہا بمعنی مجاز سے انکار الحق نهایة الانکار
فهم الکفار استعارة فی وجه تعطلهم التام عن استماع الحق بالاسماع
واستفادة الحق بالاشارة واعلم ان لا یتوقف الجزاء المقدم علیه
الشرط المؤخر وہا بمعنی موضوع اذ لیس عدم اسماع الصم علی شرطنا

والادبار بمعنی موضوع فی الشرط بمعنی مجاز یشیر الی التعطل التام
بحالہ یستفیدون بالاشارۃ فی حالۃ الادبار یلزم ان الجزاء بمعنی مجاز
استقامۃ المعنی ش ای لاستقامۃ للمعنی ص وانت بہادی العمی
بمعنی مجازی ای ہادی الی الحق للعمی ای متعطلین عن اہتدائہم علی صراط
مستقیم الحق والاعمی الضال لا یہتدی علی صراط مستقیم بالاسماع
والاشارۃ والضلالۃ ضد الاہتداء فہم الکفار استعارۃ فی وجہ تعطلہم
التام عن اہتدائہم علی الحق بالاسماع والاشارۃ فاختلاف التشبیہ
علی اختلاف کیفیۃ المشبہ والمشبہ بہ فان قلت ثبت ان شاء اللہ تعالی
ش ای الموتی یسمعون لا ینفعون بالاسماع بخلاف الصم لا
یسمعون فلا ینتفعون بالاسماع ولکن یمکن ان ینتفعوا بالاشارۃ فاشد ان
من الموتی فی وجہ عدم الانتفاع بخلاف العمی لا ینتفعون بالاسماع والاشارۃ
فاشد من الصم فی وجہ عدم الانتفاع ہم الحجۃ القاطعۃ
اعلم ان نفی السماع الذی مذکور فی الآیۃ الشریفۃ ان تسمع الا من
یؤمن بآیاتنا فہم مسلمون الآیۃ لا یمکن ان یکون بمعنی موضوع اذ الذی
سمع عام من کل یسمع لکل مستمع الذی بمعنی موضوع ولا یختص للمؤمنین

بل هو شامل العموم فلا يصح النفي لعدم ثبوت شئ منهم ولا يصح الاستثناء
لاثبات من منفي ونفي من عموم ولا يصح البعث فلا يصح العموم فخصوص الذي
في نظم لاحق هو اي الا من يؤمن باٰياتنا فهم يلزم ان نفي اسماع يعني
مجاز الذي خاص لمن يؤمن استقامة المعنى هو انتفاع باجابة الحق لمن
يؤمن ش اي من هو اهل اجابة ايمان بالحق هم بالاسماع وبالذي
يفيده فهم مسلمون على التاثير والتاثر فحينئذ يصح ش بالخصوص هم
الا يصح ش بالعموم اي النفي والاستثناء والبعث هم ومفعول الاسمع
متوسع بحذفه وهو الموتى والصم والعمي وهم الكفار على خصوص المحل من
نظم سابق بمعنى مجاز فحاصل الكلام الشريف ان ما بعثت مسمعا وهاديا
الا لمن يؤمن اي من اهل اجابة ايمان بالحق فقوله لا تسمع الموتى وما انت
بمسمع من في القبور ولا تسمع الصم وما انت بهادي العمي كقوله تعالى
لست عليهم بمصيطر وما انت عليهم بوكيل والله تعالى اعلم بالصواب وانه صلى
الله تعالى عليه وسلم لمحي الموتى ومسمع الصم ومبصر العمي والمعنى موضوع
او مجاز باعجازه صلعم فليث النفي اعلم ان كلام البعض في نفي السمع
والاسماع للموتى بمعنى موضوع باستدلال الاية الكريمة وللموتى حالة

معروفة في السمع والاسماع بتعلق الروح بالجسد بكيفية اخرى يمكن
ادلى كيف يشاء الله تعالى فلما لم يثبت النفي في الوجه المخصوص ش
اى في السمع والاسماع للموتى بمعنى موضوع لوجود حالة معروفة للموتى بعدم
دلالة الاية الكريمة عليه ص نفي للثبوت العام ش في السمع والاسماع ولو
لحى ورية بمعنى موضوع ص على حاله وما ذكر ش في النص ص نفي اسماع
من سمع بمعنى مجاز الذى قد ثبت لا اسماع بمعنى موضوع الذى قد ثبت
فكيف نفي سمع من سامع وتعذر اسماع من سمع ص لا يلزم تعذر سمع
من سامع ص وان قيل يمكن ان لا يعينوا ولا يسمعوا في وقت من الاوقات
بعض وقت ص لعدم العصمة والحفظ بتخيل سلبه فلا دليل على نفي الاعانة
والمساعدة وسلب الحفظ في الوقت ش اى وقت الاستعانة والنداء
ص وهذا الاحتمال الى النهاية يلزم نفيهما ش الضمير الى الاعانة والمساعدة
سيما من الكرامة والى الحفظ والكرامة ص في كل وقت وهذا خلاف الثابت
بالخبر ش اي ادعاء ان يمكن ان لا يعينوا ولا يسمعوا في وقت ص من الكل
ش اى هذا الاحتمال الى النهاية يلزم نفيهما في كل وقت ص وان قيل
يمكن ان يعينوا ويسمعوا في وقت بوجود الحفظ وبتخيل ثبوته لتقدمه

من السلب فالثبوت اقوی مش لان الثبوت مقدم علی السلب و
فی الجواز جانب اول قوی لوجوده وهو الثبوت م فدلیل امکان الاعانة
والمساعدة موجود فی الوقت مش ای وقت الاستعانة والنداء م
وهذا الاحتمال الی النهایة یلزم ثبوتهما ش الضمیر الی الاعانة والمساعدة
وهما من الکرامات او الی الحفظ والکرامة م فی کل وقت وهذا هو الثابت
والجزء مش ای دعوی ان یمکن ان یعینوا ویسعوا فی وقت
م من الکل ش اے من هذا الاحتمال الی النهایة یلزم ثبوتهما
فی کل وقت م فالقول علی قوله سبحانه الا ان اولیاء الله لا خوف
علیهم ولا هم یحزنون ۵ الذین امنوا وکانوا یتقون ۵ لهم البشری
فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ط لا تبدیل لکلمات الله ط ذلک هو الفوز
العظیم ط ویثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة
الدنیا وفی الاخرة ۵ وان الله لا یخلف المیعاد الایة فکیف
یحتمل سلب الحفظ وفی زاد اللبیب وخزانة الجلالی قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور
الحدیث مش قال حجة الاسلام محمد الغزالی کل من یستمد فی حیاته

ليستمد بعد وفاته انتهى وفي مختصر الطيبي واما الاستمداد باهل
القبور فقد انكره بعض الفقهاء فان كان الانكار بانه لا سماع لهم
ولا علم لهم ولا شعور بالزائر واحواله فقد ثبت بطلانه وان كان بانه
لا قدرة لهم ولا تصرف لهم في ذلك الموطن حتى يمدوا بل هم محبوسون
عن ذلك ومشغولون بما عرض لانفسهم من المحنة فليس ذلك كليا
خصوصا في شان المتقين الذين هم اولياء الله فيمكن ان يحصل لارواحهم
عند الرب من القرب في البرزخ والمنزلة والقدرة على الشفاعة
والدعاء وطلب الحاجة لزائريهم المتوسلين بهم كما يحصل يوم القيامة
انتهى هم فيا ايها الغافلون لا تشهدون على الحق واعلم ان الاعجاز
والكرامة محيطان من بدايته الى نهايته ففي الحادث الخارج خارجا
ش اي محيطان في الوجود الحادث الخارج من الذهن خارجا
م وفي الحادث الذي ذهنا ش اي ومحيطان في الوجود
الحادث الذهني ذهنا م على مركزيتهما اصلا ش اي المركزية
ليست تبعا فللانبياء عم م وذاتا ش اي المركزية ليست بعرض فللانبياء
عم م وعرضا وتبعا ش اي المركزية ليست باصل وذات فللاولياء عليهم

وفي الشجرة الطيبة من حسنات متقدم وهو من افعال الله تعالى

قد يحكي ابدا ان يكون باثر منها مشهورا في العالم كما نبه الله تعالى في سورة ابراهيم

الم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها

في السماء ٥ تؤتي اكلها كل حين باذن ربها ط ويضرب الله الامثال للناس

لعلهم يتذكرون ٥ ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت من فوق الارض

ما لها من قرار ٥ يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا

وفي الاخرة ج ويضل الله الظالمين قف ويفعل الله ما يشاء ٥ الم تر

الى الذين بدلوا نعمة الله كفرا واحلوا قومهم دار البوار ٥ جهنم ج

يصلونها ط وبئس القرار ٥ اعلم ان المراد بكلمة طيبة لا اله الا الله

بشجرة طيبة شخص محمد رسول الله تعالى صلعم روحا وان قيل القران

المجيد ومحمد صلعم اقرب للاول ولكن لا ينطبق التمثيل كما حقه لانه ليس

الى القران المجيد صلعم تبيان من عوارضه صلعم في وجه لاشتراطه صلعم

وفي وجه عكس ش اي محمد صلعم تبيان للقران المجيد مصداقا

من عوارضه صلعم هم بخلاف لا اله الا الله لان محمد رسول الله

مثله وصفا وتعريفا له وهو المقصود من ضرب المثل فكان مصداقا

للمسلوبات منفية الالوهية انتزاعها منه صلعم ووجود ابيه صلعم وكونها
على موجودات منزهة تقتضيه الالوهية منظهرتا بها ش اى بالموجودات
المنزهة هم واصلها ثابت فى موجودات قديمة من حيث انتزاعها لتضمنى
منها ففى شرك المستتر اشارة الى ان للامكان لهه وفرعها فى السماء ش
حيث تحكمها فى عالم الشهود اشارة الى توسعها وان كلا من منفعليات
يستفيضون من علويات وهما فى تضمنه انتزاعها منه صلعم تؤتى اكلها
اى اثمارها هى ما تترتب من تضمنها من اضافاتها اختيارية او اضطرارية
متوسع منفعل تاتى بجذبه كل حين فى الدنيا والاخرة باذن ربها
تعالى كما اثبات رضى ان اذن جواز اختيار مضاف ش من ابد
اى غير مستقل هم فى الاتيان وسلبه لتشرفها وتعظيمها ولو اتوقف
الاذن مقصود فلا يظهر خلافه وورد فى الحديث الصحيح انما انا مبلغ
والله يهدى انما انا قاسم والله يعطى ذكره السيوطى فى الجامع
الصغير اعلم ان التبليغ والهداية والقسمة والاعطاء عام المفعول
كما صدر عن الفاعل وبها صدر عليه لمركزية صلعم موجود ولايه انم لنظم
ش قال ابن الحجر المكى فى شرحه على الهمزية ان النبى صلعم هو الخليفة

الاعظم عن الله تعالى في جميع شئوناته لاسيما في قسمة الارزاق والعلوم
والمعارف والطاعات ومن ثم قال في الحديث الصحيح انما انا قاسم
والله المعطي + ولاجل هذا عدوا من خصائصه انه اعطي مفاتيح الخزائن
انتهى ومعنى قوله المطلسم بين جواهر المنظر انه خليفة الله الاعظم الذي
جعل خزائن كرمه وموائد نعمه طوع يديه وارادته يعطي منها من يشاء
ويمنع منها من يشاء والعالم بالصواب فرمان به هو الله تعالى هم وقال سبحانه
لسليمان عم هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب ه الاية معنيه
لمعان منها قال ابن عباس رضي الله تعالى عنهما اعط من شئت
او امنع من شئت بغير حساب اي ليس عليك حرج فيما اعطيت
وفيما امسكت تفسير كبير وكذا في جلالين ولما كان الاختيار في
الاعطاء والامساك لسليمان عم فكيف كان لسيد الرسل حبيب
الله تعالى صلعم وليضرب الله الامثال في المستقبل للناس كما
المذكور بوجود الاولياء لعلهم يتذكرون ه ترجيا بالاسكان
اختيار مضاف شفقة ورحمة لانه لم يفضل على الناس في المرام
ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة ضد طيبة اجتثت من فوق الارض

اي لا اصل لها في موجودات قدسية الا في مطلوبات مترتبة عليها
من موجودات ممكنة التزاما منها فما لها من قرار في مقصد تعليم
الى البيت الشجرة بغير اذكر فيدرك الاعجاز والكرامة كما قيل فيا ايها
العارفون احفظوا انظاركم عن الشجرة يثبت الله الذين امنوا بالقول
الثابت في المثل اي لا اله الا الله محمد رسول الله في الحيوة الدنيا
وفي الاخرة اي بعد الحيوة الدنيا في البرزخ فلا يحتمل سلب الايمان
التصديقي كما قال سبحانه هم المؤمنون حقا الاية ويضل الله الظالمين
اي المضلين بخذلان تمكنه ويفعل الله ما يشاء من هداية
قوم وقيامهم عليها ومن اضلال قوم فتعجب عن المضلين الم تر الى
الذين بدلوا نعمة الله وهي اكل الشجرة الطيبة كفرا واحلوا قومهم
اي ممن تبعهم دار البوار جهنم ج يصلونها ط اي هم وقومهم
تاكيد لتشنيع على احلوا قومهم وتبين القرار ظاهر فاعلم انما الرد
اثر من الامر مشترك منه استنادا في ترتيبها وتاثيرا في تعلقها
او تسميته لرفع حجبك عن تقرب لها ومن وجدها وقدم لدلالة
من الجواب لا لرفع ابهام عن وجه جاز لها ومن اسما كان للعدم

ولالت من ذلك شيء اي كونها عينية ثم سيق الامر الى الاشياء
والاشكالات عين الامر على التبين فكانت من الحجاب فليست مخلوقة وهذا باطل
حقيقتها فتضافت الى الله تعالى تشخصا والتزاما بالموجودات لتوقف
ترتب وجودها سبحانه فمن الموجودات الالهية كما قال سبحانه وتشخصت
فيه من روحي الآية باضافة مغايرة من المسلوبات غيرها والامر من
حجابات حادثة لا مخلوقة وان لم يكن حجابا فلامر لتسلسل بالخلق للامر
وان يكن بمعنى لا هو عين ذات ولا هو غيرها فلانهم قدم لا شدة وتكثر
حية تجليات عينها فلا تموت تتعدد بتعددها وتصرفها من وصفها
متضمنا الموجودات او مسلوبات بها شاء الله تعالى من عالم المثال
وعالم الشهود فصحت الاوسطية عما يعني كسب الذي في المثال
نفي الشهود من المثال ولا يمنع خصوصيته على تعميم سلم يسمى من
اي الكسب المثالي ثم اوسطيا تشبيها باحتياج اوسطي شرقي نحو
به جعلهم مثاليا وقد يعطي جسدا مثاليا الذي لا يراه غير صاحب
المثال وقد تعطي جسدا شهوديا وذلك يدري ام هو الاول او الثاني
فيها شهرة آثار عالم الشهود في عمومه وقد تعرض على الاعيان ثم

من القتال اولا ویعرف بالاول او مثله لاختلافه ش کما ذکر

حضور حوا واسیدہ مریم وقت ولادت حضرت رحمۃ للعالمین صلعم

— فی عقد الجوهر من سید جعفر البرزنجی ومن غیره فی تالیفهم

وهذا الیس من انه مشروع للتناسخ والموت هو موجود بوجوده یحضر

ویتحقق هم لا هو مخصوص نزع روح عن جسد بل هو بعرضه ش ای الموت

یعرض الجسد هم فتنزع فی الحال ولا یحتاج تعرضه الی سبب

بل یعرض شئ فی حال عروضه او لا ویبقی تعلق الروح بالجسد

بکیفیة اخری عن اولی کیف یشاء الله سبحانه قال الله تعالی و

لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات ط بل احیاء ولکن لا تشعرون

ہ فقتل نفس التی ای یعنی من هو تعطیلها عن مرادها الذی من مسلوباته

تعالی باتصافها بما من موجوداته تعالی فمنه قتل جسد غایة التعطیل

کما قال سبحانه فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم ط وان لم یرد

هذا فکیف قتل النفس بعدم تجربتها فکیف التخییر ش ای التخییر الموقوف

علی قتل النفس هم والموات کنایة من تعطل النفس عما تعلق بالجسد

لانه تعطلها عنه ش ای عما تعلق بالجسد هم فهی ش الموت الذ

هو مطلق مقصود في النفي حقيقة لا القول هم بنيا ش ... مجهول
مفعول مطلق هم خاصا بقتل في سبيل الله تعالى لا عاما بغيره بل احياء خصوصا
بالمعنى من حيات التي بغير قتل في سبيل الله تعالى تصريحا كما قال سبحانه بل
احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله بالعند ربهم متعلق بما قبله
فالحيوة خاصة التي لا تشعرون بها ولولا ش اي لا يتعلق بما قبله هم فعامة
تشعر لا اي متعلق بما بعده فيرزقون بعموم الرزاق فكان الرزق من الله
تعالى ومن غيره تعالى بانشاء الله تعالى فالرزق مطلق وعام من الدنيا والآخرة
باطلاق وعموم رازق ومرزوق به وما آتاهم ش كما يقال اللهم ارزقني
علما نافعا وعملا صالحا فلا يكون مخصوصا بالماكولات والمشروبات والملبوسات
والا فانهم هم فيثابون بالحسنات ويعصمون من السيئات ومنهم المدبرات
امرا ش اي يدبرون لما يؤمرون هم ولولا ش كذا اي لا يتعلق
بما بعده فيتعلق بما بعده هم فخاص لا يشعر ولا دليل عليه ش اي على انه
خاص لا يشعر اذ ما قال الله تعالى ولكن لا تشعرون كما قال احياء ولكن لا تشعرون
هم ولا يراد حيات التي هي صفة ذاتية لانها بالذات هي آل باء هي صفة ذاتية
من كل روح عموما ش فانية وما موجودا لانها باقية بالروح في البرزخ

ـے على السوية للمقتول وغيره عموماً التي خصت للمقتول المخصوص م وان
يرد قتل جسد فيرد قولنا ش اى صح لنا ان قتل جسد غاية التعطل والحيوة كما ذكر
م وان لم ش اى ان لم يرد قولنا م فما الخير فيه فالحيوة لقوله تعالى
ثابتة والموت اشارة الى التعطل فلا يلزم التعطل للجسد وان لم ش اـے
ان لم يكن الموت اشارة من التعطل م تخفيف النهي عما ثبت
ش اـے عروض الموت م والاثبات عما زال ش اـے
تعلق الروح بالجسد والحيوة كما في الدنيا م
فما الاستبعاد في التصريف من الجسد الشهود في المثالي لانه لا يستبعد ممن
قتل نفسا في الحيوة الدنيا وجسد ش الواو حالية اى لبيان حالة جسد اشارة
الى ان لا استبعاد في التصريف وجسد التميز بالعطف على نفسا م منه
ش اـے بعض من قتل النفس م فالانبياء على الاحياء بالقتل الاولى
المذكور اصلا لا الثاني المشهود حصر والاول يستجمعه ش اى الثاني م فاكبر
ش اى لا يستجمع م الثاني الاول فاصغر قال رسول الله تعالى صلعم رجعنا
من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر وقال صلعم الانبياء احياء في قبورهم يصلون
الحديث ش وقال الحافظ السيوطي في التنوير ان النبي صلى الله عليه وسلم

حي بجسده و روحه وانه يتصرف ويسير في اقطار الارض وفي الملكوت وبهيئته
التي كان قبل وفاته ولم يبدل منه شيء وايضا فيه واذن لهم اي للانبياء في
الخروج من قبورهم والتصرف في الملكوت العلوي والسفلي وايضا قال الحافظ في
انتباه الاذكياء بحيوة الانبياء ان حياة النبي في قبره وحيوة سائر الانبياء
معلومة عندنا علما قطعيا لما قام عندنا من الادلة القطعية في ذلك وتواترت
بها الاخبار منها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الانبياء احياء في قبورهم يصلون و
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حرم الله على الارض ان تاكل اجساد الانبياء
واخرج ابو نعيم في اخبار المدينة عن سعيد بن المسيب قال لم ازل اسمع الاذان
والاقامة في قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم ايام الحرة حتى عاد الناس
هم وقال الله تعالى واعبد ربك حتى ياتيك اليقين (زمانه يزيد ابن معاوية) اعلم ان اليقين مصدر
كالنذير وهو تحقق علم الله به وحتى للتبيين والعبادة تتعلق بالجوارح والقلب
ويدل عليه اليقين والاحسان فان قيل على الاختلاف هو الموت فليس للقائل بتحقيق
اليقين كما هو حق بالموت عموما فيراد به موت في مقصد فيسقط تقييد الفرض والوجوب
على العبادة على تقييد الموت وفيه ش اى وقيامقيد اتقييد الموت هم لا العبادات
المطلقة على اطلاق اليقين وفيه ش اي وقيا مطلقا باطلاق اليقين هم فلا مخصص (١٤٦)

فيهما فيسعد الله سبحانه في عالم المثال في الامر اليه صلعم تشريفا بالخطاب بمحبوبية

على اصل معروف ش اي بعد نسبة الامر اليه صلعم هم والى غيره صلعم مرادا به متعلق

بتحقق اليقين اسمه بعيد بحيث حتى تحقيق اليقين على حقيقة العبادة للمعبود

لا نزول وصف الروح ولا منع خصوصية للاولياء لتبعهم بالانبياء والثاني

لغير الانبياء من التبع ش الواو حالية لبيان حال الثاني بهم المقتل حسبه

فلا فضل للشهداء على الانبياء ولكنهم مشتركون بالاولياء في الولاية التابعة

على قدر نصيبها تتشرف وبجهة خاص لها تعطيل نفس عن ادها الذي من مسلوباته

تعالى باتصاف بما هو من جوده تعالى تضمنا القتل حسبه وتفضل بعضهم

على بعضهم على قدر نصيب فيشرف تشريفا اعلى ممن ما قتل في سبيل الله تعالى

نفسه وبهمة اختيارية من اضطرارية من دعائه وشفاعته لكنكم بالحقيقة بها

ش اي حيوة التي بقتل النفس في سبيل الله تعالى هم فلا تشعرون فيه

الشعور دليل على ان احقيتهم بها ومغايرتها من حيوة التي لغير مقتول

في سبيل الله تعالى لان ما حصل شعر وفقنا الله ليهدي من ثبت بفضله

ورايكم وصلى وسلم على محمد نبي الرحمة وعلى آله كما يحبه ويرضاه

ذكر كيفية غيب وعلمه وما فيها

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله وصحابه واتباعه اجمعين

اعلم ان غيبا اما بمعنى ضد حضور شيء وشهوده فهو عدم مجهول وإما بمعنى خلاف شيء

اي وجود غير مستلزم حضوره وشهوده فغيب الذي بمعنى خلاف حضوره ما يعني عليه مما

جاز استحضاره وقد غاب شيء وهو غائب ثم الغائب ما يعني عليه مما جاز

عدم استحضاره وقد حضر شيء وهو حاضر ثم وقد يكون ان شيء اي

الغيب والحضور ثم بمعنى غائب وحاضر مجازا فما حضر ما غاب بعكسه فالغيب

لا يثبت الا بنائه من حضور جائز وان لم يشترط جواز الاستحضار وعدمه

فلزم وجوبهما فالغيب والغائب ممتنعان بامتناع ثبوتهما من الوجوب اي شيء

اي ان لم يشترط جواز الاستحضار وعدمه فلزم وجوب الاستحضار او وجوب

عدم الاستحضار فانا بهما ممتنع من الوجوب فلا ينبغي الغائب فما ينبغي

وكيف علم انه الغائب فكيف اثباته الغيب منه ثم هذا التعريف للغيب والغائب

بحقيقتهما وان قيل غائب غيب مجازا بمعنى لم يحضر الله شيء قيل مجازا

غير عالمها لكن الحضور لم يكن كل شيء ثم فلا يتحققان حقيقة الا شيء

ثم مجاز السلب الحضور ونحوه عن شيء اليه اي الى الآخر ثم فالغيب والغائب

حيثيا بانبائه مما جاز استحضاره وقد غاب مما جاز عدم استحضاره قد حضر لا تحقق ان

في حضور الله سبحانه بوجوب الاستحضار الا الذان بسلب الحضور وثبوته فهو بعرضه فان تعجز

فلا تغيب الغيب في علم الله سبحانه لكن النوعين ش الغيب الحقيقي والمجازي هم تحققان

في حضور غيره تعالى ع بمعنى خلاف الشهود المثال والروح والقدم فعالم الاجسام شهود

وعالم المثال غيب وعالم الروح غيب الغيب والقدم غيب الغيوب وهكذا الكملا

الشهود والمثال والروح مناسبا لهم فعالم الملكوت عندنا كالمثال وعندهم الشهود

او يدركونه بحواس ظاهرة فالغيب عندهم مثالهم وغيب الغيب وراءه ولا تخرج

الانسانية من حدها باتصافها بالصفات الملكية بل تخرج من الملكية بافضليتها

منها في اتصافها ظلال موجودات قدسية ولا تدرك مرتبتها بنفسها الا

في حدها فالشهود يدرك بحواس ظاهرة اي ما يتعلق بالشهود والمثال بحواس

باطنة ش بمقابلة حواس ظاهرة هم اي ما يتعلق بالمثال وهي مرتبة صفة

ظاهرة له والروح بصفة باطنة للمثال وهي صفة ظاهرة للروح لان الظاهر

والباطن لا يمتازان الا بانطباقهما على ماهية واحدة تتقابلهما ش المجرد

متعلق بمتازان محذوف بعد حرف الاستثناء هم بينهما والمتنزل

الادراك من الروح الى المثال ومنه الى الشهود ويعرج من عكس النزول

وان لم يكونا منطبقين على ماهية واحدة فكيف الامتياز بتقابل ملزوميهما
فيهما بل بطلا والنزول العروج ش معطوفان على الامتياز م لتغاير ماهية
لهما وعدم اتحاد الحقيقتين حقيقتا ش عطف على التغاير والجواب ان قيل
اتحدتا م وعدم انقلاب حقيقة الى حقيقة اخرى ش عطف على ما قبله والجواب
ان قيل انقلبتا م والقديم لا يعلم بنفسه الا هو فيدرك بدلالة بغيره الا ان يحكم
انبسط به احاطة غيره علمية ممتنعة فهو الايمان بالغيب في معرفة الله تعالى
وهنا ش اي كل ما ذكر في الصفة من الغيب م من بداهة الا ترى في نفسك
ما اذا رايت في الرؤيا هو عالم المثال وما انت تعلم لا تعلم من قبل وان قيل امتناع
حضور غيب بان ما حضر نفي حضوره هو شهود فجوابه يتعلق بما جاز استحضاره
وغيب الذي خلاف شهود آخر من غيب الذي خلاف حضوره فهو بذاته فلا
نفي له من علمه سبحانه قال الله عالم الغيب والشهادة ش اي جنس الغيب
والشهادة من كل خلق م بتمامها جزء وكلا بنفسها فهو علام الغيوب
ففي عالم الغيب نكتة فيعلم اخفى الخفيات واشد غيبا الغيبيات والعلم
ان حضور غائب بمعنى خلاف حاضر لا يحصل بنفسه والتسبب ينفي عليه
ش اي من الغائب فنفي الغائب بنفي الغيب م الا ش تحصيل

الغائب والغيب هم بالنيابة من حاضر بشرط جواز استحضاره وحضوره
غائب بمعنى خلاف شهود ونسبته الى من لم يحضر لتحصيل شغفه لان الغائب سبحانه
يتحقق بنفسه وينكشف المغيبات برفع الحجب لمن شاء الله تعالى اعجازا او
كرامة او عونة بتصفية وتزكية النفس بتقوى الله تعالى باتيان ما اتى به الرسول
من الايمانيات والاحكاميات فان الرسول اولى بتتبعها ورسولنا صلعم اعلى
ش العلوه في خلقه صلعم استجماعه الخلق كله بانشائها كما هو بشواهد
المخلوقات على تفاوت درجاتها بما يهيئ الله تعالى احق بعلمها لكن احاطة علم
بكلها في آن موجبا لغيره تعالى ممنوعة وفي اوان جوازا له صلعم جائزة ش
كما ذكر في ذكر كيفية اعطاء الله علمه صلعم هم فاما انكشاف المغيبات مع خلاف
بما اتى به الرسول فهو استدراج وتحصيل بانواع وتحصيل بالسلوكيات فمشترك الاسلام
بخلاف ما في اتيان ما اتى به الرسول انه يحصل بالموجودات فمشترك الوصف
والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم وليس تعارض في المسئلة لان
علم الغيب بالاضافة وثبوتا ثابتا فحلال فبادل فرفع التعارض في
منعه وجوازه من العقل ش اي بادراك العقل اصالتا هم والنقل ش
اي لايدركه العقل اصالتا لعا لطافته الا بنقل الناقل الذي ايده الله تعالى

بادراكه اصالتنا هم باستثناء حسب الحال والعلم العادي وانكار اثبات
سفاهة فاما من العقل كما هو لا يخفى على العاقل من المذكور واما من النقل
فالايات فى الجواهر ش اى ح از علم الغيب هم فى آخر سورة البقرة يعلم ما بين ايديهم
اى فى زمان حال وما خلفهم ه اى فى زمان مستقبل فعلم ماضى الذى
لا يثبت باستقلاله من كيف الممكن ش متعلق لا يثبت هم بالتعالى ش
متعلق ثابت خبر مبتدا هو علم ماض هم از بعيد فيما هم لاحق بوجود
الحال فيقتضى عدما فيحتاج الى الحال فى استقراره فيعلم ش مصدر مجهول
اذ علم العدم بالوجود هم بخلاف الحال والمستقبل اذ الحال موجود مستقل
والمستقبل بعدم سابق فيقتضى الوجود فلا يحتاج الى الحال فى استقراره
فنعلم ش مصدر مجهول هم فالكلام فى الاستقلال من حيث علم

احتياجه الى غيره وجودا واستقرارا وعلما ولا يحيطون بشيء من علمه
اى من علمه متعلق بالمعلومات فى الزمانين نفيه ميكند تشبيه علمه بشيء
حصره جميع حدوث معلوماته وحصرها وان لم يسلم فاكتفيت بتجزيه
البسيط الا بما شاء ... اى بعلمه من معلوماته وما يدل على
الفضل فعلم العاديات وغيرها فى اى آن لغير الله سبحانه فضلا ذاتيا

بالاستثناء من المستثنى منه يدل على منع الاستقلال عن غير الله سبحانه
تعميما تحقق فلا دليل على منع علم الغيب لغير الله سبحانه الا على جوازه و في

سورة القصص واوحينا الى ام موسى ان ارضعيه فاذا خفت عليه فالقيه

في اليم ولا تخافي ولا تحزني انا رادوه اليك وجاعلوه من المرسلين

وفي آل عمران اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح
عيسى ابن مريم وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين ۝ من الآيتين
علم الغيب لغير الرسول ثابت ش عند اهل سنة وجماعة خلافا للمعتزلين هم

وفي سورة الجن عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا الا من ارتضى من رسول

فانه يسلك من بين يديه ومن خلفه رصدا ۝ اعلم انه تعالى عالم الغيب
ش الذي بخلاف الشهود ونسبته الى من لم يحضر ايهم العام له سبحانه
وغيره ش عادتا او بغيرها ويدل على عمومه عدم اختصاصه لمختص هم
الاظهار بمعنى الامداد الذي يقع فيما وقع قبله ش اي الاظهار هم
فلا يظهر على غيبه الخاص له سبحانه ش لا لغيره سبحانه عادتا ويدل
على الغيب الخاص اضافة الغيب الى الضمير هم الا من ارتضى من
رسول فلا نفي من علم الغيب العام من الانبياء وغيرهم من المنيبين

رسن علم الغيب الخاص بالخاص من الانبياء ولما الاستثنا عن نفي تعلم
الغيب الخاص بتجويزه الله سبحانه فالمقام ش فيجوز علم الغيب
بالاولويه ش عند اهل السنة والجماعة فالمتكلمين ايضا عندهم الرسول
والمتبعين م فيدل على جواز احاطة كلية علمه بالغيب الرسول
ش اي الغيب والرسول م فاسبيل الرسل بخصوصية تحقيقية الكل
بمقدار ش متعلق بيدل ان يقع تقديره او بالا فلا احاطة الكلية على
ثابتة م احاطة مركبتهم في شيء المصدر ش متعلق ثابتة حال الاحاطة
مركبتهم م والوقت آن او آوان ش كما ذكر في ذلك كيفية احاطة
علمهم كما هو عند اهل السنة والجماعة من المقصودين وانه ش متعلق
على العطف م لفظ متن معمم ولفظ من مخصص الا ان [illegible] من [illegible]
لتخصيص من تعميم وتخصيص بعد تعميم لا ينفي جواز امر مخصص لغير مخصص
له لاشتراكهما ش اي مخصص له وغير مخصص له م في العموم ان لم يكن
ش الضمير المستتر الى الامر المخصوص م ممتنعا وفي وجه الجواز جانب
اول قوي ش الجملة حال من جواز الذي مضاف الى الامر فالاولى
حالية والا عطف على الجملة م ولا ينفي نقصان فهم المستفهم بذلك

الی المرام فی فصاحۃ الکلام مع التوسع للمقاصد وان الرسول غیر الملک ش
عند اہل سنت وجماعت خلافاً للمعتزلین فیقیدہم ہو ملک ص وانہ انسان بدلالۃ یسلک من
بین یدیہ ومن خلفہ رصداً الان الملک غنی من الملک فی امرہ وفی سورۃ النحل

ویوم نبعث فی کل امۃ شہیداً علیہم من انفسہم وجئنا بک شہیداً علی ہولاء ہ و
لیس الشہادۃ الا بعلم المشہود بہ فلما یشہد فکیف یجہل فہذہ تدل علی ان الرسول
عم کثیر العلم بالمغیبات فی آن من ش لکثرت المعلومات فی ان ای ہولاء فی حد مرکزہ
واخرج البزار والطبرانی فی الاوسط وابو نعیم بسند صحیح قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم الی ان قال رایت ما تلقی امتی بعدی فسرنی حسرت لہم الشفاعۃ الحدیث
ص وکم من آیۃ فی القران المجید تدل علی الدعوی والآیات فی المنع ش
ای منع علم الغیب ص فی سورۃ النمل قل لا یعلم من فی السموات والارض
الغیب الا اللہ ط وما یشعرون ایان یبعثون ہ وفی سورۃ لقمان ان اللہ
عندہ علم الساعۃ ج وینزل الغیث ج ویعلم ما فی الارحام ط وما تدری نفس
ماذا تکسب غداً ط وما تدری نفس بای ارض تموت ط ان اللہ علیم خبیر ہ و
فی سورۃ الانعام وعندہ مفاتح الغیب لا یعلمہا الا ہو ط الی غیرہا لیس
معارضۃ للاولی لان الغیب باضافۃ اللہ سبحانہ ثابت فنا ول ش

الضمير المستتر الى ايات فى المنع والاصل ان يعارض الثابت ان كان
خلافه لاضده يادل لوجود غير مثله لان ما ثبت لا ينفى الا الذهنى الذى يصلح
لوجود خارج وبعد غير ثابت بنسبة اخرى فيادل النفى لا الثبوت لتقدمه هم
لوجه بالخلاف فدفع التعارض باستثنائه بحسب المحال او بحسب العادة
ثابت متحقق
المخصوصة فلا ش اى فلا يثبت هم منعا مطلقا والا التعارض مخالفة
البداية مما فى نفس المعرض من الاعجاز والكرامة فى المغيبات ش الالف
واللام للجنس هم لازم افلا يتدبرون القرآن ط ولو كان من عند غير الله
لوجدوا فيه اختلافا كثيرا ٥ فالحجة المشهورة من المغيبات افرادها وارده
منها فى الاعجاز والكرامة الا السعد ش فارجع لثبوتها الى كتاب الحسب
من الاحاديث فى اعجاز النبى صلعم ومن غيرها فى كرامة الاولياء رزقنا
فتدرك هم والله تعالى اعلم والموفق والحفيظ اللهم صل وسلم على محمد
نبى الرحمة وعلى جماله كما تحبه وترضاه وشفعه فينا وترحمنا به

ذكر كيفية العلم والمعرفة والعارف والمعروف ومتعلقاتها وما فيها من المطالب الاخرى

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه على آله وأصحابه وأتباعهم
أجمعين اعلم ان العلم صفة متوسطة للمعلومات حاصلة وما لمعلومة واختصاصاً جميعين
معترفة وهذا على حكم التعددية فيهما فللعالم علم حصولي هو صفة علم منسوب بحضور العالم
ش الضمير المتصل الى علم مفعول المصدر هم اي بحصوله لغيريته بين ش اي
العالم هم بذاته على مرتبة ذاته فيحتاج العلم معلوماته الى غيره وحضوري
هو صفة علم منسوب بحضوره العالم اي بحضوره في نفسه بعينيته في مرتبة ذاته
فلا يحتاج الى غيره ش هو الزيادة فالحاصل ان العالم بالعلم الحصولي
ليحتاج العلم معلومه الى غيره اي مرتبة غيرية علم العالم لانها واسطة بين العالم والمعلوم
وبالعلم الحضوري لا يحتاج العلم معلومه الى غيره اي مرتبة غيرية علم العالم بل العلم
بمرتبة عينية علم العالم لانها واسطة بين العالم والمعلوم لا كقولهم ان العالم
ليحتاج الى غيره اي معلوم الذي هو غير نفسه في مرتبة علم حصولي
فعلم غيره ولا يحتاج العلم معلومه الى غيره اي معلوم الذي هو غير نفسه
في مرتبة علم حضوري فعالم نفسه هم العلم معلوماته فعالم نفسه وغيره الى التعدد
الوجهين ش اي ثابت في وجه علم حصولي وعلم حضوري هم لا يستغني
احدهما عن قسيمه ولا يلزم منه شيء غيرهما المعلوم فعلم قديم مطلق باعتبار

ش فلا اصل للسؤال المشهور اى ان علم العالم القديم عدمًا فى مرتبة

العلم الحضورى فلزم ان العدم عليه وان لم يعلم فلزم الجهل فى السؤال مستبعد

لان العدم المطلق لا يحكم بمعلوميته الا ان يقال الحادث معدوم عالم

لان لما علم غير نفسه فهو حصولى ولما علم نفسه فهو حضورى على التعريف الحصولى

والحضورى كقولهم فلا يرد عليه شيء هم وعلم نفسه وحادث مع علم

نبى عليه مع المبنى على عدم مطلق بتجليته ش المجرور متعلق بعلم الحادث

والضمير الى الحادث هم بفعل عالم مستنبه ضمنًا وبالتزام احصولياً

وحضوريًا ضرورى معاد فى خلافه ش اى خلاف ما عرف بعلم حصولى

وحضورى هم كما هو المشهور يلزم عينية غير العالم به فى علم حضورى وغيرية

عين العالم به فى علم حصولى والا الجهل من جهته ... حدّيهما ..

ضميمة مناسبة للمحل اعلم ان ربط خلق الذى بين خالق ومخلوق

باعث العلم والحكم منهما ش اى من مخلوق الى خالقه ومن خالق الى

مخلوقه هم والا لبطل العلم والحكم اعلم ان الله تعالى علم نفسه من تبارك

مع صفاته حتى الفعل الخارجى مع اثره هو متضمن لعين حقيقة حدّ وش

مرور من مع صفاته اليه تعلق العلم او يتعلق بمعلوله ... الضمير فى

راجع الى مفعوله اى الفعل الحجابي وبما مراد ان لم تختلف معناهما باختلاف
مرجع الضمير فليس الفعل الحجابي ومفعوله قديما هو ولو في علمه تعالى ولو بوجه
خارج من علمه تعالى فعلمه تعالى متعلق بما هو قديم وبما هو حادث ولم تتغير
باختلاف المعلومات حتى يابلغ العلم فاعلم ان المعرفة موقوفة في نفس عارف
فلا يعرف الا غيرها فالمعرفة حقيقيا بما قام بقيامه الحقيقي في نفس
وهو شبيه الذي هو وجه معرفة فاعلم ان الشبه لتكييف علم في مرتبة مثال
معلوم لا انا نقوم فيه وحليه كصورة في مرآة وعلى غيرها فيحتاج الى وجود
منه فان حصول شيء صنعا ليحتاج الى شبه متقدم منه وكما ش
على صنعا اى حصول شيء علما هو على وجهين نفسه من حيث ان الشبه
ليحتاج الى نفس شيء وهو مقصود وشبه ش عطف على نفسه هو
من حيث ان معرفة شيء لتحتاج الى شبه الذي هو وجه معرفة فلا نزاع
والحق انهما معا متاخر عنه فلا يعرف عارف غيرها هو متقدم من شبه
ش من مصنوع هو لصنع متقدم من شبه متاخر عنها ش من
هو لعلم فوسيلة معرفة لها ش اى لما هو متقدم من شبه متقدم
ومتقدم من شبه متاخر لعلم هو وصف جامع ومانع والجامع

[illegible]

ظل ذي ظل والمانع مسلوبه وهو معرضه وان نفي احدهما ش

احد من وصف جامع ومانع هم فالمعرفة ممنوعة فالتابعية والمتبوعية

العابدية والمعبودية معرفة لوصف الجامع والمانع فهي مرتبة التصديق

حصول معرفة شيء كما هو هو وهنا الاسم للمعنى ش اي حصول معرفة شيء كما هو

لا المعنى مقصد يكي هم ومحله القلب العنصري ومبدءه من حد اعلى مرتبة حواس

باطنة الى حد سفلها الى مرتبة مثال ش الى انتهائيته على اصل غير جنس

هم فمن التصديق الى التصور ش اي الى انتهاء تصور على اصل غير جنس هم

ويحصول التشبيه شيء كما هو هو المقصد ش غير معين هم وهنا الاسم للمعنى

اي حصول مشتبه شيء كما هو هو لا المعنى مقصد يكي هم ومحله الدماغ ومبدءه

من حد اعلى مرتبة مثال الى حد سفلها الى مرتبة شهود حس ش الى انتهائيته

على اصل غير جنس هم فالتصديق والتصور بما اعتباران زائدان على المعرفة

نسبتها الى معروف والتصديق متعلق بحسي بغيره بدلالة اليه والتصور

متعلق هم بحسي فقط فالمعقول غير حسي وكدلالة ونسبته ورابطه

ش فمستنبط من الكلام ان الحسي مصدق بعبوره ضرورتا والمعقول

مصدق بدلالة اليه بحجابهم فلما اريد علم شيء فيعرفت علم من محل تصديق

الى مراد من المحسوسات ويتوجه من محل التصور اليه ويتعلق به فيحصل به
في محل التصور تصديقا تحقيقيا فيحصل في محل التصديق توسعا او انتقاصا واثباتا
او نفيا والى مراد من المعقولات بدلالة اليه تحقيقا وكيفية الانبعاث لتعلق
والحصول متعين على التحقيق فالتصديق مقدم مقصودا او قريبا باعلاه وموخر
حصولا منه اي حصول شيء منه في حد اعتباره والتصور موخر سببا و
مقدم في حد اعتباره حصولا بسببا منه اي حصول شيء بسببه
فليس مقصودا ابدا الا السببية بالقلب في الحال ش اي حال التصور هو ما يراه
سابه والتصديق من افعال اختيارية بخلاف المعرفة ش اي ليست باختياريه
هم فيشرف حواس ظاهرة في عالم الشهود باقراره والاقرار ماهو في عالم الشهود
من اثر ماهو في عالم المثال تصديقا فتصديق الذي يفيد للايمان الشرعي
بقبول الصدق واقرار الذي يدل على صحة التصديق باتيان اثر التصديق
وهو مصدق حقيقة وان لم يكن في التصديق مصدقا لكنه وليس طبقا
ولا يكذب به في عالم الشهود لتكميل المعرفة والحكمة فالاقرار في حكم التصديق
في حكمه فرضا وجوبا او مستحبا باشرعيا وعقليا وليس اقرار اللسان بدليل
على التصديق الا ظنا ومجازا ولا تكذب به ولا يزول التصديق بزوال

الاقرار الا الدليل عليه ولا يدل الاقرار الا بضده ش اي بالنظر الى هو
هو اليقين تحقق بعلم المعلوم من حيث هو هو فلا يصير الشك الذي يمنع تحققه
فلا يزيده ولا ينقص في حده لكنه اذا كان المعلوم غير الذي علم من قبل
غيره في غير حده الذي حصل من قبل فهما متغايران باعتبار المتعلق فالزيادة
عليه من غيره لا في حده واعلم انما الايمان بعينه زوال الكفر فان يزد او نقص
الايمان لزم الكفر في الحال ولا يجتمعان ش اعلم انما المصدق مغاير التصديق
ش اي ليس بعين تصديقه ثم مع ذلك غير لا ينقطع منه ش اي ربط التصديق
بالمصدق لا ينقطع ثم فالمصدق لا يتحقق دون التصديق والتصديق
لا يتحقق دون المصدق ش فهما لازم وملزوم بينهما ثم من هنا الايمان والاسلام
لم يفترقا تفرقة كلية بينهما ش ومن هنا الالفاظ المترادفة كالايمان
والعمل والتصديق والاقرار كلها مرادوا حدهم فوجود العلم والمعرفة والتصديق
واليقين على وجوديهم الحاصل باطل الا على تجدده بمثله فتخصصهم ش اعلم ان
الحكم على وجوده بعلم متعلقه وهو باطل وهو ش عليه المعرفة والتصديق واليقين
وان تشخص ماهية بمجرده تجدد لانه بعين نفسها لا تشخص اي تشخيصها منها ثم
على تشخيصهم الحاصل الزائد على ماهية منها باطل لا ش مستقبل ثم

على التشخص الذي هو عين ماهيتها اذ هو يتجدد معها الا على العلم معرفة وعليها
تصديق وعليه توصيف وتكميلهم على نيابة بعثوا لهم في عالم الشهود فضلا عن
حدهم ش اي زيادة تمييز من التكميل اي هذا تكميلهم زائد عن حد تعيينهم م
لانتهاء معرفة المقصودات بدلائل التي في عالم الشهود علا اقرار درجات
على وجه ما في عالم المثال ش اي من العلم والمعرفة والتصديق واليقين
م وهذا الكلام في وجه لطيف فان اشتبه فاستكثرت في الخير وان نغمت
فلاك مالك فاعلم ان المؤمن من ش من تشبيه الى انتزاع وتبعيض م
ظل موجودات قديمة متضمنا بها بقيامه المجازي عنها فالوجود ش
اي وجود المؤمن م مشترك بها ش اي موجودات قديمة م وصفا
وهي منشأه فالتبعية ومتبوع له وعابدية ومعبودية من هذه ش
اي هذه الموجودات القديمة م فالتوفيق ش الذي مصطلح الشرع
الشريف م ثابت ش بتوفيق المؤمن بموجودات قديمة م والتوفيق
متعلق بالفعل والموفق مفعول متعاقب لا متقدم اذ هو غير معقول ولا
متاخر اذ هو تباعد ممنوع ولا معه اذ هو في ثابتين بل لاحتياج بينهما فافي
لا ظن ان يراد معه بمعنى متعاقب وابطل لقتضى قرنية وروية وفنا

كلها نظرية في حد اعتبارها مع قربة حقيقية غير ملتفات بحسب حقيقته
نقشبندية
مقرب اليه ومرتبي وهيمني به ووجود وظل في الدنيا ش متعلق
ثم يتجر الى روية حقيقية مع قربة حقيقية وفناء نظري في حد اعتبارها
في الجنة ش متعلق بحرم قال سبحانه وجوه يومئذ ناضرة الى ربها
ناظرة وكل ذلك ما ذكر في الروية بحسب ارادة المعبود لامتناعها ش مجازية
روية حقيقية في الدنيا لانه تعالى قادر على ان يخلق البصر الذي يراه تعالى
في الدنيا كما يخلقه في الجنة لروية حقيقية وقيل في الكلام كيف سؤال
الرسول على الممنوع اي رب ارني فقيل نعم كيف على الممنوع ليست
روية حقيقية في الدنيا ممنوعة بل هي جائزة بدليل رب ارني
ثم يتجوز بعبد نظري المجاز نفي قربة نظرية لا بعد حقيقي لوجوب قربة حقيقية
ولا فناء حقيقي لامتناع فناء في غيره حقيقتا وما نسب في طاعة هو
نظري او اتصافي يوصل الى حقيقي او حجابي معلوم او مجهول وقيل
من متشابهات والتعبد في المعصية هو سلب المذكور فاعلم ان غاية
التحقيق في مسئلة روية في الدنيا كما يشرف الراقي بها انها واقعة
في عالم المثال لانه غاية شبر ظلال الاش تقع هم في عالم الشهود و

لو وقعت في رؤيا او يقظة وانما يكشف عالم المثال لبعض اولياء الله تعالى
في يقظة فلا منع لها في اليقظة وهذه الرؤية بحجاب بشوبها التجلي فيها من تنزيهه تعالى
او تشبيهه تعالى ولا تحصر بصورة معينة حتى تمتنع في غيرها تحدث بحكمته وقدرته
تعالى كما يشاء وهو الحكيم القدير كما ذكر في تقريره في مجلس ش آخر ذكر كيفية
اثبات مرتبة الحجاب بين القديم والحادث المخلوق ثم وقد تأول الصورة
بصفات الله تعالى فههنا مسئلة وحدة الوجود ش الا انا قد نعني
مصطلحه متعمقين في عروج نظرهم الى موجودات قديمة من غير تمايز مسلوباتها
لان تمايز مسلوباتها موقوف على اثباتها من حادث فههنا ش اي انكشاف
والمسلوبات التي تثبت عليها من الحادث ثم نقضيان من علم الذي
ظل من علم موجودات قديمة بقطع نظر عن غيرها اعتبارا من جهة فلا تقابلها
غيرها في العلم ش اي علم الذي ظل من علم موجودات قديمة بقطع
نظر عن غيرها اعتبارا من جهة ثم لكن تأمل في ظل علم موجودات قديمة
بقطع نظر عن غيرها ان لا يعلم موجودات قديمة بنفسها لحدوثه فيحتاج
الى دلالة بنفسه لا بغيره لا لكن لا يهتدى الى تمايز نفسه فتعذر فالصوفية
بأن عما قضى وكان فيما بقى وما هو مع تمايز مسلوبات وحدة الشهود

ش بمعنى مقابلة والاضافة بمعنى في ص لان المطلوبات مبنية عليهما من حادث
منهما ش اي الحادث والمطلوبات التي مبنية عليهما من الحادث ص بيقيان في
علم الذي ظل من علم موجودات قديمة وغيرها مستجمعها اعتبار اس جهتين فيقابلها
غيرها مع روابط التي منهما ش اي موجودات قديمة وغيرها من حادث
ص منهما احوال فتجيد وحدت الوجود الواجب سبحانه ولا له من غيره سبحانه
الى ما نصيبه من الولاية الخاصة فتجيد كله منه سبحانه فتجيد انه هو العارف والمعروف
بنفسه سبحانه فينزل باستجماع العلم المذكور مع معيته وقرب واحاطة
مع تجاوز رتبي في حدوده حق اليقين فلا يليق النطق في حالة فقد
صدق قوله صلعم من عرف ربه كل لسانه فقد حق قوله صلعم المؤمن
مرءة المؤمن في الوجهين ش اي جهة وحدت الوجود وجهة وحدت
الشهود ص مع تفاوت وجهة فينبغي الاصل ش اي المؤمن مرءة المؤمن
ص في فروعه حتى ما شاء الله تعالى سنذكره ان شاء الله تعالى فاعلم
في وحدت الوجود اختلاف الحال فمنه المذكور ومنه ان لو لم تتمايز مطلوبات
كالمذكور لا بد له ش اي لبعض الحال من غير المذكور ص من وجود مطلق
متمايز من تقييد اعتبارات له وهما على ماهية واحدة لا على ماهيتين ففيه

ش اي وجود مطلق هو انكشاف بداهة وجود الذات تعالت
في مرتبة حق اليقين حتى انمحى حادث من علم حادث فلا يميز حاس محسوسا
الا الذات تعالت وغيرها معقول على اعتباره والتحقيق ان الذات تعالت
ليست بحاسة ومحسوسة بل هي موجودة بذاتها مع صفاتها تنزه عن غيرها
حاس ومحسوس لا كنه انمحى من علمه متعذر وانتساب الحس اليها المنقوصة
فناء غيرها وهذه الحالة اللاحقة في شهود قرب الذي يقرب من اجل
الولاية الثانية ولما تم الفناء لا يبقى في علمه الا الله تعالى بلا دلالة لهم
تعالى فلا يمتاز الحس ولكن فيها نظر اي اذا فنت ولا له لا يحصل الى
الله تعالى تحقيقا وما قيل اذا وصل اليه تعالى لا احتياج الى دلالة ليس
بحق ش اذ حقق ان الله تعالى لا يعرف الا بدلالة اذ لا يحيط به علم
حادث فتعارض فيما قيل هو في العارف تعلق حادث بمخلوق مستمر مع
فنائه لوجوب الدلالة ش الى المعروف الموجود بذاتها هو وفيه ش اي
وجود مطلق هو انكشاف مرتبة حجاب الذي حدث من اسمائه وصفاته
تعالى بقدرته تعالى وهو غير مخلوق والحجاب اضافة مجهولة الكيف في
حدوثه تحقيقا اليه سبحانه وتشابه حادث مخلوق تحتاج لكونه حجابا

ش أي صحابها هم ولا يمنع صدقها بالتعدد فلا ينقسم إلى قوسين الذي تقدم في ذكر كيفية
السلوك المعنوي ش الذي في معرفة النفس لمعرفة الله سبحانه هم وفيه ش
أي وجود مطلق هم انكشاف حقيقة ش أي ماهية هم الانسانية الجامعة لحقيقتها
ش أي علتها هم تضمنا لموجوداتها والتزاما بها ولا تدري ش أي حقيقة الانسانية
الجامعة لحقيقتها هم في صدها هي تعذرا فاعلم انما الوجود وصف مطلق
بالعينية بما قام به وهو موصوف مضاف إليه فهو إما خاص ش أي مانع الغير
كوجود زيد هم فلا كلام فيه وإما عام ش أي لا يمنع الغير كوجود زيد وعمرو هم
فمشترك فمتحد مجازي في الوصف ومتغاير حقيقي في الماهية لا عكس ش أي
متحد حقيقي في الوصف ومتغاير مجازي في الماهية هم إذ الاتحاد الحقيقي ممتنع
ش كما ذكر في ذكر كيفية الأصول الخ في أصل ذكر كيفية الاشتراك هم والوصف
قائم بالموصوف المتقدم رتبة وهو محقق العموم تغايره الحقيقي ش اعلم انما
إذا كان وصف عاما لزم له تغاير ماهيات التي قام بها الوصف حقيقيا إذ هو
محقق العموم الذي في الوصف وإذا كانت ماهية عامة لزم لها تغاير أوصاف
التي قامت بالماهية حقيقيا إذ هو محقق العموم الذي في الماهية هم لا عكس
ش أي الموصوف قائم بالوصف المتقدم رتبة هم إذ هذا محال فاعلم

ان الوصف قد يكون مصدرا بانتزاع الاوصاف منه مع شيء اخر ش

وان لم يكن مع شيء اخر فلم ينتزع منه الاوصاف فلم يكن مصدرا هم والوصف

لا يلاحظ بالانتزاع فمصدريته لا تصدق الا مع شيء آخر فلا تصدق في القدم

اذ لا يثبت في القدم شيء آخر الا ش يصدق هم الوصف ش في القدم هم

فاعلم ان تمايز الاطلاق بالتقييد ش ليس بالمقابلة هم والتقييد بالاطلاق متحقق ثابت

ش ليس بالمقابلة هم وتحققهما على ماهية واحدة فنفس التقييد عليهما بالقيام حقيقي

من جهة اخرى لا من جهة واحدة ش لانهما لا يتحققان من جهة واحدة فعليك

التامل هم فالاطلاق بانزاد على ماهية اذ لا ينتزع من ماهية لكن يحكم بمقابلة

التقييد والتقييد زائد على ماهية اذ ينتزع منها من جهة اخرى فالتقييد بشيء

اخر منها ش وان لم يكن شيء آخر منها لا يحصل هم قيدية بانتزاع الكل

في المصدر وهو ممتنع في القدم فبطل ش الاطلاق والتقييد هم فالله

سبحانه في ذاته وصفاته تعالت وتقدست منزه عن الاطلاق والتقييد

في مرتبة القدم واعلم ان الاطلاق والتقييد يجيران على ماهية واحدة بتقابلهما

لا على ماهيتين لعدم التقابل والوصف مغاير في حده من ماهية في حدها فلا

يصدق الاطلاق بالماهية والتقييد بالوصف فلما كانا على ماهية واحدة

فتغییر التقیید یلزم حدوث الماهیة المتقومة بهما وعدمه قدمها ش ای عدم تغییر التقیید
یلزم قدم الماهیة م فحینئذ عدم الحدوث والقدم او اجتماع النقیضین او وجودهما
ش ای القدم والحدوث م علی حدیهما فعلی الماهیتین فی الرابع ش ای وجودهما
علی حدیهما م حق اذ لا تحقق غیره ش ای غیر الرابع هو القدم المحض والحدوث
المحض مع اجتماع النقیضین م واعلم ان الجهة الاخری ان کانت من الصفات
الثبوتیة فثابتة فی القدم ش فلیست حادثة م وان کانت من الصفات السلبیة
فمسلوبة فی القدم ش فلیست قدیمة م فکیف معلولیته الا فتنة علیها ش حادثة
معلولیة فکیفما الاطلاق قدما والتقیید حدوثا وهما علی ماهیة واحدة
ش فبطل العدم تحققهما علی ماهیة واحدة م وکالتقیید التنزل والصورة
علی الهیولی کما تعارفهم جهلاء الحقائق لکن تقیید الذات باعتبار تقیید
صفاتها لا غیرها وتنزل الذات باعتبار تنزل صفاتها فهی لا عینها
مستغنیان فی حدیهما قدما وتنزل الصفات هی لا عینها الی مرتبة الحجاب
حدوثا صحیح والصورة علی الهیولی تصدق علی مرتبة الحجاب ش فصله
فلا التقیید والتنزل فی ذات بحت ولا الی مرتبة سفلیة التی تحت الامر کما هو
تعارف جهلاء الحقائق فظن المتعصبون علی الظن الجاهلیة وسبحان الله

عما يصفون تحقق واما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة
وابتغاء تاويله ج وما يعلم تاويله الا الله فيا ايها المستفهم افهم كلامنا على اصول معتصم
مما يقدح في ايمان المحكمات فاعلم ان لو تعارضت المسئلتان قطعيتان فجانبه الاعتقاد
ولو تخالفتا فاعتقاد باحدى منهما في ثبوتها واجب بها ولا ترجيح للمختار فيما يقابل
للاخرى والمعتقد غيرها واجب او يتقوى عن ضعيف منهما فيأول الضعيف بالقوى
فالقويت لتحقق وحدت الشهود محكمات منصوصات بها والضعيف لتحقق وحدت الوجود
التي متشابهات واردات والمتشابهات تاول بالمحكمات ولو ردت احديهما
فردها من الشريعة او من الطريقة فضلها فكيف تثبت اخريهما الا انه
ردها بردها وعكس هذا وثبوتها بثبوتها وعكس هذا فاعتقادنا هو من علم
الذي ظل من علم موجودات قديمة يقطع النظر عن غيرها اعتبارا من جهة
لا يقدح في ايمان المحكمات وهنا هو لا بد له من وجود مطلق على حكم المعذور
لمن تعذر باستيلاء حاله لا المتعصب تعصبا فانه الحد وتزندق ومن انه
ان الاختلاف في المسئلتين في كيفية ربط الحادث بالقديم بانه مستمر
بقيامه الحقيقي به او بقيامه المجازي لا في القديم كما هو باسمائه وصفاته
الا يبقى كما في الصفات في كيف غيرتها وعينيتها بالذات وصل الايمان

في التوحيد بالقديم لا مع كيفية الربط فلا نزاع في اعتقاد التوحيد اجمالا
وهو مقصود فان اخطأ في تفصيل الحق بطلت صحته صواب الاجمالي مع الاخطاء
بانه هو قيام حقيقي من مشابهات نظرية لصوفي صافي حقيقي في عروج
نظره الى موجودات قديمة فهو معذور وان شاء الله تعالى مغفور ومن يتشيع
والتعصب ويعتقد به الحد ويتزندق بانكاره الحدوث قياما المجازي بالقديم
نعوذ بالله تعالى منه وتحقيق الدعوى لقيام المجازي بالقديم لوجود المسلوبات
حيث كما في تنبيه الذي في ذكر كيفية سلوك الذي في معرفة النفس المعرفة
الله سبحانه هم فاياك وخطوات المتعصبين والكافرين حيث متعلق بتا
تشير الى انتزاع وتبعيض هم ظل مسلوبات ثابتة عليهما من موجودات حادثة
تضمناس حيث تمييز من مصدر خبر محذوف اي ثابت متعلق به من ظل هم
بها الظاهر حيث حال من الكافر الى تضمناهم عن موجودات قديمة لتعاليه
عنها فالوجود مشترك بها اسما وهي متشابه فما تعتقده ملتبس له
وعابديه وحيد له من هذه حيث المسلوبات هم فالتخذلان الذي
مصطلح الشرع الشريف هم ثابت حيث بخذلان الكافرين
موجودات قديمة هم والتخذلان متعلق بالفعل والمخذول مفعول

لا متقدم ش اذ هو غير معقول هم ولا متأخر ش اذ هو تابع له متبوع هم
ولا معه ش اذ هو في ثابتين ولا احتياج بينهما فانى لا اظن ان يراد
متعاقب هم فقد احتجب من الموجودات لتشتته بالمسلوبات قال سبحانه كلا
انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون فما ش لقصده المستقيم هم يصل وصل الى اصله تفصيله
لكونه بالتضمن على الالتزام فان تغير فقد حق قوله تعالى يمحو الله ما يشاء
ويثبت وعنده ام الكتاب ٥ فهو يصل الى اصله فقد حق قوله صلعم كل شيء
يرجع الى اصله وقد حق قوله صلعم كل ميسر لما خلق له وقد حق قوله صلعم
من عرف نفسه ش من حيث حدوثها وتقليبها من ربه ظل باضافة
تحليلية في نفسه هم فقد عرف ربه ش من حيث قدمه باضافة
بين رب ومربوبه هم فاقرب الموجود ربه منها ش من الموجود هم
ربه قبله ش من جهة عدمه السابق هم ومعه وقربه ونحيطه ش من جهة
وجوده هم وبعده ش من جهة عدمه اللاحق هم بربط واتريه معا
توسعا واختصاصا ش اي توسع العلم لجميع من القبلية والمعية والقربية
والاحاطة والبعدية معا واختصاصه باحدى منهن او توسع الـ
بالقبلية والمعية والقربية والاحاطة والبعدية معا واختصاصه باحد

منهن هم فلا تجمع القبلية بالمعية والبعدية بين المنافات هم الا المعية
بالقربة والاحاطة بين لعدم المنافات هم فعلم غيره لعلمه بشأن الرب
هم حتى لا يعلم غيره بغيره والقصد يتبع العلم فالايمان والكفر والشرك
متفرع من العبادت فالايمان المشروع هو بالذي من موجودات
قديمة والكفر المشروع بانكاره حجة على حقيقتهما والشرك متفرع
بالكفر فقد حق قوله تعالى فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك
بعبادة ربه احدا فالمعنى ان الرب خاص للافراد هن والعمل الصالح
ما هو يصلح للرب ونسيان منهما لا يرتفع حق لان النسيان بعد تحقق العلم
لا يرتفع هم بل في الحال كالامر تقديري فاذا سوية وتنشأ في موجودات
حادثة من حادثه اول منها منشاء انتزاع الغيرية كله تضمنا والتزاما
منه فقد حق قوله تعالى قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا اعلم ان مقصود الياء
المضافة اليها محمد رسول الله تعالى صلعم بدلالة الاضافة في رحمة الله
وان لم يكن كذا فيجب اضافة الرحمة الى يا متكلم فقال لا تقنطوا من رحمتي
يا عبادي فاتقون وقل لعبادي الذين آمنوا يقيموا الصلوة وينفقوا

مما رزقناهم الایه واعلم ان ربط خلق من خالق ومخلوق لا یقتضی وجها
من عبودیته هی متابعته بل الربط محققها بالعینیة وجه عبودیته هی متابعته ربط
ظلیته بین ظل وذی ظل محققها ربط خلق فان لم یکن الظل معدوم فغیر محکوم
فانظر ان نحو محمد صلی الله تعالی علیه واله وسلم من نحو الله تعالی وغیره صلعم
من نحوه صلعم فضلی بنا به ربط ظلیه محمد صلعم عبد الله تعالی وغیره صلعم عبد الله تعالی
وایضا عبد محمد صلعم والله تعالی اعلم بالصواب فالعباد عام من التضمن
والالتزام فی الخلق مطلقا ثم تخصیص بالذین اسرفوا علی انفسهم انسانا
کما قال سبحانه ان الانسان لفی خسر ثم بلا تقنطوا من رحمة الله مومنا
کما قال سبحانه یعذب من یشاء ویغفر لمن یشاء ثم بان الله یغفر الذنوب
جمیعا ولیا قال سبحانه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
فالحکم علی تفاوت التخصیص مع تفاوت التضمن والالتزام فرفع تعارض
یغفر الذنوب جمیعا بمقابله مامن وجه فی اسراف الذی لا یغفر من مشرک
وکفرهم وخلافه من عطف علی تعارض والضمیر الی یغفر الذنوب
جمیعا هم بمقابله مامن وجه فی اسراف الذی یغفر اولا علی مشیته تعالی
من مومن مذنب مع وجود الایمان هم فالموید بهما من الضمیر الی لا یغفر

والى ما يغفر او لا على مشيته تعالى م قوله تعالى ان الله لا يغفر ان يشرك
به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء اى من غير توبة والا يغفر بها الشرك
وغيره وجواب السائل هل يغفر الله قاتل سيد الشهداء حمزة رض بالايمان
متضمن في تخصيص بلا تقنطوا من رحمة الله ويمكن ان يقال في جواب
السائل يغفر بمعنى اسم صفة مش اى غافر وجيء بها تمييز من الذنوب لا
تاكيدا اى ان الله تعالى غافر الذنوب من كل صنف على قرينة السؤال ودون
الشرك والكفر ومنشاء في مسلوبات موجودات اول منها انشاء ما انتزاع
لغيره كالمتضمنا ولا بد من اول في كل واحد من المراكز ولا يجب قولي
اذا الا بالخلق من اول منفصلا ان يكون من موجودات ومسلوبات فان كان
المخلوق كله اولا دفعة وليس تقدم وتاخر في بعض فكان المشبه من
الصانع لكل واحد من اول فلزم ان يساوى كل مصنوع في كل وصف
وكان وجود مسلوبات فيهم في خارج ممنوع لعدم منشا متشبه في صانعه
وهو خلاف بداهة او كان ثبوت متقدم لشبه للمسلوبات في الصانع وهو
خلاف حقيقة فاعلم ان الصانع يحتاج في انتزاع ثان الى اول انتزاعها
وارادته وعلمه بها معا فتاخر يعني لغير اول في ارادته وعلمه في الوجود ثبت

لے وجہ احتیاج الانتزاع م لا ثانی وان لم تکیف ش ای ان
لم یکن الاحتیاج الی اول الثانی فثبات ذاتہ اول فکل واحد اول بہذا البطلان لا اول
خلاف عقل و بداہۃ فکیف یکن م البطلان اول احد و ہو ظل من اول واحد قدیم
وانتزاع ش ای من جہۃ الاتحاد م ثان ش یوحد م باول حادث
لا من اول قدیم لان المسلوبات بمقابلۃ قدیم بمقابلۃ اول حادث
مثبتۃ علیہا منہ ش من جہۃ التغایر م ثم ممکنۃ فی محلہا ش ای فی محل
امکانہا م فتمیز باثباتہا ش المصدر مجہول والضمیر الی مسلوبات م منہ
فے علم واجب معا فاعلم ان اول الذی فی موجودات حادثۃ ہو محمد صلعم
رسولنا من اللہ الرحمن الرحیم ونعتصم فی معرفۃ الرسول بحیثیاتہ الذاتیۃ
ش ای ہو لیس بالعرض م بالاصالۃ ش ای لیست بتبع م فحیثیۃ
منہا مسلوب عنہ فہو دلیل منطبق فی حالۃ مرکزیۃ علی حقیقۃ الرسالۃ
ومنشا تعینہ فی القدم موجوداتہ علی موجودات القدیم ومسلوباتہ علی
مسلوبات القدیم فہو علی محوریۃ لا الہ الا اللہ ای رسول اللہ دلیل بنفسہ
ش خبر مع المتعلق المقدم والموخر م لیس للکذب الا ابطل فہم کلا منا
ومعرفۃ ان اثبات الکذب علی ما ادعاہ دلیل فنقول لا بد للخلق من مصداق اول

فمن حيث اى من اول هم فلا دليل بيده حقا وتكذيب بالكذب حتى لا
الا دعوى الاول فقوله صلعم اول ما خلق الله نوري وظهوره صلعم فى عالم
الشهود فى الآخر على ترتيب ضرورى من آدم عليه السلام ومنشأ تعينه
بتعين الفعل مو موثر الآثار حادثة الى محمد صلعم ومنشأ تعينه تعين الذات وليس
على الترتيب الضرورى وجود امته صلعم الى آدم عليه السلام فيمتنع نظيره مطلقا
اى خارجا فظاهر وذهنا لان كل ما هو ذهنى تحصيل من مصداق خارجى و
الخارج منه فحيث فى الذهن فتحقق كقوله تعالى ليس كمثله شيء الاية اعلم انما
فصاحة القرآن المجيد اعجازية وزيادة الكاف تمنعها فباطلة كما
هو المشهور اى فصاحة القرآن المجيد اعجازية وزيادة الكاف وانها
تمنع الفصاحة هم فان تدبرت فى الاية يظهر لك انما مثل مثل نفى نظيرا
بمظهرية سبحانه وهو محمد صلعم ممتنع ذاتا بمعنى تحقق مانع فله سبحانه ليس
اى مختص له سبحانه او لازم له سبحانه هم بالاولوية الا ليس استثناء
من ممتنع هم وصفا به لا له لفظ المثل المضاف على جامعيته وصف المضاف
اليه وشخصيته من موجودات قديمة واعلم ان المعرفة والايمان والاخلاص
والخلوص بالله تعالى متوقف على محمد صلعم كذا لا منه صلعم اليه سبحانه

سبحانه سميع لقول القائلين بصير بحقيقة القلوب في التصديق والنفاق
نعوذ بالله تعالى منه ونسئله التوفيق وقيل ان يمكن ظهور الذات مكررا ثم ثم
بعد فناء زعما فيمكن نظيره صلعم نعم بل من ظهور الفعلية الى ظهور الذات تجلى ثبت
ابتدائية انتهائية
ضروري لا من الذات المجردة كما زعم لكنه ما اخبر به قرآن مجيد وخبر صادق
ودينيا بهما فكلا منا معهما لا بزعم مجرد فلا دليل عليه فالتوقف على ما قيل احداث
في الدين على الزعم المجرد ونعوذ بالله تعالى من شرور انفسنا ولا يجوز ظهور الانبياء
من مركز تعين الذات تحت الاول لعدم التعدد والتجزي في مرتبة الذات
كما ظهر الانبياء من مركز تعين الصفات لوجود تعدد الصفات مشابهتهم وان
يكن ظهور الانبياء من تعين الصفات على مبنى استجماع المركز الاول الذاتي للصفات
بعد ظهور النبي من مركز تعين الذات فيختلط المراكز ويبطل بناء الملل والترتيب
المضروري واعلم ان الدلالات النظرية في البحث مضطربة على اختلاف النظر
ولا يصل نظر كل ناظر الى حقيقة ثابتة فالاكتفاء باستماع نص اولى كما قال
الله تعالى ولكن رسول الله وخاتم النبيين ثبوتا قرينة بدلالة لفظ النبيين مستغرقا
لا معهود والا لا تثبت النبوة بعده نقلا ولا عقلا مخالفا النقل والحقيقة
المذكورة الا زعما مجردا محدثا في الدين فيثبت مستغرقا بالدليل وتجمع

الكثرت و بوجه اضرابي انكان مشهودا او كان كلا لهو مستغرق او بعضا
فلا سبيل عليه ضرا حتا و محلا و اذ اخذ الله ميثاق النبيين لما اتيتكم من كتاب و حكمة
ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه الخ فنظم الاية الكريمة
خاتم النبوة ارفع الرتبة مش ثم تفسير في ذكر كيفية اخذ ميثاق انبياء
باثبات عظمة و فضل حضرت نبي الانبياء بر غير ش عليه و عليهم الصلوة والسلام
صم و كما عن جابر رضي الله تعالى عنه ان النبي صلى الله تعالى عليه وسلم
قال انا قائد المرسلين ولا فخر وانا خاتم النبيين ولا فخر وانا اول شافع و مشفع
ولا فخر رواه الدارمي قال صلعم فضلت على الانبياء بست الى ان قال ختم
بي النبيون رواه مسلم في كتاب المساجد وفي المشكوة عن جبير بن مطعم قال سمعت
النبي صلى الله عليه وسلم الى ان يقول انا العاقب والعاقب الذي ليس بعده
نبي متفق عليه وعن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ان قال
وانا خاتم النبيين لا نبي بعدي فانه صلعم خاتم النبيين ثقة و هذا على اجماع
اهل سنة و جماعة رضي الله تعالى عنهم قال التفتازاني في المقاصد قد دلت
النصوص وانعقد الاجماع على انه خاتم النبيين لا نبي بعده وانه افضل الانبياء
انتهى ولما علم ان نبوته صلعم باخذ انتزاع غيره تضمنا والتزاما بجعل

شعب خلق غيره صلعم عن موجودات صلعم او مسلوبة صلعم لقيام مجازي بوجود آ
صلعم ومركزه فلزم احاطة المركز وقربه ومعيته لما خفيه من الماخوذ فلا اخذ لكيف
بالشره وهكذا الكل واحد من الماخذ مركز لما فيه من الماخوذ وتحبوله تقدم رتبي وللماخذ
تاخر رتبي في المعية والقربة والاحاطة بالماخوذ فلكل واحدة منها ش اي من
المعية والقربة والاحاطة هم كانت حقيقية ونظرية وثبتت القربة بالنص
القراني انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الاية ومن يتول الله ورسوله
والذين امنوا الاية فلما على اختصاص الولاية بالمعاني وتحققها التي انهما بالتجلي
ش كما ذكر تفسيره في ذكر كيفية الرسالة والنبوة والولاية الخ هم وليس
علم غير الآخذ بالماخوذ ضروريا الا بما شاء الله تعالى لمن شرح صدره به
ش اي بما شاء الله تعالى هم فلما جاز علم الماخذ بالماخوذ فلا يمكن
نفي علمه بكل ما منه بل هو الثابت ظنا ونقلا تابع الاذعان وان النفي
ظنا فلا دليل عليه والى النهايات خلاف الثابت ش اي جواز علم الماخذ
بالماخوذ وليس تقاطع وتداخل في بسائط منتشرة متوسعة ومنشبهة
الا ما شاء الله تعالى ش متعلق بكل منها من منتشرة ومتوسعة ومنشبهة
هم وقد يفاض للتشخص البناء من الماخذ فيجمع فاعلم ان التوسع بعد

المثال والتجسيم كما للبعض للاولياء كرامة من الله تعالى فللانبياء بالاولوية
معجزة للانبياء فحيث تعدد الشخص الناشئ فلا بأس في القول الذي يجب اليه ابن
عباس رضي الله تعالى عنهما في تحت تفسير الآية الكريمة الله الذي خلق سبع سموات
ومن الارض مثلهن الا هي سبع ارضين ش يعني مثلهن م في كل ارض نبي
كنبيكم وش كان هم آدم كآدمكم ونوح كنوحكم وابراهيم كابراهيمكم وعيسى كعيسيكم
كما رواه الحاكم في مستدركه ورواه غيره بطرق مختلفة وقال ابن عباس رض
لو حدثتكم بتفسير هذه الآية لكفرتم وكفركم تكذيبكم بها انتهى وينبغي ان يكون
موسى كموسيكم لانه من اولي عزم فهذا المثل تمثل مثالي وجسمي ظهر كمال
التوسع للمتمثل فلا المتمثل به مستقل في المماثلة بل هو قائم بالمتمثل
حيث منه وينبغي ظهور المثال والتجسم على ما تحت مركزيتهم باولي عزميتهم
مكلفا وتبع او غير مكلف لتعلقهم بهم وجوبا والحكمة الالهية وخصت من الانبياء اولي عزم
بسيطة ما تحت مركزية ومن سواها من الانبياء ممن هم كانوا في السموات ايضا
ش عطف على في كل ارض هم وان لم نفهم وقوله رض على ما كشف عليه
ش كما يشير اليه قوله رض ولو حدثتكم الخ فلو كان تفسيرها على ما يتبادر
صلى الله تعالى عليه وسلم لوجب عليه اظهاره هم فظني فلا يحكم بها تعيينا

و فی القول جہ اخر ایضا فاعلم ان التشبیہ یصدق فی بعض الوجوہ الذی مقصود ولا
فی کل وجوہ من فالمشبہ لا یشبہ بالمشبہ بہ فی کل وجوہ الا وجہ مقصود هم ولا یظهر
وجہ مقصود فی القول مع لا دلالۃ الصراحۃ ولا بدلالۃ القرینۃ فالتشبیہ محمول علی فہم قائلہ
و فی الزمان حل من شیخ محمد قاسم النانوتوی هو متکلم بوجود مستقل المماثلین
لا ولی عزم و غیرهم اثبات المثل لمحمد نبی اللہ تعالیٰ صلعم علی انہ خاتم الانبیاء
رتبۃ لا زمانا باستدلال الآیۃ الکریمۃ ولکن رسول اللہ وخاتم النبیین الآیۃ
والقول المذکور عن ابن عباس رض فجاز وجود نبی بعدہ صلعم واتبعہ قوم فانہ کفر
من علماء علامۃ من مکۃ المعظمۃ والهند ورد قولہ بدلائل شرعیۃ شکر اللہ تعالیٰ
سعیهم وجزاهم خیر الجزاء فاعلم ان ضمیر جمع المؤنث فی مثلهن یرجع الی
السموات بوجہ التشبیہ طباق کما قال سبحانہ سبع سموات طباقا الآیۃ
لا وجہ آخر من اوصاف عرضیۃ کوجود النجوم وغیرها فیها کما هو ظاهر ولا
لخلقها من حدید وغیرہ کما ورد فی الحدیث الشریف فذلک یصدق بہ ا
التشبیہ صراحۃ نص ولا یثبت فی طباق الارضین خلقۃ مکلفۃ وغیر
مکلفۃ من صراحۃ قرانیۃ الا غیر مکلفۃ من صراحۃ حدیثیۃ ومن ادعی
بالمثلیۃ بعد اثبات ختم المرتبۃ فلیفہ ذا الختم وصف بالنفی فالخاتم لا یشکل

في الصفة غيره واذا ثبت ختم الرتبة والكلام في الظهور في عالم الشهود
فعلى الترتيب الضروري فكيف لا يثبت زمانا وفي معنى خاتم النبيين بكسر التاء
او فتحها الصحيح السالف من اهل السنة والجماعة على انه لا نبي بعده توقيفا
بالاحاديث الشريفة وادعا مثل اضافي ش اي حاسديه المثل مثله
مجازا هم وافترق مثل حقيقي وجزئية عامل ش اي كفهم مثل
حقيقي بزعمه وما فهم ان المماثلة باضافة لا الحقيقة اي ش اي المماثلة
بحقيقة هم مستغفر فكيف التحرز والله تعالى اعلم بالصواب اللهم صل
وسلم على محمد نبي الرحمة وعلى جميع آله كما تحبه وترضاه وشفعه فينا وترحمنا

ذکر کیفیت تعظیم وادب ومحبت حضرت حبیب الرحمن صلعم

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله واصحابه
واتباعهم اجمعين تعظیم وادب وحق محبت بوصفهاش و معرفت
السنت که شنیده اند غیر محبوب را هم آنحضرت صلعم بمعرفت صحیح ایشان
صلعم اند حبیب تعالی اند حبیب هست وحبا آورده نشانی از اسلاف ایشان

لیکن تا تواند اینجا آورده مستغفر باشد قوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم ترجمه این پیغمبر بهتر است بهر مومن از نفوس ایشان بدلالة
الف ولام استغراق توافقا با دلویة مطلقة ثابته در هر وجه مقصود
تفضیل بمعانی ولایت عامة الاختصاص صراحتا واقتضائه التنزاما
ش چنانکه در تفسیر کریمه انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا فان حزب الله
هم الغالبون ○ در ذکر کیفیة الرسالة والنبوة والولایة والاعجاز
والکرامة والاستدراج والاستعانة وما فیها مع مطالب اخر مذکور است
هم این معنی متضمن دلیل است ای چون این نبی از ما اولی است
واز غیر ما بما اولی تر است تنبیه ازینجا روشن است که گفتند در امور
دنیویه مصلحة خود از رسول صلعم دانا تر بد العیاذ بالله تعالی شد
بدلیل حدیث شریف در صحیح مسلم در کتاب الفضائل باب وجوب
امتثال ما قال له شرعا دون ما ذکره صلی الله علیه وسلم من
معایش الدنیا علی الرای عن هشام عن عروة عن ابیه عن عائشة
وعن ثابت وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم مر بقوم یلقحون فقال
لو لم تفعلوا لصلح قال فخرج شیصا فمر بهم فقال ما لنخلکم قالوا

قلت كذا او كذا قال انتم اعلم بامر دنياكم الحديث پيران با دل باشد
در وجهي بعد اين ثبوت بايد دانست در انتم اعلم تفضيل عليه بعد فهم كردن
عام ست و حضرت صلى الله عليه وسلم كه كثير التعلم در هر وجه از همه عالم
از انكه تعليم كرده شد علم اولين و آخرين و ما لم تكن تعلم دانا تر است
بقران مجيد انكه نسبت بطب و يابس بكرد ان و انحياز نبي عن غيرش را در هر وجه
متقابل ست و تفضل نبي بغيرش در هر وجه متقابل مستثنى است از ين جمع
ورنه اعتقاد بهتر در هر وجهي از پيغمبر لازم تفضل متقابل هست انى تفضل كلي
و انحياز پيغمبر است پس حاصلش انكه شما دانا تر ايد يكي از ديگرى
در امر دنيا لاحق شما فضلا من جهة چنانكه گفته شد نادان بكار خود
هشيار و مرخص نتوان شد در ان كه امر فرمود صلعم قال الله تعالى
ما كان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضى الله و رسوله امرا ان يكون لهم الخيرة
من امرهم الخ مظنون آنست كه حضرت رحمة عالم صلعم قصد دیا ايشان
نفرموده از انكه در وقت خبا نشدند از تفصيلات عقائد و تاليف فرموده
رحمة از انكه ست شد و صبر شد و گذاشته شد كه در ين اين حديث
قبل نزول كريمه ما كان لمؤمن و لا مؤمنة الخ باشد والله تعالى اعلم بالصواب

پس در حقوق خودش صلعم غالب باشد از حقوق خود تان بهر کرد
هر وجه ازینجاست هر قدر که در محبت اکمل است در محبوبیت بفضل نسبت تا
او صلعم در هر وجه از همه محبوب تر باشد حتی محبت با او صلعم موفق نتواند شد
فرمود صلعم والذی نفسی بیده لا یومن احدکم حتی اکون احب الیه
من نفسه وماله وولده ووالده والناس اجمعین صحیح بخاری
ازینجاست که عرض داشت حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی
عنه حبب الی من الدنیا ثلث النظر الی وجه رسول الله صلی الله
علیه وسلم والنفقة علی رسول الله وان یکون ابنتی تحت امر رسول
الله و قوله تعالی ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه الآیه ترجمه و نباید
که میل کنند بنفسهای خود یعنی حقوق نفس خود از نفس او صلعم
یعنی متجاوز از حق نفس او صلعم و منجمله مقاصد این کریمه ثنا
اینجا همین است و تنافع محبت با رسول مقبول صلعم از کریمه ذ
بانهم لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطئون
موطئا یغیظ الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل
صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین واضح و قوله تعالی

انا ارسلناك شاهدا و مبشرا و نذيرا ٥ لتؤمنوا بالله و رسوله و تعزروه
و توقروه و تسبحوه بكرة و اصيلا ٥ ترجمه تحقيق ما فرستاديم ترا گواه
و مژده دهنده به جنت و نعمت خداى منعم و شفاعت خود و ترساننده
از عذاب دوزخ متمم تفسیر آیه دانست مفعول ثانی حق ای ارسلنا
هم ارسلناك كه بيان مفعول شاهد و مبشر و نذير كه صفت مفعول
مخاطب است محذوف مشعر عموم مفعول مفید عقلی و [illegible]
و كيفيت اين عموم الله تعالى دانا است و هر كه دانش بخشيده شود
دانا بايد دانست كه لتؤمنوا متعلق ارسلنا است بسبب مفعول مخاطب [illegible]
پس بضرورت اقتضاى لتؤمنوا متعلق به را انظمى مناسب است
كه از فصاحت و بلاغت است از اينجا است كه فرستاديم محمد را صلعم شاهد
و مبشر و نذير بجهال شما از بهر گرويدن شما بخداى يگانه و يكتا و رسول
الله تعالى خاتم الانبيا و قوت دادن شما مر او را صلعم چنانكه طاعت و پاكى
شما در حق الله تعالى هم حق رسول صلعم و تعظيم او صلعم لا له
و توقيره از اينجا رفع اشتباه است كه شايد آنحضرت صلعم احتياج
صلعم از احتياج غير خداى عز و جل مستغنى است

شعر

منت منه که خدمت سلطان همیکنم

منت بدار ازینکه بخدمت بداشتت

هم و بزرگ داشتن شمار او را صلعم بوقار رسالت و صفات او صلعم
در حق الله تعالی و هم حق نفس او و باید دانست رجوع ضمیر متصل
در تعزروه و توقروه بحضرت صلعم است بدلالت وقف مطلق و الا وقف
مهمل پس وصل باشد و حال آنکه فصل واجب است و این ابتلا تعزروه
و توقروه غیر موقت است فرضا بنا بر عدم توقیت لتومنوا یا استمرار
معنی مصدر و مضارع معطوف علیه و باعث توقیر یعنی رسالت
و در عدم توقیت لتومنوا و توقیت تعزروه و توقروه حجتی بالخصوص
نتوان آورد و بجا آوردن توقیر کفر است بلزوم استخفاف رسول معظم
بوقار رساله و صفاتش صلعم بخلاف تعزیر که لازم استخفاف نیست
و تائیدی برین بقوله تعالی است فالذین آمنوا به وعزروه و نصروه
واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون تحریر پس لیکن آنانکه
گرویدند باو صلعم و قطعا نیست به و او ندا او صلعم در حق الله تعالی

[illegible]

و حق نفس او صلعم قطعاً و پیروی کردند نوری را که فرود آورده شد
یعنی قرآن مجید با او صلعم پس متعلق پیروی کردند هم انقیاد دادند
ایشان حق الله تعالی و حق نفس او صلعم عموماً ایشان آنند فلاح یابندگان
باید دانست که قرآن مجید متبع نتواند شد مگر با او صلعم و مفید تمیز قطعی
و انقیاد عطف است ورنه اهمال با تحادا تبعوا و معه متعلق اتبعوا است
بتقریب معنوی اقتضای فعل مفعول ثانی را نه انزل چه صله علی اولی
را خواهند مع را والا تخصیص نزول بمحقق حکم نبوت لازم تقدم رتبی
با او صلعم بحکم نبوت معیت در تابعین و تتبع عوارض دون با فاست به
نتواند شد توضیح باید دانست نزول متقدم زمانی مقابل
نزول متاخر زمانی است پس نزول متقدم زمانی محقق حکم نبوت
نیست مگر نزول متاخر زمانی پس نزول متاخر زمانی نزول متقدم
رتبی است و نزول متاخر رتبی نیز پس نزول متقدم رتبی محقق حکم
نبوت است و نزول متاخر رتبی محقق استعداد نبوت پس این باید
دانست تابعین بی احتیاج یک دیگر در وجه نبوت در زمان معیت هستند
و تحقیق حکم نبوت باحتیاج نزول متقدم رتبی است و سخن در همین است

س ش شد در تحقیق استعداد نبوت که بجای خود بیاید ولی ثابت ا
و درینجا مقصود هم سبب معیت منزل محقق حکم نبوت نتواند شد مگر
محقق غیر اولوالعزمی و درینجا اولوالعزمی مراد است انتهی و از اینجا که
سر انجام امر شغل موقوف اتباع رسول است اتباع کتاب بدون الرسول
صورت نه بندد و اتباع کتاب استقلالا مخالف کتاب است قال سبحانه
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم الایه و عموم مفهوم لیس الشرک
در ضمن اتباع رسول الله تعالی صلعم تشیر احتیاج کل ملت مستتبع
ست با فایده فضل اوست ش ای رسول الله تعالی محترش
صلعم هم در لطیفه تکلیمی دوام از معه بقول قائل به تعلق انزل
ستشیر دوام نزول است و آن باطل متعلق انتحوا ستشیر دوام
تبع است و آن مشتمل تقریر لیکن تکلیم دوام از بعد صحت ندارد
س ش جمعیت در تابعین مقتضی دوام ثبوت معیت هم تکلیف
س ش اشارت دوام هم از اینجا پیدا است که صحت ایمان تلازم
با نقیاد اوامر و نواهی و مرحمات و متبع اوست و فلاح مستلزم
بآن و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تقدموا بین یدی ا

و رسوله واتقوا الله ط ان الله سمیع علیم ۵ ترجمه ای آنانکه
ایمان گزیدند سبقت مکنید پیش خدای عز و جل و رسول او تعالی صلعم
در قول و فعل در مامورات و عبادات و بترسید خدای عز و جل را تحقیق
الله تعالی شنوا و دانا است ۵ باید دانست لا تقدموا مشتق از لفظ تقدیم
است بحذف یکی از دو تا و حکم اینجا است که وقت ذکر خدای عز و جل و رسول
مقبول صلعم که از ضمیمه این آیه و در حکم مذکور است قول و فعل را
نامناسب وقت نیارد بل بمقتضای معنی بین یدی الله و رسوله
بهیبت و بحجب درگذشته باشد و این نهی برسبیل غیر موقت است چه
توان گفت و قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم
فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط
اعمالکم وانتم لا تشعرون ۵ ترجمه ای کسانیکه بایمان گزیدند
ناسخته می باید بلند مسازید آوازهای خود را بر آواز پیغمبر صلعم
و آواز بلند مکنید برای او صلعم بگفتن سخن مقاصد یا خطاب
بحجه آواز بلند کردن بعض شما برای بعض بگفتن سخن مقاصد
یا خطاب که مختار در مساوات و مماثلت است یعنی سخن کم بادب

[illegible] للتعظیم الا ۵

تعظیم کنید و بصفت یا نبی الله یا رسول الله یا حبیب الله خطاب کنید
برای آنکه باطل میشود اعمال شما بسبب بی‌ادبی شما نمیدانید ، باید دانست
بر قول الف ولام عهد است یا استغراق مدلل از ثبوت بعض متقدم برای
نهی حکم از تشبیه به ومقوله بحذف مضاف ووجه تشبیه جهر بالقول است
المقوله است ولفظ بعضکم لبعض مفید معنی مساوات ومماثلت است
وحبط عمل بلزوم کفر به ترک تعظیم قبل نزول فرضیه تحرز از منهی عنه
پس بعد نزولش چه پیش آید نعوذ بالله تعالی منه پس تنبیه ازینجا
روشن است گفتند که تعظیم آنحضرت صلعم نحو تعظیم برادر کلان است برا
ودلیلی آوردند از حدیث شریف پس آن باول باشد در وجهی بعض
این ثبوت چیست که بعد نزول این کریمه کسی خطاب باسم محمد
وکنیت ابو القاسم استفهامیه منکر حضرت عباس رض با وجود قرابتی خطاب
بصفت یا نبی الله و یا رسول الله و یا حبیب الله میکرد پس چه جای گفتنست
که گفتند و باید دانست که اخوت حقیقی با آنحضرت صلعم باطل است
مگر مجازی که مشیر معنی مماثلت و مساوات است پس آن باول باشد
بوجهی ورنه معارض شود مرنهی لا تجهروا الخ را هم بدانکه بعد نزول نهی ک

لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الخ که موقت است در مسجد نبی صلعم
میشود منع رفع صوت باتفاق صحابه رض است بنا بر قرب نبی صلعم
همانا که نبی صلعم زنده و دانا و شنوا است در قبر مبارک هرگاه با وجود
فرضیه موقت عمل بر سنتی غیر موقت کردند در غیر موقت که نفس فرضیه
همچنان بود چها باید و این غیر وقت تا تبدیلی آرد بر اتفاق صحابه رض
و در شان اهل ادب پیغمبر آمد قوله تعالی ان الذین یغضون
اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم
مغفرة و اجر عظیم ترجمه تحقیق کسانیکه پست میکنند آوازهای
خود را نزد پیغمبر خدای تعالی صلعم یعنی سخن نرم با ادب میگویند
این گروه آنند که آزموده است الله تعالی ای خالص کرده است دلها
شان را برای تقوی و برای ایشان آمرزش گناهان است و قدر دیگر
لازم العظمت در تقابل عمل یا غیر شان آنجا است که بجا آوردن
ادب از تقوی است و سبب آمرزش گناهان غیر مترتب نتیجه
بدانکه بنا بر اثبات معنی عند رسول الله میشود غض صوت در مسجد
نبی صلعم باتفاق صحابه رض است همانا که حضرت نبی صلعم زنده

و در آباد شنود است در قبر مبارک و از ینجا آداب زیارت قبر نبی صلعم باد انچه سزاوار جناب برکت مآب صلعم بحیات این عالم بود حمد و ترجمه نامه

اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جمیع ما تحبه وترضاه وشفعه فینا

ذکر کیفیت وجوب خسران دارین از ایذای حضرت حبیب الرحمن صلعم باد بکر مبالغ

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله وصحبه واتباعه اجمعین بدانکه ایذای حضرت حبیب الرحمن صلی الله علیه وسلم موجب خسران دارین است قال الله تعالی ان الذین یوذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا مهینا ترجمه تحقیق کسانیکه میرنجانند الله تعالی و رسول او تعالی را صلعم دور افکند الله تعالی ایشانرا از رحمت خود در دنیا و آخرت و مهیا کرده برای شان عذاب خوار کننده ه این دوری و عذاب بر قدر ایذا تواند شد نه مطلق پس ای دوری و عذاب مطلق هم چه بعض آن کفر باشد و بعض آن گرچه والذین یوذون المؤمنین

والمومنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا ۵ ترجمه
و آنانکه میرنجانند مومنین و مومنات را بانچه بجا نکرده اند پس
تحقیق برداشتند بهتان و گناه جدا کننده از نیک ۵ آیه دنیست ذات
الله سبحانه منزه است از تاذی بنفسه پس نسبة تاذی بسبحانه بعنوان اسطه
سبحانه باتحاد مجازیست با او سبحانه بالعرض پس مربوط نسبة
ای نسبة تاذی بسبحان بالعرض هم باشد عموما پس تخصیص نمود
به تاذی رسول بعطف تفسیری فی العوارض یعنی تاذی تعظیما له
پس مربوط تخصیص نمود هم صلعم بفارق عصمة پس فرمود تاذی
مومنین بنا به فرق احکام ان الذین یؤذون لعنهم الله واعد لهم وعیدا از اثما
مبینا تنبیها پس تا تحت مشتبه تو آنکه بخلاف اول بلا اکتسبوا
حکم صیغه فاعل از ماضی در تحقق و عدم تحقق و در مقابله عصمة
از حفظ بعطف مذکور ستینا فاش مربوط است به تاذی مومنین
یعنی بعطف تفسیری ستینا فا که عطف بر جمله خواهد شد هم تخصیصه
للاولیاء و تعمیما لغیرهم بفارق حفظ از معونة و لفظ مومنین
فارق است میان انبیاء و اولیا علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام

بفارق این وجه است از وجه ایمان برسالة بنفس مبارک
خود بنسبت توحید حق سبحانه و شامل است میان اولیا غیرهم
بشمول عام رحمهم الله تعالی اجمعین از وجه مساوات ایمان توحید
و رسالت پس تنبیه این جمله معطوفه دلیل دعوی است و هم جواب
سوال مقدر به وجه تخصیص رسول از تعمیم اشتراک در ایمان و
رقت است که گفتند با رسول الله تعالی صلعم برابر اند در اخوت ایمانی
بدلیل حدیث شریف پس آن باول باشد بوجهی بعد ثبوت فارق
شعر نسبتی نیست بذات تو بنی آدم را ٭ بهتر از عالم و آدم تو چه عالی نسبی
همچنین شمول اولیا رحمهم الله تعالی بفارق ثابت هم پس اندیت
قلبی لقوله تعالی فلعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤمنوا
بهذا الحدیث اسفا ترجمه پس شاید که کشنده بنفس خودی بر حال
ایشان اگر نگرویدند باین حدیث یعنی قرآن مجید از روی اندوه و
لقوله تعالی ولنصبرن علی ما آذیتمونا ترجمه هر آینه صبر کنیم
بر آنچه ایذا کردید ما را و آن ترکا دب است در حق الله تعالی
و ایذای است نفسی که معلوم عام است و آن ترکا دب است

در حق نفس این بود پس ای حق الله تعالی وحق نفس هم
مشترک اند بهر اختیار و ترک ادب پس آداب زیارت قبور که ترکش
مستلزم ایذای مقبور باشد نیز مرعی خواهد شد چنانکه از رسول الله تعالی
و غیر وی صلعم نسبت بزائر و مزور در حد خود با که بحالت حیات منزل او
او بود ثابت است قولاً و فعلاً چنانکه در فتاوی عالمگیری است
کیفیة الزیارة کزیارة ذلک المیت فی حیاته من القرب والبعد
کذا فی خزانة الفتاوی و این اجمال است یعنی اجمال هر اختیار و ترک را
هم تفصیلی است مختلف فیه که این مختصر نشاید مگر اصلی میگویم ع
اگر عاقلی یک اشارت بس است * در حق الله تعالی اختیار مستحبات
عبادتاً و عادتاً و در حق نفس آنچه بر خود نه پسندی بر دیگری مپسند
و طریقه تمیز موافق نفس این است که آنچه از دیگری نپسندی از
خود مپسند و این مقوله که صحبت آدمی صحبت خود ادبی است که صد ادب
می آموزد و بهترین آداب بجا آوردن امر است پس اطاعة امر رسول
صلعم در مرضیات فرض است و مفید ادب و حذر از ایذاء و تحقیر
خود است لقوله تعالی ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله

امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم ط و من یعص الله و رسوله فقد

ضل ضلالا مبینا ه ترجمه هرگز نیست هیچ مومن و مومنه را هرگاه که حکم

کرد الله تعالی و رسول مقبول او تعالی صلعم امری را آنکه باشد مر ا

شان رخصت از امر شان و هرکه نافرمانی کند الله تعالی و رسول مقبول

او تعالی را صلعم پس تحقیق گمره شد گمرهی که دور کننده از نیکی است

بهره و عطف نسق هست عطف نسق آنست که صحیح باشد در آن تردید

هم لفظ رسول بر لفظ الله بدلالت شان نزول این کریمه و قد دال است

بر تاکید تحقیق فعل از ماضی تنبیه از اینجا رد آنست که گفته شد در

مرخصات عادیه مخالفت امر رسول الله تعالی صلعم جائز است

و دلیلی آورده اند از حدیث شریف عن رافع بن خدیج قال قدم

نبی الله صلی الله علیه وسلم المدینة وهم یأبرون النخل فقال

ما تصنعون قالوا کنا نصنعه قال لعلکم لو لم تفعلوا کان خیرا فترکوه

فنقصت قال فذکروا ذلک له فقال انما انا بشر اذا امرتکم بشیء

من امر دینکم فخذوا به و اذا امرتکم بشیء من رأیی فانما انا بشر رواه

مسلم کذا فی المشکوة پس ان باول باشد بوجهی بعد این ثبوت

باید دانست که حضرت در مشتبهات قبل امر است نه بعد مشغول از آنکه
فرمود سبحانه ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امراً ان یکون
لهم الخیرة من امرهم ط واذا امرتکم بشیء من رأیی فانما انا بشر و نفرمود
لا تأخذوه مظنون است که حضرت رحمة عالم صلعم نشد با ایشان
نفرمود از آنکه واقف نباشند تفصیلاً بعقائد و تکالیف فرمود
رحمة از آنکه مشهور و مبعوث نشد و توانند که در ورود این حدیث نفس
قبل نزول کریمه ما کان لمؤمن ولا مؤمنة الخ باشد والله تعالی اعلم بالصواب
اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جمیع آله کما تحبه وترضاه واشفعه فینا
وترحمنا به

ذکر کیفیت تعظیم و محبت ملائکه و صحابه و تابعین و غیرهم علی نبینا علیهم الصلوة والسلام با دیگر منافع

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله واصحابه
واتباعه اجمعین تعظیم و محبت ملائکه کلهم اجمعین خصوصاً ملائکه کرام علیهم علی
نبینا وعلیهم السلام با نحو باید دانست و آن باعتقاد عصمت ایشان

لقوله تعالی لا یعصون الله ما امرهم ترجمه نافرمانی نمیکنند
الله تعالی را انرا که حکم فرمود ایشانرا ، و گفتن علیه السلام برای
مخصوصان رحمه الله تعالی برای دیگران چنانچه معروف است
و حذر از خطاب و اجتناب ازین سزا لقوله تعالی من کان عدوا لله و
ملائکته و رسله و جبریل و میکال فان الله عدو للکافرین ترجمه هر که
دشمن شد برای الله تعالی و فرشتگان او و پیغمبران او و جبریل و
میکال علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام پس تحقیق الله تعالی دشمن
است مر کافران را ، ازینجاست که دشمنی با ملائکه و پیغمبران کفر است
و تعظیم صحابه و اهل بیت که همه از اصحاب هستند لوجه الرسول
صلی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین و آن با اعتقاد محفوظیت و
فضل ایشان است به برکت و حرمت صحبت حضرت افضل المرسلین
صلعم و حفظ مراتب فضل ایشان و محبت به نسبت دائره ایشان
بحضرت صلعم و اتصاف بصفات آن مظهر صفات الله الجلیل الاکبر صفا
لقوله علیه السلام من احبهم فبحبی احبهم و گفتن رضی الله تعالی عنه
وقت ذکر اسم شریف شان لقوله تعالی السابقون

الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم ورضوا عنه الآیه و استثنا بعض ازین بشارت چگونه
نتوان کرد باید دانست بعد صحت صحابیه و زیادت دعای خیر و
بشارات از قرآن مجید و حدیث شریف بی استثنا بعض بتفسیر مختلف
متعصبین احوال مشاجرات تصحیح عقیده که از اصل قرآن مجید
و حدیث شریف است نه از غیرش دخلی ندارد قال الله تعالی
قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی ط ترجمه
بگو ای حبیب من این راه من که می بینید این است که میخوانم سوی
خدای معبود واحد بر حجة یا بینش باطن هستم من و هر که پیروی کرد
مرا یعنی این خواندنم و پیروی کردن پیروان از سر حجة یا بینش
باطن است که از خدای تعالی است نه از نادانستی هوی خود را *
و قال تعالی الف بین قلوبهم ترجمه تالیف بخشید میان
دلهای شان * ازینجاست که تجویز کینه و عناد میان شان
نتواند شد * و قال تعالی یوم لا یخزی الله النبی و الذین
امنوا معه ترجمه روزیکه نه رسوا کند الله تعالی این نبی را

وانانکه گزویده اند با او صلعم ۱ه بآنکه بر سر حق هستند و بعظمتش
صلعم و قال تعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء
علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله
و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود * ترجمه محمد پیغمبر خدای
عزوجل است وانانکه با او هستند سخت تر اند بر کفار ای در غلبه
مهربانند با همدیگر می بینی ایشانرا بسیار راکع و ساجد
ظاهرا و باطنا میخواهند فضل از خدای عزوجل و خوشنودی
علامت شان در روهای شانست از اثر افراط سجدهای
مقبول * از اینجاست هر که اصحاب را رضی الله تعالی عنهم
مهربان همدیگر و جویای فضل خدای عزوجل در اعمال نداند
منکر صفت رحماء بینهم و یبتغون فضلا من الله و رضوانا است
پس حکم منکر نزد علماء حق است ۱ه ذلک مثلهم فی التوریة
ح صـ و مثلهم فی الانجیل ط کزرع اخرج شطئه فآزره
فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار
ط ترجمه اینکه مذکور شد مثل ایشان در توریت هست و مثل

ایشان در انجیل مثل کشتی است که برآورد شکوفه خود را پس
قوت داد او را پس سخت قوی شد پس ایستاد بر ساق خود می‌فریفت
بالغه خود کشاورزان را تا بسوزاند آن زرع از حسن نمائی و عرض خود زراع را
و این تمثیل در انجیل از بهر آنست تا بخشم آرد آن مثل سبب ایشان
ای محمد رسول الله والذین معه کفار را که اشارت بتخصیص سبحانه ای الله بی سهود
و نصاری است و تعمیم بغیرشان نه باید دانست در این مثل زرع
عبارت است از محمد رسول الله تعالی صلعم و شطئه از صحابه آزره
از تربیت ظاهری و باطنی ایشان و استغلظ از رسیدن ایشان
بحد رسیدن و استوی علی سوقه از صحت اجتهاد و زراع از خدا
عز و جل الا هرجا که فرمود ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون گفتند
از اینجاست که احتیاط در آنست که زراع بر حق سبحانه را
نباید گفت و حال آنکه لفظ جمع مثل زراع هم و تشبیه جوازش
کرده الحاصل این آدمی پرورده گار و پیچ و تاب کفار
بسر کر می اختیار مرضیات حق تعالی بذات خود صلعم و انواع
رفیق است پس شنا بینند سبحانه بملاحظه کمال ظهور رستگی

مقصود ان احرف در مقابله اضداد به وعد الله الذين امنوا
وعملوا الصلحت منهم مغفرة واجرا عظيما ه ترجمه وعده كرده
تعالى كسانى را كه گرويدند بخداى عزوجل برسول مقبول او تعالى
صلعم وعمل شايسته كردند يعنى حسن سرانجام مامور به كه ازان ايشانند
يعنى صحابه من تبيين است ازكسانيكه گرويده‌اند من ستاره
كنا هانرا در تحت مشيته و مرد لازم العظمة ... كلمت لفظ
منهم دلالت ميكند تخصيص صحابه درين امت اى تبيين من فى
صالحين پس منع جواز نباشد غير مخصوص و لفظ مغفرت مطلق است
از قيد توبه موعود مغفرت پس اين وعده در غير متوب داخل
تحت مشيته باشد منع بين تفاوت ره از كجا است تا بكجا
ولفظ اجرا عظيما به جزاى لازم العظمة اعمال حسنه جان نثار
بامر رسول الله تعالى صلعم لوجه الله تعالى در مقابل عمل خود
وغير خود وعن عمر بن الخطاب قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول سالت ربي عن اختلاف اصحابي من بعدي فاوحى
الله الي يا محمد ان اصحابك عندي بمنزلة النجوم في السماء بعضها

امور من بعض ولکل نور فمن اخذ بشی مما هم علیه من اختلافهم فهو

عندی علی هدی قال وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اصحابی

کالنجوم فبایهم اقتدیتم اهتدیتم رواه رزین فی المشکوة ترجمه

میفرمود صلعم پرسیدم از پروردگار خود از اختلاف اصحاب

خود بعد خود پس وحی فرمود الله تعالی طرف من ای محمد تحقیق

اصحاب تو نزد من همچنان بمنزلة اند که نجوم در آسمان بعض ایشان

قوی تر است از بعض ولیکن هر یک نور است پس هر که اختیار

کرد چیزی را از آنچه که ایشان بر آنند از اختلاف با خود

پس آن نزد من بر هدایت است در اینجا صحت اجتهاد ایشان عیان

و اصحاب من مانند ستارگانند پس هر که از ایشان پیروی کند

راه یافت و در تشبیه بنجوم توسع بسیار است چنانکه

توان دریافت در اینجا ابتدای مقتدی ثابت و قال صلعم

الله الله فی اصحابی الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من

بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم

فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فیوشک

ان یأخذه رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب
فی المشکوة ترجمه لفظ مبارک الله مفعول بترسید یا منصوب
می ترسانیم یا استعیا با و تکرار لفظ مبارک تاکید است حاصل آنکه
بترسید خدای را عز وجل یا می ترسانیم خدای را عز وجل یا قسم است
در حال اصحاب من مگردانید ایشان را نشانه تیرهای ملامت
از پس من پس هرکه محبت کرد با ایشان پس بمحبت من محبت کرد
با ایشان و هرکه کینه آورد با ایشان پس بکینه من کینه آورد
با ایشان و هرکه ایذا کرد ایشان را پس تحقیق ایذا کرد مرا
و هرکه ایذا کرد مرا پس تحقیق ایذا کرد خدای را عز وجل
و هرکه ایذا کرد خدای را عز وجل پس نزدیک است اینکه بگیرد
خدای عز وجل او را به آنکه اصل اخذ ممنوع المجازات است
پس مراد باشد مقتضای اصل شی ای نگذرد از سر مواخذه
هم ازینجاست که متعصب باده شد پس ثبوت و صحت
تعیین سلامت احوال دنیوی و اخروی ایشان و منع تمامت
و سطا حقیقت مراعات اخذه و خسارت بر قدر تفاوت مراتب

بغض و بغض الیه است تا آنکه بهم زبان ایمان است مطلقا ورود
نهی در اطاعت و نزول وعده مغفرت بوقوع نا با لمطاوعت و بایه المغفرة بشارت
بشارت عنها ش ۔ از ورود نهی و وعده مغفرته هم مقصود نگردد
و نتواند شد که ظن بر خلاف حقیقت باشد پس اجتناب از ان بایه قال سبحانه
یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ترجمه
ای گروه مؤمنان بپرهیزید بسیاری را که از گمان است تحقیق که بعض
گمان گناه است ۔ و بمقابله ثبوت فضائل که از قران مجید و حدیث
شریف است در صورت تحقق حق بجانبی بجانبی دیگر مثل از خطای
اجتهادی که موعود یک ثواب است مظنون نتواند شد پس ای
بیخبر بکدام سود آ ناخ جامی بش تنبیه ازینجا رد و تحذیر است
ازانکه در مشاجرات حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها
و حضرت معاویه رضی الله تعالی عنه با حضرت علی کرم الله تعالی
وجهه به تقصیص مختلف بتقصیر و در تقابل حدیث شریف
و قران مجید اعتقاد خلاف اهل سنت و جماعت گزینند العیاذ بالله
تعالی منهم و افضل ایشان حضرت ابوبکر صدیق خلیفه اول است

پس حضرت عمر فاروق خلیفهٔ ثانی پس حضرت عثمان ذی النورین
خلیفهٔ ثالث پس حضرت علی مرتضی خلیفهٔ رابع رضی الله تعالی عنهم
بنابر اجماع بر تفضیل مذکور و ترتیب خلافت از روی اتباع نصوص
پس ان اجماع قرن بعد قرن تا این سخت طویل منتهی می‌شود بر اجماع
پس هر که خواهد رجوع کند بکتب مطوله متوسطه مفصله اهل سنت و جماعت
رضی الله تعالی عنهم الله تعالی می‌برد براه راست هر کرا میخواهد
و تعظیم و محبت تابعین و تبع تابعین لقوله علیه السلام عن عمر
قال قال صلی الله علیه وسلم اکرموا اصحابی فانهم خیارکم ثم الذین
یلونهم ثم الذین یلونهم فی المشکوة و علمای ربانی که در صفت ایشان
کریمه و هو یتولی الصالحین و در صفات ایشان کریمهٔ الذین
امنوا و کانوا یتقون ۰ است بلا خطه نسبت دارند و صفات
با رسول الله تعالی صلعم و تعظیم و محبت مؤمنین و علمای مجازی گو
صفت این علما کقوله سبحانه انما یخشی الله من عباده
العلماء نباشد لاکن تعظیم ایشان بعلم دین حق که دارند
واجب و سلطان عادل بلا خطه نسبت دارند با حضرت صلعم

مع تفاوت درجات حکم نسبة بمقتضيات صفات نفسی با رسول الله تعالی
صلعم قال صلعم لا یؤمن عبد حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه صحیح بخاری
ای از برای چه پسندد او است و قال صلعم ان من اجلال الله اکرام
ذی الشیبة المسلم وحامل القرآن غیر الغالی فیه ولا الجافی عنه واکرام السلطان
المقسط ش غالی آنست که جهد کند در تجوید [illegible]
عمل با نحو درست وجافی پهلو تهی کننده است یعنی معرض
از تلاوت و از عمل بآن هم و قال الله تعالی واخفض جناحک
للمؤمنین ترجمه فرود آور بازوی خود را برای مومنان
یعنی تعظیم کن چنانکه از بزرگان بخوردان می زیبد نه چنانکه
از خوردان به بزرگان پس برای رسول الله تعالی صلعم
دیگر مومنان چه حال است واین امر مخصوص الغیر است که از [illegible]
لطف محبة بحضرت حبیب الله تعالی است چه امر نسبة بآن [illegible]
انک لعلی خلق عظیم صحة نه پذیرد بآنکه اشنع خصائل محامد
در تفاضل از یکدیگر انبیاء الله تعالی و اولیاء الله تعالی مخالف
نص است علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام [illegible]

یا در مرتبهٔ طریقه بلکه آنچه از قطعیات نصوص است از اعتقادیات است
نه برای مخاصمت در تقابل و آنچه از ظنیات است مسلمان را در آن
گنجایش دارد نه مخاصمت در تقابل بدانکه تفضیل عند الله تعالی
مقصود است و آن مجهول بلکه آنچه از قطعیات قرآن است حکمش مذکور شد
نه در کثرت اعمال چه بسا است بسیار کنند و کم بردارند بسبب نقصان نیت
یا برابر بسبب صحت و عدم توسع نیت و بسا است که کم کنند و بسیار
بردارند بسبب صحت و توسع نیت و این از فضل رب ذو الفضل العظیم
است و زیادت ثواب بهر مجهول و مجهول است س ش تنبیه
از تنبیه بر روایتست که شفقت و تفاضل انبیاء و اصحاب و اولیا علی نبینا
و علیهم الصلوة والسلام شعار دین خود ساخته اند اللهم صل وسلم
علی محمد نبی الرحمة و علی جمیع اله کما تحب و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا

ذکر کمیت ایمان والدین المکرمین
صلی الله تعالی علیه وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه علی آله و صحبه

و اتباعه اجمعین سینها درین محل تامل در آو بشوق مفصل سوی
دیگر آید با آنکه با روایات متعارضه و متخالفه کلام مطول مستبد فیه در نفی
ایمان الدین المکرمین حضرت صلعم است تا رفع تعارض و تخالف شود و مفسده
عظیم مترتب حکم است اللهم انا نسئلک الحق حاصل قضیه تنازعه موقوف
بر اصلی چند است قضیه مستنازعه حدیث قال رسول الله تعالی
صلعم ان القبر الذی رایتمونی اناجی قبر آمنة بنت وهب وانی
استاذنت ربی فی زیارتها فاذن لی فاستاذنته فی الاستغفار
فلم یاذن لی فیه و نزل ما کان للنبی والذین امنوا ان یستغفروا للمشرکین
الاٰیه فاخذنی ما یاخذ الولد للوالدة من الرقة فذلک الذی ابکانی
واین روایة جامع سبل الطالب و دیگر روایات در جانب نفی ایمان حسب
دعوی مخالفین است و امام المحدثین بخاری رحمه الله تعالی
نزول این کریمه در منع استغفار نسبة بابی طالب روایة فرموده
که اقرب بقبول است بدلالة الفاظ والذین آمنوا زیراکه وقت استغفار
حضرت صلعم برای ابو طالب اصحابه رضی الله تعالی عنهم
نیز قصد استغفار برای سلف مشرکین شان کرده است اند درین

محل و نیز اجتماع امرین در وقتی مستلزم اشتراک بود که نتواند شد
مگر استثنا یعنی توانند آورد که ابقا به وجه اتحاد و اختلاف و بعض فوائد شد
ش در این آیه اشاره است با اجتماع منع استغفار برای حضرت شاه
که به آنحضرت صلعم منع استغفار برای مشرکین هم پیش از این آیه
شریفه به یک جمله به اقتضا می‌ماند شرکت منع ضروری ش
استغفار برای ابی طالب هم تخصیص نسبت به ابی طالب در این تعمیم
منع ضروری مش ای استغفار برای مشرکان هم با اتحاد حقیقه
نتواند شد مش نزول این آیه فاعل است هم لغو از شد که
منع ضروری تخصیصی مش یعنی نسبت به ابی طالب هم سببی در این
تعمیم مندرج باشد چه آن مش ای منع ضروری تخصیصی هم
به تخصیص حسب فرمودن حضرت صلعم که استغفار کنم تا آنکه
منع کرده شوم هم ثابت نمی‌شود مش تنبیه اگر مندرج نباشد
نشاید که این تعمیم متضمن شرکت ابوین المکرمین صلعم به تخالف
حقیقه باشد هم مگر مانع شرکت ابوین المکرمین صلعم منع ضروری
تخالف مش استثنا با اثبات است از نتوانند شد یعنی آن

نزول آیه مانع شرکت ابویه المکرمین صلعم قرار شده سبلا تفضله حاکم
تفضیه مستفاد نیست تا صدق کی مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و در عدم
تسلیم روایه امام المحدثین سرح تعارض نگردد واقع شود از مفهوم اقتضا
ایمان از اذن زیارت حضرت جناب بانکه اذن زیارت داشت لیکن بحکم
نهی لا تقم علی قبره ممنوع شده بود نگریستی مومنین هم جناب به حق آنچه
فاخذنی ما یأخذ الوالد للوالدة اسم مربوط فلم یأذن لی فیه خواهد شد
شق تشقیه اختیار کرده شد در تشقیه ثانیه استدلال از قرآن
مجید و حدیث شریف متواتر در جانب اثبات ایمان آن حضرت در
منقطعه روایت نماند هم کریمه لقد جاءکم رسول من انفسکم الآیه
جناب به قرائت فی حدیث انا انفسکم نسبا وصهرا وحسبا لیس فی آبائی
من لدن آدم سفاح کلها نکاح * کریمه الذی یراک حین تقوم
وتقلبک فی الساجدین ○ ترجمه آنکه نگاه میدارد ترا وقت
قیام است بودن تو بعالم شهود و نگاه میداشت گردیدن ترا
در ساجدان است از ساجدی بساجدی در عالم روح یا
درین مراد دیدن او تقدیم یعنی جنابش نسبت یعنی و بجتی نگاه داشته

و قیام بمعنی بودن ای موجود شدن ش تفصیل و استدلال

بدعا در ذکر کیفیت تفسیر کریمۂ الذی یریک الخ توان دریافت هم

حدیث انی نقلت من صلب آدم الی خیر الارض ثم و ثم الی ان

ولدت بدانکه خیر الارض پرهیزکارانند کما قال سبحانه ان اکرمکم

عند الله اتقاکم الایه آزینجا است که ابوت از مسلم الکفر ممنوع

المغفرت نسبت بحضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام

حقیقتا صحیح نباید ش ورنه بدعوی حضرت سید الصادقین

صلعم متضاد باشد پس تاویل کرده شود بمجاز هم مگر مجازا

و هو المحقق و المشهور ش گویند که پدر حضرت ابراهیم علیه الصلوة

والسلام تارخ است هم نیست دعای حضرت ابراهیم علی نبینا و

علیه الصلوة والسلام ربنا اغفرلی ولوالدی بی تاویل دور

از حقیقت یعنی والدت نسبت بحضرت آدم مستوجب المرحمة و

حضرت حوا مستحق المغفرت علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام

و از ممنوع المغفرت ش دوری تاویل از حقیقت بتحقیق معنی

والدین و استیجاب رحمة نسبت بحضرت آدم و تحقق مغفرت

بحضرت حوا رضی و منع استغفار نسبت آزر واضح است هم نسبت
بوالدین حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بدلالة سوق
کلام که در دعای خیر سلف و خلف است نزد اندیشند هیچ دعای
حضرت نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام رب اغفرلی و
لوالدی پس از این کریمه ایمان والدین حضرت نوح علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام ثابت است پس از تشبیه اشارت است
بر خیریت سلف تا والدین حضرت نوح هم و نیز استغفار
و تبری از حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نسبت
به تنها از منسوب بابوت مجازی است کما فی قوله سبحانه
قال رب اغفرلابی الایة و تبری منه الایة نسبت بوالدین از
جای است که بفهمند و نیز لفظ ابوین عام است حقیقة و مجاز
بخلاف والدین که مخصوص است بحقیقت چنانکه مستعمل است
در محاورۀ مشهوره کقوله تعالی قالوا نعبد الهک واله آبائک
الایة و کما اخرج ابویکم من الجنة الایة والبته بمعنی مجاز
رجوع بمعنی مصدر حقیقی دائر میان فاعل و مفعول نمیکند

فیحتمل التاویل المذکور یا رب ترحم و در صورت این هردو کریمه ربنا
اغفرلی ولوالدی و رب اغفرلی ولوالدی و حدیث شریف انا
انفسکم و انی نقلت من اصلاب بدم و کریمه الذی یریک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین
حدیث سئل رسول الله تعالی صلعم عن ابویه فقال ما سألتهما ربی
فیعطینی فیهما وانی لقائم یومئذ المقام المحمود و این حدیث سوال
کردن حضرت صلعم نفس ابویه المکرمین را صلعم مشیر بحجه در اثم
اثم عطا ای نامسین را بشارت و یعطینی بحذف مفعول ثانی
بتعمیم مشعر توسیع و اشتراک با به العطا است حدیث ان
النبی صلی الله علیه وسلم نزل الحجون حزینا فقام به ماشاء الله
ثم رجع مسرورا قال سالت ربی فاحیی لی امی فامنت بی
ثم ردها حدیث فروی عن بعض الصحابة ان عبد الله
بن عبد المطلب و آمنة بنت وهب والدی رسول الله صلی الله
علیه وسلم اسلما لان الله احیاهما له فامنا به این حدیثها ثابت
... دیگر روایات در جانب اثبات ایمان ابوان مجید
... حضرت صلعم است افضل تقدم و دخل جنة

لیکن هم مشروح که گفته شد دخول نار تخصیص بمشرکین از اهم ... است
مثبت ایمان است حاصل بعد ثبوت اتباع نبوی صلعم و آثار قولی
فعلی و حالی و الدیه آنحضرت صلعم چنانکه معروف و مشهور است اخبار
دخول نار مخرج لازم توانستند شد پس از دخول نار دلیلی بر لزوم
خلود و نفی ایمان نتوانست شد تم الکلام فی اثبات المرام حاصل
اینکه ثبوت عصیان امر رسل عذاب نمی شاید بدلیله حجت فرمود
سبحانه کریمه و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا اگر رسولی در زمان
عالم نرسد بضرورت در آخرت خواهد رسید از حضرت ابوهریره
رضی الله تعالی عنه مروی است فرمود صلی الله علیه و سلم
حدیث اذا کان یوم القیامة جمع الله اهل الفترة والمعتوه
والاصم والابکم والشیوخ الذین لم یدرکوا الاسلام ثم ارسل
الیهم رسولا ان ادخلوا النار فیقولون کیف ندخلها ولم یأتنا رسول
قال وایم الله لو دخلوها لکانت علیهم بردا وسلاما ثم یرسل الیهم
ان اطیعوا فیطیعه من کان یرید ان یطیعه قال ابوهریرة رضی الله
تعالی عنه فاقرؤا ان شئتم و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا

پس بر تقدیر مدرک امر مرسل وجوب عذاب و اعتبار جهالت بامر
نباشد بخلاف مدرک پس عذر در احیاء و ایمان بحکم اعجاز و عدم
اعتبار جهالت باستحقاق اند شده اصل سوم اقل مدت تامل فی زمان
فترت بیست و پنج سال است و حال آنکه حضرت عبدالله هیژده
ساله و حضرت آمنه بیست ساله وفات فرمودند رضی الله تعالی
عنهما پس کجا است رفع عذر جهالت فترت و این قلع اصل ثالث
است بدو اصل سابق اصل چهارم در اوائل اسلام حضرت سید
الانام علیه الصلوة والسلام از استغفار مومن مقروض ممنوع
بودند لما جاء فی الحدیث نفس المومنین معلقة بدینه حتی یقضی
پس منع استغفار دلالت قطعی بر کفر ندارد بل درینجا جانب
دیگر بمقابل اخبار اقرب است و این اصل جواب فاضل سوال
فاضل است حاصل بملاحظه اصلین سابقین تا حدیث خبر نارد
بکلا حضرت صلعم منع استغفار مادل بوجه من الوجوه بر عدم
کفر است والله تعالی اعلم بحقیقته و بملاحظه اصلین لاحقین
اقرب تاویلات اخبار تا قبل اطلاع حال اهل فترت است چنانکه

در حال اطفال مشرکین فرموده بودند که با در و پدر خود شان
در آتش هستند و بعد ازان بدل گردید الله تعالی و ازین ثابت شد که در زمان فترت
در جنت هستند و اخبار ایمان بسبب ازان پیغمبر استغنا است ایمان حیات
دال ارتفاع تعارض تاویل تخالف توان شد و تعبیرات با
بالکفر حوالت بعالم آنکه شد حکم و صورت اختلاف روایات
باعتبار جانب ایمان چه جمل اختلاف است و باعتبار جانب
کفر چه جمل و انصاف خود بفرمائید عدل محبت و ادب عظمت
حضرت حبیب الرحمن صلعم چون اعتساف و انصاف را خواه
بالکل حکم فقه حنفی سید اینست قال فی الدر المختار لا یفتی بتکفیر
مسلم کان فی کفره خلاف ولو کان روایة ضعیفة انتهی
و نیز عجب است که با وجود وقائع کثیره از ارهاصات وقت
تشرف صلب حضرت عبد الله بطن حضرت آمنه رضی الله
تعالی عنها در وقت ولادت و بعدش اخبار مشاهده انبیاء
کرام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام و اخبار احبار
و کاهنان مدینه بیان آنحضور خاتم النبیین بمعنی محمد و احمد

علیه و آله و سلم از صلب حضرت عبد الله رض و بطن حضرت آمنه
رض که پیش بیان وقائع ارهاصات و اخبار هم به حضرت عبد الله
رض و حضرت آمنه رض رو نمودند پس چنانکه در کتب حدیث شریف
و رساله میلاد از ابن جوزی و سید جعفر برزنجی و غیرها علمای متقدمین
و متأخرین مذکور است هم ایمان بیاوردند و خلقی بشنیدن
ایمان آوردند تو بترسند از ایذاء حضرت حبیب الرحمن صلعم
قال الله تعالی ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا
والآخرة واعد لهم عذابا مهینا ۰ با آنکه در قصه حضرت سبیعه
بنت ابی لهب میخوانند که از ایذاء اقربای ایذاء خود مبارک فرمود
و ایذاء خود مبارک را ایذاء خدای تبارک شعر
ای سگ بنت فرو برده بخون آل حافظ ز فکرت بگر از غیرت قرآن خدا
اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی جمیع آله کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ارحمنا

ذکر کیفیة اثبات حج علیها اهل سنت و جماعت رض

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و اصحا

واتباعہ اجمعین آنرا آثار مجمع علیہا اہل سنت وجماعت رضہ این است
متخالف این شعاسم است تعظیم اللہ تعالی ومحبتہ وتعظیم الرسول صلعم
ومحبتہ وتعظیم الشیخین ومحبتہما وتعظیم الختنین ومحبتہما وتعظیم السبطین ومحبتہما
والمسح علی الخفین والصلوٰۃ علی الجنائز والصلوٰۃ عقب الامامین
وحکم الایمان علی الاثنین ودخول الدارین للعبید وثبوت بموجبہا الآن
قال سبحانہ وجنۃ عرضہا کعرض السماء والارض اعدت للذین
امنوا باللہ ورسلہ الآیہ وفیہ دلیل علی ان الجنۃ مخلوقۃ کما من انوار
التنزیل وفی بدء الخلق من ابن حجر رح عن ابی ہریرۃ رضہ قال
قلت یا رسول اللہ صلعم خلق الجنۃ قال من الماء قلت ما بناتہا
قال لبنۃ من ذہب ولبنۃ من فضۃ الی آخر الحدیث وفی الصحیح
البخاری فی باب ما جاء فی صفۃ الجنۃ وانہا مخلوقۃ وقال
سبحانہ فاتقوا النار التی وقودہا الناس والحجارۃ اعدت
للکافرین ۝ قولہ اعدت للکافرین دلیل علی ان النار مخلوقۃ معدۃ
لہم الآن کما من انوار التنزیل ودر صحیح البخاری فی
باب صفۃ النار وانہا مخلوقۃ فی الجنۃ تنعیم للمؤمنین بما موجبا

لقوله تعالى جنتان ذواتا افنان فيهما عينان تجريان فيهما من كل
فاكهة زوجان فجزاء العمل بالمجرد العمل الذي يشتمل لو كان كذا
ايضا كما هو ثبت والكرية بالعين لقوله صلعم هؤلاء المؤمنون هم في
الجنة بالعين ومهم ولقوله تعالى وجوه يومئذ ناضرة الى ربها
ناظرة والقياس فيها على حيث التشخص لقوله تعالى اولئك اصحاب الجنة
هم فيها خالدون ومنها تشبيه الانفس بلذة الاعين وانتم
فيها خالدون وليجزي له احسن ما كانوا يعملون ولفظ وجوه يومئذ
ناضرة والى ربها ناظرة واولئك وهم وانتم دال است بر
تشخص حاصل مشار اليه ولفظ فيها بر ظرفيه ولفظ خالدون بر
دوام بقاء تشخص حاصل ظرف ومظروف ولفظ تشبيه الانفس
بر خواست اختيار ري نفوس شمار عام از جنت ولفظ ناظرة و
لذة الاعين بر رويت چشم سر لازم تشخص ولفظ احسن ما كانوا يعملون
بر عدم لزوم تشكل عمل تكليف لزوم تشكل الاعمال بعينها الذي
ثبت قبلي هو خاص اضطراري محدود والعمل منفي ما دون
وارتفاع اعتبار تشخص الحاصل مستعد من انتج توحيد افعال

وآن جزاء عمل و بقاء تشخص است که حاصل با ثبات تسلطی محکم فی النار تأبید
تعذیب بما هو منها لقوله تعالی اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما ۝
جزاء العمل لا بمجرد العمل الذی یتشکل و لو کان کذا ایضا کما ثبوت
والبقاء فیها علی حیثیة التشخص الکافر لقوله تعالی اولئک اصحاب النار
هم فیها خالدون ۝ ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک قال
انکم ماکثون ۝ همچنان بقاء تشخص حاصل مشار الیه از لفظ اولئک
وهم ونادوا وعلینا وانکم واز لفظ فیها خالدون و ماکثون
دوام بقاء ظرف و مظروف واضح و اگر بر تفصیل شود اعتبار
تشخص چنانکه گفتند چه فرق در رؤیت و حجاب ثابت است
فرمود سبحانه کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون ۝ وفضل الانبیاء
علی الاولیاء و صلوة التراویح فی لیالی رمضان المبارک
عشرین رکعات و هنوز در تقابل بدعات مبتدعین آثار
اهل سنت و جماعت محصور بر نیمه گفته شد نتوانند شد اللهم
صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جمیع آله کما تحبه وترضی
وشفعه فینا وارحمنا ۝

ذکر کیفیت تعظیم و محبت شعائر الله تعالی و شعائر الرسول صلعم و غیره صلعم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و صحبه و اتباعه اجمعین تعظیم و محبت قبلتین کما قال سبحانه فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه الآیه و ما تعلق بهما و کتب منزله بانچه شاید و تعظیم و محبت دین الله و آن انصرام بالاشتغال ش حرش در دل است علی تفاوت احوال ش مربوط است تعظیم و محبت حالا هم فرض است یا واجب یا سنت ش انچه معطوف علیه اول معطوف خبر مبتدا است یعنی تعظیم و محبت هم و تعظیم مسجد بما تعلق به از مردم من حقه لقوله تعالی و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب الآیه و من یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه الآیه و نهی از سوء ادب است لقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله الآیه و از فروع تعظیم و محبت شعائر تعظیم و محبت آثار انبیاء و اولیاء و تبرک

بارادت صلی الله تعالی علی نبینا و علیهم چنانکه بستن حضرت یعقوب علی
پیراهن حضرت ابراهیم را تبرکاً و حفظاً بر بازوی حضرت یوسف علی
نبینا و علیهم الصلوة والسلام در تفاسیر قرآن یافت میشود در تفسیر
کبیر است مرویست که هرگاه حضرت ابراهیم عم برهنه در آتش
انداخته شد حضرت جبرئیل عم پوشانیدش قمیصی از حریر جنت
و آن متصلاً بحضرت یعقوب عم رسید حضرت یعقوب عم در حرز
ساخته نهاده بگردن حضرت یوسف عم آویخت هم و تعظیم آثار
رسول الله تعالی صلعم و تبرک بآن فی المشکوة عن اسماء بنت
ابی بکر اخرجت جبة طیالسیة الی ان قالت کان النبی صلی الله علیه
وسلم یلبسها و نحن نغسلها للمرضی نستشفی بها رواه مسلم و
تعظیم آثار صحابه و آثار اولیاء و تبرک بآن بملاحظه احوال
اصحاب و اولیاء خود اظهر است میشود چنانکه داشتن حضرت
خالد رض موی سر مبارک حضرت سید عالم صلعم در کلاه خود
و مظفر و منصور شدن ببرکت آن و همچنین ثابت است داشتن
آثار پیران طریقت و تبرک بآن تا اینندم در سلاسل طریقه موجود

و محمود است که بملاحظه کتب سیر صحابه و اولیا رضی الله عنهم
هم و قصه تابوت سکینه تعظیم و تبرک بشعائر دلیلی اشهر لقوله تعالی
و قال لهم نبیهم ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم
و بقیة مما ترک آل موسی و آل هارون تحمله الملائکة ان فی ذلک
لآیة لکم ان کنتم مؤمنین و ازان است تعظیم و محبت مدینه منوره شرفها
الله تعالی شرفا و تعظیما لقوله علیه السلام المدینة خیر من مکة و لقوله
علیه السلام اللهم انک اخرجتنی من احب البقاع الی فاسکنی
فی احب البقاع الیک * و بسیار است اخبار فضائل مدینه
منوره لیکن اختصار کردم حسب مدعا و اختلاف فرمودند
بعض علما بفضل مکه معظمه عظمها الله تعالی تعظیما بدلیل انکه
قال صلعم والله انک لخیر ارض الله و احب ارض الله و لولا انی
اخرجت منک لما خرجت و در صدد این فضل مدینة الرسول صلعم خرجی
من جهت است شکلی نیست نزاعی در فضل هر دو مگر برفع تعارض
بین فضل مکه معظمه و مدینه است و فضل مدینه منوره در حد
اکرمها الله تعالی بکرمها و تفاضل مدینه مکه در فضل کلی در تقابل

میکند در باب انچه درست نیست ای تعارض فی الاصل است طرفی از طرفین هم وانیکه معنی محل نور حجابی مسجود الیه محمد رسول الله تعالی است و حقیقه ان تعین ذاتی باعتبار فعالیه مسدیره الربیه است که مثل بیان صفة تعین ذاتی هم علة وجود باوجود صلعم که مثل بیان صفة وجود باوجود صلعم هم مسدیر و مواد عالم است و از مراتب الهیات شامله مسجودیة المسجود له محمد رسول الله تعالی است صلعم مثل این است مربوط است از علة وجود باوجود صلعم معطوف علیه و از مراتب الهیات معطوف هم اگرچه حقیقه نور محمد صلعم که مسدیر تعین اوست صلعم اعلی و افضل است از حقیقه نور حجابی بسبب مسدیتش برای حقایق الهیات ولیکن آن نور حجابی از منسوبات الله تعالی است بقیام حقیقیش بالله تعالی و این نور حجابی از مخلوقات الله تعالی است بقیام مجازیش بالله تعالی و کلام در نفس وجود این هر دو است نه در حقیقه این هر دو و استحاله ذات مبارکه صلعم با نور حجابی کلی اولی است پس جزئی آنی باشد

دو فضل نور حجابی کعبه معظمه بکلیته الهی است پس فضل کلی را
است باحاطه جزئی و این تبیین حقیقه جواب سوال مقدر است
که ازین عبارت میتوان یافت هم واجب الاتباع بودن
مکه معظمه بخاطر عاطر حضرت محبوب رب العالمین بوجه نور
حجاب باله مقصود و مسجود است و واجب الاتباع بودن شد
مکرمه بجناب رب العالمین او بوجه وجود باجود صلعم بسبب
شرف المکان بشرف المکین و فارق فی الفضل بین است
دو فضل مدینه مکرمه بر مکه معظمه تا دلیل فضل جزئی تواند شد
بخلاف فضل مکه معظمه بوصف خیر ارض الله و احب ارض الله
که جزئی نتواند شد و بقطع نظر ازین فضل مقصود بالاثبات
اگر فضلی دیگر باشد غیر مقصود است و البته زمینیکه مشرف
باشد بکل جسد طیب صلعم اشرف جمله روی زمین و آسمان است
سوای زمینیکه محل نور حجابی است و عرش عظیم که محل
نور مسجود است اگر بسی مطالب اختلاف دعوی شان
و دلیل آن چنانکه اختیار فرمودند و این دلیل در مند

بهتری آن که اختیار کردان شمارا الله تعالی و البته عنصر
قلب شریف حضرت صلعم افضل است از ماسته عرش عظیم
بحکم تبع عنصر روح در سلوبائش و البته عنصر قلبی افضل است
از عنصر عرش قلب بر تفاوت حد خود با در تبع روح لطبارق موجود
از سلوبات مخصوصه حضرت صلعم و قلب بسیط شریف حضرت
صلعم افضل است فضلا بعد بفضل از عرش عظیم با آنکه تمیز
عرش عظیم جزئی حسنات بسیار مجهول است بعنی تفصیل علم است
از خود حضرت صلعم با حصول انوار قدیم در آوان طلب دوم تجدید و امکان
خود در آن طلب دوم قرار تشخص از ذات خود و تغییر قلب بسیط
شریف کلی حسنات بسیار مجهول است بعنی تعظیم هم است با حصول
انوار قدیم در آوان طلب دوم تجدید و امکان خود و در آن طلب دوم
قرار تشخص از ذات خود و شرف انقلاب کلی در آوان تفصیل
دیگر است که بعرش عظیم نصیبی جزئی هم از آن است در این
تبیین حقیقه جواب خطاهای فکریست فکر سلیم در فقرات
مخصوصة الوجه فی محله باید تا از آنچه باید بیاید حق ا—

از آنجا باید مرا و مر باید هم و همچنین است تعظیم و تحیت دیگر آثار آنحضرت
صلعم مختلف الحقائق متحد النسبة المختصر شعر
بر سینه نشان کف پایش بود — سالها سجده صاحب نظران خواهد بود
تا آنکه اگر شنود که اثری از دست آنحضرت صلعم گو تحقیق نباشد
تعظیم و تحیت لازم است چون نفی آن ثابت نتوان شد و همچنین است
عادت سلف ما والا سوء ادب در تعظیم و تحیت ظاهر است چنانچه
در حال امام مالک رحمه الله تعالی مذکور است در مدینه منوره چنانکه
عمارت قدیم مسجد بود بایستادم می بوسید بنظر آنکه شاید آن
رسول خدا حبیب کبریا صلعم وقتی دست بآن رسانیده
باشد ازینجا ظاهر است که برای تعظیم آثار صحت سند را
در کار نیست صرف احتمال کافی باشد هم و از حضرت
علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه روایت کرده اند فرمود
صلعم من زار قبری بعد موتی فکانما زارنی فی حیاتی
و من لم یزر قبری فقد جفانی + ازین حدیث شریف
شرف بالانتساب بحضور مدینه منوره که موقوف علیه تشریف

بزیارت مرقد مبارک صلعم و عذر از جفای خاص است مثل
نیستی عدم حضور مدینه منوره و عدم تشرف بزیارت با برکت حضرت
صلعم موکد است و این جفاسے عدم حضور مشترک بجهت فوات
درجات خود بمقابله ستر الف حضوریست پس محکوم باشد بعدم
مستجمع قال سبحانه عزیز علیه ما عنتم الا علی معنی القرابتین و از
تشبیه مراتب حکم قبر باداب استنباط است و انکه در مثل تنبیه از بیجا
ر دانست که گفته شد تعظیم آثار و تبرک بآن شرک است و تکفینا
نازیبا نیز العیاذ بالله تعالی منه هم اللهم صل و سلم علی محمد نبی
الرحمة و علی آله کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیت صحت اشتراک وصفی یا اسمی با الله سبحانه
در وجهی از وجوه باضافة الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه علی آله و
اصحابه و اتباعه اجمعین مخلوق را از اشتراک وصفی یا اسمی
با الله سبحانه در وجهی از وجوه باضافة الله چاره نبود در

این بحث مطول از جاهاست خود محل بیان است و در اشتراک صیغی
بصفت ذاتی و رحمت ان الله بالناس لرؤف رحیم و لقد جاءکم رسول
من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم
و در اشتراک وصفی تخلیق فتبارک الله احسن الخالقین و در اشتراک
وصفی ترزیق و الله خیر الرازقین و در اشتراک وصفی تشکر
ان اشکر لی و لوالدیک الا یعطف نسق تسبیب از ره شکر مبادا
کنیم اگر و تقیید ان تخصیص عبادت مخصوصه الله معبود مورد
از تشکیک فی شکر خصوص سبحانه شود و اگر شکر خصوص سبحانه
و اگر شکر خصوص سبحانه مراد شود در اشتراک شکر که از عبادت است
شرکت فی العبادة حقیقتا کی بیان ان اشکر لی و لوالدیک ثابت
خواهد شد بل قطعا و آنچه البته از نظم و اسلوب کنیم
اید و تقیید ان تخصیص عبادت مطلقه علی نحو اعم مخصوص
الله المعبود موقوفة البتة لعز و جل ان عبادت خاصه و
به سبحانه غیر سبحانه نشود و در شکر هم ممنوع و در اشتراک
وصفی با طاعت اطیعوا الله و رسوله الا یعطف نسق فی حق العبد

وحق الرسول صلعم بدلالت شان نزول واطیعوا الله ورسوله لعلکم
تقدیری بدلالت شان نزول در اشتراک وصفی تقوی ثابت من
ثبت شکر لله ورسوله الا یتحاجون بین بدلالت شان نزول در
اشتراک وصفی با ایمان فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی
انزلناه الآیه در اشتراک وصفی ربوبیت [illegible]
از حضرت یوسف علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام یا صاحبی
السجن اما احدکما فیسقی ربه خمرا الآیه در اشتراک وصفی برائت
اذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله
بریء من المشرکین ورسوله الآیه وابست و تحت مطلق
است بی تقیید با اختلاف المقتضی ثبوت متقدم میان
لفظ مشرکین و رسوله الا ثم جوابی هر تقدیر از قیود مذکور ان
وفصل تنبیها اشارت عظمت تنبیه حکم [illegible]
[illegible] تابعه و استقلال شی مقابله تابعیت هم [illegible]
قبول مقتضا الغا [illegible] است در اشتراک وصفی [illegible]
ولو انهم رضوا ما آتاهم الله ورسوله وقالوا حسبنا الله سیؤتینا

الله من فضله و رسوله انا الی الله راغبون ۝ و اذ تقول للذی
انعم الله علیه و انعمت علیه الایه و در اشتراک وصفی رضا و الله
و رسوله احق ان یرضوه ان کانوا مؤمنین ۝ و در اشتراک وصفی
غنا و فضل و ما نقموا الا ان اغناهم الله و رسوله من فضله ج
و در اشتراک وصفی باستحباب قل الانفال لله و الرسول ج
و در اشتراک وصفی کفایت یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک
من المؤمنین ۝ و در اشتراک وصفی تولیت و امداد و اعانت فان
الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین ج و الملائکة بعد ذلک
ظهیر ۝ هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین الایه و در اشتراک
وصفی لقضا در امر و عصیان نه امر و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا
قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم ط و من
یعص الله و رسوله فقد ضل ضلالا مبینا ۝ بهره و عطف نسق
میان لفظ الله و رسوله بدلالة شان نزول آیت اشتراک
وصفی اند بمانیات هست سعادت مراتب فرضیه و وجوب
را با تحقیر ترک در این اشتراک مفروض هست یا اوجب

یا صباح و اعراض از حقیقت آن کفر است العیاذ بالله تعالی
است ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم فیا ایها الموحدون کسیکه
احتراز کنید از شرک تشبیه ابتدا بدانید که گفته شد شرک
تشبیهی شرک است چنانکه سجده تعظیمی طواف تعظیمی لفظ شرک
در عبادات مالی و مشابهات محضه نیز چنانکه خمیدن در تحیه
سلام تعظیما هم باید دانست اشتراک صوری یا اسمی لا به جهت
شرکیست البته اشتراک حادث با قدیم در وصف قدیم
در جهت خصوصی شرک است العیاذ بالله تعالی باشد و اگر تمیز
بجهت اشتراک مقاصد اهل الا باین سبب را تفصیل
در تحقیق معبودیت و معبودیت و عبادت و شرک شاید
هر دو باید دانست تحقیق معبودیت خود معبودات است در تحقیق
معبودیت خود معبودان چنانکه نزد اهل الا انبیا نزول
الست بربکم سجده فرض خبر متوسع مقام ش و درین کلیم
تصحیح ابدیت اراده خلافت خدا حق هم همین تعرف شده
عبادت است ش از اطلاع و خلیفه هر فرد سجده سجده هم درباره

خود نبودن نفی خود بودن است نه نفی بودن که مهمل است
و کفر نعوذ بالله تعالی منه عبادت بجا آوردن فعلی است
بجهت معبودیت و دران جهت امر شرطیت اگرچه باشد و نیت
دران شرط است اطاعت بجا آوردن فعلیست بجهت امر و دران جهت معبو
دیت شرطیت اگرچه باشد پس اشتراک عبادت و اطاعت در
جهت امر توانند شد قربت بجا آوردن فعلیست بجهت قربت بمقرب الیه
و دران جهت امر و معبودیت و اطاعت شرطیت اگرچه باشد
و دران نیت شرط است پس اشتراک عبادت و اطاعت
و قربت در جهت قربت توانند شد پس عبادت و اطاعت و
قربت جهتی عام بسیط جامع هست که بخدای پاک و غیرش
هم یافته شود هم دارد و جهتی خاص بسیط مانع هست
که بخدای پاک بغیرش یافته شود و دارد هم شرک
مشترک فی الذات و شرک فی الصفات و شرک فی الافعال
و شرک که واقع شود در نفس ... از جهت خود بودن
... صفات و افعال و مشترک فی العبادت است

که واقع شود در عبادت لغیر معبود یا آنکه مشترک شود
در شیئین پس اگر فرق نکرده شود در کیفیت نیت در شیئین وقوع شرک
شود در نفس معبود و هم در نفس عبادت بمقابله ایمان است چنانکه
عبادت به ریا شود و هم الریاء شرک و این شرک بمقابله ایمان نیست
ثم مثل ایمان مشترک فی العلامة باختیار زنار و قشقه
و صلیب و غیره که علامت خاص لصاحب مذهب است
و این از امارات کفر است اگرچه باستهزا باشد بمقابله ایمان ثم
شرک فی الرسم باختیار رسم بیسانی نگین در حلقه آهنی بسته
وقت معاقدت بر ساعد میبندند و در دست بای انگشت کرده میبندند
شاید که رسم مجوسانست حرام است و شرک بمقابله ایمان نیست شرک
فی العادت باختیار عادت مخالف مذهب از عادات آن جماعه اختیار
کرده است بمقابله عادت اهل اسلام بنیت مشابهت حرام است و
باین مشابهت تکفیر نکنند بنا بر مذهب اهل سنت و جماعت و اگر
تخصیص نکرده شود فعل به نیت حکمی محض محمل گردد
باید دانست سجده که از ... خاص است از غیر حق تعالی ...

شرک فی العبادت است فرموده سبحانه ومن آیاته اللیل
والنهار والشمس والقمر لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی
خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون از لفظ لله الذی خلقهن ان کنتم
ایاه تعبدون ظاهر است که مقصود نفی الهی سجده عبودیه برای
غیر او تعالی است تخصیص ایاه تعبدون دال بر تخصیص بحضرت
تعالی است ورنه مشکلی لاینحل است در فقرهٔ حق اشکروا لله
ان کنتم ایاه تعبدون و ان اشکر لی ولوالدیک واسجدوا
لآدم و اسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون
در آیتین کریمه بر تقریب نیست بلکه میتوان گفت سجده که
از سر بندگی خاص نباشد شرک فی العبادت نیست چنانکه
فرموده سبحانه اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرا من طین
فاذا سویته ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین فسجد الملائکة
کلهم اجمعون الا ابلیس استکبر وکان من الکافرین قال یا ابلیس
ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی استکبرت ام کنت من
العالین و فرموده حکایتاً و خرّوا له سجداً و قال یا ابت هذا

[illegible] قد جعلها ربی حقا الا بیش قال قتاده
[illegible] و خروا له سجدا کانت تحیة الناس یومئذ یسجد بعضهم
لبعض [illegible] باید دانست اختلاف کیفیت سجده و از آنکه سجده
[illegible] و آن خمیده است از لفظ خروا که بمعنی در افتادن
[illegible] بمعنی افتادن است مرتفع شد و قوله
[illegible] بیان کیفیت مضطرب است با اشارت بالصلوة
[illegible] باشد بمعنی افتادن یا
[illegible] فی الکلام [illegible] است و
[illegible] سجده است [illegible] نه احتیاج بمعنا النفس یعنی خرور و ذکر
[illegible] و از لفظ [illegible] بلا خالفت بیدی قال یا ابت
هذا تاویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقا تخصیص [illegible]
حضرت آدم و حضرت یوسف علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام
واضح تر و نیز باید دانست که از اشارت [illegible] باشد
با [illegible] است [illegible] در غیر ذوی العقول [illegible]
و صراحت [illegible] حضرت آدم [illegible] و تخصیص خلقت بید

الله تعالی اعلم بحقیقة الحال و از اینجا پیداست که حکم شرک فی
العبادة بر این سجدهٔ تحیه لحوق نکند پس حکم در صورت عدم ثبوت
نسخ قیاس این است که مستحب یا روا و انکار از این سجده بالتحقیق کشته
و اگر فرق نکرده شود پس تخصیص سجده این است که امر فرمود
الله سبحانه بشرک و شرک آورد حضرت یعقوب علیه السلام و این تعارض
خواهد شد از نهی سجدهٔ عبودیت که مقتضی نهی نه موافق و نه منسوخ از آنکه
شرک باتفاق جمله ملل منهی عنه است و اگر فرق کرده شود خود
ظاهر است که سجدهٔ عبودیت شرک است نه غیر او و لیکن بعد ثبوت
و طلق نسخ غیر سجدهٔ عبودیت از قرآن مجید چنانکه معمول علم اصول را
و قعیت کبیره باشد و نه مباح باشد بقاعده علم اصول و از
کریمه و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا نسخ و نهی سجده
تحیت ثابت نمیشود بسبب وقوع اختلاف در تحقیق لفظ و معنی
مساجد چنانکه گفته شد که مساجد جمع مسجد باسم ظرف
یعنی موضع سجده است و این آیه نازل شد تنبیها در منع مشابهت
با یهود و نصاری که عبادت میکنند حضرت عزیر و حضرت عیسی

سجده نبینا و علیهما الصلوة والسلام را بالوهیت در مواضع خود
و در منع مشابهت با مشرکین که گرد بیت الحرام میگفتند لبیک لا شریک
لک الا شریکا هو لک و گفته شد که نازل گردید برای کسانیکه
عرض کردند یا رسول الله صلعم در بین مسجد حضور نتوانیم بسبب دوری
فرمان رسید که همه مسجد برای خداست و انا و عبادت هر جا که بوده اید
عبادت باخلاص نمائید و گفته شد که نازل گشت در اباحت آنکه
تمام روی زمین مسجد است برای امت آنحضرت صلعم پس عبادت
باخلاص کنید و گفته شد که مراد از مواضع سجود سجده است
ای سجده مخصوص برای خدای عزوجل است و گفته شد
که مساجد جمع مسجد بفتح جیم مصدر میمی بمعنی سجده است جناب
تنبیه بر خصوصیت اختصاص سجده برای خدای عزوجل است
و در این دو صورت اخیره بقرینه فلا تدعوا مع الله احدا خصوصیت
سجده عبودیت مفهوم میشود نه سجده تحیه و اگر گرفته شود از مساجد
اختصاص سجده این دلیل قطعی الثبوت نیست بسبب اختلاف
و قرینه که گویا تا ناسخ بوده مر سجده تحیه را و این اختلاف

بعد ما لعدم کفایت سیر پیشتر ان باحث الکنون سخن است در تحقیق معنا

احادیث طیبه چنانکه ذکر کرده صاحب مشکوة از شرح امام محی السنه

عن ابی خزیمة رضی الله عنه رای فیما یری النائم انه سجد علی جبهة النبی

صلعم فاخبره فاضطجع له النبی صلعم وقال صدق رؤیاک فسجد علی

جبهة النبی صلعم از لفظ صدق رؤیاک دلالت بر اشارت بجا آوردن

این سجده است ظاهر است که درین حدیث شریف صراحة سجده

عبودیت و تحیة نیست پس ظاهر آنست که این سجده تحیة باشد

اگر سجده عبودیت بودی حضرت صلعم جبین پیشانی نورانی

وتاویل در کلام نفرمودی والله تعالی اعلم بالصواب واخرج

الامام احمد بن حنبل رضی عن عائشة رضی ان رسول الله صلعم کان

فی نفر من المهاجرین والانصار فجاء بعیر فسجد له فقال اصحابه

یا رسول الله صلعم تسجد لک البهائم والشجر فنحن احق ان نسجد

لک فقال رسول الله صلعم اعبدوا ربکم واکرموا اخاکم و

لو کنت امرا احدا ان یسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها

شرطیه

تنبه انکه نظر تعلق جواب با سوال از شرطیه تا جواب از سوال

[illegible] اکرام [illegible]

مساوی [illegible] کلام [illegible]

[illegible] که [illegible] بعد فوق و عالی [illegible]

[illegible] اکرام [illegible]

[illegible] از [illegible] آنچه [illegible] است که [illegible] قیام [illegible]

[illegible] از [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible]

[illegible] از [illegible]

استدلال [illegible] قیام [illegible] اگر [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] ثابت است [illegible]

که این [illegible]

[illegible]

[illegible]

ثابت [illegible] که [illegible] قال

[illegible] المؤمنین [illegible] و قال [illegible]

اکرام ذی شیبة المسلم پس عموم اکرام باخوت مجازی هست آ
بمعنی همپایهی و اخوت حقیقی با حضرت سرور انبیاء صلعم ثابت نیست
و مجازی نهی عنه بلکه کفر است لقوله تعالی ولا تجهروا له بالقول
کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم الایة و از لو کنت آمرا الخ نفی
آمریت مخصوصه باین سجده با فادت استمرارش باقتضای ربط
باحدهم ثابت است نه نفی سجده بلکه ثبوت باستحسان این سجده
و اولویتش برای والدین و استادین رسول الله صلعم
بمقابله زنان شوهرست چه مامور به نتواند شد مگر سجدهٔ تحیة و نه
نفی آمریت عامه مستمره چه آنحضرت صلعم امر و ناهی است
عموما و استمرارش بدلالت عموم لفظ آمر و ربط باحدهم و
فی المواهب اللدنیة عن انس ابن مالک رض قال دخل رسول الله
صلعم حائطا للانصاری و معه ابو بکر و عمر و رجل من الانصار و
فی الحائط غنم فسجدت له صلعم فقال ابو بکر یا رسول الله صلعم
نحن احق بالسجود لک من هذه الغنم فقال رسول الله صلعم
لا ینبغی لاحد ان یسجد لاحد الا لله تعالی + باید دانست که بلفظ

سجده ؛ الف ولام عهد ذهنی تواند شد یعنی سجده که عنقریب
آورده و آن غیر تعظیمی نتواند شد از اینجاست از صدیق اکبر
رضی الله تعالی عنه نحن احق بالسجود لک من هذه الغنم و الف و
لام استغراق که مشتمل سجده عبودیت تواند شد و آن برای غیر الله
تعالی جائز نیست و لفظ ینبغی و لا ینبغی در محل جواز مستعمل است
نه وجوب پس حاصل نیست که این سجده مثل که سخن در وی است
هم سزاوار نیست کسی را برای کسی لکن سزاوار است برای
الله جل شانه پس از نفی مثل در سجده که سخن هم و اثبات
مثل در سجده که هم و در خصوصیت الاثبات است ادراک
تخصیصش حق جواز نافع تعمیر است هم و نیز باید دانست
که ان یسجد هم عام تواند شد که عموم سجده عبودیه را هم مشتمل
تواند شد و ان در تحت لا ینبغی نتواند شد که منفی به مثل
برای غیر الله تعالی هم و مثبت به مثل برای الله تعالی هم
بر وجوب است پس سخن در سجده جائز تواند شد که سجده تعظیمی
نیست سخن در سجده هم در جنب که سجده عبودیه است پس آن

حدیث شریف اوله تحیة المسجد تعظیم [illegible]
ستان عبادت است قرائت [illegible] یعنی مسجد تحیه که معنا [illegible]
مرتبانیت را نوو بین حدیث شریف [illegible] روا ابو داود [illegible]
ابن سعد رضه قال اتیت الحیرة فرأیتهم یسجدون لمرزبان لهم
فقلت لرسول الله صلعم احق ان یسجد له فاتیت [illegible]
صلعم فقلت انی اتیت الحیرة فرأیتهم یسجدون لمرزبان لهم فانت
احق ان یسجد لک فقال لی ارأیت لو مررت بقبری اکنت
تسجد له فقلت لا فقال لا تفعلوا [illegible]
[illegible] است ورنه [illegible] شرط و [illegible]
قیل [illegible] لا وقیل [illegible] لا تفعلوا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یا ثابت نیست اعنی صدق رویاک و غیران هم ضعفا بعموم معمول
نهی سجده نیست متعلق بعموم هم مشروط نیست یعنی تواند شد
که این نهی از سجده مشروط باشد پس حاصل چنین است که اگر هستی که
سجده کنی قبر مرا بجز فقه سوتیه تعظیم در حیات و ممات سجده کنی تو و
هرکه عارف باشد و اگر نهی نکن تو و هرکه نباشد هم یا نهی مفید
اثبات نیست ای تواند شد که نهی نفی مفید اثبات باشد پس حاصلش
چنین نیست آنکه گفتی که سجده بکنم قبر را چنین بکن تو و هرکه باشد
که تفرقه است و تعظیم بحالت حیات و ممات هم بجز ذات نیست
متعلق بعموم هم بجوازش عام نیست بجمیع مخاطب هم در تخالف
شرط و جزاش ای قیل بلی بمقابله لا و قیل افعلوا بمقابله لا تفعلوا
هم و نقیضش ثابت نیست ای صدق رویاک و غیر آن هم
تو را ثابت است پس این منع مخصوص بعرض دیگر نیست یعنی شرط
هم نیز اگر ضعیف معارض نشود مر عموم ثابت قوی را بلکه
از اشارت شرط و مفهوم نهی در جانب نفی سجده قبر مبارک
هم ثابت نیست برای حضرت اکرم و اکرم صلعم در حالت حیات

بالاولویة ثابت وعن صهیب ان معاذا لما قدم من الیمن سجد للنبی
صلی الله علیه وسلم فقال یا معاذ ما هذا قال الیهود تسجد لعظمائها
وعلمائها ورایت النصاری تسجد لقسیسها وبطارقتها قلت ما هذا
قالوا تحیة الانبیاء فقال علیه السلام کذبوا علی انبیائهم * تفسیر
کبیر * ظاهر است که سجده حضرت معاذ رضی تحیة بوده و
سکوت حضرت صلعم بران و فرمود که دروغ گفتند بر
انبیای خود چه از کریمه ما کان لبشر الخ ظاهر است وحکم
شرک نفرمود ازانجا که آنحضرت صلعم مبعوث به اوتیت
بجوامع الکلم است این کلام بلاغت نظام که درین بحث
مذکور شد محکمه است ظاهر موافقت مفهوم کریمه ما کان لبشر
ان یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوة ثم یقول للناس
کونوا عبادا لی ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب
وبما کنتم تدرسون همه اشارت اباحت سجده تحیة دادلة
علی تفاوت الدرجات بموافقت کریمه فقعوا له ساجدین
[illegible] ثبت [illegible] صورت تعرض باطل ثبوت دعو

مستحال قعین بد فع تعارض با کریمه و حدیث شریف منسلکتر
خواهد بود ثم الکلام فی اثبات المرام زین بعد سخن است در سجده
فقهاء رح فرمودند کما فی فتاوی الهندیة من سجد السلطان
علی وجه التحیة او قبّل الارض بین یدیه لا یکفر ولکن یاثم لارتکابه
الکبیرة هو المختار رح قال ابو جعفر رح فان سجد السلطان بنیة
العبادة او لم تحضره النیة فقد کفر کذا فی جواهر الاخلاطی ولو قال
للمسلم اسجد للملک والا قتلناک قالوا ان امره بذلک للعبادة
فالافضل له ان لا یسجد کمن اکره علی ان یکفر وکان الصبر افضل
وان امره بالسجود للتحیة والتعظیم لا للعبادة فالافضل له ان
یسجد کذا فی فتاوی قاضی خان وتقبیل الارض بین یدی العلماء
والزهاد فعل الجهال والفاعل والراضی آثمان کذا فی الغرائب
تجوز الخدمة لغیر الله تعالی بالقیام واخذ الیدین والانحناء
ولا یجوز السجود الا لله تعالی کذا فی الغرائب باید دانست
مختار همین است که سجده تحیه کفر نیست فلا نزاع فیه ولکن
کبیره بسیار انتظار صحه و ثبوت اصلی بر آنست در بر قول ابو جعفر رح

البته سجده به نیت عبادت کفر است نه به نیت تحیه و رنه معارض
شود امر مختار را ولیکن بدون نیت مخالف انما الاعمال بالنیات است پس
دلیلی به کفر بودنش می باید و فرضنا بوسیدن پیش علماء و زهاد
از افعال جهال است ولیکن به گنهگاری فاعل و راضی دلیلی باید چه
بسا است از افعال جهال که معصیت نباشد و آستادن و خمیدن و
دست به دست گرفتن که اینهم از ارکان عبادت است جائز است
باشد که بفارق نیت باشد و رنه به نیت عبادت کفر است
ولیکن به استثناء سجده از جواز دلیلی باید آورد اکنون منکر
سجده تحیه را جهال بتکفیر فاعلش نمانده و جانب کبیره منظور شده
است تا دلیلی واجب التسلیم موافق اصول فقه نیارد و نیافتن
مباحات در افعال صحابه رض دلیلی بر حرمت تا یافته نتواند شد
بلکه بسا از مباحات بوقتی واجب الاداء گردد و بسا واجب الترک
پس سخن در نفس امر است نه در اداء و ترک و هر چه آورده شد
را اثبات کافی است حاصل اینهمه که گفته شد این است که امر
بسجده تحیه نباید و نه بر ساجد تکفیر و تفسیق از آنکه امر و نهی

صریحی دران یافته نشد بل جواز بالاشارت یافته شد لیکن مباح
باشد و نیز باید دانست که ابو رافع قرظی و سید نجرانی گفتند
ای محمد میخواهید که بپرستیم شما را و اختیار سازیم شما را رب خود
پس فرمود معاذ الله آنکه بپرستم غیر خدای تعالی را و آنکه امر کنم بغیر
عبادت الله سبحانه پس مبعوث کرد مرا الله تعالی باین و نه امر فرمود
باین پس نازل شد این کریمه ما کان لبشر الخ بحث آنچنین در تفسیر
کبیر مذکور است هم فهمیده نشد که صحابه کرام و غیرهم رض سجده تحیة
اصلا نیاورده باشند تا گویند که حضرت صلعم می پرستانند
خود را اگر اخفاء آن معلوم نیست و اگر در اسرار دراتی یابی
که سجده تحیة در ضمن خود موصل بسجده عبادت الله تعالی است
مر عارف بالله تعالی را چنانکه سجده تحیة ملائکه برای حضرت
آدم عم بنا بر مقصدے که از لما خلقت بیدی و نفخت فیه
من روحی و انی جاعل فی الارض خلیفة ظاهر است
موصل الی الله تعالی است هم و ابلیس لعین از خودبینی در
استکبار مانده محروم از معرفه و سعادت شد نعوذ بالله تعالی

حسن شد در اکتفا و سجده تحیه حضرت یعقوب برای حضرت
یوسف علی نبینا وعلیهما الصلوة والسلام بنابر مقصودیست که در
کریمه انما اشکو بثی وحزنی الی الله واعلم من الله ما لا تعلمون ٥
ای مالی فی حب یوسف هم مستتر است پس موصل الی الله
تعالی است هم چنانکه در ضمن سجده طرف قبله سجده طرف
نور حقانی است و در ضمنش سجده برای الله سبحانه است و در
ضمن مسح و تقبیل حجر اسود و مصافحه و تقبیل ید الله تعالی
پس باید دانست اگر سجده تحیه موصل الی الله تعالی نباشد
اثم است چنانکه قیام لقوله صلعم لا تقوموا کما تقوم الاعاجم
یعظم بعضهم بعضا شرح این حدیث شریف در ذکر کیفیت
زیارت القبور در ذکر قیام مرقوم است هم و توان گفت که
قول فقها صریح در حرمت سجده تحیه برین مراد باشد زیرا که
با اعتقاد جوازش ترک عملش بوجه غیر که جواز سجده تحیه
ندانند بر ساجد حکم کفر کنند یا گمان سجده عبودیت برده وا
قعه میشد اختلاف ولی تر است کما هو معمول العلماء و حکم

کفر و شرک بر عامل هم کفر بر حاکم سبب اختلاف مدعا و از
دانسته از قول فقها ترجیح یافته میشود و شاید که برای حفظ نادان
باشد اکنون سخن است در کیفیت طواف قال سبحانه ولیطوفوا
بالبیت العتیق و قال سبحانه ان الصفا و المروة من شعائر الله
فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما و من تطوع
خیرا فان الله شاکر علیم الایه اطوف بر وزن افتعل گرد
گردیدن بخاصیت باب تفعل تاکید فعل است و بهما شامل
مفعولیت است نه مفعول فیه یعنی بینهما بدلالت شمول بالبیت
العتیق مفعولیت نه مفعول باید دانست لغة طواف در محل
خبر یعنی موضع شی ای گرد گردیدن هم نتواند شد پس
این طواف اگر از تعبد لله تعالی است برای غیر الله تعالی شرک
فی العبادت است پس طواف بیت عتیق شی که غیر الله تعالی است
هم شرک فی العبادت است و حال اینکه الله تعالی امر
بشرک نمیفرماید و اگر از تعبد لله تعالی نیست برای غیر الله
تعالی شرک فی العبادت نه لیکن امر طواف عبث است

در حال آنکه الله تعالی امر بعث منیفه باید پس باید دانست
اصل با برای تعدیه برای حصول مفعول است مثل چنانکه
ذهب الله بنورهم هم و با برای تخصیص برای تخصیص مفعولی از
مفعولین مثل چنانکه عطیت زیدا درهما هم پس
فعل متعدی بمفعولی بنا بر تعدیه و تخصیص اصلی
با برای تعدیه و تخصیص را نخواهد ازین اصل است
که لغت علاوه مثل که متعدی بمفعولی است
هم با التعدیه فعل و تخصیص مفعول را
نخواهد اصلا پس صله علی در یطوفون علیهم و صله با در لیطوفوا
بالبیت العتیق معنی متفاوت دارد مدخول صله علی بصحبة
مفعولیتش مفعول غیرش نخواهد و صله با بعد هم ضرورت
تعدیه فعل و تخصیص مفعول و عدم صحة تعیین مفعول مقتضی اخراج
مدخول از مفعولیة و مفعول غیرش بضرورت است پس
مفعول مقتضی بدلالة قرینة الله سبحانه است و صله با بمعنی
معنی سبب ایقاع فعل بواسطه مدخول که مثال لها

در مفعولیت را نه فاعلیت را پس تنبیه است از تحکیم و تحقیق اصولی که
شامل فاعلیت هم تواند شد چنانکه کتب اصول هم اشتباه شده لکن
مستحق است پس بدین تقدیر نظم شریف ولیطوفوا بالبیت
العتیق خواهد شد هم چنین در یطوف بهما است التزام ...
و تحسین پس به تقدیر ان یطوف بهما هم طواف صفا و مروه
تشبیه بالمحرمات ... مامور به از مباحات و طواف صفا مروه
است پس کما قیل فی الدلائل الشافعیة ان رفع الجناح عن
الطواف بهما عن الطواف بینهما و عندنا الاول غیر واجب و
انما الثانی هو الواجب انتهی تفسیر کبیر و این تقدیر لا یطوف
بهما است هم پس این کریمه دلالت نمیکند بر سعی میان صفا
و مروه لاکن این سعی رسول الله تعالی صلعم کما ثبت انه علیه
السلام سعی لما دنا من الصفا فی حجته و قال ان الصفا و المروة
من شعائر الله ابدء بما بدء الله به فبدء بالصفا فرقی علیه
... حتی رای البیت الحدیث امر من الله تعالی باشد کما روی
عن النبی صلعم انه قال ان الله کتب السعی فاسعوا الحدیث

تسهیلا و تبرکا برای اشتغال بقول حضرت ابراهیم کما هو المشهور بین
الحکمة فی شرع هذا السعی الحکایة المشهورة وهی ان هاجر ام اسمعیل حین
ضاق بها الامر فی عطشها و عطش ابنها اسمعیل علیه السلام اغاثها الله
تعالی الی ان قال ثم جعل افعالها هذه شریعة للعالمین الی یوم القیامة
و آثار هذه قصه در تعلیقات حسین تفسیر کبیر انتهی و آنچه شرح افضل
آنچه مذکور است و نیز اختیار شده صفا را از شعائر اول هم با بد
دانسته قول علیه لا جناح در حکم تجیب و تخییر سعی [illegible]
از میان از [illegible] بود و اگر تا [illegible] گفته و یکی [illegible] مباح باشد
[illegible] قال فیه این اصل اشارت است باینکه حکم
طواف صفا و مروه [illegible] از قول لا جناح ثابت نیست بلکه
از قول مباح باشد هم [illegible] غیر از یاد و دلیل [illegible]
[illegible] هم [illegible] از قول لا جناح بر آن
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هم لبشول سعی میدوی نتواند شد والله تعالی اعلم باید دانست شعائر
مراد هست از چیزی که آگهی دهد از مقصود کما قال سبحانه والبدن جعلناها لکم
من شعائر الله الآیه پس انبیاء الله تعالی و اولیاء الله تعالی خیر الشعائر اند
کما قال صلعم اذا رأوا ذکر الله الحدیث و قال سبحانه من یعظم شعائر الله
فانها من تقوی القلوب الآیه و قال سبحانه من یعظم حرمات الله
فهو خیر له عند ربه الآیه پس تعظیم شان علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
خیر التقوی و خیر است پس تعظیم شعائر غیر الله تعالی برای غیر الله
تعالی است چنانچه تعظیم تابوت سکینه که می برد تعظیم الله سبحانه
به نیت ثانی ورنه شرک است اگر نباشد تعظیم غیر الله تعالی بنیت
تعظیم الله تعالی هم تعظیم غیر الله تعالی غیر تعظیم مخصوص الله تعالی
شرک نتواند شد باید دانست که بیت عتیق معطوف است باینکه
از شعائر الله تعالی است نه بر حجابی ربوبیة الله تعالی که در دوست
و صفا و مروه معطوف است باینکه از شعائر الله تعالی است تقدیم
حضرت هاجر رض که بر ولد بوده و ظاهر است که شعائر الله تعالی را
غیر الله تعالی هستند پس طواف غیر الله تعالی تعظیما برای

تعظیم الله تعالی از عبادات الله تعالی است مامور به باشد چون
طواف بیت عتیق یا غیر مامور به چو طواف صفا و مروه از اینجا که
جسد انبیاء الله تعالی و بعض اولیاء الله تعالی مثل شعبا و علیهم الصلوة
والسلام در کمال قرب فضل و ترتیب نسبی به بیت الله تعالی اعلی
است اشرف از صفا و مروه است طواف ایشان بخلاف طواف بیت
عتیق است چرا طواف قبرشان که محل جسد شان است بخلاف
طواف صفا و مروه نظر با خیر اصل باید نشست ثبوت شی
بشی لزوم نفی ما دون شی نکند تا نفی حصر شی نباشد و نه قیاس
که از ادله اربعه اهل سنت و جماعت مجمع علیه است باطل باشد
و آن باطل نتواند شد با جماع هم پس اگر نهی صریح
در جنس التسلیم بدین معنا آورده شود از آن گریز نیست و رنه قیاس
جواز التقبیل طواف بر شرع نقیه طواف بیت عتیق است چنانچه
جواز بوسه بر نظم مشروعیة بوسه حجر اسود است ش کما
فی الدر المنتظم فی ذکر کیفیة زیارة القبور الخ قال الحافظ ابن حجر
استنبط بعضهم من مشروعیة تقبیل الحجر الاسود جواز تقبیل

کل من یستحق التعظیم من آدمی وغیره هم و از اینجا است که
بعض فقها این طواف را در آداب زیارت قبور نهاده اند چنانکه
در فتاوی محیط البرکات نقلا از مطالب المؤمنین آورده است
ویقوم عند وجه المیت ویضع یده الیمنی علی تربته ویقول اللهم
اغفر له فانه قد افتقر الیک وان کان قبر عبد صالح دیگر اینست
یطوف حوله فعل ذلک ثلث مرات وانتهی از اینجا است که طواف
برای احیاء صالحین اولی بود و فی المدعی المنظم فی ذکر کیفیت
زیارة القبور الخ وبین الافراط والتفریط امور مشتبهات تعارضت
فیها الادلة واختلفت فیها الاقوال کالطواف حول القبر الشریف
وتقبیل ستارته العلیة ووضع الخد علیه ومس جدرانه والتمرغ
علی اعتابه ونحوها فالمشددون من العلماء حرموها او کرهوها
سد الباب الذرائع لئلا تفضی الی المحرم والمتعذرون منهم اباحوا
اذا قصدوا به التبرک بحسب المعتقد انتهی نظرا الی اختلافهم فی البحث
هم اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جمیع آله کما
تحبه وترضاه وتشفعه فینا وترحمنا

رساله جواز انتساب بغیره تعالی او جه تعالی و فصل تخصیص بعد وجوب وجوه بد و تخصیص ثانی و اصابت لفظ کل بغیر عامل با دیگر مسائل

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستغفره و علی اله و اصحابه و اتباعه اجمعین اما انتساب بغیره تعالی او جه تعالی و تخصیص نسب جایز است بدین جهت که این تمثال با غیر حیوان برای قلاده انشاء با یا ندا یا این مثال در حدیث آمده فلان است انشاء با و همچنین گفتن تسبیح و صورت شده ان انتساب و نذر مخصوص با الله سبحانه شریک نیست و نسبت بر حرام بقول سعد بن عباده رضی الله عنه قال یا رسول الله ان ام سعد ماتت فای الصدقة افضل قال الماء فحفر بیرا و قال هذه لام سعد رواه ابو داود و النسائی کذا فی المشکوة آنجا است که آب هم با چیزی دادن بهتر است در روی الطبرانی و دارقطنی

ان رجلا سأل النبي صلى الله تعالى عليه وسلم فقال كان
لي ابوان ابرهما حال حياتهما فكيف لي برهما بعد موتهما
فقال له عليه الصلوة والسلام ان من البر ان تصلي لهما مع صلوتك
وان تصوم لهما مع صومك الحديث فاي الصدقة افضل قال
الماء يعني فضل مطلق يشتمل ان تصلي لهما وان تصوم لهما
يعني فضل تخصيص مثبت بحسب حال مثبت اليه واثبت
ثبت في كلام ورد انتساب لغير الله تعالى كما غير انتساب مخصوص
بالله تعالى اثبته مجازا ورد ثبت باضافة الفعل في كلام ثيابه
شهر منسوب تخصيص بالله تعالى والملائكة تخصيص الغير
الله تعالى بحيث انتساب في قوله تعالى من قبل عملا فانه
ثم انما انتساب وغير الله تعالى مخصوص الا انه
مشروع ومرحبا قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا
اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجواكم صدقة ذلك
خير لكم واطهر فان لم تجدوا فان الله غفور رحيم الآية قال
سبحانه تصدقت الهم صدقة الا انها صدقة كعمى

خاص از بهر تعظیم و تکریم رسول الله تعالی است صلعم حتی غیر
برای حضرت نبی معظم و مکرم صلعم ممنوع است لعظمته صلعم و استشهاد
بهیه باستمداد مناجات بجناب رسول الله تعالی صلعم بقبای
حیات و تصرف داشتن صلعم است پس اثبات حیات و تصرف
دائمی حضرت حیات النبی صلعم با ثبات حیات در یمین مکتوب
از جا به واضح است اگر نبی و قوی است ذاتی و الله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم هم از ینجا است که به خصوص برای
معظم و مکرم تعظیما و تکریما اولی است پس هر که حکم کرد این
انتساب ذ شد را شرک چنان است که تقدیم کرد نفس خود
در ترتیب کفر و شرک در مقابله هر وجه ثابت پس کفر
در مقابله وجه ثابت نبی نصوص قرآن مجید و حدیث شریفه
حیث انکه مذکور شد هر وجه از انتساب پس مشرک و شرک
در مقابله صحیح انتساب لغیر الله تعالی به مقصد حق لابد است
با آنکه خود زبان دوست از ینجا درست گردانند که گفتن انتساب
نمی شود در زمره مهر فلان است و این چنین برای فلان شرک است

هم و نیز فضل تخصیص موهوب له و موهوب به از اینجا است
که ذبح میکرد صلعم گوسپند برای اصابت ثواب بحضرت خدیجه
رضه و بزنان احباء خدیجه رضه می بخشید اخرج البخاری و مسلم
و ترمذی عن عائشة رضی الله تعالی عنها الی ان قالت ربما ذبح
الشاة ثم یقطعها اعضاء ثم یبعثها فی صدائق خدیجة الحدیث
چه درین و رای ثواب رسد و در روح حضرت خدیجه رضه هم
ملحوظ بود که در حالت حیات خود هم بایشان می بخشید
و نیز روزی نان باریک گندم از آتش سخت شده
به سفره حضرت سید عالم صلعم بود فرمودند برای خدیجه
بخشند که اوی پسندید و ایتاء ذی القربی مقدم و پسندیده تر
باستحقاق رحم دلیلی دیگر بر فضل تخصیص موهوب له است
قال سبحانه آت ذا القربی حقه والمسکین وابن السبیل الایة
ش تنبیه ازینجا روشن گشت که گفته شد تخصیص موهوب به
موهوب له بدعت است هم و تعیین ایام سنت مستحب است
کما فی التفسیر الکبیر انه صلعم کان یاتی قبور الشهداء بر رأس

کل حول مقبول سلام علیکم ... تقصیر الا الاستغفار

الا الصدقة فانها تصعد ... انتهی از ینجا ایصال ثواب سالانه

ثابت است پس قریب از زیارت قبر اولیا است و متقدمین نیز

برای ایصال ثواب و حاضری ارواح سالی بر مقابر که عرس

عبارت ازانست هم ازینجا است و در مشکوة شریف است

از محمد بن النعمان یرفع حدیث قال صلی الله علیه وسلم من زار

قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة غفر له وکتب برا الحدیث وقال الله

تعالی وذکرهم بایام الله معدودات الآیه و روز سوم منجانب

اهل عزا رفتن و دعای خیر کردن و طعام فرستادن سنت است

ازانکه حضرت سید عالم صلعم روز سوم منجانب آل جعفر رض ابن

ابی طالب تشریف فرمود و فرزندان جعفر را دلداری نمود

و دعای خیر کرد و برایشان بیت طعام فرستاد مدارج النبوت

... او زجبهی مولف ملا علی قاری ...

است کما قال ... الثالث عشر ... ابراهیم بن ...

... النبی صلی الله علیه وسلم ...

خبز الشعیر فوضعها عند النبی صلی الله علیه وسلم فقرء النبی علیه السلام
الفاتحة مرة وسورة الاخلاص ثلث مرات ثم قرء اللهم صل علی محمد ثم
لها اهل فرفع یدیه ومسح وجهه فامر ابا ذر ان یقسمها وقال النبی صلعم
الله علیه وسلم ثواب هذه الاطعمة لابنی ابراهیم ... باختلاف
بعض الفاظ در بهجة المحبین و تبیین واقعات و نزد حنفی سنت و
مستحق مبرا از کار نظام حرم شریف یعنی کله عظمی نیاد با اند تعالی
شرفا وتعظیما شریف هم از نقل است که روز سوم و فاتحه خواند
طعام پیش آوردن و دست غیرین مسح برید و تقسیم و اطعام
ذو الیتیمان ثواب از عبادت مالی و بدنی همه رسانند شد و
قال الله تعالی وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون الآیة یعنی بیاورید
خیر و بخیر له و خیر و فلاح خیر و خیر ایشان باید دانست که عموم
خیر شامل است عبادت مالی و بدنی و روحی را و عموم مفهوم له
شامل است نفس خود و غیر خود را از احیاء و اموات چنانچه
خیر هر دو ثابت هم پیش تعیین روز سوم پنجم و غیره
خیر که شامل همه است حرمت است و آنچه ایشان با ...

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللیلة الاولی عسیرة علی المیت
فتصدقوا له یعنی ان یواظب علی الصدقة للمیت سبعة ایام وقیل
اربعین فان المیت یشتوق الی بیته الحدیث باید دانست تصدقوا
عام است از روی مخاطب وصدقه ومتصدق له و زبان بدلالة
عموم هست و اربعین اولی است از سبعه و زیادت برین هم مشروع است
که از تطوع است سیّما بعضی که زیادت عبادت نافله بر فرض
موجب از تطوع است و قال سبحانه فمن تطوع خیرا فهو خیر له
از اینجا است که چهل روز متصل تصدق کرده باشند از هر چه تواند
سیّما از عبادت مالی و بدنی و روحی همانا که موافق کریمه و افعلوا
الخیر لعلکم تفلحون است هم و مواظبت ترک روزی از اربعین
نخواهد پس روز سوم و دهم و بیستم و چهلم با زیادت صدقه
نیز که در ضمن اربعین است و ششماهی و سالانه نیز که در ضمن
عموم تصدقوا است و نیست در اینها مگر زیادت صدقه و ثواب
که مراد است و زیادت مشروع هست که در معنی تطوع خیر است
و درین تعیین حکمتی است که مقتضای من جاء بالحسنة فله عشر

اشتالها چلپه دیگر حاصل میشود و نیز حلقی دیگر هم باشد والله تعالی
اعلم ش در ریاض المقاصد است که در جامع الفقه از مجموع الروایات
است اما اگر کسی از ملک خود طعام میکند و خلق را می خوراند بی شبهه
حلال است زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بروح حمزه رضی الله
تعالی عنه سوم روز و دهم روز و بستم روز و چهلم روز و ششماهه
و سالانه طعام داده و صحابه نیز چنین کرده اند پس هر که ازین منکر باشد
پس او از رسول الله صلی الله علیه وسلم و اجماع صحابه رضی الله
عنهم منکر باشد انتهی ازینجا است که سوم و غیره سنت است
هم و تخصیص صدقه برای اموات شب جمعه و عیدین و شب برات
ازینجا است که در جامع الروایات فارسی از دستور القضات
حدیثا عنه صلعم نقل کرده که ارواح مومنان می آیند در شب
جمعه پس استاده شوند بخانه خانی پس ندا میکنند هر یکی باواز
حزین یا اهلی و اولادی و اقربائی بخشید چیزی بر من بصدقه
ش فی دستور القضات من الفتاوی الصحیفة ان ارواح
المومنین یاتون فی کل لیلة الجمعة و یوم الجمعة فیقومون بفناء

بیوتهم ثم ینادی کل واحد منهم بصوت حزین یا اهلی و اولادی و
اقربائی اعطفوا علینا بالصدقة واذکرونا ولا تنسونا وارحمونا
فی غربتنا وقد بقینا فی قبر ضیق وحزن عمیق وغم طویل وعذاب شدید
وقد کان هذا المال الذی فی ایدیکم فی ایدینا لم ننفق فی طاعة
الله تعالی لم نسئل منه شیئا وانتم تأکلون وتشربون وتحسنون بها
وعلینا الحساب فان لم تعطفوا ارشدوا بالصدقة والدعاء الیهم یا اکبرکم الا خیرة
رجعوا باکیا حزینا ثم ینادی کل واحد منهم بصوت حزین اللهم اقطعهم
من الرحمة کما قطعونا من الدعاء والصدقة وعن ابن عباس
رضی الله عنهما یقول اذا کان یوم عید او یوم جمعة او یوم عاشورا
او لیلة النصف من شعبان یأتی ارواح الاموات ویقومون
علی ابواب بیوتهم ویقولون هکذا الخ وآخر شرح الی حدیث
ببیوتهم که ارواح مسلمانان در سال هر هفته و در سال در شبهای
جمعه و در سال در شبهای عیدین می آیند بر در خانهای
سی سال [illegible] در شب عید و در شب جمعه می آیند
و [illegible] [illegible] آنکه گذاشته شود

تخصیصی دیگر ناگزیر است تا آنکه عدم تخصیص هم تخصیص است
و در تخصیص به تخصیص زمانی و مخصوصا التخصیص که مطلق شود و البته
توقف اصابت ثواب در تخصیص بعدم احداثش در تعیینش با آن اصل
و همچنین جائز است مصافحه و معانقه بروز جمعه و عیدین
که درین زمان مروج است نه توقف حصول ثواب به تخصیص جمعه
و عیدین به نفی جوازش بروز دیگر و نیز آمدن اقربا و احبا
بخانه اهل ماتم بنا بر ادای حق الصحبه لازم اجتماع ناگزیر است
و سبب زیادت اسباب مغفرت میگردد و کلام مشتمل بر علوم و
ذکر لطایف سبب خصوصا به بزرگان که بروز اتمام ماتم است و نقض
اجتماع مستحسن [illegible] و [illegible] جمع [illegible] و [illegible] است
نتواند شد لیکن اجتماع سوم [illegible] در حق [illegible]
[illegible] است که [illegible] تخصیص [illegible]
[illegible] هم [illegible] تا هیچ [illegible]
[illegible] است چه آن [illegible]
[illegible] در حق [illegible] چنانکه [illegible]

لنفسه وهم لغیره چه نمیدانی که وقت ولادت باسعادت وکرامت
ورحلت حضرت رحمة للعالمین مکرم ترین اوقات بکرامت کلی موجب بیت
وجود خیرات کلها است وهمچنین وقت مواصلت بحکم آنکه فرمود صلعم
حیاتی خیر لکم ومماتی خیر لکم ۔ والموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب
۔ تبیین نسبت بخواص مستثنی از عموم ش ای بنح عالم هم یا نسبت
بعوام منفی از خصوص ش ای بنح مخصوص برای عوام هم
درین تخصیص اگر پیش آید فهو المقبول و الا لا محذور ۔ فی المراد ش
در مجموع الروایات است اذا اراد ان یتخذ الولیمة یتخذ بادرک
یوم موته ویحتاط فی الساعة التی تفصل روحه فیها لان ارواح
الاموات یاتون فی کل عام فی ذالک الموضع فی تلک الساعة
ینبغی ان یطعم الطعام ویشرب الشراب فی تلک الساعة فانه
بذلک یفرح روحه وان فیه تاثیرا بلیغا کذا فی خزانة الجلالی
وجمع الجوامع عن جلال الدین السیوطی وقد ذکر بعض المتاخرین
من المشایخ المغرب الیوم الذی وصلوا فیه الی جناب العزت
وحظائر القدس یرجی فیه من الخیر والبرکة والکرامة والنورانیة

اکثر و او فر من سائر الایام و ہکذا فی سراج الہدایۃ لمولانا سید جلال
الدین البخاری و فی حاشیۃ المظہری من ہدیۃ الحرمین هم پس سفر
برای حضور مجالس اعراس حضرات اولیاء اللہ تعالی بنابر منافع
زیارت قبور و تبرک تاریخ رحلت و لقاء دیگر صلحا حسن خواهد شد
بجواز عموم وقت ثابت پس منع وقت مخصوص مستلزم جواز وقت
مخصوص است فکیف المنع - و نہی فی قولہ صلعم لا تشد و الرحال
الا الی ثلثۃ مساجد ترجمہ نہ بندید کجاوہای شتران بسوی مسجد
حرام و مسجد نبی صلعم و مسجد اقصی + مفید تاکید و تخصیص سفر دراز
بہ نیل ثواب مخصوص این سہ باستثناء از نہی از مساجد غیر این سہ
است زیراکہ درین استثناء مفرغ دالست بر منقطع نہ متصل
از نفس مستثنی از آنجا کہ سفر بضرورت حج و زیارت نبی صلعم
و تحصیل علم دین ظاہر و باطن جہاد و زیارت استاد و مرشد
طریقت و والدین کہ در عالم برزخ باشند و دیگر مصالح عادت
بہ تفاوت مراتب ثابت و محمود است کما قال سبحانہ السائحون
الآیۃ بعموم السیاحۃ بالخیر حسب تفسیر معنی سائحون و اطیبنا

از مشوشات اختلاف از تفسیر کبیر توان یافت هم لیکن نهی
باستثنا منقطع نیست پس باید فیما رب بالمتوالا را القدیم لا یکاد ولن
ان یفهم وحدیث باشد فی العینی من احسن محامل هذا الحدیث بان یکون
المراد منه حکم المساجد فقط وانه لا تشد الرحال الی مسجد من المساجد
غیر هذه الثلثة واما قصد غیر المساجد من الرحلة فی طلب العلم وفی
التجارة وزیارة الصالحین والمشاهد وزیارة الاخوان ونحو ذلک
فلیس فی النهی انتهی من هدیة المحرمین هم ونیز ایصال نفع اعمال
از فرض و واجب و سنت مالی و بدنی و دعا برای متعلق ایصال
غیر قابل اگرچه از گذشته باشد یا موجود یا آینده شود کما سبق
قوله تعالی حکایة عن نوح علی نبینا وعلیه السلام رب اغفر لی
ولوالدی ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات ط
از مومنین و مومنات امة مرحومه مراد است و امر الهی حبیبه محمد
رسوله صلعم مع اشتراک مع غیره صلعم و استغفر لذنبک وللمؤمنین
والمؤمنات ثابت است و تقبل آنحضرت صلعم عن جابر
رضی الله تعالی عنه قال صلیت مع رسول الله صلعم عید الاضحی

فلما انصرف الی الکبش فذبحه فقال بسم الله والله اکبر اللهم هذا
عنی وعمن لم یضح من امتی رواه احمد وابو داود والترمذی پس
من امتی عام است از گذشته وموجود وآینده که از امتش هستند
صلعم و از احیا باموات به نماز جنازه که فرض کفایه است
و از اموات باحیا نیز چنانکه بقوله علیه السلام من دخل المقابر ثم قرء
فاتحة الکتاب وقل هو الله احد والهاکم التکاثر ثم قال انی جعلت
ثواب ما قرءت من کلامک لاهل المقابر من المؤمنین والمؤمنات
کانوا شفعاءه الی الله تعالی + لفظ کانوا دلالت میکند بر تحقق فعل
در زمان حال ومستقبل از شفعاء والاستشفاعة در زمان ماضی لا
لهذا ست واین اشفاع عام الوجوه مخصوص با لتوجه بدلالة لفظی
ازین حدیث شریف نتواند شد بل نظر تا تبیان حقیقت عا
اشفاع عام الوجوه را توسع از اهل عالم روح وشهود وبرزخ و
آخرت نیز دیگر با خلاف عالم نتواند شد پس نتیجه ازینجا است
جواز خواندن قران مجید بر قبور وشعور مقبوره نیز اثر تا باید فهمید
که انتفاع واستشفاع نیز دیگر از عالم شهود وآخرت وبرزخ گذشته

بعالم شهود و آخرت است مصرح مذکور شده است و انتفاع عالم شهود از
عالم روح از روح مبارک صلعم و بعض اولیاء الله تعالی رضی الله عنهم خلفا
کتب سیر انبیاء و اولیاء عیان گشته است چنانکه استعانت در توسل انبیاء
علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام بروح مبارک صلعم و ایلی بر نفیض
افادت اختیاری حاصل نتواند شد مگر با انتها افادت اختیاری
و اضطراری دیگر باشد فلا عذر فیه والله تعالی اعلم هم و از اموات
با موات لقوله علیه السلام اذا مات لاحدکم المیت فاحسنوا کفنه و عجلوا
انجاز وصیته و اعمقوا له فی قبره و جنبوه جار السوء قیل یا
[illegible]
رسول الله هل ینفع الجار الصالح فی الآخرة قال هل ینفع فی الدنیا
قالوا نعم قال کذلک ینفع فی الآخرة * و مفهوم کل نفس بما کسبت
رهینة * و ان لیس للانسان الا ما سعی و امثال هذا در حالت
تعمیم نسبت بمومن و کافر معارضه با آن شی ای با آنچه مذکور شد
از اصابت ثواب بعمل غیر هم نمیکند چه این سخن در وجه استحقاق
جزای عمل سیئه است مع الاکه نفی عفو و مغفرت و جزای سیئه با
[illegible]
از عمل حسنه ثابت بفضل بدلالة لیغفر لمن یشاء و من جاء بالحسنة

[illegible]

غیر خیر بهما نتواند کرد نه بعمل غیر پس شاید سخن در عمل غیر است هم
و نفی بعضی منع ثبوت بعض می کند و عطف این جمله بر جمله است
لطیفه و دلیل دعوی سابق هم هست و دلیل اول یعنی که نفی مقصود نفی ثمرت
است هم علاوه آنکه ما سعی ما کسب است یعنی با عمل مع نیت صحیحه نفس عمل است
و سخن در نیت صحیحی است که در ثبوت جزای اخروی با آنست و آن
مقصود و ما موصوله است که متبادر و مستفاد از نیت صحیحه نفس عمل
مدلول مقصود لیه ما موصوله در عمل بعید است یعنی لوجه الله تعالی یا
لغیره تعالی پس عمل رجوع می کند بنفس عامل در وجه استحقاق
جزای اخروی نه استحقاق باید غیر جزای مذکور که خارج از بحث است
مقصود نیست اکنون کریمه من عمل صالحا فلنفسه را در تفسیر کریمه
کل امرء بما کسب رهین الا آنکه مخصوص مؤمنین است در کلام سابق و
لاحق و من اساء فعلیها را در تفسیر کریمه ان لیس للانسان الا
ما سعی و کل نفس بما کسبت رهینة مخصوص کافرین بنظم عبارت
سابق و لاحق توان گفت نه اینکه در این آیه نفی در سیاق
ثبوت مبنی با عمل است هم جزای عملی بغیر عامل نتواند رسید

که دلالت بلفظے از نهیا ندارد و حالانکه جزا امری مشاهر از عمل معمول
مسقط ذو القوة المتین است که او را نفی حقیقی تخصیصا با نتقال
جزاے اعمال مطلق از حسنات و سیئات در صورت حقوق عباد
که بقوله علیه السلام مصرح است فی المشکوة عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ان قال ان کان له عمل صالح
اخذ منه بقدر مظلمته وان لم تکن له حسنات اخذ من سیئات
صاحبه فحمل علیه رواه البخاری پس تردید است بحقوق عباد
ثم قصد عامل لغیر ش در حسنات اگرچه از فرض عین باشد
تا مستحب از مالی باشد تا بدنی خواه نفسش فاعلش نفی تحریم
دادن اجتنابی لها وان قصد لها دلالت بر تعمیم از فرض و نفل است
پس بتخصیص قیاس باید کرد دیگر عبادات را بر نماز که مستجمع عبادات
است واگر تفصیل زیاده تر باید رجوع بکتب مفصله اهل سنت
وجماعت لازم است فی ذخیرة العقبی الانسان له ان یجعل ثواب
عمله لغیره عند اهل السنة والجماعة من الصلوة والصوم والحج والصدقة
والتلاوة وغیرها من جمیع انواع البر یصل الی المیت وینفعه قالت

بالمتبرع للمیت بشیء من ذلک انتهی وکذا فی البحر الرائق وغیره
هم والبته سقوط عمل از ذمه غیر عامل در وجوب بالنفس جزای عمل
غیر نتواند شد پس نفعیکه از عمل غیر رسد این استحقاقش باستحقاق
عمل عامل است که می بخشد او را که معلق بتقدیر و قضا است نه بسبب
تقدیر و قضا از آنجا که نزول کریمه کل نفس الخ مخصوص در
شان کفار است بدلالت نظم ما قبل نه مؤمنین بدلالت استثنا
ما بعد ای الا اصحاب الیمین فائده نفی اضافت نفع عمل غیر مخصوص
ش صفت اضافت مع متعلقاتش هم مؤمنین ازین کریمه
نتواند شد و نه تعارض و تخصیص کریمه ان لیس للانسان الخ
بدلالت دیگر از نظم و شان نزول ضرورت رفع تعارض و از
ملائکه بانسان لقوله تعالی والملائکة یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون
لمن فی الارض ط الا ان الله هو الغفور الرحیم ه و از انسان
بملائکه شرکت بصلوة مع النبی صلعم اشهر است بلکه این انتفاع
و انتفاع بعمل غیر در دیگر اشیا نیز تواند شد چنانکه از تسبیح
سبزه برگور بصاحب گور عن ابن عباس رض ان رسول الله صلی

علیه وسلم مرّ علی قبرین فقال انهما لیعذبان وما یعذبان الا
فی کبیر اما احدهما فکان لا یستتر من بوله واما الآخر فکان یمشی بالنمیمة
ثم اخذ جریدة رطبة فشقها باثنین فجعل علی کل قبر واحدة فقالوا یا
رسول الله لم فعلت هذا فقال لعله یخفف عنهما ما لم ییبسا ه فی المشکوة
باختلاف اللفظ متفق علیه این فعل حضرت صلعم مخصوص نباشد عجبا
تواند شد بدلالة تحویل تخفیف به ما لم ییبسا نه فعل حضرت صلعم
فتاوی هندیه است وضع الورد والریاحین علی القبور حسن
این نفاع و انتفاع اختیاری هم اضطراری تواند شد
که حقیقتش اهل ادراک حقائق خفیه توانند دریافت شبهه
از تقریر دانسته که گفته شد نفع اعمال بغیر عامل نمیرسد
پس از احیا نفعی باموات نتواند شد تم اللهم صل وسلم
علی محمد نبی الرحمة وعلی آله کما تحبه وترضاه وتشفعه فینا

بسم الله الرحمن الرحیم

حامدا ومصلیا ومسلما در تحقیق معنی کریمه ما اهل به
لغیر الله وما اهل لغیر الله به مقصد همه بدان

اهلال بمعنی بر داشتن آواز مطلق است چنانچه که صاحب [illegible]

است صراح و تقیید آن بعد از شیوع بعموم تقیید بعوارض و الحد

بر مدلول و متعدی بمفعولین است و گاهی مقتصر شود بمفعولی بر

مقصود و گاهی مفعول مخصوص شود بباء و همان تقیید [illegible]

مهمله است چنانکه همان تقیید قول بعوارض خود و بعض [illegible]

اهل بالتسمیة علی الذبیحة و اهل المعتمر صرح بالتلبیة علی

المحل تلبیه و تسمیه مهمله است و ذبیحه المفعولین بصیغه علی و

اهل المولود اذا ولد و اهل الرجل اذا رفع الاهلال بعض [illegible]

گفت اهل المسمی بالذبیحة و الذبیح بالتسمیة و اهل المعتمر بالتلبیة

[illegible] و التلبیة [illegible] و قال عمر و ابن مسعود تکبرا و عمروان [illegible]

[illegible] [illegible] آسانی [illegible] معنی [illegible]

خواهد شد ان شاء الله تعالی بتصریح باید دانست [illegible]

و فقهاء اهل سنت و جماعت مع الاهلال بالخصوص [illegible]

فرموده اند که اعطاء کتب تفسیر و فقه توان [illegible]

مثل فی مدارک التنزیل [illegible] الاصنام [illegible]

واصل الاهلال رفع الصوت ای رفع به الصوت للصنم وذلک
قول اهل الجاهلیة باسم اللات والعزی وفی انوار التنزیل ای
رفع به الصوت عند ذبحه للصنم وفی حاشیة معنی یرفع الصوت
للصنم ان یذکر اسمه عند الذبح علی ما فی الکواشی وتاج البیهقی
وغیرهما یعنی ما اهل به لغیر الله نودی علیه بغیر اسم الله اقام
للصنم مقام لغیر الله بدلیل قوله تعالی ما ذبح علی النصب
تنبیها علی ان المقصود بالخطاب هم المشرکون لانهم کانوا یستعملون
الامور ولیس المراد شاید که مراد خبر مقدم باضافت الذکر یا
وتخصیص الغیر به اسم موخر وعلی ما ذهب الیه شتان تخصیص والا
استقامت معنی عبارت بفهم نمی آید والله تعالی اعلم بما قصده المحشی
تخصیص الغیر علی ما ذهب الیه عطا ومکحول الحسن ابو سعید
المسیب حیث اباحوا ذبیحة النصرانی اذا سمی علیها باسم المسیح لانه خلاف
مذهب الائمة الثلثة مالک ابی حنیفة والشافعی رح فانهم
اتفقوا علی حرمتها عملا لظاهر النص و ازین عبارت ظاهر
که اینجا تقیید اهلال بذبح است تا آنکه نزد ائمه ثلاثه رح وانزا

به شرح و حاشیه و تقسیم صنم نظر با عموم غیر الله و مقصود نیز
خطاب مشرکین لیس المراد نحو دارد و توانست سخن کرده نشود
که به سبب ظاهر توانست و شاید که عبارت محشی مضطرب باشد نیز از تا آخر
هم لیس مجرد به ترک تقیید اهلال نه ذبح بل هلال را نیز چه
اعتبار اهلال از جماعت است پس اهلال تقیید ذبح تقیید مطلب به چهار
وجه توانست شد اهلال برای الله سبحانه یا برای غیر او سبحانه
و باسم الله سبحانه یا باسم غیر او سبحانه و ازین چهار بیخ دیگر آید
اهلال برای الله سبحانه باسم او سبحانه یا باسم غیر او سبحانه
یا برای غیر او سبحانه باسم او سبحانه یا باسم غیر او سبحانه یا باسمه
تعالی مع اسم غیره تعالی پس اهلال لله تعالی باسم الله تعالی
بنیت صحة ذکوة در حکم حلة است و اهلال لله تعالی باسم غیره
و اهلال لغیره تعالی باسمه تعالی یا باسم غیره تعالی و باسمه تعالی
مع اسم غیره تعالی به وجه عطف باشد یا شرکت بنیت صحة
ذکوة در حکم حرمت است موافق مقصود محشی که پیش قرار داده
والثانی ان یذکر موصولا علی وجه العطف و الشرکة بان یقول

بسم الله و اسم فلان او یقول بسم الله و فلان او بسم الله و محمد
رسول الله بکسر الدال فتحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله وهکذا
فی الدر المختار باختلاف اللفظ ازین عبارت ظاهر است که اهلال
در تحلیل مراد بوقت ذبح است هم پس در کریمه ما اهل به لغیر الله
عموم مهمله است باسم الله سبحانه یا باسم غیر او سبحانه از فاعل عام
از مومن و کافر و بر تقدیر فعل مجهول برای فاعل عام با افاده نسبت
از صله لام پس حاصل آنست هر چیزی که آواز برداشته شود
بلند یا برای او بوقت ذبح از مومن یا کافر باسم الله سبحانه یا باسم
غیر او سبحانه بنا بر تقرب غیر خدای عز و جل نه بجهت تقرب مخصوص
الله سبحانه و در کریمه ما اهل لغیر الله خصوص مهمله است بر مرجع
ضمیر مجرور باسم الله سبحانه لتفریق از فاعل عام از مومن و
کافر بر تقدیر مذکور با افاده مسطوره پس حاصل آنست هر چیزی که
آواز برداشته شود وقت ذبح از مومن یا کافر بنا بر تقرب
غیر خدای عز و جل نه بجهت تقرب مخصوص الله سبحانه با اسم الله سبحانه
دانسته شد که ضمیر راجع بما موصوله باشد لیکن خلاف فصاحت باشد

تنبیه ش یعنی تحقیق فایده بلاغت مرام لیس تنبیه است هم صله باید باشد
تخصیص ش که بمعنی حلی است باقتضای مفعول صله علی را لیس مستنیش
نوری علیه باشد و درین تحقیق زیادتی در تقریر درو شد باستفاده
معنی نسبت [illegible] الام است و سبق لله تعالی اعلم بالصواب دران
[illegible] ش علیه نیست بل بجای خود ثابت است ش

انتساب بغیر الله تعالی بنا بر تقریر ش بنحو تقریب تخصیص الله تعالی
انحصر [illegible] است قصر ذات [illegible] هم فتم الکلام [illegible] مرام
ولیکن نظر با [illegible] خطرات مالایعنی فضولی کرده میشود بدانکه ابطال ضمیر
متصل نتوانست شد بفایده تخصیص مفعول از ضمیر متصل بضمیر منفصل باید
ش ازینجا پیدا میشود که اگر فایده تخصیص مفعول از ضمیر متصل بضمیر منفصل با
مراد نشود ابطال ضمیر متصل لازم گردد هم و نیز بدانکه بر حرمت موقوف
انتساب که ش بیان انتساب هم امری معقولیت دلالتی از لفظ
اهل ندانسته شد چه نگفته شد اهل به بمعنی نسب مگر بمعنی ذکر [illegible] و الله
تعالی اعلم ش پس مرتفع شد زعم حرمت بمعنی نسبت از لفظ اهل
به نفی تقیید اهلال بوقت ذبح هم [illegible] استفاده معنی تعمیم از حرمت

ما سبق له مستقل بتخصیص ذبیحه است و حال آنکه حق در تعلیم حلت
و حرمت حیوانات مخصوص بذبح ش با ثبات تخصیص مقبول
نشده به تخصیص لیسانیه یا به وصف حقه بمشار الیه هم است تخصیص
بلفظ عمومی شامل تعمیم لفظ میتة با خصوص لفظ نتوان گرفت
شیء عنی که در ما ذبح علی النصب حکم ما سبق له را در میتة با لفظ
خصوص لفظ مندرج کما غیر میتة ش پس مقتضی شد تعمیم
که از صحبت ما سبق له تواند شد هم و تسمیه با شرط ذبح در
مذکی از تخصیص المعین است الا انه غیر ماکول اللحم هم مذکی شود در عدم حلت
نه به خوردن ش چنانکه در فقه مذکور است پس مقتضی شد تعمیم آنکه
منتسب لغیر الله تعالی اگرچه از ماکول اللحم باشد در حکم تخصیص المعین است
که با تکبیر و تسمیه تکبیر هم معنی ما ذبح علی النصب در حکم جانوری که
ذبح کرده شود از ذابح عام از مومن و کافر برای اصنام نیز
عموم ذابح از مومن و کافر شاید به اثبات فعل مجهول ذبح
فاعل است ش فی حاشیته انوار التنزیل قوله ما ذبح علی النصب
لعموم ذبحه ذبحا شرعیا ان کان الذابح کافرا و الموافقة الکفا

ان کان مسلما هم و ترک صله لام پیدا می شود و نشاید ب
لغیر الله تعالی است مثل فی لذا المستنزل علی عیسی الملام آنکه
اصلها مستقر بر انتهی و لم یذکر التقدیر هم و تشبیها جمله علی بالیشان
کرده است تعیین مکان ذبح پیش اصنام بود الا لعلی نظر نتیجه
مجازی بنا بر رفع مشابهت کفار بدای حرمت انتسابی که
از صله لام متروک است نیز بر اشارت کرده است هم مکان عام
سوای نزد اصنام یعنی تعیین ذبح بود منا از شعار اسلام
و غیر آن چنانکه در صحیح بخاری است ان رسول الله صلعم کان
یذبح او ینحر بالمصلی و غیر آن ناگزیر است مثل لیس یقع شد نیز هم
آنکه تعیین مکان ذبح سبب حرمت و کراهت است هم در باید ید است
که ما ذبح علی النصب با اهل به لغیر الله با اهل التشبیه
انتساب متحد است معنا پس اگر ذبح دون التسمیه مراد نباشد
فائده تخصیص ما ذبح علی النصب از ما اهل لغیر الله و اهل لغیر الله
نتوانند شد و باتحاد دیگر این بی فائده خواهند شد یا اهمال عطف
و خود ظاهر است که از لفظ ذبح دلالتی بر معنی تسمیه نیست چنانکه

انزال مستاصل مخے حاشیۃ انوار التنزیل والاولی ان یفرق
بان هذا التشنیع بالحکم السیء اعم عنه بتحیهم وبتقریر دیگر آنچه زیادت
اشارت مکانی از جمله علی است و سبق الله تعالی اعلم و کیفیۃ اشارت
مکانی مخالف مذهب اهل سنت و جماعت نمی باشد و از اینجا که گفته
درحرمت وحلت بر حالة موت است الا ما ذکیتم متعلق از ما بعد ما اهل لغیر الله
به است مش فی حاشیۃ انوار التنزیل قوله من ذلک اشارة الی ما
ذکره فی قوله والمنخنقة وما بعدها فیکون الاستثناء راجعا الی
الجمیع هم و معنی ذلکم فسق تحریم خوردن این همه چیزهات کار بد است
به و این حکم تحریم چون صحیح عند مشار الیه حسی قریب است که
از بهیمة تا ان تستقسموا بالازلام است وفسق معنی کار بد است بدلیل
خطاب به مؤمنان چه مومن بفعل حرام کافر نمیشود و خطاب
استفهامیه همچنین از حرمت علیکم واضح شد چه حلت و حرمت شرعی
به مؤمنان است نه بکافران هم بخلاف کافران که فسق منسوب
بکافر در ضمن کفر اوست مش پس مرتفع شد زعم آنکه حاکم
و اکل فسق کافر گفته شود هم بدانکه در کریمه ما اهل الله من تجبیره

ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام ولکن الذین کفروا یفترون علی
الله الکذب واکثرهم لا یعقلون ترجمه مشروع نکرده است
الله تعالی از بحیره و سائبه و وصیله و حام حلّه یا حرمت را لیکن آنانکه
کفر کردند بهتان می‌بندند بر الله تعالی دروغ را به تحریم اختیار کرده‌اند
از حرمت و بیشتر ایشان نمی‌فهمند بدای اقرار را که از ما بیقین
آمده یا عذاب و عقاب بهتر است باید دانست که سائبه مأخوذ از
سیب بفتح اول و سکون ثانی بمعنی رفتن است سائبه رونده
است و در اصطلاح ناقه است که گذاشته شود مرفوع الانتفاع
بهایم مراد نفس صید بی حیوان رونده غیر ناقه را هم برین قیاس
سائبه میتوان گفت چنانکه درین بار مسئله کافران بزعم
خیر نفس خود یا غیر خود گاوان مرفوع الانتفاع میگذارند
و حرمتش از اقرار صریح کافرانست پس تخصیص سخن در سائبه
از آنست که سخن در حرمتش بود هم از اینجا که سخن حرمت دریا اهل به
لغیر الله و ما اهل لغیر الله است سائبه است تا ل و تکلّموا فیها و کرام
الله علیه توانند شدن از اینجا دانسته که سائبه را حرام

وهمچنین است آنکه بنام بزرگان تخصیص کرده در حکم ما سبق گذشتند هم
اگر مشرکی بنگری تعالیبا جزا [illegible] و صلوة و با استیلاق [illegible] بافعال ظاهر
و باطن او جبه تعالی علی تصیره تعالی است چنانکه دادن چیزی
بکسی او جبه تعالی و ثواب حضرت نبی الرحمة صلعم از برای امیر المومنین
حضرت مرتضی کرم الله تعالی وجهه و امثال آن حضرت نبی الرحمة
صلعم و غیره صلعم که تا ایشان هم است فی المشکوة عن حنش قال
رایت علیا یضحی بکبشین فقلت له ما هذا فقال ان رسول الله صلی
الله علیه و سلم اوصانی ان اضحی عنه فانا اضحی عنه مثل این
در کتب اهل سنت و جماعت بسیار معروف است و درین تنبیه است
انست که اثبات [illegible] تعالی از جبه تعالی از حسنات است با
الابطال او عنایه آنکه اثبات تاثیر الله تعالی مطلقا حرام است
و حکم الهی تعالی را [illegible] اهل تشیع هم گفته شد که حرمت ساقه
[illegible] شروع از [illegible] اسباب [illegible] شفق از
جانب دیگر است در حال آنکه خارج است و مجرد از حسن است آنکه
تصرف [illegible] است و تفصیل تا بعض عزیزش [illegible]

که بعض مقصد شرک است پس [illegible] مشهور [illegible] مقصود بالاستقلال باشد
صوری یا معنوی حسب [illegible] صحیح نیست ازانجا که حقیقت [illegible]
از روح [illegible] تصرف [illegible] تحقیقی [illegible]
حقیقتا نتوانند شد و ازینجا که [illegible] تفسیر [illegible] است لقوله [illegible]
سمعوا اصحابکم فانها علی الصراط [illegible] اکرم [illegible]
[illegible] از [illegible] تفسیر [illegible]
از [illegible] بخلاف [illegible] باشد [illegible] الله تعالی [illegible]
الکلم و الاعتقاد و ازینجا است که [illegible] تفسیر [illegible]
[illegible] غیر الله تعالی [illegible] لوجه الله تعالی [illegible]
از [illegible] ضرورت صحیح نیست [illegible]
پس هوشیاری در کار لازم او باشد و تمیز آنکه [illegible]
تعالی [illegible] بخصوص الله تعالی از [illegible]
بدلالة ایمان [illegible] است [illegible]
است [illegible] و ندانی چونست [illegible]
بعض الظن اثم مگر آنکه [illegible]

حاصل شود و چون باعث عشق به شیخ لازم است نه بکفر و در بیان که

اگر پیش شیخ چیزی از غیر حق مشهود شود هست نه از منتسبات عامه پیش

غیر حق است و منتسبات عامه از سوی غیر حق از سوی شیخ

بل تواند شد که اقرب باشد و البته منتسبات بغیره تعالی او جبر

تعالی از سیوان غیر آن از سوی غیری پیدا کردی دارد بسبب

نسبتی بین بیتفاوت حال منتسب الیه و غیر سبب غیری اداء

حق الله حقوق سبحانه و منتسبات بغیره تعالی دون که بجهد

از سیوان غیر آن مخلوق سبب حق اسراف یا شرک

با الله تعالی تا بجا بنا بر تقرب تقرب

الله تعالی از شرک با الله تعالی است و آنکه بنا بر تقرب

نیست از اسراف است پس حق تقوی الله تعالی آنست که

از منتسبات بغیره تعالی که لوجه الله تعالی نباشد بپرهیزد تا آنکه

از انسان پاک اند است تا حق بپرهیزد هم که غفلت

بغیر الله تعالی او را است که خود هم غفلت

از غیر الله تعالی منتسبات بغیر الله

جز صاحب دل نتواند دریافت و تحقیق است بطلان حرمت کسی
استشبا بر کسوه شن تنبیه از سنجارد و قولی است که منتسب لغیره لبعد التعالی
عمدا از حیوان مع غیر آن حرام است بدلیل که میا اهل الشرع و منتسب
مشترک است بدلیل که میه ذکر شد هم بالله تعالی اعلم بحقیقة الحال
و الیه المرجع والمآل ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا اللهم
صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جمیع آله کما تحبه وترضاه وتشفعه
فینا وترحمنا به

ذکر کیفیت میلاد حضرت سید العالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله
واصحابه واتباعه اجمعین اعلم ان وقت الولادت مع المعاد
والکرامة والرحمة لحضرت رحمة للعالمین اکرم الاوقات بکرامته
کلیة لانه مظهر ثانی لمظهر الحسنات کلها وسبب حصولها خیرها
ودلیلها شی فنقل عن بعض السادات ان افضل اللیالی لیلة
مولده صلی الله علیه وسلم نزد المحققان باب الاعظم وشهر

وعليها اكثرنا واعلموا ان هذا وقت فيظهر الينا الانبياء والملائكة
وما هو الا بالاستغفار فيشرع الظهور صلى الله عليه وسلم على ما اتم الله تعالى رحمته
التي توقفت على ظهوره صلى الله عليه وسلم كما قال الله تعالى وما ارسلناك
الا رحمة للعالمين خصوصا بظهوره وعموما بوجوده صلى الله عليه وسلم وقوله صلى الله عليه وسلم
لما سئل عن صوم يوم الاثنين ذلك يوم ولدت فيه اشارات الى
شرف هذا اليوم وتعظيمه بالتعبد فيه والسرور فيه بالولادة صلى الله عليه وسلم
شكرا لله الرحمن في ظهوره اياه رحمة للعالمين وقد اوصى النبي صلى الله عليه وسلم
بالصوم يوم الاثنين قال فيه ولدت وفيه انزل علي
فيه حجة وقد امرت الاحاديث بالتعظيم لما ينبغي فيه وطاعة
من تعظيمه باتيان الحسنات والفرح بولادته صلى الله عليه وسلم فيه
فشكر فيها سبحانه ومن لا فلا قد قصر ومن يفرح بحبه صلى الله عليه وسلم
ليفرح به ومن يفرح بشخص ليفرح به فيسير الى الجنة تعالى اليوم
الاخر فقال علماؤنا شكر الله تعالى بسببهم ذكر ولادته صلى الله عليه وسلم باجتماع
الناس في يوم معين بعد تعيين الاجتماع ولا اصل له في الشرع
الشريعة المحمدية البيضاء وفي القرون الثلثة المفضلة وبعضهم

مستحسن وقياساً كما ذكر الشاطبي [illegible] فقد اقتصر

عبارات المعتبرين كتاب سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد

قال ابن خلكان [illegible] عادلاً عالماً [illegible] التقرب الى الله تعالى

ويحضر عنده فيه العلماء والصلحاء من غير نكير [illegible]

وصنف له ابن دحية كتاباً في المولد [illegible]

ولم ينكره احد [illegible] الباعث على انكار البدع [illegible]

مثل ابن الحسن [illegible]

[illegible] عمل المولد للنبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

الشيخ ابو الحسن المعروف بابن قفل قدس سره [illegible]

الحجازي قال رأيت النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] فقلت [illegible]

[illegible] لاي شيء يا رسول الله [illegible]

[illegible] لقول الشيخ ابو [illegible]

صلى الله عليه وسلم في النوم فذكرت له ما يقوله الفقهاء في عمل المولد

فقال صلى الله عليه وسلم من فرح بنا فرحنا به [illegible]

مع احبابه [illegible] رأيت النبي صلى الله عليه وسلم في المنام

يقول لي عمل المولد لا اصل له يعني المولد وما علمت ممن اكل وممن لم
يأكل انتهى وقال الحافظ وقد ظهر لي تخريجه على اصل ثابت في الصحيحين
من ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم المدينة فوجد اليهود يصومون
يوم عاشوراء فسألهم فقالوا هذا يوم اغرق الله فيه فرعون ونجى موسى
فنحن نصومه شكرا لله تعالى فقال انا احق بموسى منكم فصامه وامر
بصيامه فيستفاد منه فعل ذلك شكرا لله تعالى على ما من به في
يوم معين من اسداء نعمة ودفع نقمة ويعاد ذلك في نظير ذلك
اليوم من كل سنة والشكر لله تعالى يحصل بانواع العبادات كالسجود
والصيام والصدقة والتلاوة واي نعمة اعظم من النعمة ببروز
هذا النبي الكريم نبي الرحمة في ذلك اليوم وقال شيخنا رحمه الله تعالى
في فتاواه عندي ان اصل عمل المولد الذي هو اجتماع الناس
وقراءة ما تيسر من القرآن ورواية الاخبار الواردة في مبدأ امر النبي
صلعم وما وقع في مولده من الآيات ثم يمد لهم سماط يأكلونه
وينصرفون من غير زيادة على ذلك من البدع الحسنة التي
يثاب عليها صاحبها لما فيه من تعظيم قدر النبي صلعم واظهار الفرح

والاستبشار بمولده الشريف قال وقد ظهر لي تخريجه على أصل آخر
غير الذي ذكره الحافظ وهو ما رواه البيهقي عن أنس رضه أن النبي صلعم
عق عن نفسه بعد النبوة مع أنه ورد أن جده عبد المطلب عق عنه
في سابع ولادته صلعم والعقيقة لا تعاد مرة ثانية فيحمل ذلك على أن
الذي فعله صلعم إظهار للشكر على إيجاد الله تعالى إياه رحمة للعالمين وتشريفا
لأمته صلعم كما كان يصلي على نفسه كذلك فيستحب لنا أيضا إظهار الشكر
بمولده وإطعام الطعام ونحو ذلك من وجوه القربات وإظهار المسرات
انتهى وفي شرح [illegible] الصواب [illegible] من البدع الحسنة [illegible]
إذا خلا عن المنكرات شرعا انتهى وفي الصحيح [illegible] أنه رئي
أبو لهب بعد موته في النوم فقيل له ما حالك فقال في النار
إلا أنه يخفف عني كل ليلة اثنين وأمص من بين أصبعي ماء بقدر هذا
وأشار برأس أصبعه وأن ذلك بإعتاقي لثويبة عندما بشرتني
بولادة النبي صلعم وبإرضاعها له وفي [illegible] السيرة [illegible] عن ابن
عباس بن عبد المطلب قال كنت مواخيا لأبي لهب مصاحبا له
فلما مات وقد أخبر الله تعالى [illegible] حزنت عليه وهمني أمره

فسألت الله حولا ان يريني اياه في المنام قال فرأيت ابا لهب
فسألته عن حاله فقال الى النار في العذاب فلا يخفف عني العذاب
الا ليلة الاثنين من كل الليالي والايام فانه يرفع العذاب عني قلت
وكيف ذلك فقال ولد في تلك الليلة محمد فجاءتني امة فبشرتني
بولادته ففرحت لمولده واعتقتها فرحا فاثابني الله بان رفع
عني العذاب في كل ليلة الاثنين لذلك انتهى قال ابن الجوزي
فاذا كان هذا ابو لهب الكافر الذي نزل القرآن بذمه جوزي
في النار بفرحته ليلة مولد النبي صلعم فما حال المسلم الموحد من امته
عليه السلام يسر بمولده ويبذل ما تصل اليه قدرته في محبته صلعم
لعمري انما يكون جزاؤه من الله الكريم ان يدخله بفضله العميم
جنات النعيم ولا زال اهل الاسلام يحتفلون بشهر مولده عليه السلام
ويعملون الولائم ويتصدقون في لياليه بانواع الصدقات ويظهرون
السرور ويزيدون في المبرات ويعتنون بقراءة مولده الكريم
ويظهر عليهم من بركاته كل فضل عميم ومما جرب من خواصه انه امان في
ذلك العام وبشرى عاجلة بنيل البغية والمرام فرحم الله امرا اتخذ

ليالي شهر مولده المبارك كاعيادا لسكون اشد علنه على من في قلبه عناد
ولقد اطنب ابن الحاج في المدخل في انكار ما احدثه الناس من البدع
والاهواء والتغني بالالات المحرمة عند عمل المولد الشريف فالله تعالى
يثيبه على قصده الجميل ويسلك بنا سبيل السنة فانه حسبنا ونعم الوكيل انتهى
وكذا من العلماء المصلحين يقول الخرزي احمد ولي التوفيق البدعة
كلها سيئة لقوله صلعم كل بدعة ضلالة فالكلام منع تخصيص ش
موجه زائد على وجه يتحد الذي هو العموم هو البعض من العام ش
مشترك في وجه يتحد هو بانه ش متعلق بالتخصيص اسمه
بوجه الذي هو يعارض بالشذاماس ش اي وجه الذي هو يعمما
فلا يسع التاويل فلزم التساقط والافادة الكل التاكيد والحصر
ومعناهما ان الاستدراك الاستثناء والتخصيص قد لا ينفيان ش
الكل التاكيد والحصر هو نحو بالاستثناء والاستدراك كالتخصيص
فالفرق ش ظاهر هو بينهما ش اي كل للتاكيد والحصر
كل لغيرها بالاستثناء ونحوه المذكور فان التخصيص لا يزال
اشتراك ش ا ... هو الذي ... العموم

فسالت الله حولا ان يريني اباه في المنام قال فرايت ابا لهب
فسالته عن حاله فقال انا في النار في العذاب فلا يخفف عني العذاب
الا ليلة الاثنين من كل الليالي والايام فانه يرفع العذاب عني قلت
وكيف ذلك فقال ولد في تلك الليلة محمد فجاءتني امة فبشرتني
بولادته ففرحت بمولده واعتقتها فرحا فلذا ينجي الله بان يرفع
عني العذاب في كل ليلة الاثنين انتهى قال ابن الجوزي
فاذا كان هذا ابو لهب الكافر الذي نزل القرآن بذمه جوزي
في النار بفرحه ليلة مولد النبي صلعم فما حال المسلم الموحد من امته
عليه السلام يسر بمولده ويبذل ما اتصل اليه قدرته في محبته صلعم
لعمري انما يكون جزاؤه من الله الكريم ان يدخله بفضله العميم
جنات النعيم ولا زال اهل الاسلام يحتفلون بشهر مولده عليه السلام
ويعملون الولائم ويتصدقون في لياليه بانواع الصدقات ويظهرون
السرور ويزيدون في المبرات ويعتنون بقراءة مولده الكريم
ويظهر عليهم من بركاته كل فضل عميم ومما جرب من خواصه انه امان
في ذلك العام وبشرى عاجلة بنيل البغية والمرام فرحم الله امرءا اتخذ

ليالي شهر مولده المبارك كاحياء الليلتين اشد علقه على من في قلبه عناد
ولقد اطنب ابن الحاج في المدخل في انكار ما احدثه الناس من البدع
والاهواء والتغني بالالات المحرمة عند عمل المولد الشريف فالله تعالى
يثيبه على قصده الجميل ويسلك بنا سبيل السنة فانه حسبنا ونعم الوكيل انتهى
وكذا من العلماء المعاصرين يقول الشيخ احمد ولي التوفيق البدعة
كلها سيئة لقوله صلعم كل بدعة ضلالة في الكلام شيخ تخصيص ش
موجبه زائد على وجه تخصيص الذي بالعموم هو البعض من التمام ش
مشترك في وجه التخصيص بالاستثناء بل متعلق بالتخصيص اسمي
بوجه الذي هو معارض بالضد ما ش اي وجه الذي هو بجنبها
فلا يسع التاويل فلزم التناقض لافادة الكل التاكيد والحصر
وهما ينافيان الاستدراك الاستثناء والتخصيص وقد لا يفيد ش
الكل التاكيد والحصر هو نحو الاستثناء والاستدراك والتخصيص
فالفرق ش ظاهر هو بينهما ش اي كل للتاكيد والحصر
كل لغيرهما بالاستثناء وغيره المذكور ثم فان التخصيص لا يزيل
اشتراك ش ا ... هو الذي ... العموم

والخصوص لا يجريان الا في العوارض فلا يجتمعان في القاصر
من الكلام المحقق تفصيله والدليل على دعوى منع التخصيص انه [illegible]
بالقصد وحده الذي هو العموم فكيف يتصور ما هو [illegible] السبب
من العام هو تحقيقه [illegible] لا على [illegible] يقول [illegible]
فيما قيل في اثبات التراويح ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى التراويح
جماعة ثم ترك مخافة ان تفرض عليهم فانه لما [illegible] صلاة
فتصلونها في بيوتكم منفردين فلما زال السبب [illegible] خوف [illegible]
فرضتموها اعادها عمر رضي الله عنه [illegible] قال عمر
البدعة هي فقال عمر رضي الله عنه نعمت البدعة هذه فيما قيل [illegible]
على انها بدعة [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم
جماعة بل [illegible] الا عادة ليست بدعة هي في حق
اي البدعة هي [illegible] في السيرة بالبدعة [illegible]
[illegible]
[illegible] الكتاب [illegible]
واذكروا نعمة الله عليكم وما انزل عليكم من الكتاب [illegible]

هو تنبيه على انه صلعم نعمة الله تعالى برسالته على قومه بالحق ولذا خص الذكر له
وتحصيل ذكر الكتاب والحكمة على الرسول ثم كيف شاء انه صلعم بعث
نعمة الله تعالى وقد قال الله تعالى لقد من الله على المؤمنين اذ بعث
فيهم رسولا من انفسهم يتلو عليهم اياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة
وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين والتحذير على مخالفة الامر والتنبيه
على المشتاق بالحق ليكون شئ في انوار التنزيل لنعمة الله التي
من جملتها الهداية وبعثة محمد عليه السلام وفي مدارك التنزيل
بالاسلام وببعثة محمد صلى الله عليه وسلم هم وقال الله تعالى
ورفعنا لك ذكرك الاية فان ذكر عظمة شانه وشانه صلعم انه كان
وسيلة التقرب الى الله تعالى اذ هو رسول الله تعالى ونبي الانبياء
فاعجازه منها شئ اسمه من عظمة شانه صلعم [illegible] ان
في مجالس الانبياء وصحابتهم واصحابه صلعم والملائكة كما
قال الله تعالى ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين
امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما والصلوة على النبي شان عظمه

صلعم وقد اختلف العلماء في انها فرض او واجب او ماذا وولادته
عليه الصلوة والسلام
صلعم اعظم الاعياد لانه لا تشتبه بالعقليات والنقليات والمستحبات
قال في التنوير في مولد البشير النذير عن ابن عباس رضي الله
تعالى عنهما كان يحدث ذات يوم في بيته وقائع ولادته لقوم
فيستبشرون ويحمدون الله اذ جاء النبي صلى الله عليه وسلم الى بيت
عامر الانصاري يعلم وقائع ولادته لابنائه وعشيرته ويقول هذا اليوم
هذا اليوم فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله فتح عليك ابواب الرحمة
والملائكة كلهم يستغفرون لك الحديث فاذا ثبت تعليمه يكون عدم حسنة
لوجوده في القرون الاولى شيء فاستدلال آخر على انه بدعة
حسنة كما قال في تذكرة ولادته صلعم الخ [illegible] تذكرة ولادته صلعم
[illegible] المرجحة احسن على اصل الشرع [illegible] بقوله صلعم
[illegible] الصالحين حق الحديث ولبقاء [illegible] الذي لا يوجد
في الكتاب والسنة صريحا واقتصار القرون [illegible] الاجماع
فتأمل [illegible] في الاشارات والاستنباط [illegible] انه وقوله صلعم
من سن في الاسلام سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها

وما رواه [illegible]

مد فاعلم ان الدين الحسن الاحمدي في الكتاب والسنة ظهر جليا واتضحت له

اتم اتضاح بقوله سبحانه اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت

لكم الاسلام دينا ولا ريب لاحد ان الاتمام بين ان لا حاجة

في الباب الى قياس والقياس على الحسن حسن فوقع في ضمن الاكمال

ما سبق ولحق من القضايا ووقع الاكمال حتى القياس في القضايا

على الاحاديث الشريفة المروية فما صار الى الفساد في الدين

فهو بدعة ما وجدت في الاصول الاربعة الطيبة فالاصل حق
نافية

لذكره صلعم على الحقيقة المرجحة من حيث اجماع العلماء على

الاستنباط القياس بقوله صلعم لا يشكله سبيل الاجماع الذي

صح وان قيل كل التاكيد بحصر ما كل ما احدث بعده ا

في الدين فهو بدعة سيئة فنقول بل كل ما احدث مخالفا في الدين

فهو بدعة سيئة والاحاديث الشريفة المروية في كتب السنة تدل

لها على قولهم فنقول التعريف لمجاهد في القياس في الاجماع

اصل الاحاديث الشريفة المروية على قوله الى الخ

ص ولم يقل صلعم بدعة حسنة بل قال صلعم سنة حسنة وما راه المسلمون
حسنا فتخصيص من القول بالبدعة في الدين ليس ببدعة بل سنن
في حد ذاته وان كان تعامل الصالحين لمجرد ما راه المسلمون [illegible]
بدعة حسنة وما اخذ قولهم العام مخصوص البعض لها من اين اخذ كل بدعة
ضلالة للتعارض بالنص للتخصيص بالسنة عموم الضلالة الذي لا [illegible]
التخصيص بحث فلا يبيح التاويل فلزم [illegible] فهذا ما يوجد [illegible]
لشي تسميته بالبدعة بالبدعة الحسنة مسامحة باللفظ مجازا
على ما لم يوجد عندهم في الكتاب والسنة صراحة فتقصنا تمام
وما وقع في المنام للثقات وسبيل الى صحة العمل حسنا من اصل الكل
في المنام [illegible] شاه ابي الخيرين [illegible] اخذ بنفسه عليك الامر
بغيره وانه شاه ابي الخيرين [illegible] رأى النبي صلعم في المنام في
ليلة من الشهر الربيع الاول جاء صلعم في دار [illegible]
لذكر [illegible] النبي صلعم [illegible] فقال صلعم
من [illegible] في الوقت [illegible]
[illegible] شاه ابي الخيرين [illegible]

من عالم المثال في المحسوس بها دليل بانها الصادقة التي اتيته صلى الله عليه وسلم

رؤيته صلى الله عليه وسلم حقا وان لم تعرفه صلى الله عليه وسلم فيها اسقاطا لذلك وقوله سبحانه

فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول ان كنتم تؤمنون بالله

واليوم الآخر ذلك خير واحسن تأويلا دليل على صحة امره صلى الله عليه وسلم

لنا من عالم المثال لانا نرده صلى الله عليه وسلم في الاحوال بعد [illegible]

[illegible] الافعال [illegible] والتحقيق [illegible] فاعلم ان [illegible]

في المنام لا يبطله حتى لا يتطرق [illegible] عن الطالب [illegible] الذي

تقدم النهي وهو ثبوت [illegible] النهي [illegible] وهو باطل

فيقول الحضرة [illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible] والفرض لطالب [illegible]

[illegible] لا تبطلوا

اعمالكم الآية فالاختيار بعد الاختيار لازم [illegible] ان [illegible] امره صلى الله عليه وسلم

التسهيل للضعفاء [illegible] صلى الله عليه وسلم وكذا امر [illegible] فاعلم ان معرفة

شخصه صلى الله عليه وسلم [illegible] بأوصاف [illegible] قلنا

[illegible] بوصفه [illegible] على [illegible] فمن [illegible] شخصه

اي [illegible] صلى الله عليه وسلم في عالم الشهود [illegible] شخصه بانه [illegible]

بالاولوية في التوسع زمانا ومكانا للمستغرق فاداء الفرض المطلق
اولى بالاولى فليس تركه الا تركا للاولوية والاعراض عنه مستمرا ابدا
الفرض المطلق اعراض عن المطلق اولى الاجتزاء ولا ينبغي لمؤمن
وحسن اداء كفر فلا بد لنا ان نشرفه صلى الله عليه وسلم ذاتا وصفاتا بالاذكار مطلقا
وتقييدا فذكر الذي يدل على تشرفه صلى الله عليه وسلم امتيازا عن غيره صلى الله عليه وسلم
فرض علينا ودائمية الاذكار لا يوجد الا باية صلى الله عليه وسلم تحليها كما في الصلات
فكل ذلك لتشرفه تشرف الرسالة من غيره صلى الله عليه وسلم فيا بعده على
مالهم من التعظيم له صلى الله عليه وسلم في وقت ينبغي له في حضوره وغيبته صلى الله عليه وسلم
مما اوجبه الله تعالى به كله فرض موبد قال الله تعالى وتوقروه ط
من قوله تعالى انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا لتومنوا بالله
ورسوله وتعزروه وتوقروه فعلم ان تعظيم الرسالة ولا وصافه من
نهيه ونهيا له صلى الله عليه وسلم تمام الاخلاق مطلقا على لتومنوا من اشارة الى
التابيد منه وعدم تقييد الزمان على معنى مصدر وتقييد الزمان على
معنى مشابه تقييد للاستمرار وباعث التوقير وهي موبدة
واين الدليل على عدم توقيت لتومنوا وتوقيت تعزروه وتوقروه

قصوراً عمداً. واعلم ان خلاف التوقير يلزم الكفر للاستخفاف بخلاف
التعزير اي خلاف التعزير لا يلزم الكفر لعدم الاستخفاف ثم
ولما ثبت تعظيمه صلى الله عليه وسلم في وقت حضوره صلى الله عليه وسلم فيها ثانياً يثبت في غيره وقت
حضوره صلى الله عليه وسلم الا فيعلم ان لا يرفع الصوت في مسجد النبي صلى الله عليه وسلم الى الان
على نزول يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي الاية
وهو وقت. فلما هو فرض موقت في حضوره صلى الله عليه وسلم في عالم الشهود
ثبت في غيبته صلى الله عليه وسلم من عالم الشهود وحضوره صلى الله عليه وسلم من عالم البرزخ
على انه صلى الله عليه وسلم حي في قبره ابيض صلى الله عليه وسلم فوق عادته عادة
الان كما كان صلى الله عليه وسلم على اخذ اصحابه صلى الله عليه وسلم الى الان. اما القيام له صلى الله عليه وسلم
فاعلم قال سبحانه وقوموا لله قانتين وحاصله يستدل الى قبول الكيا
فعليك للنظر الى ذكر كيفية تفسيره لله سبحانه حافظوا على الصلوات
والصلاة الوسطى وقوموا لله قانتين فعليك للقبول والعمل
بالانصاف فاعلم ان القيام ان كان لتعظيمه صلى الله عليه وسلم لو قام سيدنا
صلى الله عليه وسلم فانه عبادة لله سبحانه فكان في حضوره وتعظيمه صلى الله عليه وسلم عبادة
لله سبحانه كالتوجه الى بيت الله سبحانه وتعظيمه في حضوره

فالله سبحانه تعالى الى من عظم شعائر الله سبحانه صلعم ومن درايته

ذكر المذكورة في حكم المذكور على قوله سبحانه لا تقدموا بين يدي الله ورسوله

الآية كما ستذكره لا اعتقاد ان كان التعظيم صلعم لوقاره بنفسه صلعم لا

لرسالته صلعم فانه ليس عبادة لله سبحانه فليس مقصود الكلام من الاخلاق

المستحسنة الشرعية فان كان مثلا شيئا مرضيا اللهم وفقنا لما تحبه

وترضاه هو والقيام لله سبحانه عبادة لله سبحانه كما في الصلوة فقاموا

له صلعم اصحابه صلعم كما في المشكوة عن ابي هريرة رضي الله عنه

قال كان رسول الله صلعم يجلس معنا في المسجد يحدثنا فاذا قام قمنا

قياما حتى نراه قد دخل بعض بيوت ازواجه وقامت فاطمة رض

له صلعم كما في المشكوة عن عائشة رض قالت ما رأيت احدا كان اشبه

سمتا وهديا ودلا وكلاما برسول الله صلعم

[illegible]

من فاطمة كانت اذا دخلت عليه قام اليها فاخذ بيدها فقبلها و

اجلسها في مجلسه وكان اذا دخل عليها قامت اليه فاخذت

بيده فقبلته واجلسته في مجلسها رواه ابو داؤد كذا في المشكوة

عن انس رض قال لم يكن شخص احب اليهم من رسول الله صلعم وكانوا

اذا اراده لم يتعود المعانقون من كراهته لذلك بل لا يدل الى ان
لا يجوز القيام بل يدل الى جوازه بعض من كراهته صلعم لذلك و
لكن لم يتعودوا بعض من كراهته صلعم لذلك وهو لم ينكر و وجه الكراهة
قيامهم له صلعم فالله سبحانه اعلم الا الكراهة المطلقة لانها معارضة
للثابت المذكور من حديث قيام اصحابه وفاطمة له صلعم و
قيامه صلعم لها رضي الله عنها كما هو رواية في المشكوة عن ابي امامة
رضه قال خرج رسول الله صلعم متكئا على عصا فقمنا له فقال لا تقوموا
كما تقوم الاعاجم يعظم بعضهم بعضا فالنهي لتغيير مخصوص بصفة
تشبيه كيفية القيام للتعظيم لاغراض الدنيا واما فكان في نفس
القيام فلا حاجة حينئذ الى التشبيه فما كان للتعظيم لثواب الآخرة
ليس في النهي هذا الثابت المذكور اي نفس القيام
بحديث قيام اصحابه وفاطمة له صلعم وقيامه صلعم لها رضي
الله عنهما والنهي من الالف واللام للجنس عهد يادل لجنب مقابلة
الثابت الا الثابت بمقابلته كما يدل قوله صلعم لا تفضلوني
على يونس ابن متى الخ فرجع الكلام الى الثابت فما هو ممنوع

في غير وقت حضوره صلعم تعظيما له صلعم كما يوجب من اخذه
صلحاء امته صلعم فتركه بالكسل حرمان من ثواب الصواب الا عن تجنبه
بالا تجنب عليهم الاستخفاف وهو كفر واما السكوت عما لا يليق في مجلس
ذكره صلعم فعلى نزول يا ايها الذين امنوا لا تقدموا بين يدي الله
ورسوله واتقوا الله ط فمن ش اتى بما يمنع في غير وقت
حضوره صلعم تعظيما له صلعم كما يوجب من اخذ صلحاء امته صلعم
م وههنا الذكر بمعنى المذكر على تاسيه النبي ش وعليك ان تنظر
في معنى الاية وما سبقت الى ذكر كيفية تعظيم النبي صلعم وقال [التي سبقت بذكر الايات]
ابراهيم النخعي واجب على كل مؤمن متى ذكره او ذكر عنده ان يخضع
ويخشع ويتوقر ويسكن من حركته ويأخذ من هيبته واجلاله بما كان
يأخذ نفسه لو كان بين يديه ويتأدب بما ادبنا الله به [تعالى] فاذ
قيل فهموا التعظيم صلعم وقامت الجماعة تعظيما له صلعم ولو في
غير وقت حضوره صلعم فلا يقتضي الايمان به صلعم وتعظيمه عليهم
للمؤمن ان لا يقوم فمن تركه كاسلا او مترفضا فقد ذكر حكمه اعوذ
بالله سبحانه من السوء وقال عثمان بن حسن الشافعي قد اجتمعت الامة

المحدثین من اہل السنة والجماعة علی استحسان القیام المذکور وقال
صلعم لا تجتمع امتی علی الضلالة انتہی وقال عبد اللہ بن [illegible]
السراج اما القیام اذا جاء ذکر ولادته صلعم عند قراءة المولد
الشریف فتوارثہ الائمة الاعلام من غیر نکیر ولہذا کان مستحسنا وفی
اثر عبد اللہ بن مسعود رضہ ما راٰہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن
انتہی ولما کان توارث عامة المسلمین علی غیر منصوص فی الشرع
معتبرا عند الفقہاء کما ذکر فی کتب الفقہ من الہدایة وغیرہا فکیف
کان توارث العلماء الصلحاء علی حسن فی الشرع غیر معتبر
تقیید الیوم والشہر لذلک الذکر باجتماع الناس وللتعظیم لذلک الذکر
تعظیما لذکر المذکور المعظم اولی فالاشارة الی تقیید الیوم من
تقیید صوم یوم الاثنین والقیاس لہ صلعم علی یوم عاشوراء وللاجتماع
بالطلب فضیلة من الجماعة فی الصلوة بالاذان قولہ صلعم [illegible]
علی الجماعة وفی الشریعة جاء فی الخبر ان العبد یاتی الی مجالس الذکر
بذنوب کالجبال فیغفر من المجلس لیس علیہ شیء فلذلک سماہ
صلی اللہ علیہ وسلم روضة من ریاض الجنة وللتعظیم الشریف

لذكره صلعم من الخطيب في الجمعة والعيدين بعد ذكر الله تعالى وبعضهم
تعالى وآله واصحابه واتباعه صلعم والسلطان المقسط ومن بعضه صلعم
منبرا في اصحابه البستان ثم وجد اكثره صلعم قائما عليه كما في المشكوة
فثبت حسن الترغيب والترهيب ثم تعظيما في حالة ذكره تعظيما وكذا الذكر
وبعمام الاوقات في صده كما ذكر ففي الوقت المعين بالوجه احسن
احسن فان لم يعين فكان العمل به تكليفا لا يطاق او الترك تفويتا
لا يطاق وتبادليس آخر الى القيام المعمول الذكر المشغول وشغلا
انما خلق الجن والانس للعبادات العامة في كل وقت والصلوة
افضل العبادات بعض ذلك تعينت في الاوقات الخمسة فان قد
شبه وطه تلتقى لكل وقت من الليل والنهار ليل الحسنات
والذنوب سيئات فاعلم ان ذكر والادة صلعم ههنا مقصود للفت
بالسرور صلعم وتشكرا لله تعالى على ان بعث الشيار رسولا رحمة
للعالمين تبشيرا للمذنبين وللبركة في الابيات بذكر اعجازه صلعم
وتنزل رحمة الرحمن صلعم في الدنيا والآخرة وما مرارا
ان سبب حبنا ... الله تعالى ... على محمد ... الرحمة ...

الى تحجيه و ترحيا و تشخصه نبيا و ترحمنا به فيا ايها القاصر الا ترجعا
اليك بسرور و لذلك الذي تمكن فكان لك ضرا والى ابي لهب على
و ايهنا لتصلب فكيف لا تسربه و تشفعنك انبيك صلعم على الاسلام
فكيف الاشنم و قال الله تعالى قل بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا
هو خير مما يجمعون فمن شئ من بيانه يرجع لاستدراك معنى الاية
الى ذكر كيفية الاخلاق هيهات هيهات ما رضيت بالله ربا و
بالاسلام دينا و بالقران اماما و بمحمد نبيا صلعم و نسيت الاخرة و
نسيت الشفاعة و قلت انا مؤمن فيا ايها المؤمن كيف قلت
لا تذكر و لا ذكر الرسول الشفيع الاولى بالمؤمنين من انفسهم و ما
فى الوقت من اعجازه صلعم لا يزيد سنية و انه فرض علينا فعند
اداء مستحب يا ايها الراكى حسد لك لقلب ام الحجر لصلب كيف لا
يخشع و لا يخشع و لا تعظيم للنبى الامى نبى الرحمة و هو خير خلق
كلهم عند ذكره صلعم فحق ما قال قائل رحمة الله تعالى شعر
عند هبوب الناشرات على الحمى تميل غصون البان لا الحجر الصلد
فما نفعت الا بحسب قلوبنا و نسيت الحجر التشبيه يعجز الحيران

تعمت ولا تشفع الا لمن تاب وامن وعمل صالحا انه ترك التعيين لا لسيد الرسل
الثواب شهرا وستة تعيين له وحشا التعميم شهرا وشهر اكثر ثوابا للثواب في الجملة
فيه لا انكار للتعيين فيرا في المنام يقول الشيخ من السلسلة العلية المجددية
رضي الله تعالى عن اصحابها استغفرت مالك عن رسول الله صلى الله تعالى عليه
وسلم فقال صلعم انه يسب قريبا قليلا وبقي عن قلبه يبقى قليلا
قليلا فبعد فتفكر في ماله واستغفر وبانهم وقسى قلبه ولا ينفعه استغفار
فيرا في المنام انه دخل الشيخ في مرقده صلعم ويهب صلعم فيه وانه
... صلعم ... صلعم فقال نظره الى الكعبة الشريفة
... يخطر في قلبه ان يتوجه الى الكعبة الشريفة ...
... النبي صلعم ... ولكن يكون قلبه متوجها الى النبي صلعم فنظر
النبي صلعم ... اتبع الشريعة فقال واستغفرنا و...
شيخه من السلسلة العلية النقشبندية رضي الله تعالى عن اصحابها
فقال سمعه الله تعالى اذنبا و... فليستغفر الله ولا
استغفاره الى الان فزار قبر شيخه من السلسلة العلية المجددية
رضي الله تعالى على اصحابها وجلس مراقبا فقال رضي الله تعالى

[illegible] فقال لي اجلس فجلست قدماً فرجع وقام وتشوش قلبه ولي حضور وانت

وما [illegible] مراقبة فجلست قدماً فرجع وقام وتشوش قلبي ولي حضور رضانت

ثم رجع وقام قلبه تشوش ولي حضور رضانت فقال اجلس [illegible] الى

داره فاشتاق قلبه الى خدمة مشايخ من السلسلة العلية

ايضاً [illegible] رضوان الله تعالى على اصحابها تخفيه عرض ان عليهم

تيسير عليها على ذكرنا في هذه المقصد فقال رحمه الله تعالى استغفر

الا ان العمل بين الطريقة الواجبة فاستغفر تائباً فرجع قلبها الا [illegible]

[illegible] فقال للذين اكبر التسبيح [illegible] وتحية [illegible] الحق

من [illegible] فقال انا [illegible] يسئل [illegible] للعالمين

شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا من يهده الله فلا مضل له

ومن يضلله فلا هادي له ونشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك

لك ونشهد ان محمداً عبدك ورسولك اللهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قبر نبی صلعم الرحمة مع مطالب اخری

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونحييه ونسلم على رسوله محمد ونستشفع به على آله وصحابه
واتباعه اجمعين اعلم ان في تحقيق زيارة القبور كانت على مشقة
لعدم تيسر اسبابه فانتظرت الى ان يسره الله تعالى فاذا المكتوب
المسمى بالدر المنظم في اثبات القيام تجاه القبر المكرم صلى الله
على صاحبه وسلم تشرفني بتبيين مقصدي رحمه الله تعالى لمؤلفه و
بارك في معاشه ومعاده فنقلته بعينه بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الملك المعبود القائم على كل نفس من الخلق ادنى و
اعلى والصلوة والسلام على سيدنا محمد المخصوص بالمقام المحمود والشفاعة
الكبرى وعلى آله واصحابه البائتين لربهم سجدا وقياما وعلى اتباعهم
القائمين لمولاهم خشوعا وصيانا اولئك يجزون الغرفة بما صبروا
ويلقون فيها تحية وسلاما خالدين فيها حسنت مستقرا ومقاما وبعد
فيقول الفقير الى رحمة مولاه الغني محمد مظهر العمري النقشبندي

الاحمدي تغمده الله برحمته وبغفرانه واسكنه بحبوح جنانه قدم علينا
بالمدينة المنورة في سنة ١٢٣٦ الف ومائتين وستة وثلثين فيما حضر من
اهل الهند ممن جذبهم الله تعالى الى الحرمين الشريفين وشرفهم بزيارة
روضة حبيبه سيد الكونين صلى الله وسلم عليه وزادهم تقربا لديه
وهو المولوي عبد العزيز لا زال عابدا لربه وسعد الكرنيه وسألنا
عن قيام الزائر في مواجهته صلى الله عليه وسلم ووضع يمينه
على يساره كهيئة الصلوة حين التسليم عليه صلى الله عليه وسلم
هل هو جائز ام لا فاجبته بما في كتب اصحاب المناسك من المتون
والشروح من اداب زيارته صلى الله عليه وسلم فقال هذا كلام
بلا دليل ليس فيه شفاء العليل مع ورود الاحاديث في النهي
عن التعظيم والقيام مثل ما تفعله الاعاجم والمسئلة مشتبهة على بلا
من التفصيل والتحقيق وكان الوقت اذ ذاك ضيقا فوعدته
بالتحرير فاقول بالله الحول قد تقرر وتحقق بالبرهان المحقق
ان حضور الزائر قبالة قبره الكريم للتسليم والصلوة عليه والثناء
بجانبه للتعظيم والاستمداد والاستشفاع بجنابه الفخيم بل باتجاه

وآلہ بیتہ واولیائہ اجمعین صلی اللہ علیہ وسلم
افضل الطاعات واجل العبادات وارجی المثوبات واعظم القربات
عند رب العالمین جل جلالہ وعم نوالہ قال العلامۃ القسطلانی
فی المواہب اللدنیۃ ومن اعتقد غیر ہذا فقد انخلع من ربقۃ الاسلام
وخالف اللہ ورسولہ وجماعۃ العلماء الاعلام انتہی قال جل
ذکرہ ولو انہم اذ ظلموا انفسہم جاؤک فاستغفروا اللہ واستغفر
لہم الرسول لوجدوا اللہ توابا رحیما وقال صلی اللہ علیہ وسلم
من جاءنی زائرا لا تعملہ الا زیارتی کان حقا علی ان اکون
لہ شفیعا یوم القیامۃ اخرجہ الطبرانی فی المعجم الکبیر وعن حاطب
رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من زارنی
فی حیاتی ومن مات فی احد الحرمین بعث من الآمنین وعن
انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من زارنی محتسبا الی المدینۃ کان فی جواری رواہ الحافظ
البیہقی کذا فی المواہب اللدنیۃ وفی ہذا الباب سبعۃ عشر حدیثا
عن سیدنا عمر بن الخطاب وعبد اللہ بن مسعود وعبد اللہ بن عمر

وعبد الله بن عباس وانس بن مالك وابي هريرة وغيرهم
باسانيد متعددة والفاظ متقاربة رواها الدارقطني والطبراني
والبيهقي وابن خزيمة وابن عساكر والبزار وابي داود الطيالسي
وابي بكر ابن المقري وابن عدي وابي جعفر العقيلي وابي الفتح
الازدي وابن ابي الدنيا وغيرهم ساقها السيد السمهودي في الوفا
والعلامة ابن حجر في الجوهر المنظم والشيخ محمد عابد السندي في
طوالع الانوار شرح الدر المختار قال الحافظ السخاوي تحت
حديث من زار قبري وجبت له شفاعتي هو عند ابي الشيخ وابن
ابي الدنيا وغيرهما عن ابن عمر رضي الله تعالى عنهما صحيح وابن خزيمة
اشار الى تضعيفه والطبراني وابن عدي والدارقطني والبيهقي
ضعفوه ولفظهم كان كمن اتاني في حياتي وقال الذهبي طرقها كلها
لينة لكن يتقوى بعضها ببعض لانه ما في رواتها متهم بكذب قال
ومن اجود الاحاديث اسنادا حديث حاطب اخرجه ابن عساكر
وغيره الى اخرها في المقاصد الحسنة وقد علم بالضرورة ان المشروعات
والطاعات خالصة لله عز وجل ليس فيها شركة للمخلوق

اصلا لکن سے بعضہما بمقتضی الحکمۃ والمصلحۃ یلزم توسط مخلوق
والتوجہ الیہ واستقبالہ من غیر ان یکون ہو مقصودا حقیقیا فانہ لا
مقصود ولا معبود فی الحقیقۃ الا اللہ عزوجل ثم سبحانہ من کمال کرمہ
وسع العبادۃ فی اداء الطاعات والعبادات والاذکار والقراءات
وقدرہا بحالات وہیئات من القیام والقعود والرکوع والسجود
واستقبال القبلۃ وغیرہا فقال اللہ فاذا قضیتم الصلوۃ فاذکروا اللہ
قیاما وقعودا وعلی جنوبکم وقال تعالی الذین یذکرون اللہ قیاما
وقعودا وعلی جنوبہم ویتفکرون فی خلق السموات والارض
وقال تعالی وقوموا للہ قانتین وتبین النبی صلی اللہ علیہ وسلم
والصحابۃ الکرام والعلماء العظام ما یلیق فی کل طاعۃ وعبادۃ و
ذکر وحکم من القیام والقعود وتفصیلہ فی کتب الفقہ موجود وخصوصیۃ
ہذہ القربۃ بالقیام والوقوف بالاحادیث والاثار عن النبی
صلی اللہ علیہ وسلم وعن الصحابۃ والتابعین والائمۃ المجتہدین
والسلف الصالحین رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین اما الاحادیث
فمنہ توقفہ صلی اللہ علیہ وسلم علی قبور المومنین فعن ابن

عباس رضي الله عنهما قال مر رسول الله صلى الله عليه وسلم بقبور المدينة
فاقبل عليهم بوجهه فقال السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولكم
انتم سلفنا ونحن بالاثر اخرجه الامام الحافظ الترمذي في سننه
وعن ابي مويهبة مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابعثني
رسول الله صلى الله عليه وسلم من جوف الليل فقال اني امرت
ان استغفر لاهل البقيع فانطلق معي فانطلقت معه فلما وقف
بين اظهرهم قال السلام عليكم يا اهل المقابر ليهن لكم ما اصبحتم فيه
الى ان قال ثم استغفر لهم طويلا وعن عائشة رضي الله عنها
قالت الا اخبركم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم عني و قلنا
بلى قالت لما كانت ليلتي انقلب الى ان قالت حتى جاء
البقيع فرفع يديه ثلاث مرات واطال القيام ثم انحرف فانحرفت
وعنها ايضا رضي الله عنها قالت قام النبي صلى الله عليه وسلم
ذات ليلة فلبس ثيابه ثم خرج فامرت جاريتي بريرة فتبعته
حتى جاء البقيع فوقف في ادناه ما شاء الله ان يقف
ثم رجع الحديث اخرج الاحاديث الثلاثة الحافظ النسائي

ابو زید عمر بن شبة في اخبار المدينة المشرفة قال حدثنا
ابو داود قال اخبرنا مبارك قال حدثنا الحسن قال اتى
رسول الله صلى الله عليه وسلم على بقيع الغرقد فقام فقال
السلام عليكم يا اهل القبور الحديث وبسند آخر عنه ان النبي صلى الله
عليه وسلم قام على اهل البقيع فقال السلام عليكم يا اهل القبور
من المؤمنين والمسلمين لو تعلمون الحديث واما الوقوف على
قبر سيد المرسلين افضل الاولين والآخرين شفيع المذنبين والرحمة
للعالمين محبوب رب السموات والارضين اول شافع واول مشفع
يوم الدين عليه اتم صلوة المصلين واكمل تسليمات المسلمين الى
ابد الآبدين فقد روي في احاديث كثيرة وآثار جمة كيف لا
وهو سيد القبور ومنبع النور ومهبط التجليات الالهية ومورد
الفيوضات القدسية وهو محفوف بالملائكة المقربين والمحضر
للانبياء والمرسلين هو الموصل الى اعلى الدرجات والمفضي الى
اقرب المثوبات قال كعب الاحبار ما من يوم يطلع الا نزل سبعون
الفا من الملائكة حتى يحفوا بالقبر النبي صلى الله عليه وسلم يضربون

باجتمعهم فيصلون على رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا
مسوا اخرجوا وهبطوا يسلمهم فيصنعوا مثل ذلك حتى اذا انشقت عنه
الارض خرج في سبعين الفا من الملائكة يزفونه اخرجه الدارمي في
مسنده ه قال الامام البوصيري في البردة ه هو الحبيب
الذي ترجى شفاعته ه لكل هول من الاهوال مقتحم ه فاق النبيين
في خلق وفي خلق ه ولم يدانوه في علم ولا كرم ه وكلهم من رسول الله
ملتمس ه غرفا من البحر او رشفا من الديم ه وواقفون لديه عند حدهم
من نقطة العلم او من شكلة الحكم ه عن عبد الله بن دينار قال
رأيت عبد الله بن عمر يقف على قبر النبي صلى الله عليه وسلم فيصلي
على النبي صلى الله عليه وسلم وعلى ابي بكر وعمر رواه محمد في الموطأ
الامام مالك في الموطأ وعن ابن عون قال سأل رجل نافعا
هل كان ابن عمر يسلم على القبر قال نعم لقد رأيته مائة مرة او اكثر
من مائة كان يأتي القبر فيقوم عنده فيقول السلام على النبي
السلام على ابي بكر السلام على ابي وقال يحيى في اخبار المدينة
حدثنا هارون بن موسى الفروي قال سمعت جدي ابا علقمة

يسأل كيف كان الناس يسلمون على النبي صلى الله عليه وسلم
قبل أن يدخل البيت في المسجد فقال كان يقف الناس على باب
البيت يسلمون عليه وكان الباب ليس عليه غلق حتى توفيت
عائشة رضي الله عنها وأيضا روى يحيى الحسيني في كتابه
عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه عن جده رضي الله
عنهم أنه كان إذا جاء يسلم على النبي صلى الله عليه وسلم وقف
عند الأسطوانة التي تلي الروضة ثم يسلم ثم يقول ههنا رأس
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال المطري وغيره وهذا موقف
السلف قبل إدخال الحجرة في المسجد وروى ابن زبالة عن سلمة
ابن وردان قال رأيت أنس بن مالك رضي الله عنهما إذا سلم
على النبي صلى الله عليه وسلم يأتي فيقوم أمامه انتهى فتلخص (؟) من الأخبار
كلها السيد السمهودي في وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى
خرج سعيد (؟) بأعمر (؟) رضي الله عنه إلى منبر رسول الله صلى الله عليه
وسلم فإذا معاذ بن جبل قائم يبكي عند قبر رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال ما يبكيك يا معاذ الحديث أخرجه الحافظ الجزري (؟)

شیخ مسند وقته مولانا عابد السندی فی حاشیته علی الدر المختار

روی یحیی ابن الحسن العلوی عن ابن ابی فدیک قال سمعت

بعض من ادرکت یقول بلغنا ان من وقف عند قبر النبی صلی الله

علیه وسلم فتلا ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین

آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما صلی الله علی سیدنا محمد وسلم

فی روایة صلی الله علیک یا رسول الله یقولها سبعین مرة

ناداه ملک صلی الله علیک یا فلان لم تسقط لک الیوم حاجة

کذا فی السیرة الشامیة واما استقبال قبره الشریف الذی

هو عقیدة الارواح والاشباح من العلماء الصالحین بل الخلائق

اجمعین مستند الی ... من سراج الامة وامام الائمة

الامام ابو حنیفة رضی الله عنه فی مسنده عن ابن عمر رضی الله

عنهما قال من السنة ان تاتی قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم من

قبل القبلة وتجعل ظهرک الی القبلة وتستقبل القبر الشریف بوجهک

ثم تقول السلام علیک ایها النبی الکریم ورحمة الله وبرکاته

فقد عند محقق الحقیقة الکمال ابن الهمام وکذا نقل عن الفضل

السمهودي في الوفاء وروى الامام ابو حنيفة رح عن ابن عمر
السنة ان تأتي من قبر النبي صلى الله عليه وسلم مستدبرا القبلة
مستقبلا الى القبر ثم تسلم عليه وتصلي ثم تقول ... [illegible]
عليه اخرجه الحافظ طلحة بن محمد في مسند الامام ابي حنيفة رح
عنه اورده العلامة محمد بن محمود الخوارزمي في جامع المسانيد
وقال المحدث مجد الدين الفيروزابادي اللغوي روينا عن الامام
الجليل ابي عبد الرحمن عبد الله بن المبارك قال سمعت ابا حنيفة
رح يقول قدم ايوب السختياني وانا بالمدينة فقلت لانظرن
ما يصنع فجعل ظهره مما يلي القبلة ووجهه مما يلي وجه رسول الله صلى
الله عليه وسلم وبكى غير متباك فقام مقام رجل فقيه انتهى اه
السمهودي في الوفاء وروى ابن وهب عن مالك انه قال اذا
سلم على النبي صلى الله عليه وسلم يقف للدعاء ووجهه الى القبر
لا الى القبلة وعن ابن حميد قال ناظر ابو جعفر امير المؤمنين مالكا في
مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مالك يا امير المؤمنين
لا ترفع صوتك في هذا المسجد فان الله تعالى ادب قوما فقال

[illegible]

[illegible] إن الذين

يغضون أصواتهم عند رسول الله الآية وذم قوما فقال إن الذين

ينادونك من وراء الحجرات الآية وإن حرمته ميتا كحرمته حيا فاستكان

لها أبو جعفر وقال يا أبا عبد الله أستقبل القبلة وأدعو أم أستقبل

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لم تصرف وجهك عنه

وهو وسيلتك ووسيلة أبيك آدم عليه السلام إلى الله تعالى

يوم القيامة بل استقبله واستشفع به فيشفعه الله [illegible]

عياض في الشفاء [illegible] فتحقق أن المصطفى [illegible]

العلماء [illegible] عليه الصلاة والسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عليه الصلاة والسلام

[illegible] قال مولانا الشيخ [illegible]

في حاشية الدر المختار أما وضع اليمين على الشمال في الزيارة

كما في الصلوة وفي الشفاء قال [illegible] رأيت أنس بن مالك

الى قبر النبي صلى الله عليه وسلم فوقفت فرفع يديه حتى ظننت
انه افتتح الصلوة فسلم على النبي صلى الله عليه وسلم ثم انصرف قلت
كذا اصله الحافظ وقد اورده الحافظ السخاوي في القول البديع
في الصلوة على الحبيب الشفيع ولفظه اخرج ابن ابي الدنيا ومن طريقه
البيهقي في الشعب من حديث عبد الله بن ابي امامة رضي الله
عنه قال رايت انس بن مالك رضي الله عنه اتى قبر النبي صلى الله
عليه وسلم فوقف فرفع يديه حتى ظننا انه افتتح الصلوة فسلم
على النبي صلى الله عليه وسلم ثم انصرف وعندنا ان سيدنا
انس بن مالك رضي الله عنهما رفع يديه بين التكبيرتين الى قرب المنكبين
ووضع اليمين على اليسار فوق السرة او تحتها فظن الرائي انه افتتح
الصلوة والا فالرفع بطريق الدعاء ليس محل الاشتباه
والظن بمثل وبالوقف على هيئة الصلوة شغل جمهور المسلمين
المتقدمين والمتأخرين السابقين واللاحقين من الحنفية
والشافعية والمالكية والحنبلية وقد صرح بذلك في كتب المناسك
وقال الكرماني في عدة ائمة الحنفية يضع يمينه على شماله كما

في الصلوة وكذلك السيد السمهودي في الوفاء والعلامة الشيخ
محمد بن يوسف الشامي في السيرة النبوية والامام الفقيه العلامة ابن
حجر الهيتمي في الجوهر المنظم ورأس الحنفية الملا رحمة الله السندي في
الملا علي القاري وغيرهم من المتأخرين اصحاب الشروح
كالشارح الدهلوي الشيخ عبد الحق والشيخ محمد عابد السندي
ان هذا الوقوف والقيام انما هو في الحقيقة لله عز وجل كالقيام
والوقوف بعرفة والمزدلفة والمشاعر العظام لله تعالى والتوجه
الى الله الملك العلام غير ان هناك استقبال وتوجه الى الكعبة
الشريفة التي هي بيته وحرمه وفي هذا استقبال وتوجه الى
سيد الانبياء والمرسلين وافضل الخلائق اجمعين الذي هو
وضجيعه صلى الله عليه وسلم فتأمل في الفرق والتفاوت
بينهما لتفهم ان هذا الفضل يتجلى ظل محبته صلى الله عليه وسلم
التي هي افضل مراتب القرب اذ هو مناجاة ومحادثة معه
صلى الله عليه وسلم فقد روى ابو داود من حديث ابي هريرة
رضي الله عنه انه صلى الله عليه وسلم قال ما من مسلم يسلم علي الا رد

السير عليه روحي حتى ارد عليه السلام وعند ابن ابي شيبة من
حديث ابي هريرة مرفوعا من صلى علي عند قبري سمعته ومن صلى
نائيا بلغته ذكره القاضي عياض في الشفاء وعن سليمان بن سحيم
وهو التابعي قال رأيت النبي صلى الله عليه وسلم في النوم فقلت يا
رسول الله هؤلاء الذين يأتونك فيسلمون عليك أتفقه سلامهم
قال نعم وارد عليهم كذا في المواهب اللدنية ولاجل [illegible]
اهل العلم والعرفان في المستشفعين بمراتب القرب والاحسان
في الشاهد ان الزيارة الشريفة [illegible] عليه [illegible]
[illegible] كما ان [illegible]
قال الامام الغزالي رحمه الله تعالى في الاحياء واعلم انه صلى الله
عليه وسلم عالم بحضورك وقيامك وزيارتك وانه يبلغه سلامك
وصلواتك فمثل صورته الكريمة في خيالك [illegible]
[illegible] كما وصفنا [illegible]
[illegible] كذا في الوفاء وقال في [illegible]
[illegible] بالمستقبل [illegible]

التجرد الشريفة بأنها للعبادة والأدب التام في ظاهره وباطنه
انتهى قال العلامة الشيخ رحمة الله السندي في لباب المناسك
في الزيارة ثم قصد الزائر التوجه إلى القبر المقدس فرغ
القلب من كل شيء من أمور الدنيا وأقبل بكليته ليصلح
ليصلح قلبه للاستمداد منه صلى الله عليه وسلم وتوجه على
شغل بلذات الدنيا من الشهوات والإرادات أن لا
من في كل شيء بل بما يحقق عليه من فتح ... واعراض الحياة
بالله تعالى من ذلك فيجتهد من ذلك التفريغ ما أمكنه ليصلح
مع ذلك الاستمداد من حضرته صلى الله عليه وسلم ...
الآن ... فيما يعجز عن التفريغ قلبه ... ومولانا الشيخ ...
وليتيقن أنه ... كلا من الزائرين ... عليه ...
الأعظم ... من ... من ... الخير ...
ولا يصل إلى الله تعالى أحد إلا من طريقه انتهى قال ...
مع رعاية غاية الأدب ... الوجه ...
... التذكرة الأكارم ... والوقار ...

تفريغ الجوارح فارغ القلب واضعا يمينه على شماله مستقبلا للوجه
الكريم مستدبر القبلة محاذيا لمسمار الفضة على نحو اربعة اذرع لا
الاقل من السارية عند راسه الكريم ناظرا الى الارض او الى اسفل ما
يستقبله من الحجرة الشريفة محترزا عن اشتغال النظر بما هو هناك
من الزينة ممتثلا صورته الكريمة في خيالك مستشعرا بانه عليه
الصلوة والسلام عالم بحضورك وقيامك وسلامك مستحضرا عظمته
وجلالته وشرفه وقدره صلى الله عليه وسلم ثم قال مسلما
مقتصدا من غير رفع صوت ولا اخفاء بحضور وحياء السلام
عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا رسول الله
السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا خليل الله السلام
عليك يا خير خلق الله السلام عليك يا صفوة الله السلام
عليك يا خيرة الله السلام عليك يا سيد المرسلين السلام عليك
يا امام المتقين السلام عليك يا من ارسله الله رحمة للعالمين
السلام عليك يا شفيع المذنبين السلام عليك يا بشير المحسنين
السلام عليك يا خاتم النبيين السلام عليك وعلى جميع الانبياء

والمرسلين والملائكة المقربين السلام عليك على الك واهل
بيتك واصحابك اجمعين وسائر عباد الله الصالحين جزاك الله
عنا افضل واكمل ما جزى به رسولا عن امته ونبيا عن قومه و
صلى الله وسلم عليك ازكى واعلى وانمى صلوة صلاها على احد
من خلقه اشهد ان لا اله الا الله وحده و اشهد انك عبده
ورسوله وخيرته من خلقه واشهد انك قد بلغت الرسالة
وادیت الامانة ونصحت الامة واقمت الحجة وجاهدت في الله
حق جهاده وعبدت ربك حتى اتاك اليقين الى ان قال
ثم يطلب الشفاعة فيقول يا رسول الله اسألك الشفاعة
ثلاثا قال شارحه الملا علي القاري لانه اهل مراتب الارواح
ولا يبعد ان يكون اشارة الى طلبها في المقامات الثلثة
من الدنيا والبرزخ والآخرة قال في اللباب ثم يتأخر
الى صوب يمينه قدر ذراع فيسلم على خليفة رسول الله صلى الله
عليه وسلم ابي بكر الصديق رضي الله عنه فيقول السلام عليك
يا خليفة رسول الله السلام عليك يا صفي رسول الله السلام

يا صاحب رسول الله السلام عليك يا وزير رسول الله السلام
عليك يا ثاني رسول الله في الغار ورفيقه في الاسفار وامينه
على الاسرار السلام عليك يا علم المهاجرين والانصار السلام عليك
يا من اعتقه الله من النار السلام عليك ورحمة الله وبركاته
جزاك الله عن امة رسوله وعن الاسلام وابنيه خير الجزاء ورضي الله
عنك احسن الرضا ثم يتأخر الى اليمين قدر ذراع فيقول السلام
عليك يا امير المؤمنين عمر الفاروق السلام عليك يا من اكمل الله
به الاربعين السلام عليك يا من استجاب الله فيه دعوة خاتم النبيين
السلام عليك يا من اظهر الله به الدين السلام عليك يا من اعز الله
به الدين السلام عليك يا من نطق بالصواب ووافق قوله
محكم الكتاب السلام عليك يا من عاش حميدا وخرج من الدنيا
شهيدا جزاك الله عن نبيه وخليفته وامته خيرا السلام عليك
ورحمة الله وبركاته ثم يرجع قدر نصف ذراع فيقف
بين الصديق والفاروق فيقول السلام عليكما يا صاحبي
رسول الله صلى الله عليه وسلم الى آخر ما قال ثم يرجع الى حيال وجه

وجه النبي صلى الله عليه وسلم ويقف عند القبر الأقدس على

قدر رمح أو أقل فيحمد الله تعالى ويثني عليه ويصلي على

النبي صلى الله عليه وسلم ويستشفع به إلى ربه ويدعو لنفسه

لنفسه ولوالديه ومشايخه ولمن شاء من أقاربه وإخوانه ومن

أوصاه وسائر المسلمين إلى أن قال وحسن أن يقول اللهم

إنك قلت وقولك صدق الحق ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم

جاؤوك الآية جئناك ظالمين لأنفسنا مستغفرين لذنوبنا

فاشفع لنا واسأل الله أن يمن علينا بأن يطلب إياه أن يحشرنا

في زمرة عباده الصالحين إلى آخره قال شارحه الملا

القاري عليه رحمة الباري وأما ما اعتاده الناس من

الإتيان خلف الحجرة النورانية للزيارة فالظاهر أنه بدعي

بخصوصها فلا بأس به لأنه قد قيل إن هناك قبرها ولذا الأولى

ثم إن طال القيام عجبا لكثير من الصلاة والتسليم

والأولى أن يجلس متقربا مستورا أو قائما على

فإن ذلك أليق بالأدب معه صلى الله عليه وسلم

ذکر العلامة ابن حجر المکی فی الجوهر المنظم قال الشیخ رحمه الله
السندی فی لباب المناسک فصل زیارة اهل البقیع یستحب
ان یخرج کل یوم الی البقیع بعد زیارة النبی صلی الله علیه وسلم خصوصا
فیزور القبور التی به خصوصا یوم الجمعة وقد قیل انه مات بالمدینة
من الصحابة عشرة آلاف غیر ان غالبه لا یعرف وممن
یعرف عینا وجهة بالبقیع مشهد عثمان رضی الله عنه ومشهد
ابراهیم ابن النبی صلی الله علیه وسلم ومشهد عباس عم النبی صلی الله
علیه وسلم ومشهد ازواج النبی صلی الله علیه وسلم ومشهد فیه
ثلاثة من اولاد النبی صلی الله علیه وسلم فیسلم علی هولاء کلهم
الی ان قال وبقیت ثلاث مشاهد لاهل البیت بالبقیع احدها
مشهد مالک بن سنان غربی المدینة داخل السور وثانیها
مشهد النفس الزکیة محمد بن عبد الله بن الحسن بن علی شامی المدینة
وثالثها مشهد سید الشهداء حمزة عم رسول الله صلی الله علیه
وسلم ورضی عنهم فیستحب زیارته وزیارة مشاهد احد کلهم
والافضل ان یکون ذلک یوم الخمیس ویبدأ بمسجد حمزة فیسلم علیه بخشوع

وخضوع مع مراعات غاية الادب والاجلال التام الى اخرها
قاله فيه نقلته عنه مختصرا وقال الفاضل المحقق الشيخ عبد الحق المحدث
الدهلوي في كتابه جذب القلوب الى ديار المحبوب تكميل في زيارة
اهل البيت نقل في كتاب فصل الخطاب عن الامام جعفر الصادق
رضي الله عنه وعن سائر اهل بيت النبوة انه قال من زار احدا
من الائمة كان كمن زار رسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل للرضا
رضي الله عنه علمني قولا بليغا كاملا اذا انا زرت واحدا منكم
فقال اذا صرت الى الباب فقف واشهد شهادتين وانت على غسل
واذا دخلت ورأيت القبر فقف قل الله اكبر ثلثين مرة ثم امش قليلا
وعليك السكينة والوقار وقارب بين خطاك ثم قف فكبر الله
ثلثين مرة ثم ادن من القبر كبر الله اربعين تمام مائة مرة ثم
قل السلام عليكم يا اهل بيت الرسالة ومختلف الملائكة ومهبط الوحي
وخزان العلم ومنتهى الحلم ومعدن الرحمة واصول الكرم وقادة
الامم وعناصر الابرار ودعائم الاخيار والباب الايمان وامناء
الرحمن وسلالة خاتم النبيين وعترة صفوة المرسلين صلى الله عليه وسلم

و رحمة الله و بركاته السلام على ائمة الهدى و مصابيح الدجى
و اعلام التقى و ذوي الحجى و النهى و رحمة الله و بركاته السلام على
محال رحمة الله و مساكن بركة الله و معادن حكمة الله و حفظة
سر الله و حملة كتاب الله و ورثة رسول الله صلى الله عليه و سلم
و رحمة الله و بركاته السلام على الدعاة الى الله عز و جل و الادلاء
على مرضاة الله و المظهرين لامر الله و نهيه و المخلصين في توحيد
الله و رحمة الله و بركاته انى مستشفع الى الله عز و جل
بكم و مقدمكم امام طلبي و ارادتي و مسئلتي و حاجتي اشهد انى
مؤمن بسركم و علانيتكم و انى ابرأ الى الله تعالى من عدو
سيدنا و ال سيدنا محمد من الجن و الانس صلى الله على سيدنا
محمد و اله الطيبين الطاهرين و سلم تسليما انتهى و قال المحدث
المذكور فيه ايضا قال الامام الشافعي رحمه الله تعالى ان قبر
الامام موسى الكاظم رضي الله عنه ترياق اعظم لقبول الدعا
و اجابته انتهى نقلا من كتاب جذب القلوب و هذا الذي
ذكرنا من كيفية الزيارة الشريفة و الاستشفاع و الاستمداد

من الحضرة النبوية والتربة المصطفوية على صاحبها أفضل
الصلوة والسلام والتحية هو المختار عند العلماء المحققين قديما وحديثا
والمعمول عند الأولياء والصالحين سلفا وخلفا من غير نكير منكر
ولا راد فهو كالإجماع السكوتي عند جميع أرباب المذاهب وأما البعيد
عن الإفراط والتفريط المحرمين المذمومين بالاتفاق عندهم
قد صرحوا بهما في كتبهم ونبهوا عليهما في زبرهم أما الإفراط
فإفراط الزائر في التعظيم بحيث يتأتى بعبادة القبر الأعظم
من الصلوة إليه والسجود والركوع قال النبي صلى الله
عليه وسلم اللهم لا تجعل قبري وثنا يعبد اشتد غضب الله
على قوم اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد رواه الإمام مالك وغيره
وقال صلى الله عليه وسلم لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا
قبور أنبيائهم مساجد أخرجه الشيخان عن عائشة رضي الله عنها
وأما التفريط فتفريط الزائر في الاحترام حتى يفضي إلى استخفاف
القبر الأقدس من استدباره ومد الرجل إليه والقاء البزاق
والنخام والأذى لديه ورفع الصوت [illegible]

عنده والنداء باسمه الشريف بغير تعظيم ووضع النعلين الملوثين
فرسه وامثال ذلك من المستقذرات والمنكرات قال الله تعالى
وما كان لكم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنكحوا ازواجه من بعده
ابدا ان ذلكم كان عند الله عظيما وقال جل ذكره ان الذين يؤذون
الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة واعد لهم عذابا مهينا
وبين الافراط والتفريط امور مشتبهات تعارضت فيها الادلة
واختلفت فيها الاقوال كالطواف حول القبر الشريف وتقبيل عتبته
العلية ووضع الخد عليه ومس جدرانه والتمرغ على اعتابه ونحوها
فالمشددون من العلماء رحمهم الله كرهوا ذلك سدا لباب
الذرائع لئلا تفضي الى المحرم لان النبي صلى الله عليه وسلم قال انا اكره
كثيره وتقبيله عندهم اخرجه الترمذي وابو داود وغيرهم والمخففون
منهم اباحوها واستحبوها تبركا بجنابه المعظم قال الله تعالى ومن يعظم
شعائر الله فانها من تقوى القلوب وقال سبحانه ومن يعظم
حرمات الله فهو خير له عند ربه والصواب عند المحققين منهم
[illegible]

من لا يملك نفسه من غلبة الوجد وتحت وقت الامن من
التشويش والتقليد للعامة ويمنع منها من يملك نفسه حين الخوف
مما ذكر قال السيد السمهودي في الوفا قال الحافظ ابو عبد الله محمد
بن موسى بن النعمان في كتابه مصباح الظلام ان الحافظ
ابا سعيد السمعاني ذكر فيما روينا عنه عن علي ابن ابي طالب رضي الله عنه
قال قدم علينا اعرابي بعدما دفنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
بثلثة ايام فرمى بنفسه على قبر النبي صلى الله عليه وسلم وحثى
من ترابه على رأسه وقال يا رسول الله قلت فسمعنا قولك ووعيت
عن الله سبحانه وما وعينا عنك وكان فيما انزل عليك ولو انهم اذ
ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا
الله توابا رحيما وجئتك لتستغفر لي فنودي من القبر انه غفر لك
انتهى وقال العلامة تاج الدين السبكي في الرد على ابن تيمية
في مسئلة الزيارة ان عدم التمسح بالقبر ولمسه مما قام الاجماع
عليه لكن السلف انما منعوا من ذلك لمصلحة قطع عن ذلك
[illegible]

قال العز بن جماعة رحمه الله وفي كتاب العلل والسؤالات لعبد الله
بن الامام احمد عن ابيه رواية ابي علي بن الصواف عنه قال عبد الله
سألت ابي عن الرجل يمس منبر النبي صلى الله عليه وسلم ويتبرك
بمسه وتقبيله ويفعل بالقبر الشريف مثل ذلك رجاء ثواب الله
عز وجل قال لا بأس به. وروى ابن عساكر بسند جيد ان بلالا
رضي الله عنه لما قدم من الشام لزيارة النبي صلى الله عليه
وسلم اتى القبر الشريف فجعل يبكي عنده ويمرغ وجهه عليه
وفي تحفة ابن عساكر من طريق طاهر بن يحيى الحسيني
قال حدثني ابي عن جدي عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي
رضي الله عنه قال لما رمس رسول الله صلى الله عليه وسلم جاءت
فاطمة رضي الله عنها فوقفت على قبره واخذت قبضة من
تراب القبر ووضعت على عينيها وبكت وانشأت تقول ماذا
على من شم تربة احمد ان لا يشم مدى الزمان غواليا صبت
على مصائب لو انها صبت على الايام صرن لياليا وذكر الخطيب بن
حملة ان ابن عمر رضي الله عنهما كان يضع يده اليمنى على القبر الشريف

وان بلالا وضع خده على الضريح رضي الله عنه ثم قال ولا
شك ان الاستغراق في المحبة يحمل على الاذن في
ذلك والمقصود من ذلك كله الاحترام والتعظيم والناس تختلف
مراتبهم في ذلك كما كانت تختلف في حياته صلى الله عليه وسلم
فناس حين يرونه لا يملكون انفسهم بل يبادرون اليه
وناس فيهم اناة يتأخرون والكل محل خير قال الحافظ
ابن حجر استنبط بعضهم من مشروعية تقبيل الحجر الاسود
جواز تقبيل كل من يستحق التعظيم من ادمي وغيره فاما
تقبيل يد الادمي فسبق في الادب واما غيره فنقل
عن الامام احمد انه سئل عن تقبيل منبر النبي صلى الله عليه وسلم
وقبره الشريف فلم ير به باسا فنقل ذلك عنه ابنه عبد الله
كما تقدم ونقل عن ابن ابي الصيف اليمني احد علماء مكة من الشافعية
جواز تقبيل المصحف واجزاء الحديث وقبور الصالحين انتهى كلام الحافظ
ونقل الطيب الناشري عن المحب الطبري انه يجوز تقبيل القبر
ومسه قال وعليه عمل العلماء الصالحين انشد لو رأينا سلمى اثرا لسجدنا

الف الف للاثر * وقال الآخر * امر على الديار ديار ليلى
اقبّل ذا الجدار وذا الجدارا * وما حب الديار شغفن قلبي ولكن حب من سكن
الديارا * ونقل بعضهم عن ابي خيثمة عن مصعب بن عبد الله عن اسمعيل
بن يعقوب التيمي قال كان ابن المنكدر يجلس مع اصحابه قال وكان
يصيبه الصمات فكان يقوم كما هو ويضع خده على قبر النبي
صلى الله عليه وسلم ثم يرجع فعوتب في ذلك فقال انه يصيبني
خطرة فاذا وجدت ذلك استشفيت بقبر النبي صلى الله عليه وسلم
وكان يأتي موضعا من المسجد في الصحن فيتمرغ ويضطجع فقيل له
في ذلك فقال اني رأيت النبي صلى الله عليه وسلم في
هذا الموضع اراه قال في النوم انتهى نقلا من الوفا قال
في المواهب لله در القائل * فاح الصعيد بجسمه فكانه * روض
سقته بعرفه المتارح * ما جسمه مسك يفوح الترب والروح منه
كالصباح الابلج * ولله در الابوصيري رحمه الله تعالى قال حيث
* لا طيب يعدل تربا ضم اعظمه * طوبى لمنتشق منه وملتثم
* ولا ريب عند من له ادنى تعلق بشريعة الاسلام ان قبره

[illegible]

وقد صرح صاحب الشريعة عليه الصلوة والسلام الذي هو طبيب الاطباء [illegible]

فلا مرية انه لا طبيب يعادل تراب قبره المقدس فاذا عرفت ما مر بنا

في الجواب وجهت ما حققنا في الخطاب لا يبقى لك شبهة في هذا

القيام العظيم بهذه الكيفية عند النبي الكريم عليه افضل الصلوة

والتسليم بان هذا مستحب [illegible]

في بعض الاحاديث النبوية لان ذلك [illegible]

انما قصد به عرض [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امر الامام الاعظم [illegible] الكبير [illegible]

اهل الفضل في مجلس الامام [illegible]

واكرم الناس بالقيام الى [illegible]

وحديث لا تقوموا كما تقوم الاعاجم يعظم بعضهم بعضا
حديث ضعيف مضطرب السند فيه من لا يعرف وحديث من
احب ان يتمثل له الرجال قياما الحديث اجاب عنه الطبري بان هذا
الخبر انما فيه نهي من يقام له عن السرور بذلك لا نهي من يقوم
له اكراما له واجاب عنه ابن قتيبة ايضا بان معناه من اراد
ان يقوم الرجال على رأسه كما يقام بين يدي ملوك الاعاجم
وليس المراد به نهي الرجل عن القيام لاخيه اذا سلم عليه احتج
ابن بطال لجواز القيام بما اخرجه النسائي من طريق عائشة
بنت طلحة عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم اذا رأى فاطمة ابنته قد اقبلت رحب بها
ثم قام اليها فقبلها ثم اخذ بيدها حتى يجلسها في مكانه قلت و
هذا الحديث قد اخرجه ايضا ابو داود والترمذي
وحسنه وصححه الحاكم وابن حبان واصله في الصحيح كما سيأتي
في المناقب وفي الوفاة النبوية الى اخرها قاله الحافظ و
قال العلامة الشيخ محمد طاهر الفتني في مجمع البحار في غرائب

[illegible]

استحباب القيام عند دخول الافضل وغير القيام المنهي لان
ذلك بمعنى الوثوب وهذا بمعنى النهوض وليس هو القيام الذي
يتعاهده الاعاجم تعظيما وانما كان سعد وجعا لما رمي في اكحله
فامرهم بالقيام ليعينوه على النزول من الحمار لئلا ينفجر عرقه بالاضطراب
ولو اراد التعظيم لقال قوموا لسيدكم وفيه نظر لان اللام في لسيدكم
قيل قوموا واذهبوا اليه تلقيا وكرامة تشريفه وصف السيادة
واحتج به الجماهير لاكرام اهل الفضل بالقيام اذا اقبلوا قال
القاضي وليس هو من القيام المنهي عنه انما هو فيمن يقومون
عليه وهو جالس ويتمثلون قياما طول جلوسه وحديث لا تقوموا
كما الاعاجم يعظم بعضهم بعضا اي تعظيما لا يحل بأن يتسبب لا التعظيم
لصلاحه وعلمه وحديث كانوا اذا راوه لم يقوموا له وذلك
للاتحاد الموجب لرفع الحشمة ومتى صفت القلوب استغنت
عن تكلف اظهار ما فيها والحاصل ان القيام وتركه يختلف باختلاف الازمان
والاشخاص انتهى وقال العلامة الملا علي القاري في مرقاة

المفاتيح شرح مشكاة المصابيح [illegible] قوموا إلى سيدكم [illegible]

أي لتعظيمه [illegible] يستدل به على [illegible] فيكون الأمر للإباحة

لبيان الجواز [illegible] قوموا لا [illegible] القول [illegible] ذلك

مريض [illegible] والأظهر [illegible] وتعظيم [illegible] قوموا

سيدكم [illegible] الطيبي [illegible] في هذا المقام [illegible] الإمام

وقال بعض العلماء في الحديث إكرام أهل الفضل من علم

صلاح أو شرف بالقيام إذا أقبلوا كذا احتج بالحديث جماعة

العلماء وقال القاضي عياض القيام المنهي عنه [illegible] قياما طول

جلوسه وقال النووي هذا القيام للقادم من أهل الفضل مستحب

وقد جاء فيه أحاديث ولم يصح في النهي عنه شيء صريح وقد

جمعت كل ذلك [illegible] قال الإمام حجة

الإسلام القيام مكروه على سبيل الإعظام لا على سبيل الإكرام

[illegible] بالإكرام القيام [illegible] كما [illegible] عليه الصلاة

[illegible] بالإعظام [illegible] القيام [illegible] جالس على عادة الأعاجم

العجم وقال الملا علي [illegible] المذكور فيها [illegible] في حديث كانوا إذا

رأيته لم يقوموا له الماشين من كراهيته لذلك استقباحهم
لم يتضمنه السبب وهنا لأنه لعادة المستكبرين المتجبرين بل اختار التشبه
على عادة العرب في ترك التكلف في قيامهم وجلوسهم وأكلهم
وشربهم ولبسهم ومشيهم وسائر أفعالهم وأخلاقهم ولهذا ورد
أنا وأتقياء أمتي برآء من التكلف قال الطيبي ولعل الكراهة
بسبب المحبة المقتضية للاتحاد الموجبة لنفي التكلف والحشمة و
يدل عليه قوله لم يكن شخص أحب إليهم من رسول الله صلى الله عليه
وسلم وقال الإمام الصادق رضي تمام الاتحاد ثبتت الحقوق بينهم
سقوط التشريفات [illegible] الاستعداد وانتفاء قاسها والكلفة من شرائط
الصحبة لكن في ضمنها نوع من الأجنبية ونفي التكلف فإن تمام الاتحاد
ليطوي بساط التكلف بالكلية فلا تدرك بالإمساك نفسه
لأن هذه الآداب لطف سره ثم إن الآداب الباطنة فإذا
القلوب بالمحبة استغنت عن تكلف إظهارها إلا بها وكذلك حصل
أن القيام وترك التكلف بحسب الأزمان والأشخاص والأحوال
وقال الملا علي المذكور فيه أيضا في حديث من سره أن يتمثل

لا الرجال قياما الحديث فيحمل هذا الوعيد لمن سلك فيه طريق
التكبر بقرينة السرور بالمثول واما اذا لم يطلب ذلك فقاموا
من تلقاء انفسهم طلبا للثواب او لارادة التواضع فلا باس به وقد
روى البيهقي في شعب الايمان عن الخطابي في معنى الحديث هو
ان يامرهم بذلك ويلزمهم اياه على مذهب الكبر والنخوة قال
وفي حديث سعد دلالة على ان قيام المرء بين يدي الرئيس
الفاضل والوالي العادل والمتعلم للمعلم مستحب غير مكروه
قال البيهقي هذا القيام يكون في هذا المقام على وجه البر والاكرام
كما كان قيام الانصار لسعد وقيام طلحة لكعب بن مالك ولا ينبغي
للذي يقام له ان يريد ذلك من صاحبه حتى ان لم يفعل حنق عليه
او شكاه او عاتبه وقال الملا علي المذكور فيها ايضا في حديث لا تقوموا
كما تقوم الاعاجم يعظم بعضهم بعضا اي لماله ومنصبه وانما
ينبغي التعظيم للعلم والصلاح ذكره ابن ملك قال شارح
من علمائنا ايضا اذا كان القيام للتعظيم فحسن انتهى تكميل
الجواب في الاستشفاع بعالي الجناب قال السيد السمهودي

فائدة اعلم ان الاستغاثة والتشفع بالنبي صلى الله عليه وسلم
وبجاهه وبركته الى ربه تعالى من فعل الانبياء والمرسلين وسير السلف
الصالحين واقع في كل حال قبل خلقه صلى الله عليه وسلم وبعد خلقه
في حياته الدنيوية ومدة البرزخ وعرصات القيامة الحال الاول
ورد فيه آثار عن الانبياء صلوات الله عليهم ولنقتصر على ما ورد في
حديث منها ما رواه الحاكم وصحح اسناده عن عمر بن الخطاب رضي الله تعالى
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اقترف آدم الخطيئة
قال يا رب اسألك بحق محمد لما غفرت لي فقال الله يا آدم وكيف
عرفت محمدا ولم اخلقه قال يا رب لانك لما خلقتني بيدك ونفخت
فيّ من روحك رفعت رأسي فرأيت على قوائم العرش مكتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله فعرفت انك لم تضف الى اسمك
الا احب الخلق اليك فقال الله تعالى صدقت يا آدم انه
لاحب الخلق الي اذ سألتني بحقه فقد غفرت لك ولولا محمد
ما خلقتك صلى الله عليه وسلم وعلى آله واصحابه ... الطبراني
وزاد وهو آخر الانبياء من ذريتك الى آخر ما قال ...

واما اعتياد الناس من [illegible] بعضهم لاسيما في الحرمين
الشريفين من القيام عند ذكر الولادة الشريفة النبوية في
قصة كيفية مولد الذات المصطفوية صلى الله عليه وسلم تشريفه
وتمجيد وتعظيم وتمهيد لحضرته القدسية وداخل تحت قواعد الشرع وأصوله
وليس فيه مخالفة للسنة ولا مفسدة وهيئوا للدخول فيها وتوجيهات مختلفة
فقيل لتعظيمه صلى الله عليه وسلم عند ذلك وقيل لتصور حضوره
صلى الله عليه وسلم حينئذ وقيل لتصور انتقاله من عالم الارواح
الى عالم الاشباح او تخييل بروزه الشريف من بطن
امه المنيفة وقيل غير ذلك ولا يخفى ما فيها من الانظار والابحاث
والذي يفهمه هذا الفقير ان اصله هو شكر الحق تعالى على
نعمة ايجاده صلى الله عليه وسلم وخلقته وبعثته التي هي
من اعظم نعمه تعالى على العالمين واكبر منته سبحانه على كافة
المؤمنين كيف لا وهي نعمة لولاها ما خلق الله الخلق وما اظهر
المصطفى [illegible] ولهذا نطقت بها [illegible]
والمستحيل [illegible]

والرسل سيما نبينا وجبرئيل صلوات الله تعالى وتسليماته عليهم لكونهما
افضلهم خصوصا قال الله تعالى لقد من الله على المؤمنين اذ بعث
فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم اياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة
وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين وقال سبحانه وما ارسلناك
الا رحمة للعالمين وقال صلى الله عليه وسلم فيما رواه الديلمي عن
ابن عباس رضي الله عنهما مرفوعا اتاني جبرئيل فقال يا محمد لولاك
ما خلقت الجنة ولولاك ما خلقت النار وفي رواية ابن عساكر
لولاك ما خلقت الدنيا كذا عزاه لهما الملا علي القاري فيالها
من نعمة يجب على كل الخلق شكرها والشكر على النعمة يستلزم ذكرها
وذكرها في الملا خير من ذكرها في النفس لاجل ذلك وضع المولد
العاشقون اهل السنة والجماعة لذلك الذكر كيفية مخصوصة
من اجتماعهم وتخصيصا قلوبهم لذلك الشكر وتوجههم الى الله بالكلية
وذكرهم كيفية تولده صلى الله عليه وسلم الذي هو منبع طلوعها
وحين وجوده الشريفة وما ظهر في اثناء ذلك الحمل الشريف من
الايات الباهرات والخوارق والمعجزات وكيفية نشئه

صلى الله عليه وسلم بطلوع شمس وجوده السعود وبروزه من
عالم الغيب الى عالم الشهود وقدومه من عالم الارواح الى
عالم الاشباح وحضور الملائكة الكرام وآسية ومريم بنت عمران
وحضور حور الجنان حين هبوطه الى الدنيا والبشارات بهم اليه ان
سرى وفيض حين في سماوة وعليين تحية سادة وابشارا
الانس والجن والوحوش والطير والملائكة واهل البر والبحر والدنيا
والآخرة بقدومه صلى الله عليه وسلم فيسمون جميع ذلك بالمولد الشريف
فيتلونه ليتشرفوا بكمال السرور بتجديد اتمام الحبور وشكر الله على
حصول هذه النعمة العظمى والدولة القصوى ومن تمام ذلك الشكر
اطعام الطعام عقب ذلك المولد الشريف وكذا القيام ابتداء
شكر الحق تعالى على هذه النعمة السنية وقد كان يحق القيام
لاداء الشكر من شروع ذكر المولد الشريف الى انتهائه لان
الشكر لا يتم بمجرد ذكر النعمة وحيث كان في ذلك حرج وتكليف
اكتفي بالقيام الشكري عند ذكر الجزء الاعظم من ميلاده
صلى الله عليه وسلم الذي هو وضعه الشريف حين ظهور وجوده

وتخصيص اداء الشكر بالقيام مدلل بدليل عادة العرب لعربا
وبدليل حديث قيامه صلى الله عليه وسلم بعد الختم للشكر والدعا
وحديث بشارة عائشة رضي الله عنها وبدليل قيام المصلي و
حمده وشكره على التوفيق لاداء العبودية للمالك المعبود وفي
الركوع والسجود الاحتساب ان من فاته القيام مع الامام
وادرك الركعة ومن فاته الركوع فاتته الركعة اما عادة العرب
ففي تاريخ الخميس قال في المنتقى روي ان امنة لما ولدته
صلى الله عليه وسلم ارسلت الى عبد المطلب وجاءه البشير
وهو جالس في الحجر معه ولده ورجال من قومه فاخبره
ان امنة ولدت غلاما فسر بذلك عبد المطلب قام هو و
من كان معه ودخل عليها فاخبرته بكل ما رأت وما قيل لها
وما أمرت به فاخذه عبد المطلب فادخله في الكعبة وقام
يشكر الله ويشكره على ما اعطاه [illegible]
حديث قيامه صلى الله عليه وسلم بعد الختم للشكر [illegible]
ففي الشرح [illegible]

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه
وسلم اذا ختم القرآن دعا قائما قال كذا رواه ابو الفرج بن جوزي
في كتاب الوفا وبروايته عن ابي جعفر قال كان علي بن الحسين رضي الله
عنهما يذكر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان اذا ختم القرآن حمد الله
بمحامد وهو قائم ثم يقول الحديث قال واخرجه البيهقي في شعب
الايمان انتهى واما حديث برارة عائشة ففي صحيح البخاري عن عروة
عن عائشة رضي الله عنها في حديث الافك قالت فوالله ما رام
رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا خرج احد من اهل البيت
حتى انزل عليه فاخذه ما كان ياخذه من البرحاء حتى انه ليتحدر
منه مثل الجمان من العرق وهو في يوم شات من ثقل القول
الذي ينزل عليه قالت فلما سري عنه وهو يضحك فكانت
اول كلمة تكلم بها ان قال يا عائشة اما الله فقد برأك فقالت امي قومي
اليه فقلت والله لا اقوم اليه ولا احمد الا الله عز وجل
قال القسطلاني قومي اليه صلى الله عليه وسلم فاحمديه واشكريه
اي اشكريه على ذلك بالقيام اليه وكان القيام اليه

صلى الله عليه وسلم هو الافضل الاكمل كما سنذكره في ذلك

المقام الذي [illegible] وشكره على تفضيل الصديقة [illegible]

المنزل عليها من الحق المتعال [illegible] الاكمال على الخلق [illegible]

فكيف لا يجب القيام من جهة [illegible] صلى الله عليه وسلم

عند ذكر ما انعم عليه به [illegible] الشيخ [illegible]

والاخرة [illegible] والاصل [illegible]

المنقول من الكتاب فقال [illegible]

[illegible] في كتاب انسان العيون في سيرة الامين المأمون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قال [illegible]

[illegible]

صلى الله عليه وسلم من عالم [illegible]

[illegible] وقد تابعه على ذلك [illegible] الاسلام

في عصره فقد حكى بعضهم ان الامام السبكي اجتمع عنده جمع كثير
من علماء عصره فانشد بالقول الصرصري رحمه الله في مدحه
وشرفه وتعظيمه صلى الله عليه وسلم قليل لمدح المصطفى الخط
بالذهب على ورق من خط احسن من كتب وان ينهض
الاشراف عند سماعه قياما صفوفا او جثيا على الركب فعند
ذلك قام الامام السبكي رحمه الله تعالى وجميع من بالمجلس فحصل
انس كثير بذلك المجلس ويكفي ذلك في الاقتداء وقد قال ابن حجر
الهيتمي رحمه الله والحاصل ان البدعة الحسنة متفق على ندبها
وعمل المولد واجتماع الناس له كذلك اي بدعة حسنة ومن ثم
قال الامام ابو شامة شيخ الامام النووي رحمهما الله تعالى ومن
احسن ما ابتدع في زماننا ما يفعل كل عام في اليوم الموافق
ليوم مولده صلى الله عليه وسلم من الصدقات والمعروف واظهار
الزينة والسرور فان ذلك مع ما فيه من الاحسان للفقراء
مشعر بمحبته صلى الله عليه وسلم وتعظيمه في قلب فاعله
وشكر الله تعالى على ما من به من ايجاد رسول الله صلى الله عليه وسلم

الذي ارسله رحمة للعالمين انتهى كلامه قال السخاوي لم يفعله
احد من السلف في القرون الثلثة وانما حدث بعد ثم لا يزال اهل
الاسلام من سائر الاقطار والمدن الكبار يعملون المولد ويتصدقون
في لياليه بانواع الصدقات ويعتنون بقراءة مولده الكريم
ويظهر عليهم من بركاته كل فضل عميم قال ابن الجوزي من خواصه
انه امان في ذلك العام وبشرى عاجلة بنيل البغية والمرام
واول من احدثه من الملوك صاحب اربل وصنف له ابن دحية
رحمه الله كتابا في المولد سماه التنوير بمولد البشير النذير
فاجازه بالف دينار وقد استخرج له الحافظ ابن حجر اصلا
من السنة وكذا الحافظ السيوطي رحمهما الله تعالى انتهى
مختصرا وهذا اخر ما اوردناه في الجواب بعون الملك الوهاب
من الاحاديث الصحيحة والنقول الصريحة والبراهين الباهرة
والحجج الظاهرة والتحقيقات الدقيقة والتدقيقات الانيقة
فرحم الله المنصف المتأمل البصير الناقد الذي اذا عرف
الحق اذعن له وقبله ولم يعاند فقد ظهر الحق واستنار ظهوره

آمین بحرمة النبی المختار و آله و اصحابه الاخیار و بحرمة ...

المتین و هو حسبنا و نعم الوکیل و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

و صلی الله و سلم علی سیدنا محمد سید الانبیاء و المرسلین شفیع

المذنبین المبعوث رحمة للعالمین و علی آله و اصحابه و من تبعهم

باحسان الی یوم الدین * تمت تم المکتوب اللهم صل و سلم

علی محمد النبی و بارک و علی آله کما تحبه و ترضاه و تشفعه

فینا و ترحمنا

ذکر کیفیت دعا و اجابتش باصطلاح شیخ کبیر

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله

و اصحابه و اتباعه اجمعین اما بعد بدانکه درجات مسئله باشد مخصوصه

تجلیات حکم لازم موطن است و درجات موجودات مختلف چه

مسئول با شخص مخصوص در متحقق باید از وجودات اثر ...

لازم تضرع و خشوع و خضوع مستلزم تجلی حقیقی که مبینات

تا حسب الدعوات معرفت تضرع الهی بالنجاة و تضرع ما جاءت

و مقتضای انها خلاصه عبادت است قال صلی الله علیه وسلم
الدعاء هو العبادة و الدعاء مخ العبادة فی المشکوة و چون بر
نظر داعی تا افعال عباد با افعال حق سبحانه لازم و ملزوم باشد
پس دعائیکه خلاصه عبادت است مقصود خشوع و خضوع و اظهار
ذل و افتقار مع الرضا است و تا تمایز اثر فعل دعا فضل ا
و چون برگزرد سکوت هم افضل هم و درین محل دعا باذن
اطاعت است و بخلاف انچه هوای نفس است که میسر مفهوم
افرایت من اتخذ الهه هواه زین پس سخن است در اجابت
دعوات قال صلی الله علیه وسلم اعلموا ان الله لا یستجیب دعاء
من قلب غافل لاه رواه فی المشکوة و فیه عن سلمان الفارسی رضی
قال قال رسول الله تعالی صلعم لا یرد القضاء الا الدعاء
الحدیث رواه الترمذی باید دانست قضا دائر است میان
قاضی و مقضی مراد و دعا دائر است میان داعی و مدعو
پس او سبحانه قاضی است باعتبار و مدعو است باعتبار
پس معنی آنکه میگرداند او سبحانه که مراد مدعو است قضارا

که خبر از مقتضی است بدعای داعی حسب را ذکر فرمود صلعم بلاغ
المرام و فصاحة الکلام پس او سبحانه را ذات است برای فعل خود
نه غیرش ازانکه مانع و منازع نیست مر فعل او سبحانه را پس قضا
و قدرش از فعل او سبحانه معلوم او سبحانه است باید دانست
قضا بمعنی اجرا است لقوله تعالی و اذا قضی امرا انما یقول له
کن فیکون ه و گاهی تجرید کرده میشود بمعنی مضاف الیه خود پس
محکوم میشود بان بالعرض پس بمعنی اجرار درینجا تجلی حادث
است پس قبیل رد قضا بتعلیق دعا در مرتبه مبرم ممنوع التغیر
و تقیید قضا را مر زبان باید دانست قضا و قدر از صفات
اضافیه متعلق بصفات حقیقیه او سبحانه بمعنی مخصوص خود است
نه آنکه قضا مرتبه اجمال معلوم است و قدر مرتبه تفصیل معلوم
ازانکه علم قدیم اجمال و تفصیل را کمال بسیط خودش ثابت
و الاجهل در جهتی لازم است و الا اجمال تفصیل باطل بکمال البسط
و الله تعالی اعلم بالصواب و فرمود سبحانه و اذا سألک
عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان ط

قلب بعبیدی الی ولیومنوا بی لعلهم یرشدون ترجمه و تحقیق
الوقوع است که هرزمانی سوال کنند ترا بندگان من کیفیت
ما یجوز فی المضافات و آن چنانست که سوال از من پس تحقیق
نزدیکم بذات خودش این قید بذات تحقیق در خلاف آنست که
گفته شد نزدیک است بصفات خود نه بذات تحقیق این
در ذکر کیفیت المعیة والقربة والاحاطة مذکور است هم بیان
اجابة چنانکه قبول میکنم دعای دعاکننده را هرگاه که خواند مرا
هرگاه تبیین است پس باید که جواب خواهند لقبول مسئول انه
یا جواب دهند بقبول مخبر به کشف کافی بیان قبول قضا
مسئول هم خاص برای من است درین طور دعا که مسالت
با رسول صلعم واقع شود یا برای من است رضای من یا قربت
یا اجابت خصوصا یا عموما بی تردید و باید که ایمان آرند بمن
درین مسالت با رسول صلعم و استجابة که منتج نتایج رضا
و غیره خصوصا یا عموما هست پس شفقتا و رحمتا بحواله اخفیاء
اصفیا فی عباد فرمود امید هست ش امید میکنم یا کنند هم که ایشان

براه شوند بقبول این مدعا سخن اسی مسالت با رسول کریم
صلعم واجابت از سبحانه وسلم است که ایمان صفت اختیاریه
عبد است پس ترجی مشیر شفقت و رحمت تواند شد نه مشیر احتیاج
که عدم احتیاج خود ظاهر است هم باید دانست اذ ظرف
است بشرط تمام الزمان تحقق الوقوع پس مقتضی است ب
ایا جواب سوال نذکر الکیف دراباد حذف مفعول ثانی مشیر
توسعش ماست رعیاً و با اضافة عام است مظهریت التضمنی و التزا
بموجودات قدیمه بنابر عموم لفظ و خاص است مظهریت التضمنی
بموجودات قدیمه بنابر خصوص محل اسی مسالت با رسول کریم
صلعم و استعارت مفید مبالغه تشبیه قرب ذاتی مسلم اهل تحقیق
و حذف مفعول قریب تجوسعش مشیر تفاوت مراتب قرب
بر وفق تفاوت مراتب مفعول لیس قرب بعید سائل از رسول
کریم صلعم مقتضای قبول خصوص محل استشهادات است
و مقتضای عموم لفظ اشکالات و تمیز ایشان درین اشتباه که
اشارت آن ... خاصه طالب ... فلیعبد او را

صیغه

دیگر وارد ایقاع جهل است از ایشان بصیغه تثبیت و تو
صفت اضافی رسول الله تعالی صلعم با چنین فضائل که نیست
و نفی استقلال از صفتش صلعم چنانکه در کریمه قل لا املک لنفسی
نفعا و لا ضرا الآیه است با اخبار پیشین اعجاز در صورت فلیستجیبوا
بصیغه غائب طلب است و ضمیر امر غائب و اسم الفعل راجع بعبادی
بمراد مخصوص المحل یا اثبات فضیلت صفات اضافی رسول کریم
است صلعم با چنین فضائل که نیست در مقابله منکرین با اثبات
پیشین اعجاز در صورت فلیستجیبوا بمعنی فلیجیبوا با رجوع ضمایر
امر غائب و اسم الفعل بسوی عباد بمراد عموم لفظ غیر مخصوص المحل
است تدبرو انسب است نه با آنکه در مفتری و بهر صورت
جواب سائل از قرب مذکور بشان نزول است با زیادت
مطالب دیگر بتعلیم طریقه احسن در دعا و سیاق الفاظ با ثبت بدلالت
تمثیلی و استعارت ترکیب نحوی اذا سالک عبادی
مشبه عنی بتقدیر کان سال عنی مشبه به استعارة تامه تمثیلیه
تمثیل بذریعه مشبه و مشبه به شرط تحقق الوقوع عام الزمان

بجا تشبیهیه اذا است ثانی قریب بسبق تقدیر یا الاتیان مبتدا متعلق
قریب جمله مستانفه عنها مشبه اجیبابکم شرطیه مستانفه باستیناف
بتقدیر حرف تشبیه ای کما اجیبابکم مشبه به پس این مجموع
جزاء شرط اذ بسالکم است جمله خبریه و این تقریر استیناف
و تشبیه از تفصیل مطلق توان دریافت و الا وصل توصیفا
یا عطف جزاء است با اجمال شد مستاخری باید فلیستجیبوا لی و
ولیومنوا بی جمله معطوفه جزاء شرط محذوف است ای اذا کان
الامر کذا و موید این ما کریمه ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوک
فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما
است و آمنوا فی یا عبادی الله و نیز باید دانست در صورت
اختیار عن حکایت با طوالت بحذف بی دلالة قل لا بد منه جزاء
بسبب عدم استقامت معنی این ابیض ش ای فانی قریب
هم برین شرط ش ای اذا سالک هم است ش مربوط
است بطوالت هم و حذف بی مقصود و تاویل باشارت
بلطف خاص سبب لعباد بمقابله وساطت با رسول نا محمود

و تتمیم شرط و تعمیم اذا الی معنی لو در این کلام صحیح نیست یسالونک
عن الروح قل الروح من امر ربی و یسالونک ماذا ینفقون قل
العفو مستقیم المعنی شود و اگر اذا کان برده شود بیا مضی بر
سوال تجرید جزا بلفظ قل بنا بر سبب اتصال زمانی در جزا و شرط
با ذا العفو است ش ای شرطیه با اذا است تحقق وقوع
جزا با تصال زمان خواهد که شرط را تاثیر در جزا است
و حال آنکه شرط محقق الوقوع مقتضی الزمان بالماضی است
پس استقامت معنی جزا بلفظ قل چون توان شد ثم [illegible]
ش عطف است بر جمله بنا بر دلیل لغوی ثم صحت جزا
بشرط ممکن الوقوع بجعل جاعل است پس با وقوع شرط
شود مگر بوقت جعل جاعل بحذف ذکر شرط اذا در این
تحقق ش صیغه ماضی هم بشرط ان ش ای وقت جعل
جاعل وقت شرط است نه وقت وقوع بحذف ذکر شرط
اذا و حذف ان تحقق بشرط ان هم که در اینجا مستقیم المعنی
ثم الی [illegible] لفظ شان نزول و تعبیر قل بجعل ش ای در نظم

صیغه جمع فاعل سالک است و در سوال مذکور شان نزول
تفرد سائل هم فهمیدن بسبب است و اگر گمان برده مستقبل
خلاف زمان سوال مذکور است لیکن آنکه جواب سائل از قرب در زمن
ضمن مستقبل گردد و جزا ممکن الوقوع متتابع و مخصوص الزمان با
شد اشارت است باستفادت معنی قل مقابله شرط مستقبل
مخصوص الزمان موجود عالم شهود هم و لیکن تحقق وقوع شرط
بزمان مستقبل مرعی نیست و اگر باشد مقوله قل انه است
و لیکن ای مشیر تخصیص اظهار رحمت بقرب و اجابت تواند
و میشود حذف قل در استفادت معنی تعمیم اذ المفهوم شرط و جزا
قل متعینات منظور فیه است و اگر گمان برده شود بعموم زمان
اهمال سوال قرب در زمان عام تحصیل حاصل بشهرت تحقق
قرب حق تعالی از کتاب شد الله تعالی و کتاب الرسول صلعم
هم است و اهمال جواب بعدم اهلیت استماع بعض سائل
شد است هم یا بعدم جواب به بعض سائل مخالف امر شد
است و این تردید است بر اهمال جواب هم با وجود شمول سائل

بعموم عباد و تفصیل مطابق ما فی نوشته شد و بعضی [illegible]
بجز این شرط امی اذا دعوتم او دعوتهم منافی ایمان طائفه است
حاصل عباد است چه امر بغیر حاصل قرار نشد تحقیقین و لغو نیز
و نیز ایمان بایمان حاصل باطل است و معنی تاکید استقلال
چه تاکید بعده عدم باطل و تاویل ابطال التعدد هم و بعضی تفصیل الخ
و افادت معنی تقلیل فائده تکثیر است و بعضی منزول از قصر میکنند و
تاویلش بمعنی راجعین حاضرین یا غائبین مذکور است بجواز
اصلش که بمعنی تمنی است و نیز باید دانست که این مسئله و دعوت
استعانه از رسول کریم صلعم قرار شده و نیز دعا بتوسل [illegible]
عالم روح و عالم شهود و عالم برزخ عموما از انبیاء و اولیاء و
ملائکه علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام فرموده صلعم توسلوا الی الی
ربکم + و آن خواست شفاعت از دوست صلعم یا خود است از
حق تعالی بکرامتی که بجاه او است صلعم چنانچه در شب شریف
از حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام مذکور است یارب
اسالک بحق محمد ان تغفرلی و از آنحضرت صلعم اللهم انا نسألک

حق الآثمین تعلیمه ان تقتضی شرح اللمه و در امر فرشته
و ان تحییلی من الشاره و چون در لحد حضرت فاطمه بنت اسد در آمد
صلعم دعا کرد صلعم ادبه الذی یحیی و یمیت و هو حی لا یموت اغفر لامی
فاطمة بنت اسد و وسع علیها مدخلها بحق نبیک و الانبیاء من قبلی فانک
ارحم الراحمین باید دانست هرچه کند او سبحانه از نفع و ضرر و خیر و شر
همه راجع بحکمت مصالح اوست سبحانه بوجوب حق و غرض که
مستلزم جبر و اضطرار باشد سبحان از جمیع آن لیکن مقتضیات
کرم و رحم او سبحانه و کرامتی که بجا آورده است حسب آن
که متاثر از وجوب و ایجاب اوست سبحانه کما قال سبحانه حقا
علینا ننجی المؤمنین و قس علیه انتبار دو قول است که گفته اند تحقیق
قرآن گفتن ممنوع است چه هرچند تحقیق اکثر تیارات است
دلیلی آورده اند بر تعدد هم که ذکر حق سبحانه فرموده
بر قرآن مجید و حدیث شریف هم زمین پس آن است در
اثر دعا باجابت حق سبحانه و ان بالکمال است حسب مراد تخصیصا
با عجاز ای بی اشتراک غیر اعجاز و تعمیما کرامت

حق است با شرکت غیر یعنی اشیا و معوق (؟) هم و شده و ذا
مجبوری با استحقاق تخصیص اشیا که مراست بصورت پیشتر
با شبهات اشیا پنجه معدوم با اول است چه (؟) تخصیص اشیا
عیوب معتبره دیگر است و آن نیز با تعالی است که با استحقاق
الی الاخره تمیز اوست با ذات به (؟) بوده است که در مقابل
مقتضا است حکمت و رحمت و اقتضا (؟) نیز از منزلت
والیسال به نفع ما خواسته و این است [illegible]
تعلیم و اعراض حکمت و کفران حیثیت و این سبب است او را
[illegible] با آنچه ذکر شد تخصیص [illegible] باقی [illegible]
[illegible] بعید نیست (؟) است و او را حق دعوا
[illegible] و آن هم قبول است کما قال سبحانه اجیب دعوة الداع
اذا دعان الا [illegible] اذا [illegible] الا [illegible]
[illegible] فاخرج [illegible] الیه [illegible]
[illegible] قطعی [illegible] عطا [illegible]
قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال فانک من المنظرین

دو دعای فرعون استدراجا لهم تا بید دانست در کریمهٔ فیکشف ما تدعون
الیه ان شاء الا ایاه ان شاء متعلق بکشف ما تدعون الیه است
بالحال حسب مراد با تفاوت مراتب مذکورش که در ترتب اثر
دعا مذکور است هم پس نفی میکند اجابت دعا را که ترتب اثر
بالمستقبل باشد یا ببدل ورنه معارض باشد عموم اجیب دعوة
الداع را و نیز بدانکه سلب نسبه احتیاجی محتاج بمحتاج الیه
که بحقیقت خودش غیر منقطع است مطلقا پس تمیز از سلب
نسبه احتیاجی هم سلب مطلق محتاج خواهد فکیف و بعضا
موافق دعوی است پس اینکه اقتضای بعض حاجات
پس نفی بعض ماول باشد به بدل بالحال یا بالمستقبل یا بما
هم و اگر قطع نظر کرده شود از دعا با نجاح حاجات کفار
استدراجا لهم نسبه غیر متعلق بدعا و دعوی بی دلیل خلاف
ما ثبت فیه است زین پس سخن است در تحقیق معنی
و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال ۝ بدانکه دعا مضمون عبادت
است و مضمون طلب است نیز در دنیا و هم در آخرت لیس با تخصیص

نزول به جهت اقتضای شأن باری تعالی عظم موافق تحصیل
نزول حکم کرده شود است آنچه درین عالم از کفار نسبت به بتان است
استعانت باشد یا عبادت ضلال است لعبادتی است با مفعول فیه
جز حتمی لیکن نسبت عبادت به خواسته کافر گردد بنسبت ضلال است
گم بی دو عبادت با بجائی نرسیدی تا رسیده گم شد فی است
منیته و نابود شده نه عند الله تعالی اجرا نخواهد ... قبول
دعا است و آنچه در آخرت است از الله سبحانه استعانت اند اکثر
گم شد فی است اجابت پس تعارض رفت زین سبب باید دانست
انکار اجابت دعا کفر است بانکار نصوص قطعیه العیاذ بالله تعالی
منه اللهم وفقنا لما تحب وترضاه اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة
وعلی جمیع آله کما تحب وترضاه وشفعه فینا وارحمنا به

ذکر کلمه حدیث شریف لا تتخذوا قبری وثنا و حدیث شریف لا تتخذوا قبری عیدا

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستغفره علی الذنوب

الشهدا پس از آن با شهیدین قبر ... سیم از ... اتصال تشبیه

هرکه اختیار بکنند قبر مرا مسجد باید دانست اقتدا و سجده کنند

بمعنی مسجود الیه است نیز کما فی قوله تعالی خرّوا له ... احکم

الرسول الا بسیار استفاده تاکید نهی باصل استدلال ای باطل

افتراء است نه بجز غرض تاکید هم و استفاده قوت مستقیم

باقتضای نهی و لطافت اختیار لفظ وثن بجهت رعایت تشبیه

بدلیل امتناع معقولیت ثانیه تا بعد مرا سلم ... مفید

توهم وجه تشبیه بعوارض ذاتیه اقرب بتشبیه بعوارض عارضیه

ابعد بتشبیه وثن تاکید معنی عند با اتصال معلول به استدلال

مطلب تاکید بر توهم است و بالتعلیل بر اتصال متعلق مفید

با تاکید هم و مقصود تشبیه از عوارض ذاتیه اقرب به تشبیه است

بوثن نه از عوارض عارضیه ابعد بتشبیهم پس حاصل آنکه هرکه

اختیار بکند قبر مرا مسجد یا مجری آن و کرده بسجود وثن لب

اثری دارد از مقصود مسلم کما قال صلعم من زار قبری کنت له

شفیعا و شهیدا ... و این حدیث شریف ... [illegible]

قسم ضمنی و اعتبار است بدلالت بالاشارت به تشبیه پیشین گرفتی
گرفتن قبر مبارک رسول صلعم وقتیکه وجه و پایه معبودیت یا قبلیت اتخاذ
مرتبت مستقله را که انطباق پذیرفته و آنکه بدین شان
که قبر شریف حضرت رسول صلعم را وثن گرفته یعنی غیر نا نش
اعجاز است به تشبیه پیشین گرفتن قبر مبارک رسول صلعم غیر با نفع
و در و جمع گفتن لفظ وثن هم و نیز تشبیه حقیقة عابدیه و معبودیه
نیست تحقیق حقیقة عابدیه و معبودیه از جهاتی تحقیقش در ذکر
کیفیة التسلیم والتعزیة واضح است و در تشبیه اشارتست بایدا
آنکه در وجه تشبیه معبودیة الوثن پرستا شیدن آن را و خلاف
بر تعمیه ریختن گل و صندل بر آن گرفته اند آنی را برین
لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هم و عبادت حق تحقیق
عبادت در ذکر کیفیة صحة اشتراک و معنی با مسجد اند بگو
است هم محمول مستوا اند شد که معبودیة مخصوصة الوثن که از
عوارض عابدیه المعبود تشبیه است مقصود باشد چنانکه از حدیث
شریف لاحق در است مشهود و بیان اعجاز اگر انطباق پذیرفته

و بتقدیر عدم ثبوت تقدم نوبی بجایی نرسد و تقدم حکمی بمقابله
موجود حقیقی اعتباری نگیرد پس انطباق ثبوت تقدم موجود
حقیقی است و عدم ثبوت تقدم معدوم حکمی است بعدم سابق
بخلاف عدم لاحق که معدوم حقیقی است هم و قوله صلعم اللهم
لا تجعل قبری وثنا یعبد اشتد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور
انبیائهم مساجد پس اخرجه الامام مالک وغیره هم مؤید این احتمال
آخر نتوان شد چه درین جمله ثبوت تقدم بفعل عباد مقصود نیست
بلکه محض نهی است بدلالة الخطاب مگر بفعل مخاطب پس دانا که آن
پس ای ثبوت تقدم بفعل مخاطب هم رسول است صلعم
واضح نیست پیشین که نهی بدلالة بالاشارت یا اقتضای
مر ثبوت تقدم را که بعد وجود قبر شریف مترتب انطباق
است بخلاف لا تتخذوا پس که مقصود آنجا ثبوت تقدم
بفعل عباد است هم و نیز لفظ یعبد دلیل تعبدیش عارضیه
فارق است میان مقصود حدیثین در وجه تشبیه بعوارض ذاتیه
و عوارض عارضیه باید دانست که از اصل اخذ پیدا است که

مسجد بر قبر انبیاء علیهم را اجابت نمیشد پرستند و الا مشغول ...
در جواز صلوات در مقابر است یا پیش مسجد و دیگر فتنه پیش ...
مخصوص صفة الوثن چنانچه چنین مسجد بنیاد علیهم ساختند پس ...
مستقیم الطرق نیست تا آن کس در بابی و البته در پیش فتنه کسی ...
که سجده بر قبر ... می پرستند پس چنانچه اعتقاد داشته باشد به رسول الله
تعالی صلعم قوله ... اللهم ... اعتقاد ... باشد ...
پرستیده باشد ... که شما ... زبان ...
صلعم اللهم لا تجعل قبری وثنا یعبد آمده است که این را
پنهان ... حضرت صلعم و حرمت قبر شریف ...
نشود چون معبودان اصنام در نار باشند صلی الله تعالی علی قبر
محمد فی القبور ... خبر ... است از ...
عالی باشد و گرفتن قبر مانند وثن ...
شان رحمة هم در حدیث شریف هم ... است ...
هم ... ادب و زیارت و تعظیم قبر ...
زیارت و ادب و تعظیم قبر و مقبور ثابت است باید ...

هر سوء ادب با ادب است لیکن بنهی از ادب بلکه هم ترک سوء ادب
بنهایت کفر رساند والله تعالی اعلم بالصواب. تفسیر
لا تتخذوا قبری عیدا اسم ... الی صلوة علی رسول
المحمود ... صلی الله علیه وسلم لا تتخذوا قبری عیدا ... تشبیه ... باختیار
قبر مرا عید باید است اخذ و اتخاذ ... است ... جواب
مقصود کما فی قوله تعالی خذوا ما آتیناکم بقوة الایة پس
نیز وجه تشبیه عرض اعرض تام نیز تشبیه ...
قبر شریف وعید هم یعنی پس ای عرض بعرض هم زیارت
زائر و لقاء ... زینت و ... عید که دنیا
اند و بار بیش نباشد یعنی کثرت بعرض ذاتیه که استفاده
معنی ... عرض ذاتیه عید ...
مراحم از رحمن دران روز ... و حذف حرف تشبیه
باستفاده قوت وجه تشبیه و تاکید معنی ... باتصال
مفعول به است پس عطف تاکید بر ... و تعلیق یا
تعلیل به اتصال باستفاده هم ... حاصل آنکه هرگز اختیار

زیارت قبر پیغمبر انچه لطافت سوی مسجد [illegible] و سر و [illegible]
که [illegible] است [illegible] شریعت [illegible] که جمعه و [illegible] نیت غیر [illegible]
زینت و [illegible] آن [illegible] و [illegible] از سر قدم و
[illegible] و [illegible] بانگ [illegible] انگه [illegible] زینت [illegible]
با آن [illegible] تا کسی [illegible] است و زینت از ادب تعظیم [illegible]
است قال سبحانه یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد الآیه
ترجمه ای اولاد آدم اختیار کنید زینت خود را از لباس و
[illegible] در نزد هر مسجد [illegible] لفظ [illegible] و [illegible]
[illegible] جمع [illegible] است و لفظ [illegible] عام است [illegible]
لباس [illegible] ظاهر یا باطن [illegible] تعظیم [illegible]
[illegible] تعظیم عبادت و شان نزول [illegible]
طواف [illegible] است [illegible]
[illegible] است و بدلالت التزامی [illegible]
[illegible] و این [illegible]
[illegible] است و ظاهر است که [illegible]

از تفصیل احضور سجده در هر وجه و هر و تصور مقتضای محبت
ایمان برسول است صلعم کما فی المشکوة فی جواب السائل الذی
قال انی احببت الله و رسوله قال صلعم انت مع من احببت و قال
انس رض فما رایت المسلمین فرحوا بشیء بعد الاسلام فرحهم بها
فتحقیق نهی السجود و الزینت در اسعه در تصور صلعم نیز باید از
تصور حضرت صلعم که بر هر واحد واجب است لازم سجود ا
نهی سجود بر بعض احد نتواند شد مگر مع الغیر پس لازم نهی با
تصور و آداب حضرت صلعم بر هر واحد است ... تحقیق ترک
زینت که کنند زینت است تا آنکه نهایت کار به بیکی
نهی شد رسد و تاویل آنچه از حضرت حسن بن حسن و امام
زین العابدین رضی الله تعالی عنهم در منع مکث بر مزار بابرکت
و الد رحمة للعالمین صلعم با روایه این حدیث شریف
در منع وقوف لازم حضور مرتیست از کتب اهل سنت و
نباشد باید دریافت چه وقوف حضرات ائمه اهل بیت صلوة
الله تعالی علی النبی الامی و علیهم اجمعین بر مزار رحمة اثار

صلی اللہ تعالی علیہ وسلم خود ثابت است فکیف المنع عن
الوقوف لازم الحضور الثابت و درین حدیث شریف ہم
اعجاز نیست بپیشین گوئی ہستی مردمان بزیارت مزار بابرکت
لازم السعادت بدلالۃ بالاشارۃ باقتضای نہی مرتبہ متقدم
یا ایہا الناس فلا تعقلون اللہم صل وسلم علی محمد نبی الرحمۃ
وعلی جمالہ کما تحبہ و ترضاہ و شفعہ فینا و ترحمنا بہ

وحکم کسیکہ منع نوشتن قران مجید از نجاست وسوختن آن با دیگر مطالب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ وعلی آلہ واصحابہ
واتباعہ اجمعین باید دانست نوشتن قران مجید از نجاست کہ نجس
است خفیفہ باشد یا غلیظہ قلیل باشد یا کثیر ودم مسفوح ہم
درین است مثل درتخصیص دم مسفوح کار افتادہ است
ہم حیا ہا نجس ظاہر کما فی شرح العقائد فی بحث وان الکبیرۃ
لا تخرج العبد المومن من الایمان لا تدخلہ فی الکفر ولا نجع

ــے ان المعاصی باجعله الشارع امارة للتکذیب علم کہ شد فلذا
بالادلة الشرعیة کسجود الصنم والقاء المصحف فی القاذورات والتلفظ
بکلمات الکفر ونحو ذلک مما ثبت بالادلة انه کفر انتهی فالقائها
علی کذلک العیاذ باللہ تعالی وقطع نظر از قرآنیت کفر
دیگر است با زکاتش واگر قرآن مجید نیست پس قطع نظر نحو
ندارد واز بحث خارج است وبدانکه قطع نظر در عوارض اند یکی
بدیگر است نه در ذات اگر نوشتن متشابهات قرآن مجید
بعض آن کفر است همچو اسمای الہی تعالی وحلیت رسول اللہ
تعالی صلعم وبعض آن نه مگر از قباحات سوء ادب خالی نیست
ودر نوشتن همچو تنزیل من القرآن با استغفار ورحمة للمؤمنین
تردد لاعلاج له است اگر با قرار قرآنیت نوشت یا بالقطع نظر
از آن کفر است واگر از متشابهات قرآن مجید است الضمیر
مستلزم کفر است پس از سوء ادب هیچ کل نحن است حیرت از انا
می آید هر از بش فرسوده شد وحسرت بر آنانکه بهوای نفس اصرار
نمودند آنجا که نحن در خلاف این از بعض فقها مبنا بیشانی

بحث مستطیع نظر از قرائنیست یا بی قطع نظر از آن شد گفته است که محصول به
خطاهای اجتهادی نتواند شد و به تکفیر مجوزین احتراز واجب تا دلیلی قائم
بتغییر صحیح نتواند شد در انجاس نگیرد و البته مخصوص از اماراتست که
و اعراض بالقطع نیست پس تا تحقیق علت حکمی نتوان کرد حکم
حکم به علت است آری مخصوص با اهانت و اعراض کفر است و
این مساهلت مشرعی سوداد ست بمصلحت شرعی تحسین آن فعل حضرت
ذی النورین رضی الله تعالی عنه که بضرورت مصلحت دین
از مقصود از بعثت رسول صلعم بود استدلال بر آنکه بجای آنحضرت
نتوانستند شد فاتقوا الله العظیم یا اولی الالباب بدانکه تبرک وادا
تبرکات و اماکن طیبات و تبرک و استعانت از الله تعالی و انبیا
و اولیاء صلی الله تعالی علی نبینا و علیهم از روی تعظیم مقتضای
دین و عقل است نه از روی بت پرستی نعوذ بالله تعالی من شرور
والله تعالی اعلم و الیه المرجع اللهم صل و سلم علی
محمد نبی الرحمة و علی جمیع آله کما تحب و ترضاه و شفعه فینا
و ترحمنا به . . . .

ذکر کیفیت ثبوت شفاعت تحقیقها والاختیار دون الاذن با دیگر مطالب . . .

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه علی آله و
اصحابه و اتباعه اجمعین دعوی متضمن دلیل بر اصلی چند است
اصل اول مرتبه ذات مستجمع جمیع صفات فی حد ها مستقل و کامل
و مفیض است و صفات با وصف خصوصیت تعین خود از احتیاج
قیام خود بذات فارغ نیند اصل دوم ظل ذات بنا بر استجماع
تام باشد نه ظلال صفات که با وصف خصوصیت تعین خود از احتیاج
تضمنی ظل ذات فارغ نباشند بنا بر اصل یکم اصل سوم جذب
ش بمعنی مقدر پس مفعول لازم است هم با انجذاب ش
ای جذبیکه حاصل به انجذاب است ای بالقوة الفعالیه هم ضروریست
جذبش ای انجذاب ضروری که حاصل است بجذبه هم محقق
ش تعلیل مستند هم شمل توانند شد هم اتحاد تضمنی ظل ود

ظل تعینین صفتی اتحاد هم گشته تواند شد ضرورتاش
تمیز است از حیثیت ظاهل ظل او اند شد هم نه در غیر آن ش ا
ظل عینی ظل هم پس عرض و اتحاد به حیثیت خصوصیت به بنا سبب
حال استقلال و اضافی حکم خاص تواند شد بنا بر اصل دوم
استقلال و استغنا بمعنی خود استن چیز برای کسی انکس با استغنا
بنفسه بنا بر اصل سوم است استقلالا و اضافة بعض هر دو
مر در تمیز است از حیثیت هم اصالتاش که از خصائص اولیا
است رفع تردید است از اصالتا اصل ظل ذات محمد رسول
الله تعالی است صلعم بدلالت ترتیب ضرورت ظهور تعینات
ش چنانکه در ذکر کیفیت وجود اول ظهور آنحضرت صلعم
مذکور شد هم از ظلی که مرتبه عالم است تا ذات باقتضا
ش از ابتدائیه است و تا انتهائیه و باقتضای مستلزم ظهور
هم تعین وجود است از ذات که سبب تعینات است الا انبیا
پس ظلال صفاتی بنا بر تعین وجودی بالضرورت محتاج
حضرت صلعم باشند از اینجاست که اتمام ش بطبقه اصطفا ان

هم شفاعة و ابدا منش محمد رسول الله تعالی است صلعم که شفا
کبری عبارت از ان تواند شد و نیز که ظلال صفات منش
با ترکیب اضافی موصوف یا ذو الحال هم با لا اصالت منش صفة
یا حال هم را تقدم بشفاعة جائز نباشد مگر بعد ظهور شفاعة کبری
بر توابع و نیز که شفاعة کبری با اقتضای مرکز که مستفیض است
از مرکز ذات و مستقل بتعیین صفاتی خود و مفیض منش است هم
نسبت بتوابع تواند شد منش ای شفاعة کبری هم و نیز که تا تحقق
اتحاد تضمنی طلبیه شفاعة محققة المقبولیة است و انعدامش در
انعدامش منش ای انعدام شفاعة در انعدام اتحاد تضمنی طلبیه
هم و اتحاد التذامی شائبه از ان منش ای اتحاد تضمنی هم دار
نه حقیقة منش ای اتحاد تضمنی هم پس شائبه از شفاعة هم تواند
داشت منش باید دانست که در شفاعة کبری جمله خلق شامل است
چنانکه در تفسیر معالم التنزیل از حضرت عبد الله بن عمر رضم
مروی است تا آنکه فیشفع لیقضی بین الخلائق الخ و در شفا
قاضی عیاض است الشفاعة الکبری للخلق اجمعین الخ و در اقسام

شفاعت است منها تخفیف العذاب عمن استحق الخلود فیها
کما فی حق ابی طالب لقوله صلعم وتعلیه بنفعه شفاعتی ولقوله
صلعم ولولا انا لکان فی الدرک الاسفل من النار پس اثبات
انکارش شاهد بعدم تحقق التضمنی تعادی طلبیه است تخفیف الاستحقاب
اصل اصل الشفاعة شش ای مذهب هم فالحق للقائل شش
اسے آنکه اعتقاد شفاعت کرد یا آنکه انکار شفاعت کرد هم اصل
باید دانست که نفی جاری میشود بر ترتب اثر متأخر ثبوتیه
که حاصل شود از ثابت متقدمش برای تجویز ترتب اثر متأخر
... نه بر ثابت متقدمش نه بر بعد دوم متأخرش پس
نفی شفاعت که نفی ترتب اثر متأخر از ثبوت ذهنی اولاد است
تقدم مصداق ثابت ممنوع النفی متعدیست پس اقتضا
اصل مذکور مقصد اهم قبش شفاعت محمد رسول الله تعالی است صلعم
اولا و شفاعت دیگران ثانیا فکیف النفی عما ثبت اصل
باید دانست که ترتیب در حقائق ثانیه است پس
ثبوت و سلب شفاعت پیدا است یعنی ثبوت شفاعت در

و اتحاد قضیتین طلبیه باشد و سلب شفاعت در سلب اتحاد قضیتین طلبیه

پس اذن [illegible] تعظیم و ثبوت [illegible] تشفیع [illegible] شفاعت که یکی

تجویز با لا اختیار با ثبوت اتحاد قضیتین [illegible] سلب تجویز با لا اختیار

با ثبوت [illegible] لا اختصاص اذن تجویز با لا اختیار

شفاعت [illegible] که قال سبحانه [illegible] البنات [illegible]

الذین هم [illegible] تعظیم است [illegible] استشفاع

جایز با لا اختیار [illegible] قصد ناشایسته پس از [illegible]

[illegible] تعظیم که [illegible] تعظیم [illegible]

[illegible] جایز با لا اختیار [illegible]

[illegible] قصد ناشایسته [illegible]

[illegible] خلاف تعظیم [illegible]

[illegible]

[illegible] یا ایها النبی [illegible]

[illegible] الا [illegible]

[illegible] تعظیم است در جایی

شکر خدا و بهشت انشاء الله تعالی زین پس سخن است تمسک
مخصوص مسا که در سوره بقره قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا خلة و
لا شفاعة والکافرون هم الظالمون ۝ ترجمه ای کسانی
که ایمان آورده اند بذل کنید بجهت رضای حق تعالی
از آنچه بخشیده ایم از خزینهٔ طعام شما را پیش از آمدن روزیکه
نه فروختنی است در آن نه خریدنی و دوستی که حمایت متوقع
شود نه خواستن چیزی برای کسی و حال آنکه کافران
[illegible]
این حمایت نتواند و اعراض است که تحفه با کافران
که مورد عتاب هستند خصوصا ... چیز است از سخن تفهیم
در ... سخن تنبیه با مومنان که مورد الطاف هستند که انفقوا
شی بهتر است از سخن تفهیم در هر سالک ارشاد است که انفقوا
بس منافق و منافقه ... فرمود و شکر
انفاق عام است از انواع بخشیده یا نفقه ... الله

و خاص است از جان محبت ایمانا که درینجا مقصود است باقتضا
النص شش ورنه نفی وسائل رستگاری که لازم کفار است بست
نباید هم ونفی وسائل رستگاری یعنی بیع وخلة وشفاعة از کفار
طغام بعدم قبول امر ایمان که درین خطاب مخصوص کرده شده
نه از مومنان زیرا که بیع وخلة وشفاعة از مومن برای
مومن ثابت است که مصداق متقدم همین است مر نفی ثبوت ذا
را که نفی کرده شد ترتب اثر تناصر نسبت بکفار از مرعوبات
شان نه غیر شش لیس به غیر بیع وخلة وشفاعة که از مومن برای
مومن ثابت است هم خلاصه ارشاد حضرت صلعم این است
که الله سبحانه از اتلاف جنت کرده فرماید بیخبری این ابعوض حقیر
که بر فلان دارای بیش مخزون فرمود سبحانه الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقین ترجمه این دوستان با همه
اشد نیکه کرد دشمن باشند مگر دشمن نباشند پرهیزکاران
این استثناء مر منفیه حصر در منفیه مستثنی است و برای ثبوت ذو
النفی ترتب اثر تناصر کرده شد در جمله مستثنی مصداق

مستقدم در جمله مستثنی منه است ازانجا که خلة ایشان لوجه الله
تعالی از تقوی است دائم البقا است و نتیجه خلة انروز رحمت
شفاعة است وبس و نه نتیجه خلة دران روز دیگر چه باشد
ور نه نفی خلة دران روز از بهر چه پس شفاعة انبیاء الله تعالی
و اولیاء الله تعالی که مستقیم اند علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام
برای مخلصین بدلالة بالاشارة ایضا ثابت است
و فرموده سبحانه ولا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة
الا من شهد بالحق وهم یعلمون ترجمه باختیار ندارند آنانکه
پرستند بعضی را که سوای خدای عز وجل است شفاعة را
مگر باختیار دارد آنکه شهادت داد بحق ای آنچه حق است
و آن پرستندگان دانند که شفاعة باختیار غیر شاهد بحق نیست بخبر
صادق یا خواهند دانست بروز قیامة که ازین آیه شفاعة بالاختیار
ازانکه مومن بحق است عموما از انبیاء و اولیاء و غیرهما علی نبینا
و علیهم الصلوة والسلام ثابت است بنابر عموم من شهد بالحق
نه از غیر شاهد بحق مش تنبیه ازینجا است که فرق شفاعتین

از روافض و خوارج و معتزلیان و غیرهم شفاعة نتوانند کرد
بنابر عدم شهادت بحق هم و فرمود سبحانه لا یشفعون الا
لمن ارتضی و هم من خشیته مشفقون ترجمه شفاعة نکنند
کسی را مگر شفاعة کنند برای آنکه صاحب رضا است و حال
ایشان آنست که ترس خود از هیبت عظمة خدای عز و جل اند
شفاعة غیر مرتضی ترسنده گانند ازین آیه کریمه واضح میشود
که برای مرتضی شفاعة نجات درکات و رفع درجات است ا
بنابر تفاوت مراتب ارتضاء نه برای غیر مرتضی و نیز
اختیار شفاعة و فرمود سبحانه لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ
عند الرحمن عهدا ترجمه باختیار ندارند خواستن کسی را
مگر باختیار دارد کسیکه دستوار گرفت از رحمن و نجات ایمان
باید دانست که رجوع ضمیر لا یملکون بفاعل اتخذ و امرجع
ضمیر لیکونوا که در کریمه و اتخذوا من دون الله الهة لیکونوا
لهم عزا الآیة مذکور است مستثنی منه منفی الشفاعة موافق
انتظام و مرام نظم از روی استیناف برای اثبات تخصیص

در تنها با وجه اطلاق مستثنی است یا تنها شامل بعض است ای لا یملکون الشفاعة غیر مجرمین

و مستثنی جملة الا استثنا و من مرفوع بنا بر بدلیت است نه منصوب بنا بر قیام

مقام مفعول مضاف من اعنی شفاعت چه در صورت تقدم فاعل

مستثنی اعنی ملک بنوعی شفاعت خواهد شد مرتبه اعنی لا یملک

الذین یدعون من دونه الشفاعة الایه و نیز خصوص محل مستثنی

خصوص فاعل است و اتخاذ مشروع الجواز است و باعتبار مضاف

الیه لازم عهد مشروع محذوف است پس مراد از شفاعت که عهد آورده پیش

مقام شفاعت عام از حسن باشد مقتضای خصوص محل کما قال

سبحانه و لسوف یعطیک ربک فترضی الایه نیز مسبب تعلق

عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا الایه و در تفسیر مسلم

عند بعضی من شیعه نیکو است عهد است تحقق از شیعین کسی

شفیعیکه در آن عهد ثبت شد کما قال سبحانه قل اتخذتم عند الله

عهدا فلن یخلف الله عهده الایه و قال سبحانه ام اتخذ عند الرحمن

عهدا الایه یعنی ای لم یتخذ من الرحمن عهدا یحفظه و فیه

مصداق مستفاد العهد که تحقق الوقوع لفضل الهی است

رسول الله تعالی صلعم که شفیع و مشفع اول است نتوانند شد لیکن
چنانکه فرمود صلعم انا اول من تنشق عنه الارض و اول شافع و
اول مشفع صم و نتوانند شد که عهد با ایمان و اتقیا دخود ندرد چنین گفته شد
من ای اختیار کردم لیس اتخذ العهد من شهد بالحق است عموما
ولیکن بتحقق الوقوع در هر که نتوانند شد بسبب خلعت لباس ایمان
و انقیاد دین مخصوص است مکلی بنیاد نبوت و تحقق فوج
و اولویت بالاولیت مقصود است من محمد رسول الله تعالی صلعم نتوانند
غیر من صلعم و در من مبطل و مکره چنین و دعوی شفیع و
مشفع اول خواهد شد نعوذ بالله تعالی من شرور انفسنا و سیئات
شفاعت مصداق خاص من ای محمد رسول الله تعالی صلعم
منافی شفاعت مصداق عام من ای من شهد بالحق هم
و مفهوم کریمه سوره که است بوقت لازم تشبیه ارجاع ضمیر لا یملکون
بسوی متقین و مجرمین یا بکی ازینها که در کریمه یوم نحشر المتقین
الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا مذکور شده نتوانند
چه در صورت انقطاع مستثنی من ای من اتخذ الخ هم

من جهتین نسبت یعنی جهت تشبیه و جهت تجرید هم جهت با تثبیت
در صورت اتصال متن مستثنی ای من تخلف الخ هم من جهتین
اجتماع ضدین در ذات واحد ممتنع است و در صورت اتصال
متن مستثنی ای من تخلف الخ هم از جهتین تعارض مستثنی و مستثنی منه
متن است لا یمکن ان الخ هم ثابت مذکور اعنی من جهت با
است و تنزیه الهی با اثبات ان شیء به باشتراک مستثنی و مستثنی منه
در اتحاد عهد عام متن ای شامل مستثنی منه و مستثنی هم
صحیح و در صورت انقطاع از جهتین ناچار سخن در عهد خاص
متن ای غیر شامل مستثنی منه و مستثنی هم و مستثنی منه
معارض گردد و مرثابت مذکور او در صورت اتصال
تعارض مستثنی است ثابت اعنی لا یملک الذین یدعون
من دونه الشفاعة و تنزیه الهی با اثبات ان شیء به باشتراک
مستثنی و مستثنی منه در اتحاد عهد عام متن مرتبط
عهد هم در صورت و مستثنی منه و مستثنی
معارض گردد و مرثابت مذکور متن ای لا یملک الذین یدعون

بس در دونه الشفعا مقید هم بود و در صورت انقطاع از مجرور میگوید
مدعای سابق است ش اعنی رجوع ضمیر لایملکون بسوی قبیل
اتخذوا یا فاعلش غیر متخذ العهد هم و هم دلیلی بر تفرد نفی الهیه
نیست انتهی و نیز باید دانست این جملهای مستثنی ش در کریمه
لا یملک الخ و لا یشفعون الخ و لا یملکون الخ هم بافادهٔ اثبات
حصر اصداق مستقیم است در ثبوت ذهنی را که انفی کرده مستثنی
منه ثابت نیستا هر یش از مرجوعات آنکه صاحب شفاعت شود در کریمه
مستثنی منه غیر ش من ای مستثنی هم و شفاعت بالا خصوصیا
مخصوص است زمانا و مشفوعا و مشفوعا له بخصوص تعجیل با شبانیه
منظم و عام است زمانا و مشفوعا و مشفوعا له با شفاعت دلالة
سعادیع و حینیت شفاعت و هر ذوق مشفوع و مشفوع له و تشیه
اشارت میکند بر خصوص فی الکل قد و لن هم یعلسا الموان ٥
و نیز شان نزول این کریمه را اشارت میان دارد و ارفیعی
شفیع جلالت و عظمت است مشتمل بر مراتب کمال الوهیت و ا
در تمجید تقدیس و شفاعت حبیب خود تعالی صلعم که گفت

باشند کافر بودند بجهت آنکه سزاوار شدند کی کردند و شفاعت لن تحریر الهم
نیست سبحانه و مبین شفیع حبیب او ست تعالی صلی الله علیه و سلم قال الله
تعالی الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم
ط ترجمه است خدا که نیست معبودی بحق مگر او که زنده و قائم
بذات خود است بتدبیر خلق نگیرد او را غنودگی و نه خواب باید دانست
که این حقیقت کریمه اثبات صفات ثبوتیه یعنی صفت الحی القیوم که از
صفات حقیقیه و صفات سلبیه اند و نفی صفات سلبیه است و نوم که از
صفات سلبیه است پس در اثبات نعوت عظمت و جلالت او سبحانه
و تعالی بلیغ ترین آیات است بدین سبب فرموده قال له ما فی السموات و ما
فی الارض ط ترجمه خاص است برای او آنچه در آسمانها و زمین
است و بجهت تعبیر بما برای توسیع با آنچه شامل شأن او ست
تعالی بیشتر نیست که مرکب باشد که هر مرکب محتاج است
به تحقیق تخصیص و تخصیص المقام بفوائد تعظیم و شفاعت استغنا
فرمود با عطف جمله قال من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه
ط ترجمه کیست آنکه خواهد خواست شفاعت آمرزش از حضور

ایشان خود را و غیر او را هم دیگری را نزد الله تعالی است شفاعت تقصیر
است تخصیص پس محل نیز اشارت است شفاعت عامه بعموم و حالها
معنی شفاعت بعدم تخصیص مشخص و تشریح له بالعموم زبان شفاعت
+ لاکن نخواهد خواست مر کافران را باذن الله تعالی با ایمان
و عموم + اصل باید دانست که تخصیص یا مفهوم متضمن ثبوت
مفید استفهام اقراریست مثل چنانکه من ذا الذی یقرض الله
قرضا حسنا فیضاعفه له و له اجر کریم ه استفهام اقراریست و در
صحت ثبوت در جزا اصل که دوم مثل متضمن نفی مفید استفهام
انکاری مثل چنانکه من ذا الذی ینصرکم ام انتم لیس در اینجا
مثل است من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه من و الذ
مفید استفهام اقراریست بنا بر صحت نفی در استدراک نیز مثل
مفید هم استفهام انکاری بنا بر عدم صحت ثبوت و استدراک
مثل باید دانست که در اینجا الا برای استدراک است با استفاده
وجه استدراک مفاد تر با قصد و تقسیم و ثبوت چنانکه
در ذکر کیفیة الاصول فی ذکر کیفیة الاستثناء و الاستدراک

ذلک است هم که مذکور میشود پس از آن تحت نفی و استدراک شده هم

تحت ثبوت و استدراک هم باید دانست که استفهام اقراری دلالت

بر وجود شفیعی بالاتفاق برخلاف این استفهام انکاری پس این ای

بر نفی مستفاد شد ... من ذا الذی یشفع استفهام انکاری دلالت

بر عدم شفیعی بالاتفاق هم باید دانست استفهام انکاری مفید

نفی باشد پس برای نفی ثبوت فهمیده که از مصداق متقدم

... نیست معلوم نیست که از کجا است و شفاعت

باذن ... متقدم هم متواند شد چرا که آن در تحقق خود محتاج

شفاعت متحقق ... است بنابر تحقیق وجود اضطراری حتی و مرتبه

پس از آن شفاعت باذن هم و حصول ثبوت مصداق متقدم

برای ترتیب اثر مستفاد از ثبوت بیشتر پس این ثبوت

مصداق متقدم هم بحسب ظاهر است آید پس این نفی یا

مصداق متقدم هم پس از این استفهام اقراری یا اسم اشاره

تنبیه است از محمد رسول الله تعالی صلعم که خواهند خواست

معنی ... است اختیار است و استدراک مفید منع شفاعت

باذن او بعبادی که مشیر است بتخطیم باخاد شت یعنی اختیار بحسب
المقام مثل زنا و شفاعت در فضل و شفاعت محمد رسول الله تعالی است
صلعم هم برای کافران نه بصفت اختیاری بلکه ای نه بصفت
سبب بصفت اختیاری یعنی که شفاعت بالاختیار مستحق التحقیق است
مگر باذن که تنبیه استفهام انکاری است هم چنانکه از تاکید تحقیق
شفاعت بالحقیقة والاختیار باشارت بالاقتصار و منعش بصراحت
واضح است در آخر سوره توبه قال الله تعالی لا تصل علی احد
منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره انهم کفروا بالله و رسوله و
ماتوا وهم فاسقون ۵ ترجمه نماز جنازه مگزار بر کسی از ایشان که
بمیرد هرگز و مایست بر قبر او تحقیق ایشان انکار ورزیدند به خدا
تعالی و رسول او تعالی صلعم و میرند حال ایشان اینست که
بدکار باشند و بدانکه این نهی مشترک الغیر است پس امتناع جواز
بالاختیار نسبت بحضرت نبی مختار صلعم مرفوع البحث است
بسبب اشتراک غیر و لکن در خصوصیت بالوجه مشیر رحمة و
رافة عام حضرت رحمة للعالمین است صلعم و قیام بر قبر شما

منهی قیام برای تدفین او هم قیام برای زیارت قبر او بود
نهی مقتضی ثبوت متقدم خارجی است کما هو ثبوت و نهی در اصطلاح شرع
متناول [illegible] ممنوع از قاصد است آن ثبوت متقدم خارجی صلوة بر جنازه
منافقان قیام بر قبرشان است و مترتب از ثبوت و نهی مذکور هم
از قاصد صلوة بر جنازه که از آن قیام بر قبرشان است و مخصوص الحکم
ابی بن خلف است و نهی مخصوص نافی عموم ثبوت متقدم خارج نیست
از اینجا ثبوت صلوة بر جنازه منافقان و قیام بر قبرشان لا الی النهی [illegible]
است که ماخوذ اهل سنت و جماعت رضی است و در این آیه
منفیاست گویی احوال منافقین بسبب خیال باطل شان با تحقیر
خبر است بدلالة لفظ انهم کفروا و ماتوا کما علیه ابدا و هم فاسقون
دلالت بر استمرار دارد و قصد حضرت رحمة للعالمین صلوة بر جنازه
ابی بن خلف و قیام بر قبرش مقتضای رحمت و رافت عام
بالاختیار است [illegible] نه باذن [illegible] الا فکیف النهی هم و نیز باید دانست
هرگاه ازین آیات مذکوره شفاعت متحقق الحقیقة والاختیار ثابت
است پس از نکه آیه یا ایها الذین امنوا انفقوا الخ تعارض عدم

ابی بن خلف غلط است
بجای این عبد الله بن
ابی بن سلول باید

شفاعة بانتساب این کریمه بطرف کفار مرفوع تواند شد
مگر از کریمه من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه چه شفاعة باذن
معروف نیست ش ای استفهام انکاری هم معدوم بالحقیقة و
موجود بالنسبة بلزوم اضطرار ست ش یعنی بانکه لزوم اضطرار در عدم
اختیار است در مشیت اطاعت است نه شفاعت هم متعارف
بالغیر یا دال ش یعنی بانکه تعارض بالضد یا دال نمیشود دلیل
بالضرورت است بخلاف تعارض بالخلاف که تا دلیل قوی نیاید
هم از آنها است ش ای از آیات مذکوره مثبتة الشفاعة
بالحقیقة والاختیار هم بسبب عدم انتساب الآیة الی الکفار
موجود اذن مشفع لهم تنیز باید دانست اگر منسوب کرده شود یا
ایها الذین آمنوا انفقوا و کریمه من ذا الذی الخ نیز منسوب ان
[illegible] باوجود تعارض مذکور اثبات از نفی بعدم ش شفاعة
هم بالحقیقة و وجود ش شفاعة هم بالنسبة بلزوم اضطرار است
ش اثبات از نفی باطل است و بلزوم اضطرار شفاعة نیست
[illegible] و عدم ش شفاعة هم بالحقیقة باطل است بتحقق مغفرت

و در وجود یا نیست یا بطلان ثانی بعدم یا بحقیقت سلب و دوام [illegible] است

یعنی بیان حالت عدم شفاعت یا بحقیقت و ثانی معطوف بر اول

و در بیان ابطال اول و عاشق ناسخین [illegible] عدم و دیگر

منسوب گردد و شود بیکجا اثبات نفی یا عدم سلب شفاعت

یا بحقیقت و وجود سلب شفاعت عدم یا نسبت [illegible] عدم خیر از اصنام

و خیر یا صنع الشفاعت یا از غیر ان غیر ایشان فعال الشفاعت

ذکر و نسبت یا ثبات سلب [illegible] عدم و [illegible]

اثبات از نفی یا عدم یا بحقیقت و وجود و [illegible] عدم یا [illegible]

بعد عدم [illegible] یا بحقیقت [illegible] و [illegible] کلام [illegible]

یعنی بیان حالت اثبات نفی یا عدم یا بحقیقت و وجود و [illegible]

عدم و [illegible] یا [illegible] قال [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با شد الحقیقة فرقی در من بلغت و سید الله و گردانا کل در سر
شد و دید که عالمی در تحت قلب حضرت نبی امی صلعم کانه قطرة فی الیم
و حضرت نبی الرحمة صلعم را الشفاقی بسوی العالم خبار شفاعت در ان
نسبت نام که المهدی بالعالمین است موجود و همه جلوه شفاعت
در ذات مبارک صلعم عیان یعنی شفاعت بالمحبتیة و بالمحبوبیة
الذاتیة و الصفاتیة و بالرسالة و بالوجاهة ثم اصحاب را اصحاب این
ما کتبه انتهی است به لا الکلام من و نیز باید دانست در سوره انفال
قال الله تعالی ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم الآیة ترجمه نیست روا
الله تعالی عذاب کند ایشان را و حال آنکه تو باشی در ایشان
بدانکه میان بودن حضرت صلعم حقیقتاً است آن اتصاف
متصف بصفات اوست صلعم تضمناً و مجاز آن اتصاف
متصف بصفات اوست صلعم التزاماً و نیز میان بودن
حقیقتاً موجودیت فی زمان حیاته است صلعم و مجازاً موجود
فی غیر زمان حیاته است صلعم پس میان صحابه رضهم حقیقتاً است
و در فنا تضمناً و موجودیتاً و میان مؤمنین غیر صحابه حقیقتاً

... با اتصاف و مجازا است موجود حیات و میان لفظ ازلی

حیات آنحضرت صلعم حقیقتا است موجود حیات و مجازا است اتصاف الفرزندا

در میان لفظ فرزندان حیات آنحضرت صلعم مجازا است موجود حیات و

اتصاف ازلی است اما هرگاه مجازا مانع عذاب است پس حقیقتا بالاولویت

مانع و ظاهر است که ثابت به قدر اتصاف تضمنی است حیات

قوله سبحانه فاما الذین امنوا وعملوا الصالحات فیدخلهم ربهم فی

رحمته ذلک الفوز المبین ثنا استغا علی باری بشت ...

بحاله و ترحمنا به و هرگاه محض وجود باوجود صلعم حجاب است

و ماکان ولادت میکند بتحقیق نفی عذاب پس فوقت است

چها نباشد تا آنکه بسبب روی مبارکش صلعم جهانی را بخشند

شاید کما قال سبحانه ولسوف یعطیک ربک فترضی الا ... محمد

دیگر آنست که بسبب آنکه زود خواهی بخشید ترا رب تو از بخشید فی عام

که خوشنود خواهی شد + بدانکه عطا از ضمن فضل است و اما

از ضمن حکمت و فترضی دلالت میکند بر کمال عطا و رضا ...

مبارکش صلعم و قبول شفاعت اختیاری در خصوص ... ها

من قبیل تشریف تفهیم حبیبه سابق التحقیق کمال تشفا در رضای
نفس مبارک حضرت صلعم و قبول شفاعت باختیار حضرت صلعم ایشانرا
مقتضی است اکمال اعطا ما تمام از خود خواسته اند برای
ذات [illegible] باشاره اند [illegible] تا
برگشته و خواسته اند تکمیل بهم تعظیم معنی از حضرت کاف بیان
اکمال عطا هم لازم کند رضای نفس معنی اعطا [illegible] تا نقص
باشد زیراکه تکمیل نشان [illegible] تقریب بشرط رضا [illegible]
بمظهر رضا باطل است [illegible] است بتکمیل ثبوت
کمال عطا و غیره هم درست است لما نزلت قال علیه الصلوة
والسلام اذا لا ارضی قط و واحد من امتی فی النار الحدیث
یعنی هرگاه نازل شد این آیه فرمود صلعم هرگاه چنین باشد
راضی نشوم [illegible] یکی از امتم در دوزخ باشد و لا ارضی
[illegible] تکلیف [illegible] والا
با [illegible] باختیار [illegible]
قال [illegible] ما ارسلناک الا رحمة للعالمین [illegible]

و نفرستادیم ترا مگر رحمت برای عالمیان این
استثنا از نفی افادت تاکید ثبوت و حصر است و رحمة للعالمین
در تلو رب العالمین و در وجه تضمن التزام است بدانکه رحمت
مفعول مطلق بیش است رحمنا رحمة عام است یا مفعول له بیش
ارسلناک هم یا مفعول ثانی تابع مفعول به مبالغه للمفاعل
مثل اری ارسلناک جنبا هم یا بمعنی نفس صفت و درین دلیل
در درست دانست از مرتبه خلق تا استجابت نسوبات
تعالی بشان به جمال است هرگاه شفاعت از مقتضای رحمت عام
قرار شد از اذن در طلب بیش شفاعت هم باشند در ثبوت
شفاعت هم بالحقیقه و الا نفی رحمت عام است و نیز باید دانست
قال الله تعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا ترجمه
قریب است اینکه خدا برانگیخت ترا رب تو بمقام محمود بدانکه
عسی مخبر است بوقوع قربت فعل بفاعل قدیم باخبارش و کلمه
الطالب و در معنی مقام محمود اختلاف بسیار است و حاصل
شفاعت است و این مقامی است موعود چنانکه در لباب از عمر

و در معنی مقام محمود منقول است قال رسول الله صلی الله علیه
صلعم یجلسنی الله تعالی معه علی العرش در بعض ازین حدیث
شریف اشارتی اجمالی از حقائق قاب قوسین میکنیم از انجا که
آنحضرت محل ظهور تام مقصود است بی اعتماد در اظهار انطباق
مظهریت صلعم بمفهوم الرحمن علی العرش استوی کماهی است و دانسته
مقام محمود و آنچه احاطه کلی بر مکان است منفصل وجود است و بسطوت
سلطان خود ابد شد پس تا آنکه در هر دلی که نوری است آن نور الله تعالی
است حقیقت آنچه از ظهور حقیقت خود گشته حقیقت شفاعت
کبری که عبارت است از شفاعت عامه برای مومنین است
صلعم بغیر از آن انجا است فتبارک الله احسن الخالقین والحمد
لله رب العالمین اللهم صل و سلم علی محمد حبیبک مظهر انوارک کما
و تشفع فینا و ترحمنا به و در مسند خوارزمی عن ابی سعید خدری
عن النبی صلعم فی قوله تعالی عسی ان یبعثک ربک الخ
قال المقام المحمود الشفاعة یعذب الله قوما من اهل الایمان
بذنوبهم ثم یخرجهم بشفاعة محمد الحدیث صلعم تطبیق باین قول اند شد

چه قبول شفاعت خاص و عام از مخصوصات آن مقام محمود است
نه آنکه شفاعت موعود باشد سؤال رسول الله تعالی صلعم را
مقاما محمودا ان الذی عدته + و شفاعت از صفات اختیاریه ذات
مبارکش صلعم است پس معنی نیست بوعده آن نیز باید دانست
که استغفار شفاعت است کما قال الله تعالی و استغفر لذنبک و
للمؤمنین والمؤمنات الایه تا دلیل فذلک در تفسیر کریمه انا فتحنا الآیه
نوشته شد سخن درین است که صیغه امر مشعر است به تشریف یا تحمیل یا
به بجا آوری شفاعت برای مذنبین [illegible] صلعم و تکریم بالخیر
حالا و مالا که از مرضیات خداوند کریم جل کرمه است تا مباد که
خلافی یا تهاونی دران از دیگرست رو نماید باشارت مخصوص
بدیگران چه رحمة للعالمین صلعم از خلاف و تهاون دران مبرا
منزه است نه اینکه شفاعت متضمنه اختیار [illegible] ثابت بسوی توقف بر اجرا
بل چنانست که امر بحال شعر به تشریف یا تحمیل است
و مخصوص [illegible] غیر او مست صلعم و درین رشته [illegible]
حاجت نیست نیز باید دانست که شفاعت از قبیل دعا است و

و دعا با خشیار است در آخر سوره توبه قال الله تعالی و من الاعرا
من یؤمن بالله والیوم الآخر ویتخذ ما ینفق قربات عند الله وصلوات
الرسول ط الا انها قربة لهم ط سیدخلهم الله فی رحمته ط ان الله غفور رحیم
ترجمه از دهقانان کسی است که میگرود بخدای عز و جل
و روز آخرت و میگیرد آنچه خرج میکند چیزی را که میرسد بسبب
قربت خود نزدیک خدای عز و جل و برای رحمت رسول
صلعم آگاه باش که تحقیق آن رحمت و سبب قربت محقق است تحقیقا
است بحذف مضاف سبب القربة لهم ای للمضاف چنانکه
تقدیرش و سبب قربت مذکور شد هم برای ایشان فی الحال
در می آرد ایشان را الله تعالی در رحمت خود تعالی تحقیق
الله تعالی پوشنده ذنوب هست قانت لان الصدقة
مکفرة و مهربان است بمتوسلان رحمت رسول صلعم و ان الرحمة
واسطه و قربت + و از الا انها قربة واضح است که اهل قبلۀ او
وسائل توسل برسول صلعم است و هم رحمتش صلعم مقابله
ما ینفق و تمهید است بدین قول الله تعالی خذ من اموالهم

صدقة تطهرهم وتزكيهم بها وصل عليهم ان صلوتك سكن لهم
والله سميع عليم ○ ترجمه ای حبیب من بگیر یعنی قبول کن از مالهای
ایشان که از روی هدیه مخصوص صدقه نباشد تو لوجه الله تعالی است و
اعراض مکن از شرم منت هدیه ایشان بسبب علیا و رتبت عظمی
تو ای که بسیار پاک خواهی کرد ظاهر ایشان را از آنچه باید و با
پاک خواهی نمود باطن ایشان را از آنچه شاید بافاضت همت علیا
اختیار هدیه با آن هدیه این احسان بقربات ایشان فائق از فائق است
این عطای ازلی است که بنور نفس اظهر وهم در تربیت بکرامت مستمر
و رحمت کن بر ایشان بتحقیق رحمت تو آرامش است برای ایشان
از هر اضطرار بوجه رافت تو و نزول رحمت پروردگار در حال التجا
که الله تعالی شنوا و داناست بقبول اخلاص شان و حقیقت شر
و با عراض تو از حیا و بوقع عطا های تو بظاهر و باطن ایشان
بدانکه سبب وقوع امر بعدم حصول مطلوب است پس نهی دلالت
میکند بر حصول لجه بتاکید امر و اقتضا میکند بر اعراض
آنحضرت صلعم حیا را از منت هدیه بهیبت علیا و رتبت عظمی نیز از

تطهیرهم و تزکیهم که صفت فاعل خداست اشارتی بآن است که این
سنت آنحضرت صلعم فائق از فائق است بی توقف و تضمن تطهیر
و تزکیه باخذ هدیه که خلاف حقیقة و دلالة التطهیر و تزکی مرفوع است
و هدیه مخصوصه از آنست که غیرش برای رسول الله تعالی صلعم
ممنوع است بشان عظمتش صلعم و صفت تطهیر و تزکیه مشترک
الوصف است با الله سبحانه کما قال یطهرکم تطهیرا و الله یزکی من
یشاء و کرامت حضرات انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام
اعجاز است و نسبت باولیاء الله تعالی رضوان الله تعالی علی
شیوخنا و علیهم کرامت است اختیارا و اضطرارا اضافة الی یوم
القیامة و حصل ماخوذ است از صلوة که از پیغمبر صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم راجع است اختیارا و اضطرارا در ضمن اضافة
و احتیاجا دعائه الی الله تعالی معطوف است بر خذ صدقة
علی مفارقت میکند از تخصیص بخلاف لهم اشارت است
بجواز عموم حاصل است و نیز باید دانست که اخذ هدیه و تطهیر و تزکیه
و تصلیه دائمی است بنا بر ثبوت دوام حیات و تصرف حضرت

صلعم و عموم زمان از حد وصل و قطع هم و شرکهم خصوص صف
محل که مقصود فی الکلام است مانع عموم زمان نباید ثبوت دوام
حیات و تصرف حضرتش صلعم نتواند شد والله تعالی اعلم و تنبیها
دانست در شروع سوره یونس قال الله تعالی اکان للناس عجبا
ان اوحینا الی رجل منهم ان انذر الناس و بشر الذین آمنوا ان لهم
قدم صدق عند ربهم قال الکافرون ان هذا لساحر مبین ان
ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی
علی العرش یدبر الامر ما من شفیع الا من بعد اذنه ترجمه
چرا شد برای مردمان یعنی کافران تعجب اینکه اختیار کردیم تفسیر
مردیکه از ایشانست بصفت حاصله اینکه بترسان مردمان را از
ترسانیدنی و مژده بده آنان را که گرویدند خصوصا اینکه
خاص برای ایشانست مرتبه و منزله صادقین اند در صدق
نزدیک پروردگار ایشان بدانکه در معنی قدم صدق اختلاف
بسیار است که مقصود آن همه وسیله الی الله تعالی است لیکن
اقرب تاویلات بمقصود معنی ذات مبارک صلعم است که از

الفاظ قسم بسیار است که تسلیم با این معنی ای قدم صدق قدم ازلی

عبارت عنایت است بدانکه قدم مصدر است بمعنی پیش رفتن و در اینجا

بمعنی صفت بنا بر قلب مبالغه برای فاعل مقدم و مقصر متوسع محذوف

که انبیا هستند بعموم نظم و حضرت محمد سید الانبیا است بخصوص صلی الله

علیه و علیهم الصلوة والسلام و مفعول متاخرش متوسع محذوف

است و مضاف الیه مذکور صیغه فاعل هم پس تقدیرش

قدام الصادقین صدقا باشد و از عدم تعبیر صدق بمعنی عموم و

توسعش ظاهر و دلالتی بر غنیی از لفظ رجل و از لفظ ساعة

که در لقا باشد مقتضی ذات است و صفت قریب تر است و

باید دانست که پیران طریقه را رضی الله تعالی عنهم هم مشغول

قدم صدق بعموم النظم توانند شد و البته در اثبات این مباحث

طویل است متفکر بفکر خودش میرسد باشد تر دید است

بر لفظ ذات هم شفاعة انحضرت صلعم چنانکه در تفسیر حسینی

و عین المعانی مذکور است که از انحضرت صلعم پرسیدنی قدم صدق

پرسیدند فرمود شفاعتی توسلوا بی الی ربکم یعنی توسل

بخشش مقصود و شفاعتم سوی پروردگار خود تان ۲ و شفاعت یکی از خواص
مقام حقیقی او است صلعم که بقطع نظر از شفیع لا وجود لها است
در آنچه شفاعتی و توسلهای مقصودیت ذات مبارک صلعم خود ظاهر
است یا عمل صالح و سیم در بیت بر است قدم صدق بمعنی حاصل مقصد
یعنی روشن است یا اسم جامد است چنانکه وجعلنا لهم لسان صدق علیا
صدق علیا بحذف حرف جار و وقوع اضافه برای قربت
مضاف بمضاف الیه فضل للمضاف پس قدم بمعنی کوشش و
لسان بمعنی گفتار که از صفات است [illegible]
صادر و بحکم خصوصیت صفت بجوارح [illegible] و در بیت [illegible]
پس ای بمعنی عمل صالح هم استشفاع کرده مستشفع است
اولی الوسائل است بتحقیق قبول یعنی شفاعت آنحضرت صلعم
بخلاف دیگر صفات سبب [illegible] تحقیق قبول سبب [illegible]
مستحق پس تحقق [illegible] تحقیق [illegible]
شفاعت [illegible] استشفاع [illegible]
و بمعنی عمل صالح [illegible] باحتیاج [illegible]

ذات مبارکش صلعم است و مستحق بالا ولویه بمقتضی قدم صدق
و الا فکیف یحصل الصالح فالان تا مینه قال الکافرون الخ ترجمه
گفتند کافران تحقیق این ساحر ظاهر کننده سحر است ❊ ان ربکم الله
الخ ترجمه تحقیق پروردگار شما که خدا ست جامع است الله است آنکه پیدا کرد
آسمانها و زمین را در شش روز پس ظهور تجلیات قدیمه بر عرش
کرد باعتبار منتهای حد امکان بتقیید امکان و تدبیر امر میکند
برای خلق ❊ التدبیر در پس چیزی آوردن چیزی است
گرفتن چیزی برای عاقبتش الله تعالی اعلم است باید دانست
مستور این آیه کریمه توسعی در حد امکان دارد در یابد هر که قوت
ما من شفیع الخ ترجمه نیست کسی از خواهنده کسی مگر بعد
پس از دستوری او تعالی برای خواست ❊ بدانکه هرگاه قدم
صدق عبارت است از محمد رسول الله تعالی صلعم مالک الشفاعة
یا شفاعتش صلعم یا عمل صالح پس این نفی شفیع از فرعونیات
کفار برای ایشان است نه از محمد رسول الله تعالی صلعم برای
مومنان که شفاعتش صلعم مصداق مقدم برای ثبوت ذنبی

مشتاق یعنی ترتیب اثر متاخر شش است و الا تعارض لازم نظر لیکن بر
تقدم بمصداق اولا است
بر اصول مذکوره شش چنانکه در آیه قدم صدق و آیات دیگر مذکور شد
هم و این شفاعت ثابت بالاذن بجواز بالاختیار شش و اختیار در تحقیق
بالحقیقة است هم نسبت تشفیع غیر محمد رسول الله تعالی صلعم است بتشفیع
ثبوت اذن برای کفار راجع شش و آن نتواند شد هم و نیز از اصل
شرع ظاهر است که باذن شفاعت اصنام و دیگر خبائث نتوانند شد
مگر ملائکه و پیغمبران و اولیاء علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام مومنان
بعد شش این بعدیت برای جمله یعنی پیغمبران و ملائکه و اولیاء و
مومنان برابر است هم شفاعت کبری شش کاف بیان شفاعت
باذن بعد شفاعت کبری هم یعنی تحقق شفاعت بالحقیقة از تشفیع
مطلق نمیکند بل تحققش مینماید والله تعالی اعلم و نیز باید دانست
فرمود صلعم من زارنی میتا فکانما زارنی حیا و من زار قبری
وجبت له شفاعتی یوم القیامة ترجمه هر که زیارت کرد مرا
در حالیکه بعالم برزخ باشم چنانست که زیارت کرد مرا در
حالیکه بعالم شهود هستم و هر که زیارت کرد قبر مرا ضروری شد برای او

شفاعتم بر وی در قیامت بعد از صحت من زار قبری وجبت زیارت قبر پیغمبر
حضور روحی مقصود و حکم قبر بجهت حکم مقصود بجهت نسبت باشتمال آثار خفیه
و وجوب شفاعت بدین مرتبه میشود پس معلوم است برای جمله اول و تشبیه
سوی تحقیق در زیارت دائره میان آنکه ضرورت صلعم پس جمله تشبیه
آداب و نتایج زیارت لازم طرفین است پس چند را از ابتدا مشترک ادنی با
استغاثه و اعانت جانبین و اخلاص ثابت و عبادت که افراط وجبت و اضافت
سوی یای متکلم دلالت میکند بر تحقق شفاعت بالحقیقة و الاختیار و شیخ
احتیاج اذن حق پس ابن احتیاج اذن ثبوت با نسبت بلزوم
انضمام دو شی و وجوب سابق از تشبیه وجوب که بالحقیقة و الاختیار
شی امری دو شفاعت تحقق الحقیقة و الاختیار هم و نیز باید دانست
که صلعم من زار قبری گفت استشفاعا و تشبیه او من جاءنی زائرا
لا تحمله حاجة الا زیارتی کان حقا علی ان اکون له شفیعا یوم القیامة
تشبیه هر که زیارت کرد قبر مرا شود مر او را تشفع و شاید برای ایشان
آنکه من زیارت کسی که حاجتی نباشد او را حاجتی بجز
زیارت مگر زیارتم یعنی با اخلاص شفاعت حق لازم میشود بر من آنکه شوم

برای او شفیع بروز قیامت به لفظ گفت له و کان حقا علی الله ان یکون له
شفیعا دلالت میکند بر تحقق فضل الاختیار و الا اختیار شفیع الا حتیاج
و نیز باید دانست عرض با رسانیدن امتی وقت ظهور رحمت عالم
باین عالم شهود کی از ان خواسته امتی مستغفرهم شکرا له لفظ امتی تاکید بر
مشغول و سجده شد بعلی که مغفرتش امتی است قرینه حالی
است که دلالت دارد بر نهایت رحمت و حدیث عزیز علیه ما عنتم
حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم ای حریص کننده است که ذمه
بر خیریت شما از مومن کافر متفاوت حال هر یکی در دنیا و آخرت
و مومنان مهربان دلسوز است و مهربان تجاب است و شفاعت در دنیا
و نیز باید دانست فرموده صلعم شفاعتی لاهل الکبائر من امتی من
کذب بها لم ینلها الحدیث ذکره الترمذی ابن ماجه و ابن حبان
و الطبرانی و الحاکم ترجمه شفاعتم ثابت است تا انکه کبیره کرده
از امتانم هر که تکذیب کند بآن یعنی انکار کند حاصل نکند انرا باید
که دلالت بر وجود شفاعت بالحقیقة و الاختیار حکم اضافت به یای متکلم
ش حیثیت اضافت بمرجع دین ام و تعمیم بلفظ لاهل الکبائر

نگه دارد و گفته‌اند پس حدیث شفاعتی لاهل الصغائر بدرجه اولی است و نیز تخصیص
است بغیر تائبان تحت مشیة چه تائبان حتما موعود مغفرت هستند و تخصیص
است بامتش صلعم از امم دیگر بلفظ من امتی چه دیگران بشریه خصوصیات
امت مرحومه و صاحبها صلعم نیند لقوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم ط والله غفور رحیم ه تخصیص بشارت وعده
محبوبیت و مغفرت ذنوب کثیره بدلالة جمع کثرت بر قدر اتباع مطلق
باتباعش صلعم بالامر ورنه تعارض از مغفرت و عذاب در تحت مشیة
و دخول نار ثابت است بخلاف دیگر انبیاء بعلی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام لقوله تعالی حکایة و اطیعون یغفر لکم من ذنوبکم الایة بدلالة
تبعیض و تخصیص بتعمیمش در اهل الکبائر من امتی هم نفی جواز
امر مخصوص به برای غیر مخصص له میکند بسبب اشتراک مخصص له در تعمیم
ش ازینجا اشارت باشد که شفاعة حضرت شفیع المذنبین
صلعم برای اهل کبائر غیر امت مرحومه هم نخواهد شد کما قال ملا علی
القاری فی المنح الازهران هذه الشفاعة لیست مختصة باهل الکبائر
من هذه الامة فانه بالنسبة الی جمیع الامم کاشف الغمة نعم الرحمة انتهی

هم واز لفظ كذب بها لم ينلها توان شد كه تكذيب شفاعة كفر است
بانكه ضمير ها بقصد حرف باء واسطه وقوع فعل بمفعول اول محذوف
توسعا بلفظ مبارك الله تعالى يا بلفظ مبارك رسول صلعم يا سر داده است
و عيت شفاعة اهل كفر را بمنع مغفرت بايد دانست متعلق به لاهل
الكبائر متوسع بحذف است پس لازم كند لفظی كه دلالت بر
تحقق وقوع فعل و استمرار دارد بمقابله كذب بها لم ينل پس لازم شد
تحقق وقوع شفاعة بر دوام و نيز در بين حديث شريف اعجاز
اخبار بتبين است بسبب كه شفاعة ور باشد بنا بر تحقق وقوع فعل
بدلالة ماضی ش ای كذب و لم ينل هم بجای مضارع و الا معنی ندارد
ش ای ماضی بجای مضارع هم العياذ بالله تعالى منه
ش ای انكار شفاعة هم ع اتصال جزا بشرط بحذف فاء
جزا تا تاثير در معنی دارد باشارت انكه گویا انكار شفاعة بر بهره
از شفاعة است آری مفهوم جزا مؤكد است بمفهوم شرط تحذير
وفی الجامع الصغير قال رسول الله صلى الله عليه وسلم شفاعتی
يوم القيامة حق فمن لم يؤمن بها لم يكن من اهلها الحديث

تشبیه باید دانست که مقر شفاعت بالاذن بالهی شفاعت محقق
التحقیق والاختیار نسبت بحضرت رحمة عالم شفیع و مشفع اول صلی الله
تعالی علیه وسلم حاصل بحقیقتها است و شامل مسلم کبایر امتهاست
عفو ذنوب باید تعالی من شر و بغفرانا اللهم و فقنا لما تحبه و ترضاه قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لی خیرنی ربی ان یدخل نصف
امتی و فی لفظ ثلثی امتی الجنة بغیر حساب ولا عذاب و بین شفاعتی
لامتی فاخترت الشفاعة قال نبی لکل مسلم الی آخر الحدیث ذکره
الترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و البیهقی و الطبرانی و الحاکم آنه
لفظ خیرنی واضح میشود و اختیار نبی صلعم ثابت ازانکه تخییر
واقع میشود نسبت بوجود استعداد و اختیار مخیر نه بعدم استعداد و
اختیار مخیر هم بانکه هر کرا خواهد داخل جنت و شفاعت کند و هر کرا
نخواهد نکند پس شده فرمود بانکه اختیار کردم شفاعت را برای اهل کبایر
بنابر شفع امام آنکه کند یا نکند پس امام در شفاعت شامل تکذیب با
التسیا فذ بالله تعالی منه اللهم صل علی محمد نبینا نبی الرحمة و نبی الشفاعة
مستشفعین جناب واسطه است و انکارش مستلزم یا موجب فرق درگاه یا

از الله تعالی کفر است و در حد خود رش بالزام تحزبان فعل
کرش کاف بیان الزام هم لازم انکار قدرت کامله است و تقطیع
رابطه اسید رحمة ارحم الراحمین پس یأس از رسول الله تعالی علیه وسلم
در حد خود رش آخر چه خواهد بود بالزام تحزب شفاعت که مستلزم کسر
شان عظیم است و تقطیع رابطه اسید رحمة للعالمین بدانکه
حدیث شریف من ترک سنتی لم ینل شفاعتی در رش الفصال
خبر است بشرط تحذیف فامجرایه تاثیر در معنی وارد باشارت آنکه
بما ترک سنت لی بهرگی از شفاعت است آری تحسیم تخریر
مولد است تقدیم مشرط تجزیه هم نفی شفاعت لاهل الکبائر
چه اول بشارت است بشفاعت برای تحیات در کلمات
تشدید است از انکار شفاعت در شان تنبیه است به نفی شفاعت برای
رفعت درجات مرتبه کار ادو تشدید است از ترک سنت و دور
توفیق حقیقی ترک سنت فوق کبائر باشد و آن ناشایست
در شریعت باید دانست آنچه با ذات و استاط [illegible] است شفاعت
چه شفاعت در لغت طلب خواستن خفیفا اختیاری است بخلاف

شفاعت باذن که لزوم سلب بالحقیقة و ثبوت بالنسبة بلزوم
اضطرار میکند بر بنای استفهام انکاری و الحقیقة اقدم علی النسبة
و نفیها ینفی النسبة و تنبیه باید دانست که شفاعت باذن نسبیه دو نوع
متجمل الحال است که نفی شفاعت بالحقیقة و الاختیار بعید نبود نیز
نمیکند و در صورت از اذن مشتمل اطلاع بجواز بالاختیار است
ای جواز شفاعت بالاختیار را سے متحقق الحقیقة هم جانب نیست
خیال کرده و بمعنی کریمه ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین مسند
خوارزمی است ابو حنیفه عن حماد عن ابراهیم قال سالته
عن قوله تعالی ربما یود الذین کفروا الخ فقال یعذب الله تعالی
قوما ممن کان یعبده لا غیره و قوما ممن کان یعبد غیره ثم یجمعهم
فی النار فیعیر الذین کانوا یعبدون من غیر الله الذین کانوا یعبدون
الله فیقولون عذبنا لانا عبدنا غیره فما اغنت عنکم عبادتکم ایاه
و قد عذبکم معنا فیاذن الرب جل جلاله للملائکة و النبیین فیشفعون
فما یبقی فی النار احد ممن کان یعبده الا اخرج حتی شیطا و ل
الشفاعة ابلیس حبا د تمنی الا ولی * المقصود البته منع شفاعت

برای کافران ثابت است چنانکه مذکور شد نه شفیع و اذن برای
مومنان چرا که خصوص شفاعتش را سید قرار نشده که شفیع و اذن مخصوص به
حکمتی که بعلم وارده الهیه مقرر است باشد هم باید و بشرط آنکه
شفاعت مستحق الحقیقة والاختیار حضرت محبوب المحبوبین محمود المحمودات
صلعم برای مشتغلان ثابت است پس نفی آن ثبوت با کلیه
ش با وجود تحقق بالحقیقة والاختیار هم ویش با شفاعت
حسب احوال للشفیع والمشفوع وجهی مشروع دارد و ش [illegible]
نفی ثابت تاویل است هم نقلاش برای اندر [illegible]
و عقلا [illegible] ای اندر [illegible] گذشت چنانکه [illegible]
والله تعالی اعلم [illegible] بدانکه هرگاه دانستی [illegible]
[illegible] ان شاء الله تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آسمانها و زمین است ای در زمان حال و آنچه در پس ایشان است
ای در زمان مستقبل و در نمی گیرند ایشان چیزی که از معلومات او است
تعالی مگر چیزی را که او تعالی خواست کریمه وسع کرسیه السموات والارض
ج ولا یؤده حفظهما ج وهو العلی العظیم ۰ ترجمه در خود گرفت کرسی
او تعالی آسمانها و زمین را و آنچه میان و در آن است و ثقل است
دیگران بار نکند است در هیچ نیفگند او تعالی را نگهبانی آن برد
و اوست که بیشتری و بزرگی که از صفات اضافیه ذاتی است
لازم او است کریمه لا اکراه فی الدین ج قد تبین الرشد من الغی ج
ترجمه نیست هیچ رسانیدن بر دین و بی تحقیق جدا شده است راستی از گمرهی
انگریزی کریمه فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک
بالعروة الوثقی ج ترجمه تفسیری ش آنکه هر که انکار کند طاغوت
را تکبر و جحد ای عزو جل سیس چنگ زند بر رشته استوار
اعنی محمد رسول الله تعالی صلعم ای استوار نگیرد رسن
ایمان را استدلالا بدان که نفی انکار طاغوت که عبارت است
از الهه باطله است مرادات نفس عموما و شیاطین اصنام

خصوصاً گرویدن بخدای عز و جل صحیح نباشد و بجای صیغ
ماضی با قد برای تاکید و تحقیق است مرجزای شرط را والعروة الوثقی
بالف و لام تعریف یا عهد ذهنی تعبیر است از محمد رسول الله تعالی
صلعم باشارت توقف صفات صدایمانا و استدلالا و موضوعیتا بران
و تسمیه و توصیف بالعروة الوثقی که بمعنی درخت استوار است سوکد
بالوصف کما قال الله تعالی کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی
السماء شرح تفسیر این کریمه در ذکر کیفیة الرسالت و النبوت الخ
مذکور است هم اکنون بصحت معنی ظاهر حاجت تاویل نیست
و اگر کرده شود چنانکه کردند البته دلالتی بران باید و آن کویا
نکفایت نه بمجرد و توهم ضاه تقدیر نظم چنان بایستی
فیتمسک بالحبل الوثیق الذی هو العروة الوثقی خبر بمقام مبتدا است
برای تخفیف کلام و بلاغت مرام زعماً مجرد این سبب است
و نه تشبیه بحبل وثیق چنانکه گفتند العروة الوثقی من الحبل الوثیق
وهی مستعارة شرح فی انوار التنزیل و غیره هم گفت محشی
ذکر المشبه به و اراد المشبه شرح فی حاشیة انوار التنزیل هم که محمد وزرا

اما تعیین بعدم ابهام ورود جز تعیین که نه از وجوه جا شده است نه از وجوه

ش چون ابهام نباشد تعیین که برای رفع ابهام از وجوه جا شده

در رفع جهل از وجوه و جبه است صحت نیز رود هم و نبودن یکی تعیین

ش جز تعیین یعنی یکی تعیین فی تعیین صورت نه نبود هم و دلالت

ش ای نبودن لا لفظا و قرینة به تعیین یعنی تعیین بعدم فکر تعیین

هم و اما تشبیه بعدم وجه تشبیه ش میان عروة و ثقی و جبل و تحیر

هم و دلالت ش ای عدم دلالة لفظا و قرینة بر تشبیه و تعیین

بعدم ذکر تشبیه هم ومن رأیها تقارض فی المقصودیة است در

اختیار تعیین تشبیه بی تردید تا آن ش یعنی در تعیین تعیین مقصود

الکلام است اصلا تعیین تابع و در تشبیه تشبیه مقصود الکلام

اصلا و مشبه به تابع پس از عبارت العروة الوثقی من الجبل الوثیق

وهی استعارة بی تردید تقارض فی المقصود است هم که غیر الا انفصام

لها ط ترجمه کرده نیست شکستی مراد از ای اشتباه و نقصان

دلالت قطعیه و این ش ای جنگ زدن بعروة و ثقی

هم دلیل است بر که و ثیقش بخدای عز و جل نباید توقف کرد

همانا این کریمه موافق و مشعر است به تصدیق داد لا اله الا الله
محمد رسول الله کریمه و الله سمیع علیم ترجمه و حال آنست که
الله تعالی شنوا و دانا است بکیفیت این تمسک از آنچه بر زبان و
در دل است و اشارت است بسوی اخلاص و نفاق کریمه
الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور ط ترجمه
خدای عز و جل ولی آنانست که گرویدند بخدای عز و جل بیرون
می آرد ایشانرا از تاریکیها بطرف نور کریمه والذین کفروا
اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات ط ترجمه
و آنانکه انکار کردند خدای بی نیاز اولیای ایشان طاغوت
هستند بیرون می آرند ایشانرا از نور بسوی تاریکیها باید دانست
که ولایت بعمومیه خصوصیه در معانی دلالة میکند بر معنی
دوستی و قربت و تکفل کار و آن صیغه مضارع دلالة بر زمان
حال و مستقبل است یعنی تحقق ولایت و دوام در دارین
و ظلمات تعبیر است از تیرگی و کفر با الله تعالی و ابطال
خصوصا کرنشاندن مسلولات است و نور تعبیر است از سر

عموما و از ایمان بالله تعالی بمحمد صلعم خصوصا که منشا رسن موجود ا
ست پس در ایمان و لایة عامه خدای عزوجل به تشریف تسبیب الحکمه
در ضمن محمد است صلعم و در کفر و لایة عامه طاغوت در تبدیل
عمر بمقتضای خذلان الله تعالی و بتخلیقه حکمتا و استدراجا
لهم * کریمه اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ترجمه
آنانند دوزخیان همانند در آن همیشه باشندگان * والله
تعالی اعلم فاعتبروا یا اولی الالباب و استمسکوا بالعروة الوثقی
لا انفصام لها وفق الله تعالی ایانا و ایاکم و صلی علی محمد نبی
الرحمة و علی آله و شفعنا فیها و ترحمنا به و در این مبحث باید
دانست در سورة النجم قال الله تعالی کم من ملک فی السموات
لا تغنی شفاعتهم شیئا الا من بعد ان یاذن الله لمن یشاء و یرضی
الآیه ترجمه بسیار اند از فرشته در آسمانها که سودی ندهد خواست
شان برای کسی لیکن سود دهد پس از آنکه رخصت فرماید الله تعالی
برای شفاعت هر کرا خواهد از شفیع و مشفوع در حالیکه راضی است ازو
* باید دانست لا تغنی شفاعتهم باقتضای ثبوت متقدم برای

منفی و تعلق نفی با عمل دلالة میکند بر تحقق و امکان وجود شفاعت خفیا

چنانکه مذکور شد در حقیقه شفاعة ورنه مقصود ولا تغنی شفاعتهم باطل

شود والا بر آیه است در اکرا زنا معدیش برای استثنا را از بودن مغایرت

ارکان ثلاثه استثنا را و اذن بمعنی تخییر یثبت اختیار و مفعولی بمعنی

مشفع از یاذن محذوف پس اگر خاص است از ملک بمقتضای محل

مفعولی دیگرش بمعنی مشفوع لمن یشاء است و بر ضمیر حال او بربط

لام بنا بتخصیص مفعولیه للمشفوع المرتضی یعنی مومن و این ثابت

شرعی است و اگر عام است از هر مشفع باقتضای حذف شامل

مرتضی و غیر مرتضی است و در جانب غیر مرتضی معارض ثابت

شرعی است و اگر حذف مفعولی بمعنی مشفوع عام است و مفعول

دیگر بمعنی مشفع لمن یشاء خاص است و بر ضمیر حال او مفعول بمعنی

مشفوع عام شامل مرتضی و غیر مرتضی است و در جانب غیر مرتضی

معارض ثابت شرعی است و اگر ان یاذن بمقتضی مفعولین

از مشفع و مشفوع است و لمن یشاء بعموم خودش قائم مقام هر دو

و بر ضمیر حال او شی ای لمن یشاء من مشفع و لمن یشاء من مشفوع

فی حال رسالته شفیعا بشهادة الحق ثم لا تکذیب شأن شفیع
هست و برین تقدیر فصاحت کلام و بلاغت مرام به ثبات
شرعی مع التوسع بی احتمال غیر مرتضی است و باید دانست که
این اذن بعد شفاعت کبرے از حضرت حبیب الله تعالی علیه
وسلم که مصداق ثبوت متقدم برای نفی الا لمن شفاعت عموم
و نیز مصداق ثبوت متقدم برای اذن است واقع شود و نه
قبل بعدم مصداقین بمشا حصول نفی اذن نیز باید دانست
این که تخصیص است بلا نکته و غیر شأن محمد صلعم که با
شفاعت کبرے است و تفسیر بانکه یا سرسری یا فوری فوری یا خطر ا
سرفتی اذهبت لکی علیک یا محمد من لدن العرش الی تحت
الارضین کلهم یطلبون رضائی و انا اطلب رضاک یا محمد
ش تفسیر این آیت شریف در ذکر کیفیت تفسیر آیت
الشریفه یا سرسری یا فوری فوری الخ مذکور است ثم
علی السوف یعطیک ربک فترضی موید است و تفسیر بانکه
قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله

ان اللہ یغفر الذنوب جمیعا انہ ہو الغفور الرحیم
باید دانست کہ یاسے متکلم در عبادی یعنی محمد رسول
اللہ تعالی است صلعم و این انتساب درین آیہ تجلی و
سرے ضروری دارد و شن چنانکہ در ذکر کیفیۃ العلم
والمعرفۃ مذکور است م یارب لا احصی ثنا ء علیک و
حبیبک وما عندک بجلیبک دیگر انبیاء و اولیا
علی نبینا و علیہم الصلوۃ والسلام بتحقق ظل محبوبیۃ
ذاتی و صفاتی آنحضرت صلعم در ایشان اصالۃ
و تبعا بر سعد استجماع ازان محبوبیت درین تخصیص
شفاعۃ بہرہ دارند بترسید از غیرت خداوندی کہ
رضا جوئے بندہ حبیب خود است در حق حبیب
او صلعم تا آنکہ اثرے ازو باشد صلعم با ادب
باشید فاتقوا یا اولی الالباب انی تصرفون و
تمہ درین مبحث باید دانست در سورہ اعراف قال اللہ
تعالی قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء اللہ

مباش بر تکیه شرافت نسبی رسول الله تعالی صلعم
بدون عمل صالح سود نمی دهد در آخرت چنانکه سود نداد
شرافت نسبی پسر حضرت نوح علیه السلام را و تاکید است
بر بجا آوردن اوامر و نواهی آنکه تکیه بکنی بر شفاعت رسول الله
تعالی صلعم که در شان مومنین آنحضرت صلعم
و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و یتخذ
ما ینفق قربات عند الله و صلوات الرسول الا انها
قربة لهم سیدخلهم الله فی رحمته ان الله غفور رحیم
وعید این حدیث شریف قطع امید رحمت از شفیع
ما بخشش صلعم و توسل شفاعت صلعم از خداوند
ارحم الراحمین لیکن معنی آیه فاعتبروا یا اولی الالباب
فی تو فکرت قال الله تعالی فی سورة الحج من کان
یظن ان لن ینصره الله فی الدنیا والآخرة فلیمدد
بسبب الی السماء ثم لیقطع فلینظر هل یذهبن کیده
ما یغیظ و کذلک انزلناه آیات بینات و ان الله

بهدے من یرید ه ترجمه هرکه باشد که گمان برد
انکه هرگز نصرت نه دهد خدای تعالی پیغمبر خود را در دنیا
با علای کلمه حق و غلبه بر اعدا و در اخرت بعلو درجه
شفاعت و قرب و کرامت پس باید که دراز کند رسنی
طرف آسمان تا بدان واسطه قطع مسافت کرده بفلک
رسد یا انکه ببندد خود را به رسنی سوی آسمان پس ببرد
که ببیند و بمیرد همچند یا کوشش یعنی در دفع نصرت
از پیغمبر صلعم چند تمام کند پس ببیند که با وجود
این سعی و کلفت آیا میبرد فعل مکر او چیزیرا
که بخشم آورده است او را یعنی کار پیغمبر صلعم را
نخواهد برد و همچنانکه کار پیغمبر را صلعم استوار و هویدا
کرده ایم که کید کیادش نتواند برد فرود آوردیم
ای ظاهر ساختیم برای پیغمبر خود صلعم آیات
بینات ای اعجازهای مبین که دقعات
عجیبه هم قرآن مجید تواند شد و حال آنست که

لهاج و ما یمسک فلا مرسل له من بعده ط و هو العزیز
الحکیم ۵ ترجمه هرچه بگشاید الله تعالی برای مردمان
از رحمت عامه صوری و معنوی پس نیست باز دارنده
آن و هرچه بندد پس نیست روانه کننده آن پس آن
بستن و اوست غالب که منع کس بفعل او نرسد
و صاحب حکمت در کار خود + و در ینجا مقصود بسط و قبض
بالحکمه است و تنبیه من سع ربوبین چونست که فرمود سبحانه
و العصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا و عملوا
الصالحات و قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین
و حالا که آنحضرت صلعم خیر الخلق کلهم است و مشرف
به بشارت تشریف خیریت دائمی چنانکه فرمود سبحانه
و للاخرة خیر لک من الاولی و نیز اظهر است که آنحضرت
صلعم بحصول منافع اخروی مطمئن است و از ضرر
مستغنی و بمنافع دنیوی مستغنی پس مقصود نیست
نفی استقلال مخصوص الوجود از ذات مبارک صلعم

باثبات مجز خفیفے در شمر الف اضافی جیا نکہ بین
وبدیهی است مع جواب سوال کفار که در تفاسیر (مطولات) توان
یافت مش اہل مکہ گفتند کہ اے محمد خدائی چرا خبر نمیدھم
نرخ کہ کی ارزان شود و کی گران تا در ارزانی چیز
خریم کنیم و در گرانی بفروشیم وبدان سود کنیم پس این آیۃ
ایہ نازل شد از تفسیر حسینی مم نہ فایدہ نفی شفاعت
نیست خوبست کہ در سنۃ صفات اضافی آنحضرت است
صلعم در تحقیق الانا شد الدو تنبیہ است برینکہ
بمشاہدہ جمال جامع اعتقاد الوہیت صلعم نکنند
خیا رب نداشتم کہ فارقی در حصول نفع و دفع ضرر
استقلالا واضافتا دشفاعت چیان نکردند این ہم
الاالمخذولون وحدیث شریف یا فاطمۃ لا تتکلی
علے انک بنت رسول اللہ اعملی اعملی ترجمہ
ای فاطمہ تکیہ مکن برینکہ دختر رسول اللہ تعالی
ہستے عمل بکن عمل بکن یعنی عمل صالح تنبیہ است

ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسّنی

السوء ان انا الا نذیر وبشیر لقوم یؤمنون ترجمه

بفرمای ای حبیب من که باختیار خود ندارم

خود حصول نفع و دفع ضرر از روی استقلال که خاصه الوهیت

است لیکن میدارم باختیار خود حصول نفع و دفع

ضرر را مگر آنچه خواست الله تعالی باضافه او تعالی

که خاصه عبدیت است پس هرگاه باضافات آنحضرت

صلعم اگر توانی بشمس تظهر کالشمس للعینین من مهدیه

صغیره فی کل الطرف من آنجم واگر میبودم که دانم

غیب را استقلالا که خاصه الوهیت است لازم بود

که زیاده میشدم ای مستجمع کمالات میشدم در

نفس خود از بهی و نمیگرفت مرا زشتی هیچ

مستقل نیست چنانکه مستقل را گرفته ام

نیم که مستقل باشم در کار خود دگر ترسانده از خدا

خدای تعالی بحموها و فرد رسان به تعالیش تعالی

[illegible]

برای دوستی که ایمان آرند کافند خصوصاً که
باید دانست که نفی مستلزم ثبوت متقدم است و
استدراک از لا املک است پس بحکم تغایر و استدرا
فرق استقلال که مصداق ثبوت متقدم برای نفی است
و اضافه محصوره ثابت است و هم از ما شار الیه
نفع و ضر حاصل متعاقب الحصول است و خیر جمال
اضافه توصیفی
بالکمال است و سوء نقائص مسلوب است و رنه شی آ
اگر نباشد چنانکه گفته شده و لو کنت اعلم الغیب الا
در صورت اضافه متعارض است از کریمه عالم الغیب والشهادة
فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الآیه
و استکثرت من الخیر و ما مسنی السوء در صورت
اضافه موقوف بر لو کنت اعلم الغیب نتواند شد
که معارض است که مصدر است ای لا املک لنفسی
نفعا و لا ضرا هم و هم معارض است از کریمه واقع
سوره الفاطر ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک

تحقیق الله تعالی راه بنماید و بمقصد رساند بسبب
پیغمبر صلعم و آیات بینات و بهر چه بنماید هر که بخواهد
اللهم صل و بارک و سلم دائما ابدا علی محمد رسولک
و حبیبک و علی انواره کما تحب و ترضاه و تشفعه فینا
و ترحمنا به

ذکر کیفیت سلوک معنوی در معرفت
نفس برای معرفة الله سبحانه

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه
و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین باید دانست
گفته شد که انکشاف عقاید است در این
سیر نظری اجمالی است و تحصیل سیر قدمی قدم در مقصدی
تفصیل تزکیه نفس به تشریع است و این سیر قدمی
تفصیلی است و تحقیق سیر نظری پس فارقی نیست
میان هر سه گفت که سیر اجمالی و تفصیلی نظری

و قدمی و احتمال تحقیق و تصوف همین تفصیل نیز
است شرح کیفیتش در تنبیه لاحق مذکور است هم سلوک
و طریق یعنی انتسابست و آن بجا آوردن علم
از مرتبه فرض تا استحباب است پس سخن در معرفت هم
و آن حصول معرفة ذات و صفات خالق اکبر بود قوت
دلائل مستقیم نظری و قدمی است پس باید دانست خلق
وجود بعینه همین امر است شرح تحقیقش در ذکر لطیفه
اثبات مرتبه انجذاب بین القدیم والحادث المخلوق
و در ذکر کیفیت حاضری در دستگاه آستان رحمت
نشان حضرت حبیب الله علیه الرضوان مذکور است
هم بوجود تضمنی یا التزامی شرح کیفیت وجود تضمنی
و التزامی در ذکر لطیفه الاصول در اصل ذکر لطیفه
الانتزاع قرآن یافت هم از موجودات قدیم مخلوق
خالق اکبر بواسطه مرتبه انجذاب یعنی قال سبحانه
الا له الخلق والامر و قال سبحانه انما امره اذا

اراد شیئا ان یقول له کن فیکون ۝ بتکوینه که مطابق
تعینات کونیه نصیبی جزئی دارند عالم کبیرست و انچه
نصیب جزئی عالم صغیر نیست هر صغیر را در مقابلش
کبیریست که اصلش است و عروج نبوی که منتهی شود
بوجود اول الاولین که اصل همه است در تحت امر و
لامکانیت باعتبار انتهای عالم اجسام از انجا که
انسان مکرم تعینات است پس لقوله سبحانه لقد
کرمنا بنی آدم هم زیادت نصیب مقصودیه سعادتها
که با دست مخاطب و فی انفسکم افلا تبصرون است
و بنا برین حضرت رسول صلعم من عرف نفسه فقد عرف ربه
و تخمینهای مختلف در حقیقتش از آثار عالم کبیر با اختلاف
مشاهدت است ولیکن اعلی المقاصد نصب آن معرفت
رب الارباب است پس سخن در نیست باید دانست
نفس انسانی شخصی است بسیط زائد بر ماهیات
لا تعینها و لا تعینها در حد خود مستجمع حقایق تا علیه

سی است آنچه بر آن قرار تشخص نفس است هم
یعنی صفات حقیقیه مع الذات بنا بر تجدد ذات
برین صفات و قرار تشخص نفس برین اجتماع ذات
و بالعکس است آنچه برای تشخص نفس است هم یعنی
صفات فعلیه و شانیه تنزیه مع الذات بنا بر عدم تجدد
ذات برین صفات و عدم قرار تشخص نفس برین اجتماع
ذات و اعتبارات ذاتیه بهم تشخص موجودات یا سلوبات
حق کیفیت این تضمن در حصول ذکر کیفیه اجتماع قوت
یافت هم علاقه مجهول الکیف تشخص مرکب عنصری
که در جمله خود مستجمع با حلیه و بالست دارد و جابجا برین
انسان یا یازده تعین یعنی عقل و نفس حقیقیه و شانیه
و تنزیه و ذات و تشخص نفس از زمین و خاک و آب
و آتش و باد و تشخص مرکب صوری از عنصر عالم خلوت
است و تحت امر و تشخص بسیط فی حده در او صفات نفوس
ستی احتیاج تشخص مرکب مستقر است و لا امکانی

ولیکن باقتضای حکمت انتهای معرفت تا عالم عنصر
و جسد انسان باقتضای حکمت مضغه قلب نام مرکز
قرار قلب بسیط کرده شد که در وجه وجود تضمنیش موجود است
گویند که عرشش صغیر است در نشاء بعرشش کبیر نه در وجه
وجود دالست این متضمن مطالبات کثرت انتهای بعرش
کبیر ندارد ولیکن نشاء ابتدای بعرشش صغیر یافته
پس بتوفیق رب ارب بشرح صدر بسیر نفس مستقیم
درآمده باحتیاج وجودش الا بوجود قدیم محتاج الیه
برگرفت کیفیت اتصاله خود یا وساطتی که دریابد -
بتمیز هم باصالت و غیرش بوساطت تعینی که این جز
تضمن او است ش اشارت است بتسبیح سالک
هم و معرفت عالم صغیر باصلش که عالم کبیر است تا خوا
رب اعلی برسد و انکشاف حقیقت جامعه ش
اجی انکه منع تحول غیر در صفت نکند هم حسب استعداد
با حاطه تشخص نفس متجمع با کلیه مالکه منتهای تعین است

از حیثیت انیتش از امر بار ربط فعلی لابد است از امر فانی
است پس مربوط با نسبت فوق هم باید دانست این
احاطه تشخص نفس و کیفیت مثال هیچو قوس مینماید
ازینجا است که قوس نامیده شد واین قوس سفلی ظلی است
در مقابله قوس علوی حجابی پس سفلی را درجات
حقیقی است و هر یک ازینها نسبت بما فوقه تابع مطلقا
جزوی است و نسبت بما تحته متبوع مطلقا نقته جزوی
پس انکه ما تحته ندارد متبوع هم نیست و انکه ما فوقه
ندارد تابع نه هم وما فوق بما تحته اصل و محیط است
و هر چه جزو ما فوق همه است ازو ولیکن ما فوق همه
تابع مطلقا نقته کلی باشد مر قوس علوی حجابی را
که اصل و محیط قوس سفلی است و هر یکی ازینها هر چند
نزول و عروج در سیر ما تحته و ما فوقه نماید از خود بنیاید
و فنا فی الوجود و فناء فی الشیخ و فناء فی الرسول
عبارت از قطب فنا ارتقا بات لطیفه جامعه است

باید دانست مرتبهٔ حجاب ظهوری است حادث قائم بقدیم
سرّ تحقیق در ذکر کیفیت اثبات مرتبة الحجاب بین القدیم
والحادث المخلوق و ذکر کیفیت حاضری در روضه‌ٔ متبرکه بر
آستان رحمت نشان حضرت حبیب الله علیه الرضوان که ورا
هم درگشت مثال باحاطهٔ شخص خود همچو قوس نماید
و همینجا به قوس سفلی قوس علوی نامیده شد آنرا
دو مرتبه رتبی است به انطباق اصلش مرتبهٔ تعین حبی است
که واحدیت همان است کما قال سبحانه انما الله اله واحد
هم و اعتبار ربوبیت متعلق همین مرتبه است کما قال
سبحانه رب العالمین هم و مرتبهٔ لاتعین است که احدیت
همان است کما قال سبحانه الله احد هم و اعتبار
استغنا متعلق همین مرتبه است کما قال سبحانه
ان الله غنی عن العالمین هم و حقیقت مستجمعه اسم
الشانیه دو مرتبه است که با نطباق یک بدیگر در وجه
جامعیت است نه بانفسه سیر ذاتی قدمی مطابقه

جنینی یا کلی قوسین در خود تعیینش نماید و بر این مراتب
قرار گرفته شد پس از انطباق قوس سفلی ظلی بقوس
علوی حجابی که فنا رسید فی الله عبارت ازین است
دلالة بر معرفت ذات و صفات قسم یم توان یافت و
درین بیان متصفیه و تزکیه اجمالی یا تفصیلی عالم
صغیر متضمن موجودات و سلوبات مخصوصه محمدی
صلعم عروج متشخص روحی بعالم علوی تا عرش کبیر
که مقر انوار حجابی باعتبار منتهای عالم کبیر است
توان شد پس سخن در معرفة تفصیلی مرتبه تعین وجود
ازانجا که قلب مرکز متشخص مرکب است و مقر قلب بسیط
که تصرفهای فعلیش ازانجا ظاهر شود و معرفة ذات
موقوف بر صفات است و صفة فعلی نزدیک تر از
اثرش ناچار ابتدای معرفت از مقام قلب و صفة
فعلی واقع شد پس لا بد که معرفتش تجلی فعلی حجابی
بکلیة اجمالا که در عالم صغیر و کبیر باعتبار تعلق

بجزئیات جزئیه تفصیلاً بتمامها نتواند شد معروف
خواهد گردید با محدودیه فاعل ابتدای اسلام حقیقی از تجلیات
و توسیع علم با دراک ربط دائر از مفعول نفساً و آفاقاً
به فاعل فعلاً و ذاتاً همه عالم را از عرض تا جوهر
ش یعنی حروف از مفردات و مرکبات هم از
کتابت کاتب خواهد یافت تا آنکه قطع شود و تمایز امر
بملاحظه فعل فاعلش و افضل آنست که امر و افعال
معاً ملحوظ ماند هر کرا بتوفیق الهی میسر شود و دو نسبت
معیت از ابتدای الفعل من ش لفظ فعلی مشیر است بسوی
فعل و معیت فعلی تا ذاتی من ش تا انتهائیه است و
لفظ ذاتی مشیر است بسوی ذات و معیت ذاتی هم
کما قال سبحانه و هو معکم اینما کنتم ط و معکوس
معیتها پیدا درک ربط دائر از فاعل بمفعول و تحقیق
این است که ادراک رابطه از طرفین من ش یعنی از مفعول
بفاعل و از فاعل بمفعول هم معاً است و نیز

ادراک ربط از مفعول بعد هم درک ربط از فاعل و ادراک
ربط و ادراک ربط از فاعل بعد هم درک و الا از مفعول
باطل این استجابت از طرفین عنایت الهی است هر که
باشد البته طریق حصولش نگه داشت ربط از طرفین سعادت
است یکه میسر گردد و ترقی لصفته فعلی باستفاضه فیض
این دلالت از قوسین مطابقه جزئیه اش که برای حضر
حضرت سرور انبیا است علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام
هم یا کلیه اش که خصوص حضرت سرور انبیا است
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام هم است نظر او قدما
ست سیر قدمی در قوس تناوی بسبب جود تجلی
است هم و یا باعتبار خصوصیت و حصول آن و این ولایة
که اول است بحضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
مصطلح بتسمیه ولایة آدمی است و ولایة نوحی
ولیکن در نظر در دست حضرت نوح علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام درین صفت نه اصل مرکز اند بسیج

حضرت آدم عم است ای چنانکه حضرت آدم عم اصل
مرزاند هم کتابع در صفتی که از شدت استیلا بر قوم
درین صفت بحضرت آدم عم همیانند و صور فیض ایشان
ولایت در ترکیب بحکمة الهی تعالی در جانب چپ
بنسبت اصطلاحی بالمظهریت است ای بانکه مظهر صفت
فعلی است هم یا لقلب قلب بسوی معرفة الهی سمی
باز گشتن
قلب است و ابتدای سیر مفهوم قاب قوسین ازینجا است
و احکام سیر من جنبة الی جنبة ازینجاست پس سیر
من الله تعالی الی غیره تعالی و الیه لغیره تعالی
شرک فی المقصود و فی المحبة است تا آنکه تکفیر
شرک جلی تواند رسانید و من غیره الیه تعالی
و الی غیره تعالی شرک فی صفات الله تعالی است
تشبیه [illegible] هم شرک فی الذات است و در صورت
نسیان [illegible] من الله تعالی نشانه شرک مذکور
بالتصریح است [illegible] ای بعرض نسیان ذهول

شد بالحقیقة هم پس مقصود اینجا سیر منتهی الیه سعه فید له
است اگر سیر شود و فنا فی افعاله تعالی شد و جبا
الی افعاله تعالی و لبقا بافعاله تعالی شد و لا اسلی
اثر ازینجا است و این سخن در حقائق اجمالی است
که بواسطه این تفصیلات متعدده نتوانند رسید و سخن در
تفصیل حقائق و مقصدیات زیاده و کوائف وارد
همت قاصره نیابد و نیاید و لیکن درینجا بهر که خواهند
نداشته از مرتبه حجاب است بانچه که مناسب تعینش
است لمعه در حق دهند اگرچه آشکارا نشود حضرت
حسین ابن منصور مخصوص باسم انا الحق بود و حضرت
ابو یزید مخصوص باسم سبحانی ما اعظم شانی و لیکن
بازیادت استحاله رضی الله تعالی عنهما و این راز
پرتوئیست از حقیقت کعبه که در ظهور حقیقت کعبه ظاهر شود
الی ماشاء الله تعالی و بهرچه خواهند کلام در میان نهند
کما قال سبحانه کلم الله موسی تکلیما زین بیش هیچ مگوی

ولایت و دوم بتوسط انتزاع فصل از تعین صفات حقیقیه
که عبارت از صفات سبعه یعنی حیات و علم و قدرت و
ارادت و غیرها که اشهر و معقول و منصوص است تواند شد
و قرب صفاتی مع الذات بتمایز تعین صفات باعتبار
لا عینها که مرتبه صفت ظاهر و مرتبه جمال است و بی تمایز
تعین صفات باعتبار لا غیرها که مرتبه صفت باطن و مرتبه
جلال است با قیام حقیقی با ذات با مجموعه صفاتی
مع الذات بی ملاحظه غیریه از المحل فی اسمی امثال
و شئون غیر تمام از خصائص انبیا است تا آنکه از
هرچه باشد بقوه فصل مقدم الی برکات ذات تمایز
با این اجتماع صفات است حال القرب مجازی حقیقه
غیر نظری و استحالتی فرموده سبحانه فانی قریب
و نحن اقرب الیه من حبل الورید ، و قرب بصفت ظاهر
و باطن باستفاضه انوار ذاتیه سائر و سیمین
جزئیه یا کلیه است نظر از قدما و باعتبار خصوصیه

وصول نور این ولایت بحضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام مصطلح بتسمیه ولایت ابراهیمی است ومقام خلتیه
بر جمله و مسرت بخانه است و ظهور و فیض این ولایت در
مرکب بحکمة الهی تعالی جانب راست مقابله قلب تسمیه
اصطلاحی بالمظهریه شد ای بانکه روح مظهر صفات
متعالیست هم مسمی بروح است ازین پس توسط حاصل
شد و واسطه حاصل از انست که دلالت از جاوث
بر فعلیه است و از فعلیه بحقیقیه و ثانیه از احتیاجی
من وجه بتحقیقیه چنانکه در ذکر کیفیت اسمار الله تعالی
صفات مذکور است هم انکشافی است بولایت سوم شهود
مرتبه تعین ثانیه که عبارت است از اضافات ذاتیه
متضمنة الذات بصفة ظاهر و باطن معبر بجمال و جلال
و حسب صفات حقیقیه با محبوبیه و محبیه صفاتی مع
الذات و ظهور و نور این ولایت روح سائر چیز
با مطابقة جزئیه یا کلیه است نظر او قدما باسمان قرب

حجابی حقیقته و باعتبار خصوصیته وصول نور این ولایه
بحضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
مصطلح بتشبیه ولایه موسوی است و مقام اضطرار است
و هیبت محبته است و مورد حیثیت تا حب و انس قوی اند شد
و آمد و فیض این ولایه در مرکب بحکمة الهی تعالی آن
جانب حبیب زیر قلب بتسمیه اصطلاحی با مظهریت
حق است یا آنکه مظهر صفات ثانیه است و البته
صفات ثانیه بمقابله صفات حقیقیه مسمی بصفات
الهی مسمی بسر است زیر انس توسط با حصول آن و
با حصول از آنست که تنزیه منتزع است از بین منزلات
یعنی فعلیه و حقیقیه و ثانیه هم عروج است و ولایه
چهارم منسوب بمرتبه تنزیه انتزاعی من المنزلات
با محبوبیه و محبیه صفاتی مع الذات و ترجیح بصفة
تنزیه باستفاضه نور این ولایه سائر قوسین بمطابقة
جزئیه با کلیه است نظرا و قدما با جمال قرب حجابی

حقیقت و باعتبار وصول نورانی ولایت حضرت
عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مصطلح بتسمیه
ولایت عیسوی است و مورد فیض این ولایت در مرتبه
تجلی اسمی الهی تعالی بجانب روح است زیرا روح بتسمیه
اصطلاحی بالمظهریت بیش است با آنکه مظهر مرتبه خفیه
تنزیه است هم مسمی بخفی است زین پس بتوسط ما حصل
بیش واسطه ما حصل از آنست که معرفت ذات موقوف
بر صفات است هم عروج است بر ولایت نجم مشهود در مرتبه
ذات مستجمع جمیع صفات با محبوبیة و محبیه ذاتی مع
الصفات و روح بمرتبه ذات با استفاضه نورانی
ولایت سائر قویین با مطابقت جزئیه یا کلیه است
نظر او قد با بحان قرب حجابی حقیقت و باعتبار
خصوصیت وصول نورانی ولایت حضرت سید الانبیا
محمد رسول الله تعالی صلی الله تعالی علیه و علی جمیع
الانبیاء و علی آله و اصحابه اتباعه و سلم مصطلح

به تسمیه ولایت محمدی است صلعم و مقام استجماع
کمالات جمالیه و جلالیه و تنزیهیه بالاصالت است
و مورد فیض این ولایت در مرکب بحکمة الهی تعالی
در وسط سینه میان قلب و روح به تسمیه اصطلاحی
بالمطهریة نفس است بانکه مظهر مرتبه خفیا ذات است
عظم برهانه هم مسمی با خفی است و باید دانست
حصر ولایة پنجگانه بدین وجه هست که دیگر مراتب ثابت شده
از تفرع این اصل پنجگانه است و نیز باید دانست کمالات
ملکیه عبارت است از ظهور تنزیهی منزهات و شهود
جمال و جلال حسب ظهور مشاهده از روی تعدد
و کمالات رسالت و نبوت عبارتست از ظهور منزهات
و شهود جمال و جلال حسب ظهور مشاهده از روی
قرب در قرب و سیر این کمالات شامل سیر
هر ولایة است در جای آن وهم جدا تواند شد
زین پس بتوسط ما حصل نفس واسطه ما حصل از ذات است

که آن موقوف علیه معرفت تشخص نفس مستجمع با علیه و بالذات
هم عروجست بسوی تشخص بنفس و مورد فیض بحکمت الهی تعالی
در مرکب بساطت هم دماغ است و سیرابست در مراتب اعتباریه
ذاتیه از انست حقایق انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوة
و السلام باید دانست حقیقت نبوت عبارتست از مرتبه
اعتباریه ذاتیه که توجهش بصفتها از جهتی بجهتی با مرکزیه
منتزعات خودش قیام حقیقی یا مجازیست پس حقیقت
آدمی و حقیقت ابراهیمی و حقیقت موسوی و حقیقت عیسوی
در ضمن آنست و حقیقت رسالت عبارتست از مرتبه
انفعالیه ذاتیه که توجهش بنفسها از جهتی بجهتی با مرکزیه
منتزعات خودش بقیام حقیقی یا مجازیست پس حقیقت
محمدی در ضمن اوست فصل بیان حقیقت نبوت و
حقیقت رسالت در ذکر کیفیة الرسالة و النبوة مفصل
گذران فی انست هم بیان اولا سیراست در مرتبه اعتباریه
ذاتیه [illegible] تعین حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة

و السلام است پس در مرتبہ اعتباریہ ذاتیہ منشا تعین
حضرت ابراہیم علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام است
پس در مرتبہ اعتباریہ ذاتیہ منشا تعین حضرت موسیٰ
علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام است پس در مرتبہ اعتباریہ
ذاتیہ منشا تعین حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ
و السلام است پس در مرتبہ اعتباریہ ذاتیہ منشا
تعین حضرت محمد رسول اللہ تعالیٰ صلی اللہ تعالیٰ علیہ
و علی جمیع الانبیاء و علی آلہ و اصحابہ و اتباعہ و سلم
پس بدان کہ تعین حقائق انبیاء علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ و
و السلام از منشاء تعینہ در ذکر لیفیہ وجود اول ظہور آنحضرت
آنحضرت صلعم قرآن و السنت ہم باید دانست در حقیقت محمد
صلعم با جمیع حقائق انبیاء ش یعنی فعلیہ و حقیقیہ و ثانیہ
و شریہ ہم اصلا اعتباری ممتزج است با عتبار
خصوصیہ حقیقہ ہر شئی صفوۃ و خلہ و محبہ و تقدس خود
و اعتباری غیر ممتزج است بحقیقہ خود ش

یعنی مرتبهٔ ذاتیه هم و باعتبار خصوصیت خاصهٔ محمدیه
محبوبیت صرفه نیز و نفس باستفاضهٔ نور این کمالات سایره
توسط لطیفهٔ جزئیه یا کلیه مراتب اعتباریه ذاتیه
حجابیه باعتبار منشأ نبوت و رسالت است نظر او
قدم او از انست حقائق الهیات باید دانست حقیقت
کعبه عبارتست از حقیقت نوریکه شأنش شطر المسجد الحرام
فرموده شد آن نور تجلی است از حقیقت خودش که معبر
بذات تعال است شرحش صراحة حقیقت کعبه در ذکر کیفیه
حاضری دردمندی بر آستان حضرتشان و ذکر کیفیه
اسرار تعیین قبلة الکعبة الشریفة مرقوم است هم نفس
سالک بهمین نور تجلی تعلق و استفاضه یافته بهمه
کائنات متضمنه موجودات و مطلوبات را در وجود تخلیق
و دیگر صفات که از مرتبهٔ فعلیه است شش بهمچو ترزیق
و ابداع و انشا و تکوین هم متعلق بهمان اختصاص
مستجمع در خودش می یابد و حسبا ترتیبش بالطبقه

جزئیه یا کلیه نظراً و قدماً است و عروج قلب که معبر
بولایت اولی است بسیر قدمی متعلق و منتهی باین حقیقت
حجابی است و حقیقت صوم عبارتست از تنزیه منزهات
و در اینجا در برابر نور کعبه بنا بر تنزیهش در مرتبه حجاب
وجودی یافته است نفس سالک بواسطه همین نور
حجابی کعبه متعلق و استفاضه یافته ساتر و تطهیر
بمطابقت جزئیه یا کلیه است نظراً و قدماً و توان گفت
که در برابر یکی از حقائق الهیات مشهود میشود و حقیقت
قرآن عبارتست از حقائق ثبوتیه یعنی تجلی
حقیقی و شانی و تنزیهی و ذاتی که در مرتبه
حجاب وجودی یافته و هم از حقیقتش که کلام مجید
تبیان آنها است و از حقائق سلبیه نیز تجرد
از کلام حق است عبارتست از تجرد کلام مقطع
نظراً از دیگر حقائق ثبوتیه و سلبیه هم پیش از آن باشد
بیان حقائق ولایات همه نفس سالک بهمین نور

تجلی لتعلق و استفاضه داشته ساتر وسیع مطابقه
جزئیه یا کلیه بی لزوم اجتماع بل بر وجه افتراق
نظرا و قدما است و عروج لطیفه روح و سر و خفی
و اخفی بسیر قدمی متعلق و منتهی باین مرتبه حجابست
از روی عموم اصناف انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوة
و السلام با اجتماع قلب و حقیقه صلوة عبارتست
از حقیقه مستجمعه حقائق ثبوتیه لازم محبتیه و محبوبیه
صفاتی و ذاتی که در مرتبه حجاب وجودی یافته
است لنفس سالک بهمین لفظ حجابی متعلق و استفاضه
یافته ساتر وسیع مطابقه جزئیه یا کلیه بلزوم
اجتماع محبتیه و محبوبیه نظرا و قدما است و عروج
اخفی بسیر قدمی متعلق و منتهی باین مرتبه حجابست
از روی خصوص حقیقه محمدی صلی الله تعالی علیه
و علی جمیع الانبیاء با اجتماع لطائف نفسیه و حقیقه
معبودیه عبارتست از حقیقه اجتماعیه تعشق انفس

سما علمیه و مالک که در مرتبه حجابیه وجودی یافته است نفس
سالک سائر قوسین بمطابقه جزئیه یا کلیه است نظرا
وقدما نزین پس سیر است در مرتبه تعین واحدیه حجابیه
که همتاز است بوجود عوارض صفاتیه و اعتبارات
ذاتیه در مرتبه لا عین نظرا و قدما بمطابقه جزئیه یا
کلیه قوسین و تعین وجودی هم عبارت از نسبت سما
که مرتبه اجمال حقیقه ظاهر است و هم تواند شد که در ینجا
سائر شود در مرتبه اعتباریه ذاتیه ربوبیته که بانطباق
و تعلق بمرتبه واحدیه از ما له است نظرا و قدما بمطابقه
جزئیه یا کلیه قوسین اگرچه علیحده سیر کندش تعرف
صفت واحدیه و وجه تعلق مرتبه ربوبیته با آن از شرح
و حاشیه ذکر کینته التوحید توان دریافت هم نیز
پس سیر است در مرتبه احدیته حجابیه که غیر ممتاز است
بوجود عوارض صفاتیه و اعتبارات ذاتیه در مرتبه
لا عین نظرا و قدما بمطابقه جزئیه یا کلیه قوسین

و لاتعین هم عبارت از ذات هستنا که مرتبهٔ اجمال حقیقت
باطن است و هم تواند شد که در اینجا سائر شود و در مرتبه
اعتباریه ذاتیه استغنا که با انطباق و تعلق
بمرتبهٔ احدیه از ماله است نظر او قد با انطباقه بمرتبه
یا کلیه قوسین اگرچه جلیحده سیر کندش تعریف صفة
احدیه و وجه تعلق مرتبهٔ استغنا با آن از شرح و حاشیه
ذکر کیفیة التوحید توان دریافت هم باید دانست
قرار کمال حقیقه مستجمعه جامعه انسانیه با نطباق
قوسین علی حدها موقوف بر اعتبار استغنا است
و تعین اعتبار احمدیه و محمدیه با فرق وصفی که از
معنیش عبارت بر ماهیت واحده است که دلالتی
دارد بر همین فرق وصفی اعتبارین وحدت حقیقتش
یعنی مرتبهٔ حجاب زین لیس بفضل الله تعالی عروج
است بسوی ولایت اصلیه مقصود ما اعنی حقائق
مراتب حجاب که اشارتش با و نی است بدلالة مراتب

حجاب بسیار لطیفی هست پس باید دانست که سلوک طریق
اسلام بر پنج مقام است شهادتین و صلوة و صوم و حج
و زکوة پس باید دانست که در شهادتین عطف تفسیریست
شق چنانکه در ذکر کیفیت کلمه مذکور است ورنه مصدق
لما نفی عنه الالوهیة و تعرض علی ما اثبت له الالوهیة
باطل گردد پس شهادتین مع مغایرت من وجه بنا بر تفسیر
در حکم واحد هستند ورنه بنای اسلام بر شش خلاف حدیث
شریف بنی الاسلام علی خمس قرار باید بمعرفه حقیقه -
شهادتین و صلوة و صوم و کعبه درین ذکر سلوک مستوفی
مذکور شد اکنون باید دانست زکوة پاک کردنست از آنچه
باید از آنجا که انسان مخلوق است از ضمن موجودات
و مخلوقات شبیها عنها زکوتش در موجودات با اختیار
احسن است و در مخلوقات شرک نکرده اخلاص
تمام قال سبحانه و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها
قد افلح من زکیها الآیة و یا ایها الذین آمنوا انفقوا

نماز رضا بحکم الا بیش این رزق امی بخشیدن عام را
پس اتفاق حسب مرزوق امی شیء بخشیده شده منشر
عام است
هم باید دانست مذکوره مشتمل نزول از عروج سیر صعودیه
موجودات است آنجاست که قشر تکمیل نفس بشریه
است شاید که سایران سعادت عروج این نزول را
بسبب عدم تمیزش بسیر عروج ذکر نکردند و حالانکه
این نزول در ایشان یافته شود الی ما شاء الله تعالی
این اجمال را تفصیلی است در قرآن مجید و حدیث
شریف که این مختصر گنجایش آن ندارد شنیده ای
مشتاق خدای عز و جل بایست که صلوة را که بهترین
عبادات است و بهترین عبادات از رب تهذیب
ظاهر و باطن بجا آر تا بفلاحی رسی که در دنیا کانک
تراه و در آخرت انک تراه است شعر

تو و طوبی و ما و قامت یار
فکر هر کس بقدر همت اوست

قال سبحانه قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم
خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون والذین هم
للزکوة فاعلون والذین هم لفروجهم حافظون الخ والذین
هم لاماناتهم وعهدهم راعون والذین هم علی صلوتهم
یحافظون ﻫ واضافه صلوتهم بمراد خصوص و در
للزکوة فاعلون سبقت بمؤتون سریست که در حضرت
زکوة مذکور است و هر کس بآن نرسد و در اعطاف
تفسیر و در یحافظون تاکید جماعت چنانکه در ذکر کیفیت
تفسیر الایة الکریمة حافظوا علی الصلوة والصلوة الوسطی
الایه مذکور است ﻫ والله تعالی اعلم بالصواب صلوة اساست
که مستجمع شهادتین صوم و حج و زکوة است صلوة ایست
که مهر و ختم شیء باشد تعلق بها توان بود قال سبحانه
وهم علی صلوتهم دائمون ای بر نمازیکه برای ایشان ثابت
دائم اند بر آن و براو قائمش و نیز دائم اند بر آن مرتبه
و این معنا از آنکه چون حق است الله تعالی داند و توانند

که مصلی هم در این نماز را که چون و چرا است للتعلیم والتعلم
هم تواند شد و هر کس را آن هست قال سبحانه ویعلمکم
ما لم تکونوا تعلمون باید دانست که صلوة را دو مرتبه است
یکی از صلوات مخصوصه محمدیه صلعم و دیگرے از ظل
موجودات قدیمه پس هر که بصلوات مخصوصه محمدیه صلعم
نرسد بظل موجودات قدیمه چون رسد من الله التوفیق
تنبیه وجود عنصر منتزع است از روح در معرض
صلوات بشش تحقیقش در ذکر کیفیت حاضری در درگاه
آستان رحمت نشان حضرت حبیب الله علیه الرضوان
مذکور است هم بشش تابع باشد مراد صاف روح را پس
کمال التعین الانسانیة تا نزول بمرتبه صورت است و در
صورت فروتر از همه خاک است که متاثر است از
اثار آب و آتش و باد نه آنها متاثر اند از و با این اجماع
آثار روح و عنصر و منتهای نزول باد از مستقطا طین
فائق گشت و در قلب مرکب با تاریکیه از روحش رسیده

بکیفیتی خاص هر یک امتشاقی و امتیازی توانند شد و بر قدر
نزول قلب در صدر هم قدرت این اجمال تفصیلی است از
حقایق متضمنه موجودات یا مسلوبات اگر گفته شود که چه بود
ولیکن متشکل نقش نیکر توانند شد یا تنبیه در قلب عنصری
درجات دو شیف در تفصیل یا تعلق فیاض حقیقی مشهود شد
فالله تعالی اعلم بحقیقتها تشبیه لطائف سته وجه‌ها
درجات است درجه است که متعلق بعنصر است درجه
است که به تنزیه متعال است و درجه است که در مرتبه
لاتعین بیچ است و در مرتبه معرفة الله تعالی الی
است با الله تعالی است تشبیه بر بنا انکه گفته شد
انسان با یازده تعین از روح و عنصر همه عالم
خلق است و تحت آن سیر مرکبش را از عالم خلق
بسیطش را از عالم امر گفتن احتمال دارد که امر
عبارت از روح است دلیل آنکه روح از امر است
کما قال سبحانه قل الروح من امر ربی تفصیلش

در ذکر کیفیة الرسالة والنبوت مذکور شد هم که بمیان
حاصلے ندارد و پیش ازین گفتیم که لطائف روحی از قلب
و روح و سر و خفی و اخفی هر یکدام سفلے از عالم امر است
و نفس با آنکه از روح است از عالم خلق فنعوذ ابا او
المعارف اللهم ارنا حقائق الاشیاء مصبا را و
انت الحلیم الحکیم اللهم صل وسلم علی محمد النبی بعدد
وعلی انواره کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا به تشبیه
صدر بمنزله صحن است از بیرون قلب که بیت تر است از
آنا قلب چنانکه بیرون شیشه چراغ مصباح و چمن تا تر
تابع قلب است و عروج کند بیشتر قال سبحانه یرید
ان یهدیه یشرح صدره للاسلام حق تعالی تشریح
صدر در ذکر کیفیت صدر است هم تشبیه ازین جهت
تشخص روحی تا عرش کبیر حاصل شده هیچ نسبت
وحصول تقی صدر الی ماشاء الله تعالی دریافت شده
و گمان نبرم که رسول اشرف واکرم ازین تشریف

بهرگی یافته بلبقا صد اختی بهره ور شد از سیر
عالم علوی بقید دم بمکث لزوم حضرت مقصود عالم صلعم
مشرف شد و متعلقات صدر مبارک خود را که از
اسفل مراتب متضمن حقیقت آن مظهر جمال الهی سبحانه
است مناسب آن عالم مشاهده فرمود و تقریبی که
اشارتش بقاب قوسین او ادنی است و حاصل آن
محبوب حسن حبیب ازین بود و اسرار که اظهارش
موقوف وقت معلوم بود بحبا عیان شد این
معراج مناسب اظهار شرف و اختصاص حبیب و تشریف
علویان بود نسبت شرف حبیب بجای تحیر نیست
که همه عالم از جنس قطرات نوران مظهر جمال الهی سبحانه
است پس آن شرف ما محصور را که مشرف بذاته است
مسلم باشد آنکه از دست حبیبان مشرف داده شود
این داستان شرف حبیب بی پایان است
شکست یاد با نگشت .. مشعر ....

نخستین فنائے دارد نہ سعدی یعنی استحکام با ناپان
بسیر ذات شد مستغرقے و دریا بیچپان باشے
تنبیہ فناء شئ در شئ مستلزم است سبب
منع اتحاد حقیقی شیئین نبودن مہلت بقا
از سرعت فنا پس فنا فی الشیخ و فنا فی الرسول
و فنا فی اللہ کہ بلغت صورت نہ بندد مگر بقید
اصطلاح صوفیان صافی آن ازالہ رذائل از
نفس است و اتصاف بشمائل شیخ ذات برکات
و شہود معیت و قرب اوست تا آنکہ دریابد نفس پیش از
نفس خود بعد دریافت نفس خود یا بعد نفس خود
یا مع نفس خود یا باستجماع اینہمہ نظر اباتصاف
و دراست ابداً بذاتہ وجود نفس مثالاً و روحاً تا آنکہ
نیابد نفس خود را در حالت حضور مع علوم بمرتبہ
علم با عالم تا آنکہ حضرت شیخ ہم نیابد در نفس او
مگر خود را و قیاس کن برین در جہاے دیگر را

تو در جائی واقع شود که شیخ از غلبهٔ احاطه جذب مرید نماید
در نفس خود دیگر او را تشبیه عروج قوس سفلی که در حد خود
جزئی است در تضمن قوس سفلی که در حد خود کلی است
با انطباق جامعیت بقوس علوی که مرتبه حجاب است
از روی ظلیت است الی ما شاء الله تعالی
چون بی تمایز امرو دلالة و ما فیه میان قوس سفلی و علویست
توحید وجودی است و آن بواردِ اضطراریست و چون
تمایز امرو دلالة و ما فیه میان قوس سفلی و علویست
توحید شهودیست من وجه و وجودیست من وجه و آن
بتحقیق اختیاریست من وجه و بواردِ اضطراریست من وجه
و این همه تا عدم تمایز سلویات است و چون تمایز
سلویات هست توحید شهودیست خالصاً تشبیه
هرگاه فراغ تام از تعلق وجود بشترامی و کار بوجود
التضمنی باشد و لیکن لابس بقیه است تا تعلق
بمرتبه حجاب ظلیه است متعلق بمرتبه اصل حجاب

اصالت بیت تشبیه عروج قوس سفلی بسیر قدمی شوق تا مرتبه
حجاب است و سیر قوسین بانطباق کلی اصالتا مراد ول
الاولین بود است و بانطباق جزئی اصالتا باحتیاج
وجودی متضمن اول الاولین بر غیر او ست و بانطباق جزئی
تبعا مرتا بعین تشبیه بنفس و لا تعلق بدال است و
نفس ربط خلق متعلق بخالق پس حکم کرده شود
بر آنها حکم متعلق به از روی حدوث و حجاب و قدم
تشبیه آنجا که معرفة مدلول بدلالة از دال است
تجاوز بدلالت از دال بمدلول و تحقق معیت و قرب و
احاطت بجا به المعیة و القرب و الاحاطت بی تجاوز
از حقائق معامله و زمان عموما و مکان خصوصا
در معرفة الله تعالی بنا بر احتیاج بخالقیتش و
رسول و تشبیع تبعین وحی بنا بر اندراج بر گزیدنشان نسبت
جمیع تجاوز از یکی از جهت انقطاع مرابطت قضیه مقصود که
فیما بینهم باطل گردد یعنی تجاوز بدلالة از دال

بعد لول و تحقق معیت و قرب و احاطه بسبب قطع
مرابطه که از یک بدیگرست باطل گردد و درین اصل
معارف است از رسول صلعم بخدای تعالی و از ما
بخدای تعالی و رسول و شیخ صلی الله تعالی علی رسوله
و علی اتباعهم از دلالت معیت و قرب و احاطه بناء بر
احتیاج به بقائیتش و مرکزیه روحی شان بحالم
تشبیه باید دانست که دلالة از حادث بر صفة فعلیه
است و از فعلیه بر حقیقیه و از حقیقیه بر ذات فقط و
ثانیه در جنب حقیقیه است که معروف شود و از فعلیه
و تنزیهیه شامل همه تعالت ذاته و صفاته پس
استجماع فعلیه و حقیقیه و ذات با حادث ضروریه نیست
و الا دلالة باطل گردد و ملاحظ ذات بدلالة فعلیه
خاطر است و سر انجام این لعنایت حق تعالی است
و امیدوار انست که بدلالة حادث ناظر اجمال باشند
اسے انسته بالله کما هو باسمائه و صفاته تشبیه

باید دانست حصول دلالة از دال از جهة عدم سابق
ممیز احتیاج وجود دال بمحتاج الیه است نه از جهة
عدم لاحق که حاصل میشود بی عدم سابق از آن که
از آنکه عدم سابق ضروری نباشد عدم لاحق باید
ممنوع باشد و از آنکه عدم سابق ضروری باشد
عدم لاحق نیز بر وجه ضروری باشد پس از عدم لاحق
رجوع بعدم سابق لازم گردد و بر آنچه عدم لاحق
ضروری نمینماید تشخصی است زاید بر ماهیت پس باید
که در معرفت تشخص نفس انسان بهمین ذکر شناخته
هم تشبیه از آنجا که مظهریة تامه مراد الاولین
راست و ماخذ جمله کائنات مر اوست صلی الله تعالی
علیه وعلی آله وسلم پس غیرش درین مرتبه گنجایش
ندارد و تواند شد که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه
ملک مقرب ولا نبی مرسل الحدیث و در بعینی باشد
ولیکن بر معین بر قدر استعدادش بهره که دارد حسب

و توسط این مرتبتین منشا است در مرتبهٔ خود و عروج نبوی
حقیقة الحقائق که حقیقت محمدیست صلعم که آن اصلیه و
عرضیه و تبعیه دارد پس احاطهٔ کلی به ماخذ ذات مراول
الاولین است و جزئی مر غیرش را اگر امتیاز در کیفیت الیه
و غیرش نکرده شود نقصان نظر است و بهم آنکه نظیر
مرتبهٔ هم شوند اللهم وفقنا للحق واحفظنا من الزیغ والتقصیر
تنبیه بدلالة قوس تنزلی سیر قوس عروجی است که منتهایش
ولایة ظلی و سیر قدمی است و منشا بیست بکریمه فکان
قاب قوسین ترجمه پس شد رسول الله تعالی علیه و
سلم متصل بحیز اتصال گوشه دو کمان به در تشریح
این عروج از ابتدای ثم دنی بمقابله اختلاف
سخن بسیار بدلالة نفس است اگر توجه خاطر بتوفیق الله
تعالی شد نوشته خواهد شد پس بدلالة قوس علوی
سیر نظری در مقام ادنی که ولایة اصلی و اصل
مرتبه حجابیه و مقصود است تواند شد و اشارت

عطف دلیل بر کان تحقق وجود سش بعد عدم نشد بل
سلب استحالا هم مانع تردید سش چه تردید نافی مردد
ومثبت مردد در وجه واحد است بخلاف عطف هم تحقق
قرب قاب قوسین او ادنی است در وجه مقصود تنش و
دلالة قرب قاب قوسین بسوی ادنی و حصولش میان
حادث و قدیم تا بجا باند حد طرفین چه اشارت تردید مانع
عطف سش چه عطف مثبت معطوف نفیه و معطوف [illegible]
در وجه واحد بخلاف تردید هم نافی قرب قوسین است
در وجه مقصود تنش مقصدا و مثبت قرب ادنی است
در وجه مقصود تنش مقصدا و نیز باید دانست عطف
علم قطعی را خواهد و حال آنست که تردید جهت [illegible]
آنست و تردید علم مشکوک را خواهد و حال آنست
که اینجا بطرف الله سبحانه علم محض و بطرف غیر رسول الله
صلعم جهل محض مانع است پس ناچار توجه بانشا
مرقوم افتد و آن هر مرتبه قوس سفلی هر در قوس [illegible]

بسیط لابشرط را از مرتبهٔ قوس تنزلی سیر [illegible] انباشتش
بسیط لابشرط تواند کرد و این اتصال در نظر در دست
باین صورت ○ است و شنیدم که باین صورت (اَ) ست
ولیکن بردن رفتن گوشه از جانبی بجانبی
خلاف تحقیق عرفانی است و در تحقیق این مقصد
کلام مطول است که محول بر عارف محقق نمودم ش
تحقیقش از لفظ بسیط لابشرط و دائره توان فهمید هم و
لفظ دائره که حضرات مجددیه رضی الله تعالی عنهم
میفرمایند مؤید صحت نظر درمند است والله تعالی
اعلم بالصواب تشبیه سالک بعد فنای وجود تضمنی
مسلوبات خصوصیت محمدی صلعم ازو باقی بوجود تضمنی
موجودات و مسلوبات خصوصیت محمدی صلعم است و
منشأ [illegible] روح است و فنا سیری شدن است
آن [illegible] لاحق است موجود بین العدمین نه معدوم
سابق چه حکم فنا بعدم حقیقی تواند شد نه معدوم

حکمی وند بر وجود فارغ از عدمین پس اگر دانش
و دلالت آثر و بر وجود موجود وند نی بل وجود فارغ
از عدمین نگاه داشته مستلزم اگر فانی شد دلیل از نظر
و دانسته شدن خودش فانی شد دلالت و معرفت
مدلول او اگر فانی نشد دلالت و معرفت مدلول حیثیت
فانی شد دلیل پس لازم است بر تو که لفظی است که
فنا دلیل و دلالت در تدریج و معرفت مدلول او
باین طور که دلیل و دلالت قضیت وجود حادثه است
مستدرج بفنا در علم استقرار یافته نمیگیرد
مگر مدلول سبب وجود قدیم باقی که مقصود است
نه بطور فنا دلیل و دلالت حقیقتا تنبیه اختلافی
در تعین حقیقت احمدی و حقیقت محمدی صلعم در ذکر تعین
تعین احمدیه و محمدیه مذکور است و انشاء الله است و الله
الموفق لمن یشاء تنبیه در مشکوة است از حضرت صلی
الله تعالی علیه و سلم که رویت الله تعالی در عالم شهود

تحقیق علم باوست تعالی و فرمود صلعم انما الاحسان
ان تعبد الله کانک تراه یعنی تا که تحقیق علم باوست
تعالی و قال سبحانه الم تر الی ربک کیف مد الظل الایه
تری بمعنی رویت قلب ای علم بدلالة تعدیته بحرف
الی ربک و قال سبحانه قل هذه سبیلی ادعوا الی الله
علی بصیرة انا ومن اتبعنی الایه تنبیه سیر نظری
کشف بالاختصاص عبارتست از علم و سیر قدمی
و کشف خاص عبارتست از ادراک تنبیه حیرت که
عجز علم کند با تعلق به العلم است متفاوت است
متفاوت مناسب مراد لایه تنبیه نفس سالک
بانطباق حقیقت جامعه انسانیه تحت حق ما فوقها
از حد تعین خود بیرون نتواند شد بلکه قدر تشخص نفس نیز
انطباق شود و از ما فوقها همچنان مستفیض است
کذا بود و لیس اگر با همین انطباق کار از سر نگیرد محجوب
گردد و از آنکه عروج و نزول تحصیل معارف درجه

نفس عارف است و بس بس که تحقیقش در ذکر
کیفیت العلم والمعرفة والعارف والمعروف مذکور
هم ابتداء و انتهاء کار همه در نفس اوست پس حصول
معرفة از غیر خود موصل بمعیة و قرب و احاطة بنفس
عارف نباشد و بخطای نظر در فتنه افتد و حصول
معرفة از خود موصل بمعیة و قرب و احاطة بنفس عارف
باشد و بخطای نظر در فتنه نیفتد و نیز سالک ناظر
کرامت حضرت شیخ در نفس خود سعید است و نجات
از آن بعید پس سیر عروج بهر و لاتیه که شود رابطه قلب
منقطع نشود اگرچه از غلبه ما فی الوقت ممتاز نگردد
و قلب عروج کند تا حقیقة جامعة انسانیه پس مع
هذا همه داخل قلب شود و کار بقلب بود و بس
پس این مرتبه حجاب را که ظلال هم توان گفت
توافق با صلی حجاب است پس اگر حاذقی تحقیق
مرتبه حجاب نباشد بل ظهور عین حجاب باشد و بس

لازم است که شناخت صفات و به شکل مستند و تقدیم و معدوم تمام
وجود واجب و دیگر هم بدین قیاس در وی نباشد و حال
آنکه نیست پس این بس اسے بود صفات مسلوبه
هم مبنی بر آنست که وجود مستضمن مسلوبات بوجه
التزامی در تحت مرتبه حجاب است ورنه از لزوم مذکور
چاره نباشد و نیز از محکمات نقلی و دلالتی برطبق تعین
حجاب مثبت تشبیه وجود تضمنی و التزامی نفی
وجوب از وست بسبب دلالة احتیاج سوی محتاج
الیه که فارق میان حدوث و قدم است و هم معرفه
موجودات واجبه است بسبب دلالة ظلیه و هم معرفت
مسلوبات واجبه است بسبب دلالة ظلیه بلتزمه و ظلیت
شناخته نشود دیگر بدلالة احتیاج بسوی ذی ظل
پس اگر اشیا نزد وی دلالة ظلیه بوجود تضمنی و التزامی
نکرده شود و اثبات مسلوبات هم در مرتبه واجبه لازم
آید فنعوذ بالله تعالی منه پس لکن ضعیف لا استعداد

را دلالت باحتیاج است چون صحت ارتباط است و اجتماع دلالتین
افضل تنبیه در معرفت صفات سلبیه که واجب است
همچو معرفت صفات ثبوتیه توحید شهودی لازم گردد
تنبیه باید دانست وجود فارغ از عدمین ثابت بنفسه وجوبا
این معرفت صفات ثبوتیه است پس عدم و حدوث که
مبنی علیه از حادث است از وجود ثابت بنفسه وجوبا
مسلوب ضروریست این معرفت صفات سلبیه است
ثم المقصد للاذکیاء واما الفضول للاغبیاء
پس ازینجا است امتناع جواز امکان مسلوبات
بوجود ثابت بنفسه وجوبا چه حقیقت واحده به ثبوت
ضروری وسلب ضروری اتصاف نتواند ورنه مقصد
لا اله الا الله تحقیق و تحصیل نیابد و حق باطل گردد
تنبیه باید دانست صوف بمعنی بازماندن ابدی
از کیست صراح همانا مبالغه است بمعنی بلکه
بازماندن کسی از ابدی پس صوفی منسوب بصوف است

و تصوف برگزیدن صوف است حقیقت پس تنزه
علم و عمل از شوائب کفر و شرک و صغائر کبائر و
صغائر تا آنکه از مکروه و عبث تصوف حقیقی است
و الله تعالی یهدی الیه من یشاء و تسمیتها صوفی
نور من الله تعالی است قال الله تعالی لقد جاءکم
من الله نور الایة و قال صلی الله تعالی علیه و علی آله
و سلم انا من نور الله باید دانست علم و عمل تصوف
شامل است باین علم و عمل ظاهر که می تراود از
نظم قرآن مجید و با آنکه دلالت نظم موصل
بعلم و عمل تصوف است نتوان رسید تا تعلیم و تعلم
در کار نباشد قال الله تعالی یعلمکم الکتاب و الحکمة
و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون صحة علم و عمل ظاهر واسطه
وصول بعلم و عمل تصوف است هر که نرسد بصحت
علم و عمل ظاهر نرسد بعلم و عمل تصوف و با وجود صحت
علم و عمل ظاهر محتاج تعلیم و تعلم علم و عمل تصوف است

چنانکه فرمود و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون پس تصوف
بی صحت علم و عمل ظاهر تزندق است نعوذ بالله تعالی منه
برای صوفی از علم و عملش حالات غریبه است که جز
صوفی متوافق باد را کش نتواند رسید تنبیه حدیث
نفس متعلق صفت کلام است که در قلب میگذرد و
مانع اطمینان قلب بذکر میشود باید دانست هرچه من الله
تعالی نباشد همه از افعال نفس است که پیش بیان
افعال نفس هم متعلق بصفتی از صفات ذاتیه است
پس هرچه از خیر و شر بوجود آید از افعال نفس محل
قیام عوارض است پس نزاع از افعال نفس
بی شی و حدیث نفس از انست هم بی فنای نفس پیش
ای خود نبودن هم بلاحظه ربط احتیاج با موجد
نتواند شد و این راز کسی داند که باین معرفت رسیده باشد
البته بذریعه تعلیم و تعلم بسیر نظری که حصول
حیرت است نتوان رسید و الله تعالی یهدی من یشاء

تنبیه در ذکر الهی تعالی نگاهداشت ذکر در وقت حال
است هر کرا میسر گردد خوشا وقتش و فکر ماضی و مستقبل
اضاعت وقت عزیز است که تدارکش نتواند شد مصرعه
مافات مضی و ما سیأتیک فاین

قم فاغتنم الفرصة بین العدمین

تنبیه چون در معرفة صفة عجز رو نماید ذکر اسمش طمانینة
بخش دل عارف شود تنبیه بسبب اختلاف ادوار
سالکین که از اختلاف منشا تعین وجود ایشان است
در کیفیت مواجید و واردات سخن بکرده شد و از مفهوم ا
و متشابه که خلاف تحقیق و جای خطر است تبرّی
نموده شد و نیز احتیاط در اینست که متصوف بی تحقیقة
از تصنع در بلا نیفتد و نیفکند و متقلد از محقق ممتاز گردد
تنبیه تعیین مقامات و ترتیب سیر از روی حقائق
تا منتهیان که مذکور شد ضروری است از روی تحقیق
فاما مساوات سیر سائرین بعدم حصر سیر در معرفة

الهی سبحانه ضروری نیست و بعض را تفاوت بتعیین
مقامات متعلقه بعنصر و ترتیب سیر رسیده بود و آ
بمقتضاے نصیب است فاما تفاوت به ترتیب
سیر لازم نقصان معرفة است پس نتوان گفت
که همین و همچنین است و پس تنبیه باید دانست هر صفته با
ادراکش بی تفاوت است پس هر صفته را ادراک
است و صفته با ادراکش بی تقدم و تاخر است قال
سبحانه لا تدرکه الابصار الایه هم و از لفظ ادراک
علم شی مقصود است پس تا آنکه زبان و دل و فکر متعلق
بلفظ است همه مقال است و ادراک شی مقصود حال
و این تقریر شامل هر لفظ و معنی است قدم و قدم نیز
عبارت از مقال و حال است حضرت سعدی علیه الرحمه فرموده
بیت قدم باید اندر طریقت نه دم که اصلی ندارد دم بی قدم
چون در معرفة الله تعالی از مقال بحال رسد فانی
حسب حال مقامات معروفه شود از اینجا است که در تعبیر

حال حضرت مولوی رومی علیه الرحمة فرموده بیت

گم شدن در گم شدن کار منست نیستی ز هستی اسرار منست

باین گم شدن و نیستی از هستی بی تعلم از معلم بحق رسیده مرشد

چون عنایت حق تعالی به بنده شامل شود ملازمت صحبت

مرد بحق رسیده و تاثیر و تاثر حاصل شود بیت

بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاهستش ورق

تا رسیده بحق نرساند و خود در ضلالت بود ولا حول

لا قوة الا بالله العلی العظیم تشبیه طریق تعلیم چنان

مناسب می نماید که بواسطه بروز و القا در دفع غفلت

از تصدیق مرتبه اجمالیه الوهیت الله واجب الوجود

بدلالت حادث کنانیده شود چنانکه مفهوم است

بتحقیق ایمان بالغیب سرمایه سعادت باشد شعر

دوربینان بارگاه الست بیش ازین پی نبرده اند که هست

پس در تفصیل هم بواسطه بروز و القا کار کرده شود

تا سالک را حفظ و سلوک میسر گردد و اتباع متبوع

تتمه: یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة الآیة
سبب سعادت معلم و متعلم شود و التوفیق من الله تعالی

ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا
اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة
لنا به و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولانا
فانصرنا علی القوم الکافرین و صلی و سلم علی محمد نبی الرحمة
و علی جمیع آله کما تحبه و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیه اخلاق که برای تصفیه و تزکیه باطن لا بد منها است با مطالب دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه
و علی آله و صحابته اتباعه اجمعین سخن در اخلاق است که برای
تصفیه و تزکیه باطن لا بد منها است قوله سبحانه
انک لعلی خلق عظیم ○ بدانکه خلق [illegible]

به اینست عبارت دلالت می کند بر تحقیق و کلام بر آنکه پیغمبر
در خلق عظیم بر اجتماع اخلاق بالله تعالی و بالخلق
بلند و عظمت در مقابل آنچه دانسته شود پس مقصود نباشد
در جهتی در نظر ظاهر نسبت مثلی ارم که قصر و طول عمود
متخالف متنوع من جهتین است نه متضاد پس
اجتماع این جهتین متخالفین در ذات واحد صلعم با اتباع
حصر و تحدد ذات محال است و علی هذا القیاس شعر

ز فرق تا بقدم هر کجا که می نگرم
کرشمه دامن دل می کشد که جا اینجا است

و ما بر آنکه گفته شعر ندانم کدامی سخن گویمت
که والاتری زانچه من گویمت . و زین پیش نتوان گفت

پس مقتضای ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
[illegible] در اتباع اوست صلعم المقصود
آنچه بالله تعالی است ایمان بالله سبحانه کما هو
باسمائه و صفاته بقبول اوامر و نواهی است که علم

وحصول جمله حسنات وخیرات است و بدین جهت منشا این همه حسنات وخیرات هم تشریف بوجه ذو الجلال والاکرام است و محبت خداے عز وجل و محبت لازم خشوع وخضوع و شکر وصبر وتوکل وزهد ورضا بصفات و ذات محبوب است تا ملاحظه عوارض خود و منقصتش آنست که نخواهد مطلقا غیر محبوب را و نهایتش تا حب ذاتی مستلزم فراغت از نسب است فلا یبقی الا المحبوب باید دانست ابتداے محبت از میلان است چون ازین برگذرد عشق است چون ازین برگذرد محبت است چون ازین برگذرد حب است میلان وعشق در وصف قدیم مذکور نشد مگر محبت و حب و حادث بطلانش متصف ایے باشنا الله تعالی قال سبحانه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله الایه و یحبهم و یحبونه الایه محبت در مرتبه واحدیت است و حب در مرتبه احدیت و باین حقائق خبیر

عارج معارج سلوک معنوی معرفتی ندارد
در ثنای او سبحانه از روی صفات چه فعلی و چه حقیقی
و غیرها که بخشش در مقابل سلب خواست خود است
پس بقصد حق تعالی مستجمع الصفات بصفات الله
تعالی تواند شد و غایتش ثنای خود بشهود اجمال
صفات و ذات است تا دل را بجمیع و شکر معنی
قدردانی کما قال سبحانه و اشکروا لله ان کنتم ایاه
تعبدون در این آیه کریمه بنا بر تخصیص در شرط
رابطه در حصر احتیاط دل در دست است فافهم ما ذکرنا
و بهترین ثنا ایمان است پس توفیق بجا آوردن
مرضیات شکر مستجمع من حق ای ایمان و توفیق
عمل بشریعت بشریعت قربت و درجه است قوله
تعالی للذین احسنوا الحسنی و زیاده الآیه و تکفیر تشدید
سیئات تکفیره لقوله تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون
عنه نکفر عنکم سیئاتکم و لقوله تعالی ان الحسنات

یذهبن السیئات الآیه شکری بر شکری
تسلسل نامتناهی است و نتیجه آن زیادت نعمت است
لقوله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم الآیه و اگر شکر نیکو دریابی
زیادت دریابی و قال شکر فضل او سبحانه لوجهه تعالی
است علی کیفیة السر و ربع الرضا و غایتش دیگر گشتن
انتهای کیفیت طریقش فنی است آنچه از دوست تعالی
بر وفق اراده خود است هم و وصول نسیم بسیمین اصطلاح فعلی است
و ثبات شروع تا ولایت اول است لاکن کیفیت صغری
انتها ثابت سیر نظری تا ولایت نجم ستوان کرد
و توکل و تفویض احوال نفسی و آفاقی لقوله تعالی فتوکل
علی الله و نتیجه آن حافظت و کفایت کردن
او سبحانه است لقوله تعالی و من یتوکل علی الله
فهو حسبه الآیه و آثرش قطع از غیر اوست تعالی
و غایتش فنای نفسی و آفاقی است تا ولایت اول
و نهایتش قصر الامل و الامل طی الامل کما قال سبحانه

علیهم الا هل الآیة و نتیجهٔ آن عافیت است و آتش
بیدل طمع است که حاصل آن ذل است و قناعت آنکه
بما تیسر یا بعمل موجود تکلیف الاهل باید دانست چون
نظر بحقیقت دارد از طمع و اهل فارغ شده قانع شود
و چون دل را از تشویشات ماسوا الله سبحانه فارغ
دارد نتیجهٔ حاصل را از مراتب تنقصت موجودات در آن
باقی فارغ از مراتب تنقصت مصدر باشد باشد و صبر بر
شدائد نتیجه اش ای بر مومن سر حیث است از نتیجهٔ آ
و شدت محبت است الشدائد و قال صلعم ما اوذی
نبی مثل ما اوذیت هم و صبر بر تکلیف بجا آورد
اوامر لقوله تعالی و ما آتیکم الرسول فخذوه الآیة و
نواهی لقوله تعالی لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن
الآیة و صبر بر تنها است مراد لقوله تعالی فاصبر صبراً
جمیلا ۵ و اصبر لحکم ربک الآیة و نتیجهٔ آن یکی از دو
نیکی است لقوله تعالی قل هل تربصون بنا الا احدی

المحسنین الایه و نال صبر تحمل او سبحانه لوجه تعالی
است علی کشف الحزن من الرضا لقوله تعالی
والذین صبروا ابتغاء وجه ربهم و لربک فاصبر
و نهایتش در گذشتن از تمایز کشف طرفین یعنی آن
آنچه از دوست تعالی و آنچه از خود است هم
ذاتی یعنی اصلی فعلی است لقوله تعالی ان الله
مع الصابرین و شکر از دین ترقی نتوان کرد بخلاف
شکر حق بی ابتغاء وجه الرب و تحقق صبر
بوصف نتوانست و استغفار یعنی پوشش وجود
مطلوبی خواستن لقوله تعالی و استغفروه که لازم
استغفار و عجز است و نهایتش وصول بعجز حقیقی است
که سیر و سلوک توبه یعنی رجوع از بنده بخدای
عزوجل و از خدا است عزوجل به بنده که نهایتش
فنا است خود و شهود افعال و ذات است فذکر
الجفا بعد الوفا جفاء و ترین بعد کار توبه است

وباستغفار کمتر در حفظ اعمال لقوله تعالی لا تبطلوا
اعمالکم الایه از مفسدات ظاهری و ترک بعد حفظ یاد که
از غفلت توان دریافت ومبطلات باطنی بحویر یا لقوله
علیه السلام قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک
من عمل عملا اشرک فیه غیری فانا منه بری هو للذی
عمله فی المشکوة و سمعه لقوله علیه السلام من سمع سمع
الله به ومن یرائی یرائی الله به وغفلت لقوله علیه
السلام لا تجوز الصلوة الا بحضور القلب قیاس کن
الصلوة العبادات کلها لانها مستجمعتها و از محبطات
سبب کفر لقوله تعالی اولئک الذین کفروا بایات
ربهم ولقائه فحبطت اعمالهم الایه و شرک لقوله
تعالی لئن اشرکت لیحبطن عملک الایه وایذا
لقوله تعالی و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی
الایه که اینها موجب اضاعت اسباب تقرب است
حسنات من الله تعالی احسن اصح در صحت اعمال

که با فعال جوارح و قلب متشکر باشد و در کردنی دیگر
نکند و از ناکردنی باز ماند و در کردنی انطباق ظاهر
باطن بحضرت هادی طریقت خواهد و از ناکردنی در سایه
حمایتش پناه آرد و سخن تا اختیار است و خوردن و پوشیدن
کسب حلال که از اعظم امور دین است متوقف جمیع
برکات و خیرات علم و عمل بر این فرمود صلعم طلب کسب
متعلق بکسب الحلال
الحلال فریضة بعد الفریضة فی المشکوة و بر بنای الف و
لام استغراق بعد فریضه جمیع فرائض فریضه طلب کسب
حلال است متعاقبا و بر بنای الف و لام جنس بعد هر فرد
فریضه فرضیت طلب کسب حلال است متعاقبا و از
لفظ بعد واضح است که فرضیت طلب کسب حلال از داخل
ارکان خمسه نیست بلکه زائد بر آن متوقف علیه برکات
ارکان خمسه و این امر از اهل دل پوشیده نخواهد بود
فرمود صلعم ان الله طیب لا یقبل الا طیبا و ان الله
امر المؤمنین بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرسل

کلوا من الطیبات و اعملوا صالحاً و قال یا ایها الذین
آمنوا کلوا من طیبات ما رزقنٰکم فی المشکوٰة تقدیم کلوا
من الطیبات بر اعملوا صالحاً مشیر بتوقف ذکور بیت این
مشناقه سلبش از فضل تو پرسش توان دریافت و خمیدا
قناعت که رضا و کفایت بحاصل است و ترک طمع که
امید زیادت بر حاصل ست لقوله تعالی لاتمدن عینیک
الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوٰة الدنیا لنفتنهم
فیه و رزق ربک خیر و ابقیٰ و نتیجه آن القول علی
مرتبضی است کرم الله تعالی وجهه عز من قنع ذل من طمع
و این عزت و ذلت عام در دنیا و آخرت است باید دا
با امید که گفته شد منفعل ظاهر و باطن بدین کیفیت حالی
است کما قال صلی الله علیه وسلم فی جواب سائل با الایمان
رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن اماما و بالکعبة
قبلتا و بمحمد نبیا صلعم ترجمه شاد شدم بخدای پاک
از روی آنکه پروردگار است و باسلام از روی آنکه کیش است

و بقرآن مجید از روی آنکه مستوا است در مقاصد معرفت
خدای پاک و اوامر و نواهی و تنبیهات و کعبه معظمه از روی آنکه
قبله سجود الهیا است و محمد صلی الله تعالی علیه و سلم از روی
آنکه پیغمبر است ختم الانبیا مظهر کبریا و قال سبحانه قل
بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون
باید دانست که فضل زیادت است پس مقابل باشد
بخلاف رحمت و تحقق رضا و فرحت در سلب و ثبوت
مقابل است و مایجمعون غایب که عام است در فاعل و
مفعول بخلاف ماتجمعون مخاطب در مقابله یا ایها
الذین آمنوا آیه سابقه که خاص است ابلغ بمقاصد است
ای ما یجمعون غایب
و حسن صنعت انفصال و اتصال شش معنی اشارت
انفصال و اتصال ما بعدش از ماقبلش میکند بخلاف
عن که صنعت اتصال نیست چنانکه سبحان الله عما یصفون
حاصل آنکه نتیجه جمع میکنند با آن از خیر باشند یا شر
هم پس معنی کریمه در غایت الحسن بدلالة لغت و تائید است

بدعا و ثبوت خیر و بقا بلا شترک یا مجموع آن و علت شمول
اش ش ای هوای دنیا و هوای آخرت هم بمقابله اختلاف
معانی فضل و رحمت چنانکه در تفاسیر مذکور است یعنی فضل
قرآن مجید و رحمت اهلیت آن یا حضرت صلعم یا فضل توفیق
و رحمت نعمت یا فضل معرفت و رحمت توفیق دریافت آن
یا فضل نعم ظاهره و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنان
و رحمت نجات نیران یا فضل کشف غطاء و رحمت شهود
لقاء این است قل بفضل الله بفرمای ای حبیب من بفضل
خدای پاک که مشرف کردنش در دین حبیب صلعم
که جای حصول قابلیه حسنات و خیرات و برکات کامله
مخصوص است و بمقابل دیگران من دون الاستحقاق
و برحمته و برحمت او تعالی یعنی حضرت رحمة للعالمین صلعم
بدلالة اللفظ مرید المعنی و تبیین تخصیص از دعای سابق یا لفظ
چه از توافق شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین
که عبارت است از ذات با برکات حضرت صلعم مثابه موعظه

بدلالة تعطف مش چنانکه فرمود یا ایها الناس قد جاءتکم
موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور لا وهدی ورحمة
للمؤمنین ۵ هم بدانکه شفاء لما فی الصدور در معنی تعمیم رحمة للعالمین
است وهدی ورحمة للمؤمنین در معنی تخصیص بشارت و رحمة للمؤمنین
با بعثت حضرت صلعم والا فکیف ما ستم فبذلک پس باین
ای قرآن مجید بقار حاطفه منضیه لتقیش بواسطه ضروری
رسول الله تعالی صلعم بدلالت مناسبت با سبق ای
موعظة من ربکم فلیفرحوا پس باید که شاد شوند بانچه
نوازشها سے حق تعالی که رسانید بایشان ۱۲ قاری
صیغه امر غائب بخطاب عام مصحف وجوب اثناء
افادت معنی جزا و شرط مستقدم ضروری بمجرد اختصص المؤمنون
بفضل الله الخ میکند والاش اسے و اگر نباشد
افادت معنی جزا و شرط بمجرد مذکورهم مانع لتعلق
مجرورات مستقدم با ابطال است فکیف و اگر معنی بهتر
ازین باشد مقبول هو خیر مما یجمعون ان فتح با انیه

عطیات بهتر است از آنچه اندوزند از اعراض عیش دنیا
و آخرت با آنکه حقیقت ایمان در رضا و فرحت بآنهمه است
و الا حقیقت نفاق و کفر متحقق است باید دانست که اینها
از خوردن و پوشیدن و گفتن و شنیدن و خفتن و با خلق
پیوستن چاره نباشد پس حفظ در آنهمه بآنچه باید از روی
اخلاص بالله سبحانه ای حلال خوردن بقدر ضرورت
و حلال پوشیدن بقدر ضرورت و حلال گفتن بقدر
ضرورت و حلال شنیدن بقدر ضرورت و در یاد
خفتن بقدر ضرورت و با خلق پیوستن بقدر ضرورت
موجب فلاح است و در آنچه باید و آنچه با خلق است
عفو و امر بالمعروف و اعراض از جاهلان و استعاذه
وقت نزغ شیطان و آنهمه از سفوح تعالی است در
لقوله تعالی خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین
و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله
انه هو السمیع العلیم و سخن با کم گفتن وقت غنی صحبت

وحفظ از نزغ شیطان لقوله تعالی قل لعبادی
یقولوا التی هی احسن ان الشیطان ینزغ بینهم ان الشیطان
کان للانسان عدوا مبینا وقوله تعالی
یدرؤن بالحسنة السیئة اولئک لهم عقبی الدار ترجمه
آنانکه دور میکنند بنیکی بدی را از نفس خود یا غیر چنانکه
نیکی میکنند بکسی که بدی کرد بایشان یا آنکه نیکی میکنند
بکسی که بدی میکند بایشان تا آنکه باز ماند از آن بدی
که حقیقتا برای اوست و بهمه وجوه رجوع میکنند
بوجه اول ایشانند که برای ایشانست سرانجام خانه
دنیا و آخرت هم و پوشیدن عیب قال صلعم من رای
عورة فسترها کان کمن احیی موؤدة فی المشکوة
بر حال خود ببینی تا قدر عیب پوشی بدانی و حسن ظن
بمؤمنین بدلالة ایمان لقوله صلعم ظنوا بالمؤمنین خیرا
و حذر از ظن سوء بمؤمنین لقوله تعالی ان بعض الظن
اثم الا به خصوصا بانبیاء الله تعالی و اولیاء الله تعالی

که بعینها سیئه حقیقیه بود تا کفر یا کبیره یا صغیره یا مکروه
از خیرات خواهد رسانید و ازینجاست که افعال و اقوال
اولیاء الله تعالی اگر خلافی از محکمات داشته باشد
سخن نباید رفت بلکه در جای متشابهات باید نهاد و اگر
توانند تاویل موافق محکمات بالخیر نماید چه ایشان خیر الموه
هستند ورنه هو القا عمل و قائل کند چه تخطیه و تشنیع ایشان
توانند شد که بهتان و اثم مبین باشد و البته بعض حسن
متشابه بقبیح است چنانکه بعض قبیح متشابه بحسن و نیز
میتوانند شد که معصیت بعض ایشان غیر ارادی باشد
چنانکه نسبت حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
فرمود سبحانه ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی
ولم نجد له عزما و نیز در حق بعض ایشان قوله تعالی
فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات ط منطبق است
ترجمه پس آنند که بدل میکند الله تعالی بدیهای
شانرا نیکیها لهم در هند بدل چنانست که

سیئات ایشان رنگ حسنات می یابد به صحیحه نیات چنانکه
حضرت مولوی معنوی رومی قدس سره فرموده **شعر**

هرچه گیرد علتی علت شود   هرچه گیرد کاملی ملت شود

در تفصیل این اجمال تفهیم کجی فهم جهال متعذر است یا از
محبوبیه بالمحبیه سیما آنکه مناسب حال حق ای مبنا
معصومیه محفوظیه هم شان است در مرتبه مقبولیت
است چنانکه از حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام یجادلنا فی قوم لوط الآیه و از
حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام قال
رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر الآیه ترجمه گفت
ای رب من تحقیق من بسبب چیزیکه فرود آوردی
بطرفم از خیر نادارنده ام یا بخیر می یابدم که باید دانست
اگر لما سببیه بحذف مشغول فقیر نگرفته شود مفعول شود
مر فقیر را پس معنی آنست که نادارنده انم که فرود آوردی
بسویم از خیر در حالیکه الی متضمن اخبار خیر است کلام

بی مراد شے باشد و اگر ال بمعنی علی گرفته شود انتشار
حاصل است و از حضرت سرور انبیاء صلی الله تعالی
علیه و علی اخوانه من الانبیاء و سلم اذا لا ارضی قط
و واحد من امتی فی النار درین آیات کریمه و حدیث شریف
نازش بی نیاز مندان است و آنکه از حضرت انس رضی الله تعالی
عنه از اینجا اوری امر حضرت صلی الله تعالی علیه و سلم
ظاهر او مشکوة مذکور است عن انس قال کان رسول الله
صلی الله علیه و سلم من احسن الناس خلقا فارسلنی
یوما لحاجة فقلت والله لا اذهب و فی نفسی ان اذهب
لما امرنی رواه مسلم شعر اکنون کرا مجال که پرسد زباغبان
بلبل چه گفت و گل چه شنید و صبا چه کرد ، دیگر نیز باید دانست
که حسنات در ضمن موجودات است و سیئات در ضمن
مسلوبات پس حسنات و سیئات متفاوت درجات
در نفس خود تمام است نه چندانکه اطاعه از حسنات است
و عصیان از سیئات و بین آری اطاعه هم از ضمن

موجودات است و دیگر نظیر تخصیصات هم از ضمن مسلوبات
و دیگر نظیر چنانکه استدلال بر عموم مذکور بقول حق سبحانه
بلوناهم بالحسنات والسیئات الایه و دیگر آیات هم که از مطالعه
قرآن مجید و تفسیرش میتوان یافت مثبت شود تا این جا باید دانست
هر چه از مسلوبات هست اگر دلالت اختیار کرده شود در معرفت
مسلوبات واجبه و موجودات واجبه از وجود الله چون مثال
حسنات خواهد شد و نیز هر چه از مسلوبات است اگر اسناد کرده شود
بانچه از موجودات است مثال موجودات مسکر و مثل
قتل و نهب جان و مال همه از سیئات است چون اسناد کرده شود
به نسبت اصلاح حق همه از حسنات است و نکاح با شروط
خارج از سیئات و داخل در حسنات میشود تا کی بسم الله
الرحمن الرحیم به نیت قوت در عبادت یا دیگر فواید نیز
با ابتدا اعوذ بالله من الشیطان الرجیم به نیت [illegible]
عبادت یا دیگر فواید و نیز با ابتدا اللهم انا نعوذ بک
من الخبث والخبائث به نیت طمانینه در عبادت یا فواید

ودیگر وقیاس کن دیگر سیئات را که بدر آوردنش بجهت
حسنات داخل حسنات میشود و این میسر نشود مگر باتباع
قول و فعل رسول الله تعالی صلعم پس چه رحمت است در
اتباعش صلعم و چه زحمت در ترک اتباعش صلعم و این
اتباع و تبدیل سر است از اسرار کریمه فلا یرغبوا بانفسهم
عن نفسه الایه است باید که میل نکند بمرادات نفوس
خود شان تجاوز از مرادات نفس مبارک او را برابر
خیر الاخیار صلعم و مرادات نفس مبارکش صلعم از
حق نفسه الکریم و حق الله العظیم همه بر و خیر است و
فائده اتباع ارشاد میشود ذلک بانهم لا یصیبهم
ظماء و لا نصب و لا مخمصة فی سبیل الله و لا یطئون موطئا
یغیظ الکفار و لا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به
عمل صالح الایه آنهمه تبدیل سیئات بحسنات است
و این تبدیل بعد توبه و ایمان و عمل صالح است که از صدر
آیه یعنی الا من تاب و امن و عمل عملا صالحا موید است

بحکم فاء تفسیریه بجزا ست شرط محذوف و الّا جزا ثواب
بر عمل پیش از توبه لازم بخلاف مش مربوط بحیان است
هم تفسیر دیگر مفسرین که آن محو سیئات است بسبب
حسنات یا بعدم اتیان سیئات است متعاقب حسنات
نه بدل کما قال سبحانه ان الحسنات یذهبن السیئات
الآیة و جای غور است اگر بدل الحسنات ناکرده است
موافق تفسیر است و اگر بدل حسنات کرده است آن
خود مستحق است سیئات مستلزم احسنات والله تعالی
اعلم و نیز بعض الشان در حکم عفو و مغفرت مجوبدر یا بشرت
بمعنی اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم مش ان الله قد
اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت
لکم و فی روایة فقد وجبت لکم الجنة الحدیث هم حنا که
نسبت با اهل بدر کریمه لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما
اخذتم عذاب عظیم الآیة شاید حال است ترجمه
اگر نبودی نوشته از الله سبحانه که پیشی گرفته است

یعنی وعده عفو و مغفرت برانیه سبق گرفت شما را در آنچه
گرفتید عذاب بزرگ و باید دانست اگر از لولا کتاب من
الله سبق وجهی دیگر هم مقصود باشد وعده عفو و
مغفرت اهل بدر گذشت علی ما جرا پیشتر باطل نشود
شی در تفسیر با شیخ است ای لولا حکم منه تعالی سبق
اثباته فی اللوح المحفوظ الی ان قال او ان لا یعذب
اهل البدر ره و در تفسیر کبیر است قال انهم علم سبق
حکم احد بانه لا یعذب احدا من شهد بدرا مع
بس دلیل است ما نحن فیه مربوط است بحکم
و مغفرت مسبوق بود بایمان هم مغفرت تحت مشیت
بر خیر طلق شی چه بعدم قرار مغفرت بعض منع مغفرت
مطلق نتواند شد کما قال سبحانه یغفر ما دون ذلک
لمن یشاء الآیه پس فایده در مغفرت نباشد مگر در
حیز فعلیت و قطعیت هم و از کریمه لولا کتاب الخ ارتفاع
امر یعنی از اهل بدر نتواند شد بل اثبات شی و جبر

و مغفرت است و اگر هیچ نتواند نظر خود از آن بپوشد
ورنه در وقوع استغفارش از ایشان چه تردد است
دیده شد که شیطان ملحق ظن سو میشود تا آنکه میشنود
می بیند ناگفته و ناشده از دروغ و نکیر و بسیار اند که
کشف مغیبات است العیاذ بالله تعالی شنید و دیده شد که
هرگاه ظن سو کرده شد بعد تحقیق کیفیت ماجرا که خیر بود بندا ست
برین تخطیه که عیب خود بود فضیحت شد و غور تجسس که فاسق
رساند که دران مصلحتها است لقوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا ان جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة
فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین و القاء خلق چه احیا و
چه اموات ترحما لقوله علیه الصلوة والسلام ارحموا
ترحموا چه بعکس این فیض موصل لا یرحم الله من لا یرحم
الناس فی المشکوة پس هر چه هست به نفس خود عائد است
وای مسلمانان این قصه تا چند خوانم توفیق از
خدای عز و جل و حلم و عمل از صحبت صلحا بجوئید

اگر چه اندک باشد بحقیقت خیر و صحیح باشد. و در قبول امر
خدای عز و جل و رسول مقبول صلعم و اولیا رالله تعالی
در حق الله تعالی و حق العباد و تهذیب نفس بهر چه خدا پسندد
و طلب رضا است شیوه سعادت بسمعنا و اطعنا جسدا و نفسا
گیرد پس امید توفیق و فلاح است قال سبحانه انما کان
قول المؤمنین اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم ان یقولوا
سمعنا و اطعنا و اولئک هم المفلحون ترجمه فرمود
سبحانه تعالی جز این نیست که هست گفت مومنان
هرگاه که خوانده شوند بطرف خدای پاک و پیغمبر او تعالی
صلعم تا که حکم فرماید داعی میان ایشان گفتن شان
شنیدیم و فرمان بردیم ما اند نه بهتری رسندگان
باید دانست مطلق التعمیم زمان و تحقیق وقوع هست بدلالت
اذا و توسع فاعل که مقتضی ضروریست بدلالت
مجهول این دعوت محقق الوقوع و مستدار الزمان
الی ما شاء الله تعالی از ازمنه زمانه است و حکم تمام ا

از اینکه بر مبنای مخالفت نسق باشد یا عطف تفسیر و لفظ
بتحقیق و تقصیر و تأکید جزاء بدلالت لما کان تکلفتن سمعنا
واطعنا مراد نیز یاکردن و بجا آوردن از خصائل منافق
است العیاذ بالله تعالی منه و حذر از غدر که همانا تبوا حیل
اشتغال دنیوی باشد والا خود شامل مراد واعی است
در جهان دیده شد سعید هر جا که رود سعید است و بحکم سعادت
عادتش اخذ ما صفا و دع ما کدر است و شقی هر جا که رود
شقی است و بحکم شقاوت عادتش دع ما صفا و خذ
ما کدر است والله المستعان لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم **متفرقات** مناسب آنکه بهر کس
نه پیوندد و چون پیوست وضع او و خود را نگاه دارد
از آنست که از جبان شجاعت و از بخیل سخاوت
و از صالح ملاحت و از طالح صلاحیت نخواهد بلکه
خواست صلاحیت بتدریج که لازم خیر است تا نوبت
بترک نرسد و اگر خود شجاع است و سخی و صالح و

خود نگذارد که بجانا از واوراست و از تو تراست
فی المشکوة قال صلعم لا تکونوا امعة تقولون ان احسن
الناس احسنا وان ظلموا ظلمنا ولکن وطنوا انفسکم ان احسن
الناس ان تحسنوا وان اساءوا فلا تظلموا رواه
الترمذی ترجمه مشوید مرد هر جائی و خود رای
که بگوئید اگر نیکی کنند مردمان نیکی کنیم و اگر ظلم کنند
ظلم کنیم ولکن مقرر کنید نفوس خود را باینکه اگر
نیکی کنند مردمان نیکی کنید واگر بدی کنند پس ظلم
مکنید ته در حذف مفعول سریست بتوسیع تعمیم
مفعول از خود و غیر خود بمطلب جمیل کریمه ان احسنتم
احسنتم لانفسکم وان اساءتم فلها الایه وکریمه لمن انتصر بعد
ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل ف که از الفاظ حدیث
شریف فهمیم تواند دریافت واز بدین پیشتر
مع بدین زیاران خلاف صفاست که باید هم نیست
اتحاد قلبی امری عظیم است در وجهی هم دشوار است

و در هر وجه دشوارتر و درین جز اتحاد وجهی دیگر متصور
نیست نگهداشت آن بازالت موانع اتحاد لازم
دعا برانکه گفت شعر بی تار عمر محکم و بی تار دوتای
ترسم ازین دو رشته که بسیار نازک است هر دو صحت اتحاد
جز بترک خواست خود نتواند شد و این کار مردان کنند
چون دهد داند که بخشنده اوست تعالی پس از منت
و ایذا برهد و خوشش انکه شکر خدای کریم کند که ترا باو
داد و را بتو و اسطه فرمود و چون بیابد داند که بخشنده
اوست تعالی ولیکن بشکر خدای کریم و اسطه را
هم نفراموش شد قال صلعم من لم یشکر الناس لم یشکر الله
و اگر نهد و نیابد داند که مانع اوست تعالی تا اضافات
حجاب حقیقه نگردد و از خبث نفس که در دادن و
ندادن و یافتن و نیافتن توان آمد مامون باشد
و خوشش انکه سائل را عزیز و مکرم دارد باشد
که این عزت و تعظیم بعزیز و مکرم مستور

رسیده سبب قربت باشد متن در حدیث شریف است
هرگاه کسی بکسی برای خدا عزوجل رسید هدیه اول بیت
ای عزوجل می افتد پس تعظیم و تکریم لازم است
هم قال صلعم یا عائشة احبی المساکین و قربیهم فان الله
یقربک یوم القیامة * و تا قوانده قال صلعم یا
عائشة لا تردی المسکین ولو بشق تمرة * و در شک
نکنید لقوله تعالی و اما السائل فلا تنهر الایه * و در ربط
این آیه و اما بنعمة ربک فحدث اشارتی است بشکر این
کرا و را پیش تو آورده نه ترا پیش او برده گفته اند در
خدمت شاهان حفظ نگاه است از انتشار و در
خدمت علما حفظ زبانست از لغو و در خدمت
اولیاء الله تعالی حفظ دل است از خطرات
درویشی می گوید انچه در خدمت اولیاء الله
تعالی لازم بود بل حفظ جمیع ظاهر و باطن بموجب
شرع شریف حتی الامکان و اگر خوانده یه آنکه

وجود باند چه شاهنشاهی تاج و تخت و علماء ربانی اند
و مقربان خداوند ذو الجلال و الاکرام شاهان چه توانند
که قتل و عقل ما نتوانند مگر زجر اولیاء الله تعالی آن کنند که
کس نتواند در صفت ایشان است در سوره مریم قوله تعالی
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
الایه و در سوره زمر قوله تعالی لهم ما یشاءون عند ربهم
الایه و این هر دو کریمه بدلالت لفظ و نظم عام است
از دنیا و آخرت پس حکم و قهر خدای بی نیاز در رحم
و قهر ایشان مستور است و اگر دانند عیانست انحق دریا
اندر بکمالات رسول مظهر شئونات لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و
لو جئنا بمثله مددا ع زین بیش چه گویمت که چند
اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی انواره و کمالاته
مرتضاه و شفعه فینا و ترحمنا به ذکر انبیاء الله تعالی
از ذات و صفات و افعال دیگر عوارض الحقه حالی

شان ست علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام نیت ابتدا
تا آنکه واقعی باشد موجب برکات وخیرات در امور
معاش و معاد هست لقوله تعالی وکلا نقص علیک
من انباء الرسل ما نثبت به فوادک وجاءک فی هذه الحق
وموعظة وذکری للمومنین پس ذکر احوال اولیاء
الله تعالی از صحابه وغیرهم نیز در تثبیت فی حد ذاتش
ای محفوظیته با تفاوت درجات ولایت صحابه وغیرهم
است بنا بر دلالت بر احوال انبیاء الله تعالی علی نبینا وعلیهم
الصلوة والسلام با زیادت استفاده اداب
درجات متفاوت درین ذکر البته قلبی رسا
وقلبی نارسا باید تا حقیقت مقصوده فکر بحسب حال
مقصود و مراد دارد بدلالة لفظ للمومنین که در آثار
ایشان ست کریمه انما المومنون الذین اذا ذکر الله
وجلت قلوبهم واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم
ایمانا وعلی ربهم یتوکلون ٭ الذین یقیمون الصلوة

و مما رزقنا هم ینفقون ۝ اولئک هم المومنون حقا ط
لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم ۝ پس
فاسق را جز اساطیر الاولین یا حظ نفس نباشد و از
غیر واقعی حذر دارد اگرچه در وجه فضل باشد و اگر
حظ را فضولی کند بجزیة ایشان جای عفو است
ارادت بر سه وجه است ارادت دنیا محض
کما قال الله تعالی ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته
منها وماله فی الاخرة من نصیب ۝ و نشان مرتبه
فرو تر آن دو چیز است در زیادتی دنیا بنقصان
دین راضی بودن و از درویشان و مسلمانان معرض
بودن و ارادت آخرت محض کما قال الله تعالی و من اراد
الاخرة وسعی لها سعیها وهو مومن فاولئک کان
سعیهم مشکورا ۝ و قال سبحانه من کان یرید حرث
الاخرة نزد له فی حرثه ح و نشان درجه فرو تر
آن دو چیز است در سلامتی دین بنقصان دنیا رضا گرفتن

دوستی و صحبت با درویشان گرفتن و ارادت
حق محض کما قال الله تعالی یدعون ربهم بالغداة
والعشی یریدون وجهه الآیه و نشان درجه فروتر آن
در گذشتن است از مقصودیت ماسوی الله تعالی به آنکه
ارادت دنیا ارادت مجهول است و ارادت آخرت
ارادت معلوم و ارادت حق ارادت موجود و حسرت
برای آنکه مرادش مجهول است و تأسف برای
آنکه مرادش معلوم و حسرت برای آنکه مرادش موجود
و نیز باید دانست فروتر از آثار ترک حرص متاع دنیا
آنست چون متاع دنیا حاصل شود فرحی
در دل پیدا نشود که از اسباب خطر است
اگر چه بصورت امور اخروی باشد و چون حاصل
نشود ملالتی در دل پیدا بلکه فرحی رو نماید که از
اسباب اطمینان بالله تعالی است اگر چه محروم
از خیرات اخروی باشد تا چه رسد

روزها در دعوت خداوند بدش دعوت خداوند اصطلاح
فقرا از نخوردن است و درینحال بوزد بر دل از نور خدا است
تعالی اشتاته و عافیة از تشنگی و گرسنگی کما قال سبحانه لا یصیبهم
ظما و لا نصب و لا مخمصة فی سبیل الله الایه ازین سبب
دعوت خداوند فرموده اند فاقه که نصیب طالبان و نیا
م بود و حجاب از الله تعالی مرتفع نمیشد از مهتمم خانه
پرسید چیزی هست گفت نیست متحیر و مشوش شد
بعد ساعتی آن حجاب مرتفع شد وقتی دیگر مهتمم خانه
گفت جستم قدر یک توله برنج درظرفی یافتم بتخته دان
انداختم همان وقت رفع حجاب بودن کیفیة این حجاب
و ارتفاعش اهل الله تعالی دهند نه غیر هم سبحان الله
سکینت خوش سامان عشاق است شعر
خوشا وقتی و خرم روزگاری که یاری برخورد از وصل یاری
چو آن متاع دنیا گردش گیرد ازو فارغ بوده سکینت
را مایه سبب سعادت خود سازد یارب توفیق فرمود

صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم اللہم احینی مسکینا
وامتنی مسکینا واحشرنی مسکینا فی زمرۃ المساکین الحدیث
گفتہ اند مسکین آنست کہ از اسباب اطمینان نفس ہیچ ندارد
گفت کہ از اسباب اطمینان نفس جز خدای تعالی ہیچ ندارد
خوشا آرزوی آن حبیب اللہ بہترین ماسوی اللہ صلی اللہ
تعالی علیہ وعلی آلہ وصحابہ واتباعہ وسلم ورندی دین نایاب
دیدہ شد کہ از اسباب اطمینان نفس ہیچ ندارند وتا دانست
بکفر رسانیدہ نعوذ باللہ تعالی منہ اللہم صل وسلم علی
نبی الرحمۃ وعلی عباد کما تحب وترضاہ وتشفعہ فینا وترحمنا

ذکر کیفیت ذکر اسماء طیبات شیوخ
واست برکاتہم با دیگر مطالب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمداللہ ونستعینہ ونصلی علی رسولہ المجید ونستغفرہ وعلی
آلہ واصحابہ واتباعہ اجمعین باید دانست در اثبات
ذکر اسماء طیبات شیوخ ادام اللہ تعالی برکاتہم

بغرض یا بسبب استمسا نا اعتصام میکنیم اولا بکلمه شهادت
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و بدانکه تعبیر
بتخفیف آن و تشدید آنّ ازان مخففات رت است
بتخفیف ای تقلیل ذکر لا اله الا الله ازانکه درین لا اله عامه
از تضمن موجودات و مسلوبات است و معرفت مقصود ه اجمالی
تحصیل المراد و ازان شده و اشارتست بتشدید ای
تکثیر ذکر محمد رسول الله ازانکه درین لا اله خاصه از تضمن
موجودات است و معرفت مقصود ه تفصیلی فزیاده بعد
زیاده فلا تحصی و مسلوبات حسبه علیها ازان است
که دلالة خاصه از و است مش ای از موجودات هم
پس اگر موجود نشود آنکه دلالت خاصه از و است بمعرفت
مقصود ه منقطع شود و موجود نشود انکه دلالة عامه از
تضمن او ست مش ای مسلوبات هم ازینجا است
که محمد رسول الله مختص للاستثنا ت است از عموم الا الله
نموده شد باصطلاحی که ذکر میشد مش باید دانست که ان

مشدده در حال تخفیف از اقتضاء عملش ساقط گردد
ای اسم را نصب و خبر را رفع نیس واقع شود بر فعل و حرف
یا بقا بمعنی تحقیق چنانکه علم ان سیکون منکم مرضی الآیه
ببلاغت تقلیل مرضی و ان کنت من قبله لمن الغافلین
ببلاغت تقلیل غفلت و ان هذان لساحران ببلاغت
تقلیل اشخاص و اشهد ان لا اله الا الله ببلاغت تقلیل ذکر
با آنکه جائز بود اشهد انه لا اله الا الله نیست تاویل به اشهد انه
لا اله الا الله با وجود صحت فصاحت و صراحت تخفیف
و بلاغت لطیف دور از دانش است و نیز تخفیف تحقیق با وجود
بقا بمعنی تحقیق بعید از مقصود و نیز محقق نشود محمد رسول
الله چی و نیز معارض شود در تحقیق الله به تخفیف تحقیق و
تشدید تحقیق بوجهی نیست تا چاره سخن در تخفیف و تشدید
تقلیل و تکثیر ذکر لفظی و معنوی رود و اگر سر اشارت
تمنا پذیری از قبول دعوی که از حقائق است چاره نباشد
عم و ثانیاً بنص کریمه و رفعنا لک ذکرک الآیه ترجمه

بلند کردیم برای تو ذکر تو تخصیصاً ش بدلالة لام
اسے با متناع اشتراک غیر مخاطب درین صفت رفعت
هم بدانکه ذکر حضرت نبی الانبیاء در مجالس انبیا و اولیا
بوده و بود صلی الله تعالی علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام
و مفسرین گفته اند که ذکر اسم ذاتی یا صفاتی رسول الله
تعالی صلعم با اسم ذاتی یا صفاتی خدای عزوجل است
مگر در آخر اذان و اقامت و تکبیر تحریمه و تکبیر ذبح انتهی
و این سخن ای گفته مفسرین هم از اهتمام اول
که اصل الاصل ایمان است ظاهر و استثنا نیست هم
در دستندی میگوید که استثنا نتواند شد بانکه کاف خطاب
بذاتست که مظهریت تامه خودش دلیل کامل بر ذات
الله تعالی و صفاته است پس ذکر اسم باسم گنجایش
استثنا نتواند داشت نه ذکر ذات بذات و صفات
بصفات و نیز فکری در عموم رفعت با نواعش و عموم ذکر
ذاکر و عموم ذکر با نواعش چنانکه در ذکر کیفیت

تفسیر کریمه اذکروا نعمت الله علیکم وما انزل علیکم من الکتاب
والحکمة یعظکم به مذکور است هم بسبب لازم است
و کریمه قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا الآیه ترجمه
فرو د آورده الله تعالی بسوی شما ذکر یعنی رسول را ذکرا
گردانیده اند که یعنی او دال است بر مدلول به دلالت عقلی
ولفظی و مراد از ذکر رسول است که دلالت دارد بنفس
نفیس خود بر مراتب مثبته الالوهیة واوامر و مراتب
منفیة الالوهیة و نواهی بمظهریت خود از موجودات وجود
تضمنی و از مسلوبات بوجود التزامی وانتزاعی پس از
ذکر رسول بزبان بل بدل و جان چاره نبود یا رسول
وسلم علیه وانما ابدا و از کریمه واذکروا نعمت الله
علیکم الآیه ترجمه یاد کنید نعمت الله تعالی را که بر شما است
فرخنده تا ابدی ذکر نعمت الله که محمد صلی الله تعالی
علیه وسلم است برسالت خود و بمظهریت تضمنی از
صفات ثبوتیه قدسیه والتزامی صفات سلبیه تنزیهیه

محمدیه صلعم لتقریبه بالحق است و ما انزل علیکم من الکتاب
والحکمة یعظکم به یعنی آنکه توقف نزول و تحصیل ذکر کتاب
و حکمة برسول است ظاهر است عباد و تا الله تعالی و استثنا
حضرت مظهر اطهر صلعم که اعلی النعماء است از عموم نعمة نمود
شده است و فی انوار التنزیل اذکروا نعمة الله علیکم التی
من جملتها الهدایة و بعثة محمد علیه السلام و فی مدارک
التنزیل واذکروا نعمة الله علیکم بالاسلام و بنبوت محمد
صلی الله علیه وسلم هم و کریمه یا ایها الذین آمنوا صلوا
علیه وسلموا تسلیماه ترجمه ای آنانکه گرویدند صلوة و تحیه
برو صلعم و سلام بجا آرید بنوع بجا آوردن با کثرت
است بنابر دلالة مفعول مطلق و نوع بجا آوردن
او سبب است هم ذکر رسول الله تعالی صلعم بسبب قبول صلوة
و سلام در حکم فرض یا وجوب است علی اختلاف العلما
باید دانست تقدیم تصدیق ذات واجب تعالی شانه
بفرض بالذات است پس اقرار زبانی نیز در مرتبه

اختلاف چنانکه معروف است پس بضرورت شرعی
است تصدیق ذات واجب تعالی هم تصدیق بذات
محمد رسول الله تعالی صلعم دلالتاً علی ذاته وصفاته تعالی
بذاته وصفاته صلعم بفرض یا بسبب است و اقرار همچو اقرار
مذکور نیز همچنین است تصدیق و اقرار بذات شیخ بصفة
ولایت دلالة الی الله تعالی و رسوله تعالی صلعم در تبع
رسول صلعم بذاته وصفاته شرفه الله تعالی شرفا
و سنة قنا به اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة و علی آله
کما تحب و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیت حاضری در روضه مسند با ستان رحمت نشان خواجه خواجگان حضرت حبیب الله معین الحق والدین محمد معین الدین حسن چشتی رحمة الله تعالی علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نشفعه و علی آله
و اصحابه و اتباعه اجمعین در روز سه شنبه یازدهم ماه ذیقعده
سنه ۱۲۸۰ هزار و دو صد و هشتاد هجری مقدس آستان جناب
حضرت علیه الرحمة مظهر نور جمال ظهور رب العالمین
سلطان حبیب الله محمد معین الدین حسن چشتی اجمیری شعر
طوبی لباب کبیت العتیق   حوالیه من کل فج عمیق *
در سلوک بیشتر حال در بعض کیفیت مخالفت رو نمود
و آن برآمدن است از اشتباهات معارف مخصوص لیش
انجنی محصول است بفضل الله تعالی نه تحصیله بکسب خود
چه معرفت علویات بکسب نا نجاید هم چنینه و در ترتیب
و ترتیب ضروری نیست با معین سلوک این طریقه علیا
همچنین باشد رضی الله تعالی عنها الیها کرت سوم
که بماه جمادی الاول سنه ۱۲۸۱ هزار و دو صد و هشتاد و یک
هجری مقدس مسید تا سه روز وقت قصد باریافته

وفیض اجمالی سیر وجشش سیر سعید وفانی مثال نور تمثال
حضرت علیہ الرحمۃ میگردید وتا چندی بحسب الاشارہ
بود ویا عظیم فیض از حضرت علیہ الرحمۃ سیر سعید از بخیا
پیدا ور کہ منشا رتعین تشخص حضرت علیہ الرحمۃ ذات
تعالی است باعتبار شان العظیم است بنصیب خبر لکی
واللہ تعالی اعلم بحقیقۃ الحال پس متلبس بحضرت صلعم شد
وبحسب الاشارہ ذکر کلمہ طیبہ مع الصلوٰۃ گرفت وتو نیست
بصفات مشترکہ وصفی تضمنا مش در اشتراک صفی و
اتصاف بصفات اللہ تعالی تضمنا ضروریست نہ التزاما
پس تمایزش بصفۃ العلم کہ دران علم ذات واجب
تضمنا ضروریست بین است مقابلہ علمیکہ دران علم
ذات واجب تضمنا نیست هم رسید گاهی ملا خطہ
عالم امر وگاہے مع فنایش مشہود عالم خلق وانزا
بما هیات حسنہ تعبیر میکرد واین فرق ماهیات مشترکہ
اسمی التزاما است مش در اشتراک اسمی عدم اتصاف

بصفات الله تعالی تضمنا ضروریست مگر التزاما پس
تمایزش بصفة العلم که دران علم ذات واجب تضمنا
ضروری نیست بین است بمقابله علمیکه دران علم ذات
واجب تضمنا ضروری است ص و این انوار ماهیات
حسنه بسیر نظری از سه سال بسیر و آرزو بیشین مهیاست
که اکنون بضمن حضرت علیه الرحمه از آنحضرت صلی الله
تعالی علیه وسلم بسیر قدمی نصیب شد افتان و خیزان
از مرتبه لا عین بمرتبه لا غیر رسید و انقطاع کلی
از ملاحظه عالم امر شد و آنچه را در مرتبه اعتبار دیده بود
باعث نزدین بیش از ظل محبت که دران لحاظ نسبت
هم است بیش از ظل حب بقطع نسبت با تصاف
محض که الله سبحانه را بذات خود تعالی است پس
بمحبوبیة بلا اعتبار نسبت بل بقطع لحاظ حب مشرف شده
و باشد که عروج حقیقت موسوی تا اینجا باشد لیکن
نبینا و علیه الصلوة والسلام و زین بیش عروج شد

و کیفیت تفصیلی مشهود نشده بیش تواند شد که بسبب عجز
بسوی اجمال ذات تفصیل نباشد هم در تمام آن
اشتباه باشد انتزاع اصول عناصر برآمد در سلوک
همچنین بانضمام انتزاع اصول عناصر مرتبه ذات مستجمع
صفات تعالت و تقدست شئونها عنها داشته بود
اکنون معلوم شد که مرتبه ذات مستجمع صفات محمد
صلعم بانضمام انتزاع وجود عناصر است در معرض
سلوک باتش و همچنین دیگر ذوات بر تفاوت درجات
موجودات و سماوات و ذوات متصف بشان ایشان علیهم
بانضمام انتزاع ارض است و بانضمام انتزاع دیگر [illegible]
والله تعالی اعلم بحقیقة الحال و ازین سیر در مرتبه
اعتبارات نفس عرش العالمین شد که در تجلیات لحاظ
ربوبیت لمیت ما لمرتبه نیز حقیقت محمدی صلی الله
تعالی علیه وسلم سیر قدمی یافت تعلق شد
به تجلیات و بدایتی رسول الله تعالی صلی الله تعالی علیه

وسلم و بعد نقش فرمودند که ذات مسمی باسم مبارک
محمد صلعم منطبق است بذات مسمی باسم مبارک الله
سبحانه وتعالی شانه وفیض در وسط سرش نزول
یافت پس در جمله سیادت وجدانی و در ضمن آن بعناصر
هم جاری شد و معلوم شد که بهمین مرتبه سیادت وجدانی
دلالة بانطباق است وفیضی در همین مقام خاص از
حضرت امام زین العابدین تا سه پاس بقوت سید
پس مستقلا در همین مقام فیضی از حضرت امام جعفر
صادق رضه تا سه روز میرسید گاهی بقوت گاهی بضعف
پس چنان معلوم شد که فرمود با آنحضرت صلعم متوجه
شو وبعد نقش بتدریج در سه چهار روز از ان رضی الله
تعالی عنهما رسیده شد و با آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم
پیوسته لاکن نسبتی بضمن ان هر دو امام همام نزد این
مسکین بود و بضمن حضرت شافی الکبر نسبتها آمیخته شد و در
تمام توقف شد و بعد تسبیح میسر در هر [illegible]

جمیع اعتبارات را حاصل شد از تشبیه تا استغناء
تنزیه شان آن مظهر اتم صلعم و در بعضی لی مع الله
وقت اسم انکشاف بین و لا انکشاف بالطباق است که
صفت نافعه است و تکمیل معرفتش واضح باد که تکمیل
معرفت بمرتبه انطباق و عجز ادراک است نه ادراک
بالاحاطه و کیفیت چه عجز لازم اینجا است هم الله تعالی
لی معرفت انمرتبه ممتنع باشد و یای متکلم مفعول به است
و ملائکه اربعه و انبیاء اولوالعزم مقصود فی الکلام
علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام فاعل لا یسع چه ایشان
مرکز لطیفات حوادث بعد تقریر مرکزیت اولی بحضرت
صاحب مستندش باید دانست مرکز خود و احاطه مرکز
بالا نتواند کرد و شخص خود نتواند آورد مگر مشرف شود
بنظر مال و امداد قدر استعداد خود هم فلهذا اش ای وقت
تکمیل معرفة الله تعالی بمعرفة محمد رسول الله تعالی صلعم
اتم اکرفته شد نزد انبیاء کما قال الله تعالی و اذ

اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم
رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال أاقررتم
و اخذتم علی ذالکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا
و انا معکم من الشاهدین ش تفسیر این کریمه در ذکر کیفیه
تفسیر کریمه اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب
و حکمة الخ باثبات عظمت و فضل حضرت نبی الانبیا
بر غیرش علیه و علیهم الصلوة و السلام مذکور است
هم و اولیاء و سائر مومنان در تبع انبیاء بمعرفت آن
رسول که محمد است صلعم ش اقرار گرفته شده اند هم
در این فضل خدای تفضل است بر همه و در عجائب
معارف است و در ضمن همین معارف کیفیت بر آمد از
اشتباهات هست یکی در با خدا انتزاع اصول عناصر
دوم در حقیقت قرب خاص الخاص که استحاله حقیقت
حادثه با حقیقت قدیمه شده است بود کما نزعم عن قوله
علیه الصلوة و السلام ما زال عبدی یتقرب الی بالنوافل

حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره

الذی یبصر به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی

بها الحدیث نوافل یا دون فرض و واجب است و

ضمیر متکلم در کنت مشیر بیان اختصاص است که حقیقت

فکان بمعنی سمعه خواهد شد چنانکه در آیه الاحقه از اجزا

ید الله ظاهر است ورنه استحاله ذات تعالی به نهج روشن

می آید و قوله تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون

الله ید الله فوق ایدیهم و قوله تعالی فلم تقتلوهم

ولکن الله قتلهم و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی

الآیة تا یه دانست که این نفی ترتب اثر ثبوت ذهنی است

مصداق مستلزم تخالف ما ثبت باشد که ان بهانا

قتل ایشان مرکب را یا قتل و رمی از کسی به

کسی نیست مقصود کلام اینست که این قتل چنان نیست

که واقع شد از ایشان بر کعب ریا مثل قتل و رمی

که واقع شود از کسی بر کسی نیست بهم شد در حقیقت حضرت

بنا بر استناد آن حقیقتش فرمود و لکن الله قتلهم و لکن الله
رمی پس جز استحاله مدعای دیگر نفهم ندو مستند غیر مستند
چنانکه آیه کریمه ید الله فوق ایدیهم و حدیث شریف کنت
یده التی یبطش بها و این هر دو کریمه موید همدگر بصراحت اند
و اگر نه پذیرند ش بدانند که نفی نسبت ما ثبت باطل است
مثل باید دانست که ما رمیت و فلم تقتلوهم اگر نفی در
مستند ثابت است باطل است و اگر در خلاف ثابت است
تاویل پذیرد چنانکه از استدراک ش ظاهر است هم
و نفی فعل اختیاری عباد با نسبتش بفعل الله تعالی
حقیقت لنیابت عدمین و انتفاء استحقاق جزاء موعود
بعمل ثابت نیز پذیرد و گفته شود لم تفعلوه و لکن الله فعله
بل فرمود خلقکم و ما تعملون ه و اگر مقصود است تبع
فعل بفعل الهی تعالی و حقیقة تخلیق پس بعموم تبع
التخصیص چرا است و ابهام مر استدراک
شعر اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم

که دل انرده مشوی ورنه سخن بسیار است + والله تعالی
اعلم بالصواب ش هرچند متن متضمن ایراد وجواب ایرادست
لاکن از انکه فهم هرکس بآن نرسد فضولی کرده میشود باید دانست
گفتن انکه گویا دست خدا بر دست ایشان است وگوئی که این
قتل از خدا است وگفتی که این رمی از خدا است مفید تمثیل است
وحال انکه لاکن برای تمثیل نمیشود وپس این نه حکم بی دلالة
لفظ است و در تمثیل اتحاد من وجه ضرورست پس اگر
تمثیل از ثابت نیابت است نفی معطل است و همچنین تمثیل
از نفی نیابت واتحاد ماهیت دلالت میکند بر تحقیق و تفسیر
که نظر المعنی صحیح از متشابهات واجب التسلیم است
والله تعالی اعلم بالصواب هم اکنون پیدا شد که آن
حقیقت هم حادث نه مخلوق است ورشحه حقیقت ذات
وصفات تنزیهی وتشبیهی او تعالی شانه وداخل تحت
امر نیست بلکه از حجابات ش عبارت است از مرتبه
حادثه غیر مخلوقه هم منسوبات ذات وصفات تنزیهی

تشبیهی او تعالی است که حادث میشود بقدرت وارادت
او سبحانه از روی زیادت بر صفاتیکه قائم بذات است
کما یدل علیه قوله تعالی انما امره اذا اراد شیئا ان یقول
له کن فیکون ای اذا اراد شیئا لکونیته الخارجیة حیث
من مرتبة العلم یقول له کن فیکون کائنا خارجا حیث
من مرتبة العلم بترتب وجوده العینی والابتداء تکوینه
سبحانه اذا بافادت معنی خود بتقیید زمانی که از خصایص
حادث است دلالت میکند بر حدوث شرط و شرط بر
حدوث جزاء و متعلقاتش و معقب بتجاوز خود از امر
و یوم یقول له کن فیکون سوید است بتقیید زمانی
ش بتصریح تحقیقش در ذکر کیفیة اثبات مرتبة الحجاب
بین القدیم والحادث المخلوق مذکور است هم و ازانست
این حجابات را هم انواع غیر محصورست و معارف
درینجا است حقیقت تجلی جلوه بقوله تعالی فلما تجلی ربه للجبل
الآیه که دلالت میکند بر تقیید زمانی و مکانی که از خصایص

حادث است و حقیقت حادث قرآن مجید و کلام با موسی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام کما فی قوله تعالی و
ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب الآیة
یکلم متعدی بمفعولین دلالت میکند بعروض قوه بمصدر
ثانی محذوف برای مفعول اول و لقرینه ضروریه
و آن کشش ای عروض هم تجاوز فعل کلام است
از منشاء کلام نفسی الا نفسی لا یکلمهم الله یوم القیامة
الآیة ان کلام نفسی دون التجاوز و التشدید و ادراک
حادث غیر حادث نتوانند شد پس موقوف میکند
دلیل را قول صاحب المعتبر و امام رازی در مطالب
العالیه ان کلامه یرجع الی ما یحدث من قدرته وارادته
القائم بذاته تعالی کما فی شرح الفقه الاکبر لملا علی
القاری هم حقیقت قبله مکه مبارکه و بیت المقدس
بدلالت قبلتین و مسجودیه الیهما حجر قدیم متوحد مسجود له
و حقیقت کعبه عبارتست از مرتبه تعین ذاتی که منشاء صفت

تعالی و در ضمن حقیقت حقیقی است بنا بر قرار تعلق با آن مرتبه
ذات حقیقتاً و رجوع حوادث با آن فهو سبحانه و تعالی المبائینه
فهی مرتبه سدره ربوبیته مندرجه فی حقیقته المحمدیه
الکعبه حقیقة ایضا
المستجمعه لاعتبارات الذات فانها مظهره ماهیته الذاتیة
تنزیهاتها سبحانه و الفرق بین حقیقته بیت المقدس
و الکعبه الشریفه انهما من تنزیه مرتبه التی هی حقیقت
الکعبه الشریفه مندرجه فی حقیقته العیسویه المستجمعه لاعتبارات
تنزیه المنزهات منتزعا فانها مظهره الانتزاعیات
و ماهیتها سبحانه و حقیقته امر و تخلیق آدم بید مبارک
خود تعالی کما فی قوله تعالی قال یا ابلیس ما منعک
ان تسجد لما خلقت بیدی ط و هی حقیقته فیض
از اینجا است و این استحاله صفات حجابی لعناصر
استحال و بقاء ما به الاستحاله از تشابهات
آخر می استحاله الصفات قدیمه اگر چه از متشابهات
باشد پس تشابه از انشا بر و حال آنکه آن متشابه است

و نیز فنا ذاتی بحسب گشت تمام اسح دلالت میکند بر حدوث
حجابات مسی بدلائلی که در تفسیر کریمه انما امره اذا
اراد شیئا الخ مذکور شدم و هرکه نرسد بکیفیت حقائق
درین مسئله نیست قدحی در ایمان اجمالی او و امنت ا
کیفیت این حقائق بعلم الله سبحانه سپارد و عالم الغیب
فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الا به
پس رسول یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون و تنزیه در مقابله
نقائص است که حقیقتش صفت تقدیس است که متنزه
است از حقائق عینیه در مقابله نقائص مسلوبه و
سبحانیه صفتی است فوق تقدیس فوقیت صفات ثبوتیه
زائده آن تنزه است در مقابله شوائب نقائص
که از صفات زائده بر ذات در مرتبه لا عینها ولا غیرها ناشی است
پس هیچ تقدیس تا مرتبه سبحانیه باشد و این معما
دلیل نجیب نیافته شد والله تعالی اعلم بحقیقته
چندی در سیر بینات و حدانی آن مظهر جمال حق

صلعم بود شبی بخواب دید پرستش بزرگی نقشبندی
و صحبت بزرگی چشتی نشسته اند و شخصی پیشش استاده میپرسد
که نقشبندی هستی یا چشتی بدل میگوید که ابتدایش از
نقشبندیه است وانتهایش از چشتی بعد از آن جناب خاص
بدل خود تا دم جوابش نگفت بزرگ نقشبندی فرمود

دو هزار و پانصد مرتبه ذکر اسم به صفتی که سواد اعظم است ۱
۱ ۳ ۲

یکهزار و دو صد مرتبه + ذکر اسم + ...

و این سه سطر بهمین عبارت بخط نورانی نمودند و در مقابله
سطر اول سواد اعظم همچو قوس قزحی نورانی منقوش بودش
این نوشته نمودن دلیل صدق معامله موافق کشف بزرگان
نقشبندیه است رضی الله عنهم فکرها کرده معلوم شد که اسم مبارک
محمد است که صفتش سواد اعظم است بدلیل قوله تعالی
هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین
کله ولو کره المشرکون ۵ ترجمه اوست چنانکه
فرستاد پیغمبر خود را متصف بوصف هدایت و دین حق

تا ظاهر گرداند او را بر همه ادیان اگرچه رنجیده باشند مشرکان
یعنی باید دانست اتصاف معنی لیظهره علی الدین کله دلالت
میکند بر مظهریت جنس دین حق متضمن موجودات و باطل
ملتزم من حیث هی موجودات هم متضمن مسلوبات پس
ثابت شد مظهریت تامه و احاطه کلی آنحضرت مظهر اتم صلعم
در اوان مشترعاتش تفصیلا و اجمالا بقیام حقیقی و مجازی
و تفصیل از تفسیر این کریمه بجایش دریافته شود من حیث تفسیر
این کریمه در ذکر کیفیت تفسیر کریمه یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم الایه مذکور است هم تحقیق مشعر بمنه نور محمدی
من حیث هی مسلوبات که وجود یافته است در ذات مبارک صلعم
هم و انتزاعیات وجودی از مرتبه ربوبیت تا استغنا متحقق
شد صلعم و در جانب مصداقیه باب النفی ملحوظ نیست بل متحقق
لا الا تا باب الاثبات است و معارف نامتناهی است
در انتزاع از متشرع شد در جانب عدمیات منزلا و در
جانب موجودات مروجا له حاصل نشود تا حد استغنا

[illegible]

او تعالی دید انکه ازین عته سطر اشارتست به تعداد ذکر اسم
تا وقت مناسب د باز هرچه تواند و مرتبه سواد اعظم منطبق به
ذات واجب نتواند شد چه سواد مقتضی حد حادث هستند واو
تعالی ازین محدودیه منزه است پس این انطباق بر مرکز
دائره حوادث یعنی ذات مبارک محمد صلعم منطبق باشد
که محدودیات در حد حدوث است نه در حد ذات و عوارض
چه تشخص به وحی حضرت مظهر جمال حق صلعم بحکم ظلیت و
ظل اسم تشخص عنصری و تبع روح مقتضی وجودات
عنصریه مسلوباتش درمقابله تنزه ذاتش متخذ از وست
و هرچه از مسلوبات مخصوصه محمدیه صلعم موجود خارج در آنحضرت
صلعم یافته شود غیر مقصود اصل است و ازینجا بهاست
تا دلیش بعلم الهی سبحانه باید سپرد و آنجاست دفع منافات
انکه سببیه و اولیه ذات مبارک صلعم کنایت از مرکب
بسیطیانی ترتیبش صلعم از عالم کبیراست و ترتیبش از
عالم کبیر نافع سببیه و اولیه او صلعم و البته در قوس هم

و کیفیت اتخاذ مش به خاره ذوال سنقوطلتین هم عنصرانه
فکر بشیترنارسا است و معارف کمال سعه صفات حق سبحانه
درین واسطه توسع روح و اتخاذ عنصر انده هست هرکه شناختش
مش ای کیفیت توسع و اتخاذ عنصر را هم شناختش مش
ای آن معارف را هم پس عنصر اشرف حضرت مظهر اول
صلعم اطهر و الطف از عنصر غیر خود است و همانا نبودن سایه
عنصر مبارکش را صلعم که از این اتخاذ است مش ای از
اتخاذ عنصر در تبع روح هم دلیل فضیلت نهایت تنزه عنصر
روح مبارکش صلعم بر مقابل است و اگر برسد کیفیت
اتخاذ عنصر دریابد که فضلات اسعانی حضرت النبی الاطهر
علیه الصلوة والسلام طاهر است بجمیع موجودات از
مساویات وجوبا و فرق مراتب تنزه میان حقائق حقوق
و محفوظه و سببه که حقائق متجانسه بر قدر تفاوت تنزل
از جانب موجودات بسوی مسلوبات است پس این طهارت
در دیگر انبیاء و اولیاء علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام نوادر اند

جوازاست دلیل بر وجوب و جواز از ذکر کیفیت تخلیق نور
محمد صلعم من نور الله سبحانه الخ توان دریافت هم
پس بنگر بحقیقت ناقضة الخفض و جائزة الخفض بحکم امتزاج
حقیقت وجودی و عدمی مش حکم در امتزاج حقیقت وجودی
و عدمی چنانست که حکم کرده شود بر عدمی چنانکه ایمان و
کفر و شرک بهم کنند در نفس خود پس حکم کرده شود بر کفر
کما قال اولئک الذین کفروا بآیات ربهم و لقائه فحبطت
اعمالهم الآیه و لئن اشرکت لیحبطن عملک الآیه و در اجتماع
عمل با طاعت و عصیان کبیره حکم کرده شود بفسق هم
پس ممنوعة الخفض ممنوعة الطهارت است فالحکم من
الحقائق و ما من الاحکام عند الله تعالی و رسوله تعالی
صلعم کما فی قوله تعالی انما المشرکون نجس الآیه ترجمه
جز این نیست که مشرکان عین النجاسة اند حضرت
ابن عباس فرمود نجس العین اند همچو کلاب پس اگر موثر
نباشد مصیر نه شد اشارت در اختلاف حنفیه و شافعیه

و نهایة البحث درین حکم راجح در جانب حنفیه بی خلاف
شافعیه است هم باید دانست فضلات اعالی صاحب
الطیب الطیب صلعم با وجود طهارت رایحه طیبه میداشت
پس فضلات لطیفه را چه باشد ع نه غنچه نه گل ترسک
حقانه بهار عالم دیگرست ؛ و نوشیده بول حضرت حبیب
الرحمن صلعم را ام ایمن رضه خادمه حضرت حبیب الرحمن
صلعم تبسم فرمود و امر نفرمود بغسل دهن و نهی نفرمود از
بار دیگر بلکه فرمود شکم تو هرگز درد نکند و نوشیدند خون
دیگران نیز و مالک ابن سنان پدر ابو سعید خدری رضه مکیده
خون زخم دندان مبارک حضرت حبیب الرحمن صلعم بها
بروز احد و فرو برد فرمود صلعم هرکه خواهد دیدن مرد
از اهل جنت را باید بسوی این مرد و خوردند دیگران نیز
ستر و دبر را باید که رد آرد کتب اهل سنت و جماعت کرتا
طهارت را از خصوصیات حضرت حبیب الرحمن صلعم
گفتند و دلیلی بر خصوصیت نیاوردند و قدر دست

بدلیل آنکه حقائق از خصوصیات نه پندارد مگر بفرق
وجوب وجواز مذکور والله اعلم بحقیقة الحال وکیفیته رائحه
نفحات معانی ونفحات لطیفه بعض اولیاء الله تعالی
همچو حضرت ابراهیم ادهم ودیگران نیز رضی الله تعالی عنهم کرده
وفتی بوده باشد از کتب سیر دریابد واگر ذکر مصداق
دعوی بغیر حضرت سید الانبیاء الموصوف بطیب البشر
صلعم در کتب نیافته شود دعوی مسلم که از حقائق تابعیه
بدیهیه باشد عدم ذکرش باطل الحقیقه نتواند شد پس
روزی در تفکر بود از حواس ظاهر فارغ میشد قوت
نیافت سر بتکیه بنهاد دید که از رسول الله تعالی صلعم
که برابر بالینش تشریف میدارند فیض بقلبه تمام میرسد
و قل هو الله احد الله الصمد میخواند باز بهوشیاری هم تا دیر
مشاهده علیه ما معلوم شد که اثبات بفیض صمدیه
را صمدیه تیسیر واضح شد که صفت صمدیه هم منزه است فوق
سبحانیت بلا اقتضا بمقابله وتمایز شئونات نعت النفس

در مرتبهٔ استغنا و واحدیت خود صفتی است که ثمرهٔ ش
صمدیت است چنانکه از نسق عبارت قوله تعالی ش
ای قل هو الله احد الله الصمد هم عیانست نه تجرد ذات
از صفات بل لزوم وحدت است بقطع نظر از شوائب
حادثات مستلزمه در مرتبه تمایز غیریت صفات بدلالت لفظ
ش چه صیغه صفت مشبهه دلالت میکند بر لزوم هم
بخلاف واحدیتش که دلالت میکند بر حدوثش هم
فهو سبحانه فی ذاته مع صفات فی اعتبار غائبیتها احد والله
تعالی اعلم بحقیقته و از طریق رود او مفهوم میشود که
سلوک این سلسله عالیه بر شش مقام معین است
قلب و روح و سر و خفی و اخفی و نفس در مرتبه اجمال
والله تعالی اعلم روزی متفکر بود حواس ظاهرش
جمع شد سر تکیه نهاد اشارت شد بذکر محمد رسول الله
لا احصی ثناء علیه از اینجا واضح میشود که فکر درست
در اشارت مذکور از بزرگ نقشبندی سبحانی خود

رسیده بود دریں ذکر مقصودی بی نهایتی مرتبه سوادعظم
در نظر عارف مع مقصودیه دلالة بلحاظ امر و خلق است
و ادراک دلالة بر نوعین است ادراک دلالة از دال بمعرفة
مدلول و ادراک دلالة بمعرفة دال از مدلول و تصحة بلاغة
نظر با دراک بسیط واحد در نظر تبیین ممتاز از نظر عینین بر نوعین
است سن بر نوعین متعلق ممتاز و است مربوط است
با دراک که مضاف ربط مع متعلقات ربط است نه بربط
هم و در کیفیة تجرد تمایز از امر و خلق دشوار است چه کیفیة
تجرد و در امر و خلق در تحت اعتبار ربوبیة لقلت وجود خلق
فرصت تمایز نیست همیشه پس چه جای تمایز نیش در اعتبار
استغنا است که فارغ از امکان اعتبار ربوبیة است
حاصل اینجا مرتبه استجماع بی نهایتی است کما یدل
علیها الحدیث الشریف لی مع الله وقت لا یسعنی فیه
ملک مقرب و لا نبی مرسل الحدیث فالاستجماع اصلا
ممنوع لغیره صلعم الا تبعاً به صلعم نصیباً جزئیاً"

تا آنکه بحافظ کرم و لطیف اعتبارات صفاتی و ذاتی از میان بخیزد
من بلغ بلغ و تکمیل نفس درین انقصاف است و ازینجاست که در وصف شیخ
گفته الفقر تکمیل النفس علی ما قیل عنه صلعم الفقر فخر
فهو الله اعلم ان الفقر وصف جبلیا هو احتیاج الی ما احتاج
الیه فی الموجودات و المسلوبات کما قال صلعم الفقر فخری
و الفقر سواد الوجه فی الدارین و هما معرفان بالموجودات
و المسلوبات فالذی بالموجودات اذا طابق باصابه احتیاج
الیه فی وجوده نسبه تقتضا ده تصحیح باوصافه تعم فهو الله فی
نهایة المشابهة باوصافه تعالی علی الاستعارة للمبالغة
و استفادت الاستجماع و ان السلم غیری ما یقال و الله
تعالی اعلم باید دانست که تشخص ممکن ممتنع بقیام مجازی
است از تشخص قدیم مع لزوم مسلوبات تسیر گاه ظهور ظلال
جانب قدم است از شغول هستی خود فارغ است با آنکه
علم هستی خودش تا مرتبه عبودیت می باشد و بدانکه تعین
از ثابت التعینات است با آنکه فارقی است در مرتبه

اشتراک اسمی و وصفی پس فارق در اشتراک وصفی
بحسب النبوت وبحسب الولایة با فرق از مرتبه ولایة
اولی تا ولایت خاصه و بحسب العروج از افعال تا ذات
و از ربوبیة تا استغناء پس بحسب النزول و فراغت تام از علم
هستی خودش در مرتبه استغناء است و استجماع در نزول
و هرگاه ظهور جانب مسلوبات از علم هستی خودش چاره
نیست و انتزاعیات عدمی مخصوصه محمدی صلعم ش ای مسلوبات که
وجود یافته است در ذات مبارک صلعم هم لازم اوست
پس اگر بعلم هستی خودش ظهور تشبهات بموجودات قدیمه
یا انتزاعیات عدمی غیر مخصوصه محمدی صلعم ش ای مسلوبات که
در ذات مبارک صلعم وجود نیافته هم هست ان عتبات
یا صغیره یا کبیره یا کفر یا شرک علی تفاوت الدرجات در
شریعة یا طریقة العیاذ بالله تعالی منها اللهم صل و بارک
وسلم دائما ابدا علی محمد رسولک حبیبک و علی انواره
کما تحب و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیة کلمهٔ طیبه لفظاً و معناً
با دیگر مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله
و اصحابه و اتباعه اجمعین سخن است در تحقیق لفظ و معنی کلمهٔ طیبه
لا اله الا الله محمد رسول الله مقصد مشتمل بر تنبیهات است
تنبیه نفی جاری میشود بر ترتب اثر متاخر ثبوت یعنی که جدا
شود از مصداق متقدم ثابت نه بر عین ثبوت که خلاف بداهت
عقل است و نه بر عین عدم که علم و حکم بر عدم غیر معقول است
شرح این اصل در ذکر کیفیة الاصول و در اصل ذکر کیفیة النفی
مصرح است هم فکیف الحکم تنبیه مقصود در حساب
اثبات و نفی از عوارض میشود نه از ذات من حیث ذات
نگرده شود مگر بعوارض و نیز مخبر به بودن ذات مهمل است
و هم نفی ذات نفی بر عین ثابت است یا بر عین عدم

ذاتیکه نفی عرض منطبق بالغیبه بما قام به تحقق کالوجود
الاسم المشتق بر عین ثبوت ازروے نفس عرض و ماقام
به است یا بر عین عدم لازم علم و حکم بر عدم و این همه باطل
نبود آن صفت بنفس ذاتش چنانکه گرفته شود که وجود
بنفس ذات است و صفات ذاتیه بنفس ذات است هم معقول
نیست و مهمل اختبارش ازانکه مسند الیه و مسند حقیقة واحده شود
درحالیکه نشود هم و مبطل اصل مختارش یعنی مقصود
در اخبار اثبات و نفی عوارض است نه از ذات هم تنبیه
خبر خبر صیغه صفت نتواند شد ورنه خبر نیش بصفت ان بماند مفید
اسناد حقیقی باطل است مگر تاویلاش بودن خبر صیغه
صفت ضرور نیست چه تحقق اسناد حقیقتا در فعل و فاعل است
ازینجاست که اسناد حقیقی جز در فعل و اسم صفت و اسم
صحیح نیست و خلاف آن باول شود بفعل یا اسم صفت و اسم
مثلا بالمجازات چون الله نور السموات ای منور و زید عدل
ای عادل و اله واحد ای اله جاری مجری اسم است

و فرضها بالمقدرات چون زید حجر ای زید متصف بصفة الحجر
و این کلام استعاره است مبالغة و زید ابوه قائم ای زید وجد
اباه قائما و ضمیر در ابوه بنا بر اسناد مجازی برای تخصیص نکره
بنابر استقامت معنی مخصوص اوست نه برای صحة اسناد حقیقی
بسوی زید که مفید معنی صحة مبتدا است و ابوه مرفوع است
بنابر قیام مقام خبر چنانکه حجر و قائم تابع او هم تنبیه
لفظ اله صفة مشبهه است بمعنی پرستیده شونده از الهة
بمعنی پرستیده شدن که اصلش متبوعیة جانبی است هر
جانبی را ترتیبا تا متبوع هر تابع را تفهیما او التشدد انا
پس آن حقیقتا است بصفة بانه کقوله سبحانه انما الهکم
اله واحد الایة ش درین آیه کریمه لفظ اله ممتنع است
ای نسبة بما قبلش اسم صفة است و نسبة بما بعدش
جاری مجری اسم از اینجا است که لفظ اله اسم جنس نتواند باشد
هم با مجاز است بصفة عامه نه اسم جنس لوجود
اشتقاق و عدم جمود ش گفته شد المعنی معبود

مهموز فا است اصلا والف زائده از آلة لصنعتیح و الٓهة
کاسه بمعنی عبادت چون امام بمعنی یاموم و اسم غیر مشتق
نیز بمعنی اسم مفعول نزد محققین گفته شد از آلهة بکسر بمعنی
تحیر در معرفته و بمعنی فزع ای پناه جستن و گفته شد از
وَلَه بمعنی تحیر پس اصلش ولاه است بدل کرده شد
واو بهمزه چون در اشاح از وشاح درین صورتها
بمعنی مفعول خواهد شد ازانکه عبادت و فزع و تحیر
می آرد عابد و عائذ و مشتاق و عارف بسوی او تعالی
انتهی البته از الهداوی المقاصد تحقیقا است باتحبه درین
مشارستن و باختیارش غیر مشتق بمعنی مفعول تعذر را
بانکه موضوع له صرف لغت است که لفظ عبارت ازینست
پس در صورت غیر مشتق بمعنی مفعول وجهی مدلل ازحرف
مجهول است مگر در صورت اشتقاق دلالة ربطی مجوز
معنی مجازی تواند شد چنانکه مستعد به و صفته مشتبهه بمعنی
مفعول و فاعل بمعنی مضارع و دیگر هم برین قیاس

وشتل مبهیات بمعنی نقل یا جعل وضع سماعی است لفظ ان
ربطی که در اشتقاق وغیر آن است بخلاف الکه اشتقاق نه
از اختلاف ومادهٔ ظاهر است انتهی و گفته شد اسم جنس
است برای آنکه صفت صفت کرده نمیشود و تذکر کرده شد یا آنکه
صفت جاری مجری اسم میشود و بسبب صفت کرده میشود انتهی
واگر ذکر کرده شود یا آنکه اسم جنس با است مستعمل
بمفهوم مقصد جعلی مشتق میشود و مشتق نمیباید
اقرب باشد هم تشبیه الا برای استثناء است و تغایر
مثل در تقابل نفی و اثبات و تنکیر و تعریف یا
وجهی دیگر هم در ارکان ثلاثه استثناء مثل یعنی
مستثنی منه و مستثنی و وجه استثناء هم اگرچه تغایر
ضرور نیست ورنه بسبب اتحاد محل و تضمین غیر وغیره
هم مفید استثناء است تشبیه لفظ مبارک الله صفت
مبالغه صفت مانند است مثل لیس نخواهد جنس و عموم را هم
واسم معرفه مناسب ذات واجب بتسمیه قدیمه نه

الہ تخصیص بالام کہ نکرہ تخصیص شود بنا بر ازالہ تنکیر و این
در مرتبہ قدم نتواند شد چہ ذات مبارک اللہ جل جلالہ باتفاق
افراد مستغنا بود در تعریف خود فی حد ذاتہ چنانست کہ حقیقتش
بتغیر ندارد و تعریف و تنکیر لفظ بر بنای تعریف و تنکیر
معنی است و تخصیص نکرہ اقتضای جہلش است کہ عموم
ہم باطل کند مش پس با وجود تخصیص الہ وجود منکر در
قدم و اثنا ید فنعوذ باللہ تعالی منہ ہم و حذف ہمزہ لفظ
مبارک اللہ باتصال ما قبل خلاف قیاس است مش
ازانکہ اصلی است ہم مدعا بعد تفہم تنبیہات متقدمہ منکر
کہ درین کلمہ طیبہ لفظ الہ اسم لای جنس و موجود خبر محذوف
نتواند شد ورنہ نفی مطلقا و بعضا صادق نمی آید زیرا کہ
در مطلق نفی از ثبت و در خبر و اثبات از نفی ہم در استثنا
است و آن ہر دو غیر معقول و در بعض وجہ نفی ہم استثنا
ثابت نمیشود چرا کہ ہمہ افراد در مقصود ثبات اتحاد و مجاز
معنی مقصود جملی مساوی اند باید دانست حکم جملی

باتحاد مجازیست افراد بیکدیگر است یعنی متحد حملی یکدیگرست
یعنی بعینیت منطبق‌اند بآن نه باتحاد حقیقی چه اتحاد در
حقیقتین است نه در حقیقت واحده و اتحاد حقیقی حقیقتین
ممتنع مگر وضعا و آن مجازیست پس اگر اسم جنس است
او بعد از افراد اوست یا نه اگر نیست باطل شد اتصافش
بالوحدتیه و اگر هست متحد مجازیست یا حقیقی اگر متحد مجازی
باطل شد وجود متوحد به بطلان اتحاد حقیقی و اگر متحد
حقیقی است فرضا باطل با طلا باطل شد تعریف جنس به بطلان
افراد و تعددان اتحاد مجازی و تحقق آن نیست که وجود افراد
ابطال وجود متوحد و وجود متوحد ابطال وجود افراد
میکند و چون همه افراد در مقصود اتصاف بمعنی متحد حملی
بحکم واحد هستند لیس الست شد که این نفی و اثبات
... در معنی ... صورت نبندد و فردی بحجه مستحق اثبات
شده نه دیگران در بین مرد و لاحق است بمعنی جامعیت
الی انقطاع نظر از نامعیه مقصود و نفی در حصر و اثبات

در استشعار ما دراى الوهیت باشد و حال آنکه سخن ایمان
در الوهیت واجبة الوجود است نه در غیر واجب الالوهیة پس
خبر اسم لا تقدیر حیثیة الموجود و معبود نتواند شد از سبب
افادت معنی منطوق بالعینیة مسند الیه تضمنا و تخصیص مقصود
مثل آن که مستفیض مقصود در الوهیت است التزاما و تخصیص
وجود و حصول حیثیة الحقیقی در افراد وجود نرود چنانکه در افراد
الزمیه است و در صورت تقدیر موجود این نفی را ثبوت
متقدم اگر از وجود حادث است اثبات وجود قدیم و نفی
وجود حادث در غیر الله سبحانه است و تحقیق و تحصیر وجود حادث
بالله سبحانه فنعوذ بالله سبحانه منه و اگر از وجود قدیم است
ناچار اثبات وجود حادث و نفی وجود قدیم در غیر الله سبحانه
است و تحقیق و تحصیر وجود قدیم بالله سبحانه که منافی حقیقت
است سبحانه بالله است تحقیق و تحصیر الوهیت مقصود ایمان
و اگر وجود واحد است نفی از ما ثبت و اثبات از منفی
است و بنسبة آن اسم باطل و اگر وجودی نیست نفی

واثبات بر عدم است باید دانست که مراد خبر عام ش آ
مشترک الغیر هم محذوف که گفته‌اند ش ای نحویان هم
ای بالمستقیم المعنی منطبقا بالعینیة بمسنده ش همین انطباق
بالعینیة مفید دلالت بر حذف خبر است واگر نباشد دلالت
بر حذف خبر کجا است هم نفی ثابت در خبر واثبات منفی
در استثناء است و ش هر کلام که تام است هم بعدم قطعیة
خبر بعدم تعینش ش است هم وحال آنکه قطعیة خبر بالوجوب
مقصود است و در بعضی بالمستقیم المعنی منطبقا بالعینیة
بمسنده اگر خبر خاص ش ای بالغ الغیر هم گفته شدی
موافق فصاحة کلام و بلاغة مرام بودی و مراد خبر غیر تمام
اعنی تعین غیر منطبق چون قیام و متغایر بالعرض چون موجود
فی الدار اگر چه نفی از ثابتیکه در ضمن مسند الیه است میشد
ولیکن لا الٰه واجبه بقرینة حالیه یا مقالیه بر حذف خبر نیست
و در معنی تعین غیر منطبق که مشترک الغیر تواند شد اگر
خبر عام گفته شدی مناسب بودے فعلیک التامل

سے فی الکلام و همچنانکه در استثناء متصل در وجه انطباق
بالعینیه خبر اثبات منفی به لازم الاهمال است در منقطع انقطاع
جنسیه مقصود ش لازم الاهمال است بانکه نفی الوهیة
در ذات الله تعالی خواهد شد بقطع جنسیه م اگرچه اثبات
از منفی به لازم نه و اختیار الا بمعنی غیرهم مفید استثنار است
فالقراء مستثنی القراء و اگر در غیر عائد گرفته شود در کریمه ولو کان
فیهما آلهة الا الله الآیة تخالف مرجع ش ای الهه با عائد
م چه توان گفت و اگر عائد گرفته شود در لا اله الا الله و
لا اله غیرک بضرورت عائد ش بسوی اله م چه توان گفت
و اگر لفظ غیر بفرض عائد حال یا صفت بواسطه ضمیر خبر محذوف
برائے اسم است پس حال و صفت عرضا در وجه صفت شامل
و تابع ذو الحال و موصوف است فضلة و مقصود فی الکلام
اصالة ذو الحال و موصوف است نه حال و صفت پس مقصود
فی الکلام اصالة اثبات الوهیة ای الله سبحانه نشد ش
بل نفی الوهیة مطلقا خواهد شد هم در صورت وجود ان

تفصلة و هم عدم ان هم و حال آنکه اینجا اثبات الوهیت برای
الله سبحانه و نفی الوهیة از غیر او سبحانه مع تقدم نفی تحصیراً
للاثبات تحقیقاً للمقصود ش ای مقصود نیست که اول نفی
کفر و شرک کرده شود و پس آن اثبات الوهیة تا ایمان تحقق
بالله سبحانه کرد کما قال سبحانه فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن
بالله الآیة ورنه تا ثبوت کفر و شرک ایمان محقق بالله سبحانه
نگردد هم فی الاستثناء مراد است و لی واسطه ضمیر خبیه
کلام مهمل است و هم نفی افادت معنی جنسیه مقصود میکند نفی
ش الا بمعنی غیر هم یا آتی فرض نماید مفعول بالم السیم فاعله
خبر محذوف است پس در خبر ضمیر سوی مسند الیه فاقد است
فکیف الخبر و خبر مش به فقد عائده و باجمال معنی باطل چه حال
این است که افراد اله غیر الله منفیه ای تعین الله هستند تفصیل
اجمال انیست که مدلول اله جنس است و مدلول اله معرفه فرد
از افراد جنس ش ای مدلول اله هم پس بگیر عینیه افراد
یا فردی از اندراج کل در جنس است و اینجا حقیقی حقیقتین

ممتنع ذاتی اتحاد و مجانست مبطل توحید و ترکیب تجرید در ذات
الله تعالی باطل و نیز اگر از افراد اله الهه باطله مراد است
عینیه و جنسیه با اله حق جایز نیست و اگر اله حقه مراد است تعدد
اله حقه جایز نیست و تنزیه الله سبحانه در این معنی اتحاد جنسیه و
اصنام هم شده شود وحدت وجود حاصل نشد چه در این
عینیه منتج با الله سبحانه متحقق نیست سخن در عینیه اله با الله تعالی
است و لیس آن نیز عابد متقاضی معبود است و معبود شدن
عابد پس منتج وجود مغایر تجویز عابدیت و معبودیت واجب
به یکدیگر افراد هر موجود به نسبتی عابد توانند شد و به نسبتی معبود
به نسبت مخصوص صیانت عابد و معبود ش که در غیر این نسبت عابد
معبود مخصوص به یکدیگر توانند شد هم و هم تکاثر در دو ش
از انکه برای عابدی معبودی مخصوص است و برای
معبودی عابد است خاص پس کثرت عابد به قید کثرت
معبود است و کثرت معبود به قید کثرت عابد لغو و با الله تعالی
سر شدن معبود الوهیم هم لکن فرد اول عابد نتوانند شد با افراد هم

معبود شش و فرد آخر معبود نتواند شد با نعدام عابدیش
پس چون نظر کنی همه افراد مشترک الحکم در عابدیت و معبودیت
است نه مخصوص الحکم فکیف التصدیق الذی هو علم جازم
علی الحکم المخصوص المقصود فی ایمان العابدیة والمعبودیة الا
فی الفرد الاول للمعبودیة و فی الفرد الآخر للعابدیة فحینئذ
زال حکم العابدیة من الفرد الاول و حکم المعبودیة من الفرد
الآخر مع وجوب الاشتراک فی الحکم بالجنسیة و در اینجا
اقتضای عابدیت و معبودیت تجویز نتواند شد وجودیست
فارغ از نسبتین بسر بردان جهت حکم توان کرد از تشبیه و تنزیه
باشد سبحانه و نیز اگر ثبوت عابدیت و معبودیت به ربط تبع
خاص است که حادث را با قدیم است این صفتی است
خاص و مقصود ایمان بالله تعالی است و اگر به ربط تبع عام
است که مشترک وصفی یا اسمی است این صفتی است جامعه
که مقصود ایمان بالله تعالی نیست و نیز اگر فردی را ربط
تبع با فرد است برای عابدی معبود با است و نیز اگر

فردی با فردی یا بکدیگر ربط تبع دارد و در عابدیة و معبودیة
باهم گراست فکیف الحکم فیما بینهما من الاحکام و اگر افراد گرفته
شود ربط تبع در وجود واحد نتواند شد و نیز فرمود حق سبحانه
انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون
پس برین اعتبار که هر متعین جهتی عابد و بجهتی معبود است بحسب الایه
همه افراد فی النار هستند نه فی الجنة کما ظنوا و اگر این ورود نار
برای عابدان معبودان من دون الله است نه برای عابدان
و معبودان عین الله پس انهم عین الله هستند من دون الله کدا منهم
و نیز حق سبحانه استدلال بنفی الهیة ما تعبدون من دون الله بایة
لو کان هولاء الهة ما وردوها و کل فیها خالدون فرمود پس
چسان گفته شود این الهه و عین الله و نیز عجب است بدلیة
لفظ مبارک الله بالغاء الا زیرا که مبدل منه در محل نفی است
و لفظ الا مانع اتحاد مقصود و الغاء این بی عطف نتواند شد
نه باهم بدل با مبدل منه کلام تام نتواند شد و حال آنکه کلام تام
بعد دن این کلام واجب است بنا بر دلالة بر آنچه ایمان با آن واجب

اما معبود بذات لیس الا خدا پس معنی این ترکیب باشد در مقام ایجاز
است هم پس با تقدیر لا اله الا الله [illegible] تقدیر لا مقصود الا الله
تواند شد یا نفی مقصود و اثبات [illegible] انحصار الشرکة فی المقصود
و توابع وجود [illegible] تصور مقصود از لفظ و اجمال معنی [illegible]
تصحیح ضمیر مقصود که ما فی الذهن است هم لا اله الا الله [illegible]
است و درین نکته است تنوع نفی مقصود [illegible] الوهیت
ما سوای او است چنانکه [illegible] تشبیه اثبات قرآن
است بهم اشارت بمعنای تحقیق میان مفصل
مفصل علیه که مقصود لا اله الا الله است و [illegible]
مقصود خبر است [illegible] بر مبنای قیام مقام اسم
ضمیر و لا الله را [illegible] الا للعرفیت ای مخصوص
است برای دلالت بر اسم ضمیر برای احتراز از رفع و ال
بر اسم معرفه هم جمله مستثنی منه لا اله الا الله با خبر مقصود
محذوف است [illegible] استثنا جمله مستثنی [illegible]
الا انقطاع [illegible] استثنا مفرغ است که دلالت دارد

به توسع مسند الیه معهود ذهنی پس قیاس کن همچنین
اله را که صفت مشبهه بروزن فعال باشد بلزوم الوهیت
مانعه بمعنی استجماع جمال باکمال ورنه بمعنی معبودیت حقه
چون تواند شد و نیز ثبوت متقدم نفی لفظ اله را بمعنی
مذکور خواهد نه اسم غیر مشتق بی ضمیر بمعنی صفت جامعه و نه
اسم جنس چنانکه مذکور شد و باید دانست که جامعیت باشتراک
و صفت یا اسمی مانع یا نفیه نیست حکم کرده شود موافق
حکم ما قاست به چنانکه در انما الله اله واحد بصراحت
و در لا اله الا الله باستثنا لفظ اله صیغه صفت و خبر واقع
است و اگر درین بحث لفظ اله صفت مانعه نباشد تکلیف
یستقیم المعنی فی انتفاء الشرک فی الالوهیة و اکثرا این ترکیب
مسلم نشود همه وجوه مذکورة الصدر عارض خواهند شد
و در صورت مانعیة الا بمعنی غیر که حال یا صفت از ضمیر اله برای
تعریف و تخصیص زده احتمال یا موصوف باشد هم تواند شد
به نتیجه طلبی مقصود اثبات الست الله سبحانه بدون نفی

حق آن جنابست که مصداق مقصود تعیین نباشد
لیکن نفی لبعض را مستلزم تحقق مصداقیه مقصود و همه نبا
نمایند و حال آنکه قطعیه بر آن تم مصادیم و مصدق نیست جا
باشد عدم تحقق بر آن نیز هم که حسب اللفظ حتی حیثیت
که نیست چیزی متصف بالوهیت حال آنکه مراد است که غیر الله
است پس نتیجه جلی آن حسب المعنی الله الا الله نشد و حال
آنکه حسب التحقیق قطعی است مگر بوجود مذکور ظنیت تعبیر
مانع و عجب است تحصیل اثبات بدون آن نفی با آنکه در این
نفی محتاج ثبوت منتفی است که خود مستلزم نفی این تمام
از غیر خود است نه محتاج نفی تغیر باید دانست که لا اله الا الله
جمله استثنائیه است و محمد رسول الله جمله تخصیص
از عموم لا اله است استثنای منقطع مصداقا لما نفی عنه
الالوهیت و تعریضا علی ما اثبت له الالوهیت پس منکر و تغییر جمله
سعف خواهد بود یا استثنا فقد در مصداق و تعریض تعریض
باطل شود و باید دانست بلیغیت لفظ معنایکه تفهیم را

جمله استثنائیه پس از این که اگر بدل از جمله منفیه است
تعریض علی ما ثبت للالوهیة باطل و اگر از جمله مثبته است
مصداق لما نفی عنه الالوهیة باطل و اگر از منفیه و مثبته
سوا گفته شود تعارض مبطل هم و اضافه رسول با نفی ش
چه اقتضا فی نمی شود دیگر در مستثنا یرین فلیعت البدل هم باید
دانست الله که محتاج الیه است هر محتاج را شناخته نمی شود
مگر بدلالة از محتاج برابطه احتیاج پس برای حصول ثبوت ذهنی
الوهیة که ترتیب اثر متاخر بر مورد نفی نسبة محتاج است
مصداق متقدم باشد و همچنین محتاج مصداق متقدم است
برای حصول ثبوت ذهنی نفا لیس که ترتیب اثر متاخر شد
مورد نفی نسبة با الله محتاج الیه است تعبد حصول و همچنین
اقرار لا اله الا الله دلالت خلق برآن وارد و در شه جبان
تحقق میشود نفی و اثبات و قبول سماع تصدیق را ان
اقرار همچنین لا اله است فلسفا و اتباع نظر با جنب و الله تعالی
اعلم بالصواب تنبیه تعریض مشکل بافی الباب

نه مناظره و مکابره چون به تعبیر با بیات از لفظ گزیر
نیست بنا بر صحت مدلولات الفاظ مخصصه و تصحیح الفاظ بقواعد
صرف و نحو و نقل و عقل سخن واجب آمد پس سخن در آن وجوه
که گفته شد بفکر باید فهمید و اگر صعب و دشوار شود از آن وجوه بجد تا
نرسد تشبیه و تنزیه تحقیقی بود موافق علمای الفاظ بهره
اکنون اشارتی موافق علمای حقائق باطنه میشود که
این کلام را بکلمات ناسید تا پس واجب آید برای آن معنی مفرد
و قسمی از اقسام ثلثه پس اسم است باعتبار لحاظ معنی قائم بنفسه
پس مدلول مفردش ذات قدیم با وصاف ثابته با تعلق
متعلقات حادثه که در کلام اسم مبارکش الله است و صفتش
لا اله الا هو و فعل است باعتبار لحاظ معنی قائم بالغیر
اصلا پس مدلول مفردش صفت است در مرتبه قدیم با تعلق
متعلقات حادثه و حرف است باعتبار لحاظ معنی قائم بالغیر
قرینا پس مدلول مفردش صفت است در مرتبه قدیم با تعلق
متعلقات حادثه پس محمد رسول الله هم کلمه است با معنی مفرد

که بیان است مر اقسام ثلثه را دلالت پس محمدیت خود دلیل
است مر معنی مفرد اسم را ذاتاً با تعلق متعلقات منتزعه خود
و مر معنی مفرد فعل را وصفاً با تعلق متعلقات منتزعه خود
و مر معنی مفرد حرف را ضمیمةً با تعلق متعلقات منتزعه خود
قال سبحانه مثل کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی
السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها الخ تفسیر این کریمه
در ذکر کیفیة الرسالة و النبوة و الولایة الخ مرقوم است و
و از تعریض کلام بکلمه مراد معنی مفرد است و الا فکیف تنبیه
معنی مفرد اسم نصیب محمد رسول الله تعالی نور اول ما خلق الله
تعالی است صلعم و معنی مفرد فعل نصیب انبیاء الله تعالی است
صلعم و معنی مفرد حرف نصیب مومنین است رضی الله تعالی
عنهم تنبیه در حذف اسم لا اشارت است بکم گردیدنش
بلاحظه الوهیة الله سبحانه و این جهت نه پذیرد مگر تشرف
معرفة صحیحه و ولایت دوم و ما فوقش تعقلش بنا بر دلالة
واجبه بسبب الوهیة اللهم صل و بارک و سلم علی محمد

رسولک حبیبک وعلی آله و اوراده کما تحبه و ترضاه و تشتهیه
فیهما و ترضاه

ذکر کیفیت تعین احمدیه محمدیه با دیگر مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی
آله و اصحابه و اتباعه اجمعین باید دانست که اعتبار
احدیت فوق اعتبار محمدیت فرموده‌اند چه اصل اعتبار احمدیت
اعتبار احدیت و اصل اعتبار محمدیت اعتبار واحدیت تفسیر نموده
این اعتبار احدیت مرجع و مآب اعتبارات کلها متضمن محمدیت است
چنانکه اعتبار احدیت مرجع و مآب اعتبارات کلها متضمنه
واحدیت است پس اعتبار احمدیت منشاء انتزاع ماهیات
و اعتبار محمدیت منشاء اعتبارات محضه و این تسمیه اعتبارین با احمدیت
و محمدیت موافق تقریر قدما است و در اصطلاح بعضی دیگر معلوم
نه شده است لیکن مراد لفظ مبارک یعنی محمد رسول الله
الایه و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد الایه مجموعا و

مسمی بمحمد و احمد صلعم بتخصیص وحی فی حده درین عالم شهود
موجود و مقصود واحد است مع فرق اعتبار چنانکه بمفهوم
خودش دلالت میکند بران ای محمدیه بظهور موجودات
مع لزوم مسلوبات و احمدیه بمعرفت موجودات و مسلوبات است
بالذات اعتبار محمدیه صلعم از روی التفتیش پس مقصود معرفت
اعتبار محمدیه است و مقصود عارفیت اعتبار احمدیه چنانکه
رسول صلعم من عرف نفسه فقد عرف ربه پس ببین که
نفس عارف است و هم معروف و عارفیت از اوصاف
معروف هم و تحقق ایمان بر اعتبار محمدیه است گفته می شود
محمد رسول الله صلعم پس اعتبار محمدیه و احمدیه است و بالغیه
در حد خود و از روی جامعیت در حد خود برین بنا می گوید
والبته اعتبار محمدیه فوق اعتبار احمدیه است از روی فضل
چه ظاهر است که احمد تفضیل فاعل است و محمد مبالغه مفعول
بحکم تسمیه تفضیل و مبالغه افضل است از تفضیل بانکه
تفضیل در حد خود بافادت معنی محتاج باشد بغیرش

پس محدود باشد در حد اضافه بخلاف مبالغه که در حد خود
بافادت معنی محتاج غیر نباشد بعدم اقتضای اضافه پس
محدود نباشد پس فضل مبالغه از تفضیل ظاهر است و هم
کمال مظهریت و مقصودیت منحصر فیش که از اعتبار محمدیت است و هم
منحصر در حضرت فرقه کمال از اعتبار احمدیت است و وجود منحصر
بانتزاع تفصیلی از روح است بعرض مسلوبات نیست ای روح
بدانکه محبوبیت محمدی اعتبار نسبت از ابتدای انتزاعیات عدمی
مخصوصه محمدیه تا غایت انتزاعیات وجودی از ابتدای ربوبیت
تا استغنا مع اعتبار انتهای حدها و همه داخل محبوبیت است
بفرق نسب اعتبارات و آنچه گفتیم و گوییم از انکشاف حقیقت
مرتبه سواد اعظم پیدا میشود و ازینجاست که محبوبیت محمدیه
به محبوبیت احمدیه و محبوبیت انتزاعیات وجودی به محبوبیت
انتزاعیات عدمی مخصوصه محمدیه فضل دارد در حد اعتبار تنها
و تفصیلات در فرق نسب اعتبارات نامتناهی است
تقسیم بیان نیز بود و اگر خواست او تعالی است بوقتی اجالی

از فرق نسب می نویسد اللهم صل و سلم علی محمد النبی نورک و
علی افواره کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا بتمته موعوده

بسم الله الرحمن الرحیم

حامدا و مصلیا و مسلما قال صلعم الله جمیل و یحب الجمال بدانکه وصف جمال منقسم لا اضافة است بعدم ذکر تخصیص اضافة واجب الی به القیام لیس متوسع المعنی است باضافه سوی قدیم و حادث متضمن بالموجودات و ملتزمش متضمن بالمسلوبات نیز و اگر بهی بریه ببینیم چه میگویی لیس تفاوت محبة بر قدر کیفیة جمال است که موضح می شود بتوفیقه تعالی بدانکه محبوبیة ذات و صفات خود محبت ذات و صفات خود هست ازینجاست که محب نخواهد غیر محبوب را و تنها شد میان محب و محبوب مگر محبة ازانجاکه بمقصود کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق پس گفت این تتمه ندانسته شد برای این سخن صحیح ضعیف و تبع کردش زرکشی و عسقلانی لکن معنیش صحیح است که مستفاد است از قوله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ٥

ای لیس قوانی کما فسره ابن عباس رضی الله تعالی عنهما بچنین
گفت ملا علی القاری انتهی گفت آنکه هدایت میکند مرا که
سزاوار نیست که بر آورده شود و قتما از حدیث نبی صلعم از آنکه
مستر پشتم است عدم حصر حدیث نبی صلعم این هم حصول
برای بعض بیرون میکند از اختما از حدیث نبی صلعم گفت
که معبود تبیع ظلیه است بصفات ذی الجلال تحقیقش خود معبود
پس متضمن باشد معرفه تعبیر و تعبیرها هم مستفر اشکیه از بن
بر مقتضای تحبیه خود و تحبیه بخود و خود معروف است و بخود
بدلالة صیغه مجهول به لطافت توسع فاعل و تقیید مفعول با
توسع معرفة بصفات بدلالته تخصیص معرفت از علم فالکه
سبحانه فی نفسه محمد و بنفسه احمد محمد صلعم فی نفسه محمد و بنفسه
احمد مفصل الدلالة بربط الفصل بینهما معرفتها و درین مقصود
نظر ما ترا از محکمات است مبادا که بنیان نظر اجمل معرفه در
متشابهات افتد خلاصه از نیش ضرائب که ماخوذ است از
انش که بعضی در دمند مرتبه صحوبیت ا محکم شبه ممنوع از

و مانع حیثیتا نکه فرمود صلعم خلق الله الانسان علی صورته نتواند
و فی المشکوة خلق الله آدم علی صورته باید دانست که این حدیث شریف
متشابهات است بمعنی هستند بلفظ انسان و آدم که عارف حقائق و آنچه
و گفته شد که رجوع ضمیر در صورته بسوی الله است و حاصلش
علی صفاته است و این حق است و گفته شد بسوی
انسان آدم است و حاصلش کما فی علمه است این هیکل آ
از آنکه مشبه و مشبه به واحد است پس محبیه و محبوبیه حسب
تفاوت درجات منافی وجود التزامی متضمنه مسلوبات
و وجود تضمنی متضمن موجودات لازم حقیقتش باشد پس بدانکه
انسان ماخوذ است از انس که صفة الله است برای
ذات او تعالی پس انسان حقیقی است چنانکه ظل است
از موجودات و جمیع تضمنا دران موجود است پس انسان مرد
افضل است بجمیله ایش و موجودات از غیرش ازینجا است
لقد کرمنا بنی آدم به ثبوت با و لدیه کرامت حضرت آدم علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام و چنانکه ظل است از موجودات

واجب التزاما و از مسلوبات واجب تضمنا و آن کافر است
پس ایشان کافر افضل است بقبلیة ایشان در مسلوبات از انعام
ازینجاست اولئک کالانعام بل هم اضل پس تعلق معرفت
بهر دو است برای معرفة الله تعالی بصفات ثبوتیه و سلبیه
بدلالت وجود تضمنی و التزامی چنانکه واقع شد احببت ان اعرف
فخلقت الخلق بتوسیع فاعل معرفه بصفات ثبوتیه و سلبیه
هم و اختیار کرده شد لفظ صورت که عبارت است از جمع
تشبیه خدا به استجماعش مرتبه تنزیه را پس صورت انسانیه تا
عالم مثال منتهی باشد و آن فقط کیفیة صورت ذی ظل متغایر
کیفیة صورت ظل و ازینجاست لقد کرمنا بنی آدم به ثبوت
با ولویه کرامة حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
و ازینجاست انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال
فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما
جهولا لیعذب الله المنافقین والمنافقات والمشرکین والمشرکات
ویتوب الله علی المؤمنین والمؤمنات وکان الله غفورا رحیما

با آیه دلست امانة بدلالة الف ولام استغراق بر انواع یا عهد ذکری
بر تعیین معرفت توحید الله تعالی و معبودیت اوست تعالی و محبت و عبودیت
برای اوست تعالی و انسان هم بدلالة الف ولام استغراق بر انواع
عام است از منافقان و مشرکان و مومنان پس ظلوم و جهول که صفت
انسان است نیز حسب تخالف کیفیت انسان متخالف معنی است
پس ظلوم و جهول نسبت بمنافقان و مشرکان یعنی آنکه ظلم کفر و شرک
بر خود کرده و جاهل از کیفیت شرافت امانتها و اهانت عذابها
نسبت بمومنان عاصیان آنکه ظلم بر خود کرده بعصیان و غافل
از شرف بجا آوری حق اجابت امانة و عذاب نافرمانی و نسبت
بانبیاء و اولیاء تابعان سنت انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام آنکه ظلم بنفس خود کرده بمشقه مجاهدات در بجا آوری
حق اجابت امانة یا عارف بمرتبه ظلمت رسیده از جهل کیفیت
و کنه ذات الله تعالی و حکمت در امانتهاست تفصیل این اجمال
با استدلال و ایراد در ذکر کیفیت تفسیر کریمه انا عرضنا الامانة الآیة
توان یافت هم چنانکه نظم شریف لمعدن با معدن شیخ و مهذب الحمد

مشیرا سی و شش که در بیان انه وان ظلوم و جهول محقق شد
هم است و از همه فحوای محبت است قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله الا بحکم اصالة رسول و در مظهریت محبت یحببکم بیغفر لکم
مستلزم محبوبیت متبعه و تقدم موجودات به مسلوبات شش از حجاب
کیا نهر یغفر لکم ذنوبکم به تا خبر مسلوبات است هم و تبعیتهم و محبوب خدا انجا
است پس مقصود فاتبعونی اتباع در محبت ذات و صفات
الله تعالی است که لازم کند محبوبیت تبیع را و این کریمه
اسم فاعل
دال است بر افضلیت محمد رسول الله تعالی صلعم و تو اتبعش
صلعم محبوبیت محبوبیه و مغفرت جمیع ذنوب شش به دلالة
جمع کثرت و مفعولیت پی رد ابطال موثره موجوده در اتباعش
صلعم ثبوت محبوبیت حضرت صلعم بالاولیه است پس
چنانکه از لقد کرمنا بنی آدم اولیه کرامة حضرت آدم علی
نبینا و علیه الصلوة و السلام هم بخلاف دیگر انبیاء
علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام حق که اتباع شان
موعود محبوبیت البته موعود مغفرت است چنان که

نه عام فاتبعونی از محل اصالت رسول الله محبوبیت

در قران مجید است اشعار الی تقدیم ذکر مرتبتین فی قرآن الفجر و المرتبتین تحریم
و نیز هدایت است باعتبار تحقیق ذات و صفات رسول الله تعالی
صلعم چه اتباع مقتضی محبت متبع است تا بدولت مقصود مطلبیان را که
حصول مرتبهٔ مستجمعهٔ کمال مخصوصهٔ حقیقت محمدی صلعم مرید بیایند از (منظور اوست)
عشاء اوست و تهجد در تحصیل آن تابع اوست و نوافل سنتین نیز
بخلاف صلوة مغرب که دران حصول مرتبهٔ مستجمعهٔ انتزاعی از
حقائق ثابتهٔ مخصوصهٔ حقیقت عیسوی است علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام و نفل او این تابع اوست پس برکات نماز عشاء موجب
زیادت و نزول برکات در نماز غیر خود شده باشد و غیرش سبب
ترقی و عروج سوی حصول برکاتش و اصل درین معامله
سوال ای ترقی و عروج هم نماز فجر است که مخصوصهٔ حقیقت
آدمی و این سوی حصول برکات نماز ظهر و این مخصوصهٔ حقیقت
ابراهیمی سوی حصول برکات نماز عصر و این مخصوصهٔ حقیقت
موسوی سوی حصول برکات نماز مغرب و این سوی
حصول برکات نماز عشاء صلی الله تعالی علی نبینا و علی اخوانه

من الانبياء فقيل لرسول الله صلعم متى كون مومنا صادقا
قال اذا احببت الله فقيل متى احب الله قال اذا احببت
رسوله فقيل متى احب رسوله قال اذا اتبعت طريقته واستعملت
بسنته واحببت بحبه وابغضت ببغضه وواليت بولايته وعاديت
بعداوته ويتفاوت الناس في الايمان على قدر تفاوتهم
في محبتي ويتفاوتون في الكفر على قدر تفاوتهم في بغضي الا
لا ايمان لمن لا محبة له الا لا ايمان لمن لا محبة له الحديث از اينجا
حقيقت ایمان محبت است که لازم علم است نه علم مجرد که لازم محبت
نیست پس تواند شد که علم با عداوت باشد و نیز تواند شد
که نه محبت باشد و نه عداوت پس شرط در ایمان و کفر محبت
و عداوت لازم العلم است نه علم و جهل مجرد چنان است
که لاریب شاه و روم با چنین اقتدار است ولیکن هندیان را با وی
چه سر و کار هم لکن استقامت ایمان بتحقیق علم مجرد و تسلیم ذات
و صفات سبحانه معنا مجازیا وتسهیلا للعوام است و بر صحت
صحت معنا حقیقیا وتکمیلا للخواص شرط بیان مجاز و حقیقت

لزوم ظل محبت است از آنجا که محبت اصل همه مقاصد است
صد حیله وصول بجاے آرد کنت کنزاً الخ ازینجا است
محبت سبب امید و بیم است الایمان بین الخوف والرجاء
ازینجا است آری شعر محبت است که دل را امید بدارد آرام
دگر نه کیست که آسودگی نمیخواهد پس بدانکه محبتی است موجود
التزامی موجودات متضمنه مطلوبات پس مخصوصه محمدیست
صلعم که ناشئه از حقیقت محبه متضمنه موجودات وارد یا غیر
مخصوصه که ناشئ از النفس العیاذ بالله تعالی منها و آیات
من اتخذ الهه هواه از حقیقت این نوع است و محبتی است
موجود متضمن موجودات حسب تفاوت درجات اعتبارات
متضمنه موجودات شرفنا الله تعالی بها و یحبهم و
یحبونه ازین حقیقت است پس معصومه است که انتفاء آن
نتوانند شد و محفوظه است که نفیش جائز و معونه است
که بیشتر حال حروض انعقادش است پس نزول معصومه
تا محفوظه و نزولش تا معونه و نزولش تا مخصوصه نزولش

تا غیر مخصوص صد العیاذ بالله تعالی منها و تا آنکه تواند رسید این
اصول را بر فرد و عاشق عموما از تواند یافت و با وصف اتحاد
انانیت بمتکلم بصفت جامعه انانیه باشتراک اسمی و وصفی بوجود الزاید
وتضمن تفرقه انانیه را از یکدیگر بصفت رافعه بر بنای اصول مذکوره
تواند شناخت سپس از تفرقه تعینات انانیه تفرقه نسبه
محبوبیه خود عیانست هم ان شاء الله تعالی اللهم صل وسلم علی محمد
نبی الرحمة وعلی جمیع آله کما تحبه و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیت احاطه علم آنحضرت کثیر العلم صلی الله تعالی علیه وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله بستعینه ونصلی علی رسوله محمد و نستشفعه وعلی آله و
اصحابه واتباعه اجمعین سخن از احاطه علم آنحضرت کثیر العلم
صلی الله تعالی علیه وسلم است مرکل حوادث را باید دانست
اگر برای مصنوع اول مشتمل بر ذات و صفات صانع ضروری
نباشد مصنوع مجعول و ممتنع الوجود باشند

و اگر مظهریة تامش فی حده از ابتدا تا انتها با آن و در
تضمن تشخصش تجدد واجب نباشد مقصود معرفة تا فیض
باشد و با بطال تجدد لزوم احاطه کل بهر چیز در ضمن مصنوع
در آینه و عدم احتیاج در صفات و افعال است پس چون
تواند شد احاطه کل در آینه از روی ذات و
صفات و افعال در حد مصنوع اول و محال است
که احاطه کل در آینه خلاف بداهت در وجود اوست
صلعم و چون تواند شد علم الٰهی منتزعات آینه و ا
که از واست صلعم و نیز باید دانست آنچه دیده و دانسته
میشود در عالم مثال خیال مثل بیایه و هر چه دیده و دا
میشود هم که آنی ازین عالم شهودست و آن در عالم مثال خیال
مثل بیایه و هر چه دیده و دانسته میشود هم است که لو
کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد
کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا پس امثال مافی حده
مثل این بحر متسلسل وحد و قصیر [illegible] اول

و منتزعات ان ش است منتزعاتیکه قیام مجازی بوی
یافته تضمنی باشد یا التزامی و این معنی در مقابله ما فی عهده
متماثله است م که بعالم مثال دیده و دانسته میشود و در اوان
شد در آنی من بلغ بلغ و من جمله جمیل مستوی اند آفرید چنانکه
احاطه کل در آنی در باشد تجدد و مثل همان احاطه لیکن از جهة
ما فی عهده دلالت لیست بر وحدت تکرار مسافات تکیف انشبوت
اختیار کرده شود و این احاطه کل در آنی بعالم مثال که
شاید ظهور خطی از مرتبه تشبیه قدیم است با تجدد و مثل بدلیل
اظهار تشبیهات بنا بر تطبیق تکمیل مشابهت فی عهده و متعلقا
منتزعات ان ش تضمنی باشد یا التزامی م
مقصود و مصرحه که اعظم است ش ای ان مقصود م
و دلیل بالغ است و انطباق خبر شریف خلقت علم الاولین
والآخرین ش از عالمین با مصلوبین م فی الاولین
ش منطوق انطباق ای در وجه آنی و هم اوان م
هم مستوی اند شده و لیکن انچه درین عالم مشهود و محکم اوست باشد

که خود دانا تر نیست از بداهته تا فی حده عبارتست کلی ادانی تواند شد
وقال الله تعالی وانزل علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم
ترجمه فرو داورد الله تعالی بر تو کتاب که عبارتست از علم احکام
واخبار و حکمه که عبارت است از رسیدن بحقیقة کار و دانانید
ترا هر آنچیز را که نبودی که دانیش بزبان حال و مستقبل بد
تواند شد که این تعلیم عام است از حقائق الهیه امکانیه سوای
معلومات عادیه وغیر عادیه بسبب تحصیل حاصل به نزول کتاب
وحکمة و با متناع محو جهل برای عالم و لضرورت ثبوت
متقدم در مصنوع اول بنا بر نفی ترتب از جهت افراز تشبیه
و منفیش در غیرش و این تعلیم در بدو وجود نتواند شد
حیثیتی از ان حکم ما لم تکن تعلم بر سبیل وهم باطل است
و بعد وجود مقتضی ترتیب آوانی است من حیث الوجود
و احاطه علم بر کل حوادث آوانی تواند شد بنا بر تجدد جهت
حیث التسلیم من بر خیه مجهول با مزعوم شود بد بسیکه معلوم
بود پس ما لم تکن تعلم کیف واقع است میان علم متجدد

برای حصول مین متصلین منفصلین بعد وجود خارج انحضرت
صلی الله تعالی علیه وسلم ورنه خطاب ما لم تکن تعلم نسبت
بمصنوع اول نتواند شد چه نشئه وجود خارجی مسلوبات
را ثبوت متقدم نه از صانع توان یافت که مسلوبات در
تقابلش سلبی علیه نیست و نه از مصنوع اول که اجتماع منافات
نسبت بمنافاتش و عدم سعه و اجتماع ثانویه با اولیه از حیثیت
حصول نشئه وجود خارج مسلوبات از ثبوت متقدم آخر است
اول بس اعنی این ثبوت متقدم بنا بر حصول وجود خارجی
مسلوبات که در مصنوع اول یافته شود دیگر باشد
از ثبوت متقدم اول که در صانع یافته شود و این مطالب
نسبت بمصنوع اول در ذکر کیفیت تخلیق نور محمد صلعم من
نور الله سبحانه اوضح است هم در حد مصنوع اول
لازم گردد نه از غیریتش که با اجتماع مذکور دور اولیت
مسلوبات بر دوش ای مصنوع اول و غیریتش هم
دائر شود و اولیه باطل و اگر این به جای ما لم تکن تعلم

نتوانی فهمید ریست که از متشابهات شماری و تاویلش

بخدای دانای راز بسیاری وکان فضل الله علیک عظیما

ترجمه هست فضل خدا بر تو بزرگ این تحقیق فضل

عظیم در مقابل غیر منقطع نعمتهم دلالة بر قطع انحجاز او

صلی الله علیه وسلم در مقابل در هر وجه بعموم لفظ و در وجه

تعلیم بخصوص محل پس دردمندی در حالت تحیر و خوف

باعتقاد احاطه کل آنی یا اوانی رسید از کسیکه دلیل

ظهور خود است بسوی مقصود و بیش فرمود و هو کثیر العلم فقط

صلعم این چه قول جمیل جامع و محفوظ است تبارک الله

احسن الخالقین باید دانست هرگاه اشیاء بوصف

و واقع دانسته شد محاط علم شد در آنی پس جهل از و زائل

ولیکن هرگاه علم بمعنی مختص شود قطع تعلق علم از دیگر

لازم گردد توجه اختصاص بوجه دیگر پس تحقیق سید کبیر العلم

ولوفی الوهمین است در آنی وهم و راوان چه لفظ کثیر

توسیع دارد تا احاطه کل در آنی وهم و راوان از انجا که

سخن در شان حبیبی است امه الله فی شانه و مدلول مخالف
شد بخالف دلیل لی تنقیح این از احمل بعلم النبی تعالی
داشته اعتقاد تکثیر العلم که دعوی انظر از بداهت ما فی
و محاط و محفوظ است اولیت قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان الله قد رفع الدنیا فانا انظر الیها والی ما هو کائن
فیها الی یوم القیامة کانما انظر الی کفی هذه رواه الطبرانی
ش قد رفع اسے انظر و با ذکر بعد الرفع ملاحظه فثبت الدوام
علی الاستمرار الدنیا سے عالم الشهود فانا انظر الیها
علی اصل المضارع و ما قال صلعم نظرت لیدل علی توقیت
زمانا و ما عامة علی اصلها هو کائن فاسم الفاعل یدل
علی الاستمرار علی اصله و مخصوصه نمونه لا استمرار المضارع
فیها الی علی اصل غیر حسن یوم القیامة کانما انظر الی کفی هذه
فالتشبیه یدل علی تحقیق المشبه استمراره فالحدیث بشریفه
یدل علی استمرار رؤیته صلعم بکیفیته الکائن العام زمانا و مخصوصا
بوجوده الشهودی والله تعالی اعلم بالصواب ۱۲

وفی المواهب عن ابی ذر لقد ما ترک رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
سلم ما یحرک الطائر بجناحیہ فی السماء الا ذکر منہ علما ولا شک
ان اللہ تعالی قد اطلعہ علی ازید من ذلک والقی علیہ علم الاولین والآخرین
الحدیث وفی حدیث عن عبد اللہ ابن عمرؓ قال خرج الینا رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم وفی یدیہ کتابان فقال اتدرون ما ہذان الکتابان قلنا
لا یا رسول اللہ الا ان تخبرنا فقال الذی فی یدی الیمنی ہذا الکتاب
من رب العالمین فیہ اسماء اہل جنۃ واسماء اباءہم وقبائلہم ثم
اجمل علی آخرہم فلا یزاد فیہم ولا ینقص فیہم ثم قال الذی
فی شمالی ہذا من رب العلمین فیہ اسماء اہل النار واسماء اباءہم
وقبائلہم ثم اجمل فی آخرہم فلا یزاد ولا ینقص فیہم ابدا رواہ
الترمذی وقال الامام النوذی فی فتاواہ لا یعلم الغیب
استقلالا الا اللہ تعالی اما الکرامات والمعجزات فحصلت باعلام اللہ
تعالی للانبیاء والاولیاء وما جاء فی الحدیث انی لا اعلم ما وراء
جداری ولا یعلم فی الغد الا اللہ تعالی فہذا کان قبل حصول العلم
الوسیع وقال فی المواہب انی لا اعلم الحدیث ذکرہ ابن

الجوزی فی کتبہ بغیر اسناد و ان صح فالجواب عنہ بان نفی العلم
فی ہذا علی اصل الوضع و ہو ان علم الغیب مختص باللہ تعالےٰ
و ما وقع منہ علی لسان نبی صلعم بالالہام والوحی او معنی لا اعلم
در احد احد یعنی بالاستقلال اللہم صل و سلم علی محمد نبی الرحمۃ
وعلی جمالہ کما تحب و ترضاہ و تشفع فینا و ترحمنا بہ

ذکر کیفیت تفسیر یریدون لیطفئوا
نور اللہ بافواہہم الآیۃ در اثبات
احاطہ حضرت نبی الامی صلعم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ الکریم و نستغفرہ و علی آلہ
و اصحابہ و اتباعہ اجمعین باید دانست قال اللہ تعالی یریدون

لیطفئوا نور اللہ بافواہہم واللہ متم نورہ و لو کرہ الکافرون
ترجمہ میخواہند یہود تا فرو نشانند نور خدا تعالی را کہ رسول
اوست تعالی صلعم بدہانہای خود یعنی [illegible] انکار
رسالت و حالانکہ اللہ تعالی کامل کنندہ است نور خود را

یعنی ظهور کمالات پیغمبر بدلالة لفظ مستمر چه تقدیم و نقصان و
لازم او و بعثش اضافه تحلیلی را در بوده دلالتی بین حدوث
مغایرت باضافه میان بوده دارد و اگرچه رنجیده باشند کافران

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله
و لو کره المشرکون ۵ ترجمه اوست چنانکه فرستاد پیغمبر خود را
متصف بصفت هدایت و دین حق تا ظاهر گرداند او را بهمه
ادیان اگرچه رنجیده باشند مشرکان و این کریمه هو الذی
ارسل رسوله الخ دعوی مع الدلیل است بر اثبات توحید
خود تعالی و حقیقت رسول خود صلعم و شرک مشرکان بدانکه
هو یعنی اوست واحد آنکه فرستاد رسول خود را بدین به نتایج
واحد اگر نبودی
انعدام رسول لازم آیدی و اختیار لفظ رسوله اشاره است
بسوی حقیقت رسالة که عبارت است از مرکزیت تعیینی که منشا
افادت مستودعات خود است بقیام حقیقی و مجازی بس پیام
رسول باین نسبت معروف دلالت میکند بنقش تخصیص خود
بر ذات و صفات مرسل بحکم حدوث و حصول شبه

صنع خود از ذات و صفات مرسل و اتصاف او بصفة هدی
بمعنی حاصل بالمصدر دلالة بر ثبت و اتصاف او بدین حق
ای حنیف دین حق که عبارت است از ایمانیات و عملیات
دلالت میکند بنص فاعلش اتصاف هم بجهت رسول که از عموم
متضمن بالموجودات اوست و ملتزم بخصوصیة او و اتصاف او
بمعنی لیظهره علی الدین کله دلالت میکند بر مظهریة حنیف دین حق
ش بی اضافة سوم هم متضمن بالموجودات و باطل ملتزم غیر مخصوصة او
متضمن بالمسلوبات تا ثابت شد از لفظ مستتر نوره و لیظهره علی الدین
کله مظهریة تامه و احاطه کلی در او ان بمنتزعات تضمنی و التزامی او صلعم
بقیام حقیقی و مجازی نتوانند نفی وجود بدیه را اگر چه اقرار نکنند
و ندانند که ابطال او ابطال است از انچه قبول کرده اند از دین
توحید که آنچه در تصدیق این مظهر تام مصدق تواند شد و در انکار
آن ان مبینی مکتسبا که رسول مصدق لما معکم لیس جز ان
مومن باشند بانچه میگویند والله تعالی اعلم و الیه المرجع اللهم صل و
سلم علی محمد نبی الرحمة و علی حبیب اله کما تحب و ترضاه و تشفع فینا و ترحمنا

ذکر کیفیت اتحاد من وجه و تغایر من وجه میان ایمان و عمل و تقلید و تلفیق با دیگر مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین باید دانست اصلی که مذکور میشود مفید دلیل دعوی مطالب است اصل در عطفی که تفسیر از عوارض معطوف علیه باشد مع مقصودیت معطوف علیه و معطوف در مقصد احد استلزام اتحاد وصفی معطوف علیه و معطوف فی نفسهما مقصود است مع تخصیص والا تفسیر باطل شد در اعطاف دیگر پس جمع از تردید فارق باشد و در تفسیر ذات واسطه عطف حذف کرده شود بنا بر دلالة اتحاد چنانکه در جاء عمر و ابو حفص و این بدل نیست زیراکه در ابدال بدل مقصود است نه مبدل منه فقط نه در تفسیر عوارض بنا بر ضرورت فارق تغایر ذاتی در معطوف علیه و معطوف زیراکه عطف در متغایرین است چنانکه ضرب زید و عمرو و در بین تجویز

ترديد صحيح نباشد مطلب بر بناى اين اصل در امنوا وعملوا
الصالحات عطف تفسير از عوارض است والا مغايرت عطف
مانع اتحاد مستقل صلاح عمل است مطلب همچنين در اطيعوا الله
مراد از اطاعة امر است و اطيعوا الرسول واولى الامر منكم كه مراد
از اطاعت عمل است كه اتحادے وارد از امر با مغايرت
من وجه بدلالة خاصه عطف تفسير من يطع الرسول فقد اطاع الله
مويد اوست فهذا حق ش اى اتحاد اطاعة مع مطلب
اتحاد در وجه ترديد است وهذا باطل ش اى عدم اتحاد اطاعة
هم پس فرضيه نفس تقليد مطلقا ظاهر او باطل در اعتبارات
فرض وواجب وسنت ومستحب همچنان ش اى همچو آن
اعتبارات پس تقليد فرض فرض باشد وتقليد واجب واجب
وقس على هذا هم ظاهر ودائر است تا اولى الامر تتبع تقليد و
اتحاد فرض ان قربة نظرى الى الله تعالى كه در ضمن است
متوافر شد داين دليل سست قوے بر صحة تقليد واتحاد پس منكر حجة
در عمل قريب است وقال الله تعالى يا ايها الذين امنوا اتقوا الله

وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون ترجمه
ای کسانیکه گرویدند بترسید از خدای عزوجل و به پسندیدگی
اختیار کنید بسوی او تعالی وسیله و بکوشید در راه تقرب او تعالی
امید است که فلاح یابید ای فلاح علمی و عملی که موجب ثواب
آخرت شود یا بر ثواب آخرت + باید دانست لعل بر ممکنات
سبحانه بعلم و تقدیر
بحواله صفت اختیار می شباد و غلبه وجود و فلاح وا از روی شفقت
و مرحمت نه بجبر و بمعنی قد مفید تقلیل است وان در اینجا باطل
و صحیح اینست که لعل بر فعل نمی آید نه قد بر اسم پس لعل بمعنی قد
چون توان شد و باید دانست کوشش در حصول هر مقصود
موقوف بمعرفة است و معرفة کوشش در حصول تقرب
معبود حق موقوف معرفة محمد رسول الله تعالی است صلعم
دلالة و تقدیم تصدیق ذات واجب تعالی شانه مفروض بالذات
است پس اقرار نیز در مرتبه اختلاف چنانکه در ذکر کیفیة العلم
والمعرفة مذکور شد پس بضرورتش همان ای تصدیق ذات
واجب تعالی هم تصدیق و اقرار بذات محمد رسول الله تعالی

صلعم در توجه اعتبار وسیله است دلالة الی ذاته وصفاته
و اوامره و نواهیه تعالی شانه بذاته و عوارضه صلعم ازینجاست
که ذکر محمد صلعم رسول الله تعالی مفید تصدیق و اقرار لا اله الا الله
است چنانکه بعد امر اعتبار وسیله امر مجاهده بعطف تفسیری
بر اتقوا الله است توقف مجاهده بر اعتبار وسیله و توقف
اعتبار وسیله بر تقوی و توقف تقوی بر ایمان فلو کان
کالقطرة من البحر روح وریحان علی قدره و همچنین تصدیق
و اقرار بذات شیخ بصفة ولایت در توجه اعتبار وسیله است
دلالة الی الله تعالی و رسوله تعالی صلعم بذاته و عوارضه شرعیه
الله تعالی شرفا و شرفا به ازینجاست که ذکر شیخ در تبع
ذکر محمد رسول الله تعالی مفید تصدیق و اقرار لا اله الا الله است
محمد رسول الله و آنچه اختلاف در معنی اعتبار وسیله است
غایة الامر تصدیق و اقرار بذات محمد رسول الله تعالی بغیر
بالذات در حیثیت است زیرا که موضوع عوارض ظاهره
و باطنه مقصوده همان است پس شیخ در وقت نیز در تعیین قال الله

تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بعطف تفسیر
از اینجا است که در آمدن وسیله از سلاسل موصله که از منبع
اصلی رحمت رحمة للعالمین صلعم هستند بوسیله صاحبش فرض
لا سبب است بتفسیر آیه کریمه قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا
یتلوا علیکم آیات الله مبینات لیخرج الذین آمنوا وعملوا الصالحات
من الظلمات الی النور در تائید معنی وسیله یاد دیگر مطالب بدانکه
در تاویل ذکرا رسولا اختلافست سخن بی تاویل میگوییم غالبا
مقبول سلیم القلب شود ترجمه تحقیق آورد الله تعالی
سوی شما ذکر یعنی رسول ذکر است که میرساند بمذکور معنا الله
است مدلول بدلالت عقلی و لفظی و رسول مدلول آن که
دلیل است بدلالة عقلی از نفس نفیس خود بر مراتب مثبته
الالوهیة و اوامر و مراتب منفیة الالوهیة و نواهی مظهریة
خود از موجودات بوجود تضمنی و از مسلوبات بوجود التزامی
و انتزاعی چنانکه ظاهر میکنند بشما دلائل از صنائع بر معرفة
صانع که ظاهر کرده شده اند و اظهر همه نور رسول است

صلعم یا میخوانند برشما آیات که از کلام الله تعالی است که جدا
کرده شده اند بشرف خود از غیر خود بدلائل کلامی توحید
ذات و صفات الله تعالی را و امر و نواهی یعنی می آرد دلالة
لفظی بر آن از کلام الهی برای افهام تامش تعلیل آورد
یا ظاهر میکنند یا میخوانند هم که بیارد الله تعالی یا رسول او
تعالی صلعم آنانرا که گرویدند بآیات و کردند کارهای نیک
یعنی احکام امر و نهی موافق قول و فعل رسول صلعم از تاریکیها
که عبارتست از متعلقات سلوک است از خبث و صغیره و کبیره
و کفر و عذاب برزخ و دوزخ و شده اند موافق لطیفه
روشنی که عبارتست از متعلقات توحید ذات از ایمان
بتوحید ذات و صفات و بآنچه ایمان واجب و فرض و واجب
و سنت و مستحب و نعمای برزخ و جنت و طمانیت موقوف
باید داشت دلالة برآنکه جنت متعلق بذکر رسول است بنابر
منطوقه بذکر النفی فی قسم علم با جنت متعلق تا آنجا است
که بدلالة بذکر رسول قدم و او وصل بفضل ایمان است

از دلالت بر تشکیک و عملی که محتاج معمول است لیکن جمع ضمیر
لیخرج بسوی الفاظ مبارکه لله در تعلیل انزل انسب است
والله تعالی اعلم و ولی التوفیق اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمه
و علی افراده کما تحب و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا به تفسیر کریمه
و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و ننزل
من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا
در تاویل بعضی مسایل با دیگر مطالب ترجمه و تفسیر آمد حق
که مراد است از ظهور حق عموما و حبیب المقام محمد رسول الله تعالی
است صلعم خصوصا که دین حق را ذات و صفات موجوده
مستغنیه موجودات و موجوده الزامی مخصوصه محمدی صلعم
متضمن مسائل باشد خوشش صورتی است ع من فی صفة نور لهید
من فی ذاته حسین الحکم و تبارک الله احسن الخالقین و الحمد لله رب العالمین
و آنجا است که کلمه طیبه را با ثبات فنای حقیقت تامه محمدی
صلعم در مرتبه حق الیقین کلمة الحق نامند و هرگاه عوارض

حادث شد بالضرورت باشد فلیکن الاحتراز عن المعنی و تائید آیت
کریمه و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم الآیه است ترجمه
و گرویدند بآنچه فرود آورده شد بمحمد صلعم یعنی قرآن مجید و
حال آنست که او صلعم حق است در ذات و صفات خودش
صلعم از پروردگار ایشان بانتزاع تقضی بدلیل آنکه اگر جمله
و هو الحق من ربهم حالا صفت محمد صلعم گفته شود رجوع میکند
بما نزل و حال آنکه حقیقت قرآن تبعیت محتاج تقدم حقیقت محمد
رسول الله تعالی صلعم است و همچنین کریمه ان الذین اتبعوا
الحق الآیه ترجمه تحقیق آنکه پیروی کردند حق را یعنی محمد صلعم را
بدلالة مفعولیته بالحق و حذف مفعول ثانی تابع که از عوارض او ست
صلعم بالدلالة اقتضای فعل الاستفعلیه بر خلاف مذکور ش مفعولیته متعلق
منافات مذکور ای عدم مفعولیته بالحق و عدم حذف مفعول ثانی لیت
انتفاء الحق یعنی غیر مذکور هم غیر صحیح است بآنکه منتج نشود
اگر ماهیته در عوارض ش ذا ماهیته بر ماهیته در عرض
[illegible] ست

باقتضاے فعل مفعول ثانی را وآن باطل است یا فاعل آنچه
مجرد از عرض است پس ماهیت تبع نشود در حکم ماهیت دیگر بعد از آن
هم منشیر سرانجام امر فعل موقوف اتباع رسول است پس
پس اتباع امر کتاب بی اتباع فعل رسول صلعم صورت نه بندد
هم نحو سخن لازم السبب است * دیگر شد باطل که مراد است از سلوبات
موجوده الزامی غیر مخصوص صحت محمدی صلعم واین اجمال در حقیقت
حق و باطل متوسع التفصیل است فادرک ما ذا ندرک تحقیق
باطل گم شونده است * زهوق تعبیر است از مغلوبیت باطل
باعتبار وجود غالب حق نه زهوق مطلق که خلاف بداهت
و مقصود من حیث در معرفة امتیاز خود شش و موجودات است
یعنی مقصود من حیث در معرفة امتیاز موجودات باین است
که معرفة امتیاز بالقصد است * هم در فرو می آریم ای اثبات
سکینه یعنی کما قال سبحانه انزلنا الحدید فیه باس شدید
الایه ای بوجود آوردیم آهن را * هم بدلائل از قرآن مجید چیزی
چیز که شفاء و رحمت است برای مومنان * شفاء و رحمت که

منفعة است یا مسالمة یعنی حقیقت بیان حق و مستحق ذات او
صفات که شفا است در دنیا از اسقام معلومات و رحمت
است در آخرت برای ترقی در درجات و نجات از درکات
جمال ذات و صفات بنا بر دلالت بر وجودات قدیمه از اینجا
که فرمود صلعم من رآنی فقد رأی الحق و بدانکه لفظ الحق
نحو مفعول است تفسیر بدل الالف و اللام تعریف و یا التمییز
تنبیه پس بدانسته شد که تخصیص رؤیت فی المنام بجهت
از اینجا است که عرضه داشت حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی
عنه حبّب الیّ من الدنیا ثلث النظر الی وجه رسول الله صلعم
و ملاحظه اعمال برای تحصیل حیات و نجات و شفا است
شفا در رحمت و مقابله مرض
تمام المقصود نتوان شد چنانکه مسلم اهل
درین محل صراحتاً که بعضی از علما
از ما سوی الله آیات شفا و رحمت

که عموم شفا و رحمت به هر دو مراد تواند شد ع فکر هر کس بقدر همت اوست
و نمی افزاید قرآن مجید از حد برون روندگان را مگر خسارت به مناسبت
مفهوم تفضیل کثیر او زیادت خسارت (زیان) به محرومی از شفا و رحمت
بعقاب و عذاب و محصور و محقق و موکد است علی تفاوت الدرجات
العیاذ بالله تعالی منه باید دانست که لفظ ظالمین میخواهد شفا
و رحمت را به مراد اول مثلا نه به ثانی و لفظ خسارا نیز چه خسارت
مخصوص در انکار همین مراد اول است درینجا لطیفه به مراد ثانی
که خلاف مراد اول تحیّر شفا و رحمت ثابت است بحکمت
خدای حکیم و علیم و نیز هر کس را که حصول شفا و رحمت به مراد
اول از قرآن مجید نباشد و نه به مراد ثانی ظالم است نعوذ بالله
تعالی من امراض القلب اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی
آله کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ارحمنا به بین حکایتی است
آشنائی با کسی جنونی میداشت گاهی که مرضش میگرفت
گرفتاری از دور داشته بود چنین می نهاد با این حال شفا می یافت وای
محرومی از شفا و رحمت مبتلی بمستی که مستیه اهل ظلم و علامت

زیادت عبارت است الوای چه توان گفت شعر

هر چه هست از قامت ناساز و بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم صل و سلم علی محمد نبی الحمد

و علی جمیع آله کما تحب و ترضاه و بشفاعته فینا و ترحمنا به بابدید و [illegible]

یافتن صحیحتین وقت فرض است و تحقیق عبارت است از تاثر

و اگر نیافت ابتلای [illegible] تحت شریعت نتواند شد اگرچه عارف

توحید بود و [illegible] عالم باشد تا آنکه در جاهلیت است لیکن [illegible]

یافتن صحبت آنکه یا فتش [illegible] اتباع مشایخ صحیح پیغمبر لقوله علیه

الصلوة والسلام من لم یدرک امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة

و قوله صلعم الشیخ فی قومه کالنبی فی امته و موید این است علما

امتی کانبیاء بنی اسرائیل و تشبیه شیخ قوم به نبی امت در هر کلیه

تعیین است که تا افادت تشریعات خود است یا انتزاع [illegible] معنی

یا انتزاعی لقیام حقیقی یا مجازی و همین است معنی امام از اینجا است

تقلید مقلد عنه فکیف الفارغ منهما و از اینجا است قوله صلعم

من لا شیخ له فشیخه الشیطان در این منشا افادت منتزعا بش
و باید دانست تقلید در لغت قلاده بگردن انداختن است و در اصطلاح
فقرا بقری پس لازم قرار است در دائره تبع صاحب مرکز که ماخذ تقلید
است پس تقلید حسن حسن است و تقلید قبیح قبیح و تلفیق بهم در آوردن
دو چیز است در اصطلاح مخالطت ملت و مذهب پس لازم خروج از
دائره تبع صاحب مرکز است پس تلفیق مبطل تقلید محکوم به نفاد
تعیین مرکز خویش برای تلفیق تقالید مفیده یعنی دیگر از آنکه متعلق محکوم
است و مرده مقصود قرار شد هم است و اگر رجوع کند با صل
مبطلات تقلید لازم متعارض احکام باطل شد یافتن صحبه و سباق لازم شد
اتباع تمنا یا هوای نفس را دیده شریعت تابع است نه شریعت
را قال الله تعالی و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی
ویتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی ونصله جهنم وساءت مصیرا
ترجمه فرمود خدای تعالی و هرکه مخالفت کند رسول را صلعم پس
آنکه ظاهر شد برای او هدایت و پیروی کند غیر راهی از راههای
مومنین بگردانیم او را بآنچیز که دوست داشت و اندازیم

او را بدو نسخ که جای بد است + باید دانست الف و لام تعریف
یا عهد ذهنی بر لفظ رسول است بنا بر خصوص محل و بمقتضای
صیغه عموم واقع از روی عموم لفظ الف و لام استغراق هم تواند بود
با شمول خصوص و تردید میان الف و لام تعریف یا عهد ذهنی است
یا باعجاز پیشین گوئی که بر مذهب چهار مفسر یقین باشد رشته مرتبه اقل
جمع کثرت تا چهار که در شهادت بر نفس خود و بر غیر خود و در جماعة جمعه
و در قول عوام حجت طلاق معتبر است بس باید دانست که گفته شد که
جمع قلت و جمع کثرت در جانب کثرت متفاوت است نه در
جانب قلت پس مرتبه اقل جمع که سه است در هر دو معتبر است
انتهی و تواند شد که مرتبه اقل جمع کثرت چهار باشد چنانکه در جانب
کثرت متفاوت است در جانب قلت نیز نظر کنی بر قول سبحانه
اربع شهادات بالله الایه و فاستشهدوا علیهن اربعة منکم الآیه
و بر قول فقها بعض قرار جماعة در نماز بیک امام و دو مقتدی
گفتند و بعض بیک امام و سه مقتدی پس محل اول بر بنای
مرتبه اقل جمع قلت است و ثانی بر بنای مرتبه اقل جمع کثرت

که در نماز جمعه احتیاط و معتبر است و بر قول عوام که میگویند که اگر
چهار کس نگویند هم انطباق نپذیرفته نه الف و لام استغراق بنابر
آنکه صحت عموم واقع مستلزم مشاقه است و منافی تعیین و بعد
ما تبین له الهدی شرط صحت مشاقه و تحقیق است ش ای نی تبیین
هدایت مشاقه و تحقیق صورت نه بندد هم و لفظ مشاق الرسول
دال است بر مخالفت مرکز اصلی و یتبع غیر سبیل المؤمنین عطف تفسیر
باتحاد فی العوارض از مشاقه است مع مغایرة من وجه بتعیین مرکز
تابع متغایر مکرر من وجه باخذ تحقیق که مستفاد است بدلالة اقتضا
جنسیت سبیل بمقابله جمع ش باضافه سبیل بسوی مؤمنین هم مراد
راحیثیت آنکه واحد بمقابله واحد از مرتبه اقل جمع کثرت تا چهار انطباق
پذیرد که مقتضای الف و لام تعریف یا عهد ذهنی در تحصیل بنابر
ارتفاع لزوم مشاقه است ورنه ش ای اگر نباشد عطف تفسیر
از مشاقه باتحاد فی العوارض مع مغایرت من وجه
متعین مرکز تابع متغایر مکرر من وجه هم بمغایرت
من کل الوجوه بجواز تردید مفهوم مشترط استعارض و حکم جزا

مخالف مسلّم است و ملتقی دیگر ثابت و تباین تمام دو من کل الوجوه که مشاقه
است بدلالت سبیل یعنی دو امر منفیه متیجه اجماع و با ضمانتش با غیر
اندراجش بمشاقه با رسول علّت مهمل است و متحد من بعض الوجوه
ش ای غیر سبیل جمیع علیه مجوّ مسائل خلافی هم باطل و مشاقه
شامل و خیال مثبت ش که مسائل خلافی باطل و مشاقه نباید
گردد هم بخلاف مغایرت من وجه بتعیین آنکه مقصود و صحیح
و متحد من بعض الوجه است باید دانست مخالفت اتباع مراکز
اصلیه مشاقه آرد و مراکز تابع مستلزم مشاقه ش عطف است
بر مراکز اصلیه هم تلفیق ش آرد هم و تنها مخالفت در مرکز
واحد نزد اندیشه نگردد مرکزین پس مستلزم مخالفت یک بدیگر است
بلزوم خروج غیر متعارض از مرکزین ش ای نه مستلزم موافقت
هم موافقت یک بدیگر با اتباع دخول متعارض و در هر مرکز
نیس مخالفت با اتباع مراکز خروج لازم است و مخالفت
با اتباع مراکز خروج ملتزم ش تفاوت لازم و ملتزم جدا است
و پس هم میان این کریمه جمع مشاقه با رسول و اتباع

غیر سبیل المومنین بابشارت تحقق جزا بر شرط و حسن موافقت
با رسول و اتباع سبیل المومنین بر خلاف شرط و جزا ثابت است
و از اینجا که برای صحت اضافه در منکر تخصیص لابد هست که ناشی
از همین اضافه است چنانکه نزد ش تا استقامه معنی ضرور نیست
پس چه اضافه در منکرات غیر مخصصه مهمل المعنی است هم از
اشارت تخصیص که باضافه بین سبیل المومنین متبع افراد است
حقیقه و مغایرت مرا کز تابعین سلف هم موصله پس خلف
بسلف هم مومنین یعنی مذاهب اربعه مرتبه اقل جمع کثرت که
معتبر بسواد اعظم است پس سواد اعظم عبارت است از وجود
باجود حضرت محمد رسول الله تعالی صلعم چنانکه در ذکر حاضر
در وصف آستان رحمة نشان حضرت حبیب الله معین الدین حسن
چشتی اجمیری رحمة الله تعالی علیه گو هستا هی محمدیه درین چهار
است یعنی مذهب حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین و فضیلت این چهار مذهب و سلاسل منتهیه
آنها و فضل صاحب مذاهب و سلسله و کیفیه اجماع بر حقیقه

اینهمه در قرون که باطل نتوانست شد بل منکرش خود باطل است
پس با هر کتب اهل سنت و جماعت مخفی نخواهد بود هم و سلاسل پیران
طریقت رضوان الله تعالی علیهم در احتیاج هر کدام اصلی و اتباع
یکی از آنها بر اقتضای خلاف شرط واضح است کما هو المشهور سلفاً
با جماعهم بقصد لقاء لما بین ایدیهم هست در این عبارت مختصر از کمالات
تا ایدیهم سخنی طویل به دعوی متضمن دلالت بر اثبات مقصود است
به بینید تا جواب بینید هم پس قرینه بر آن دیگر دانیده شود تا آنکه
مفهوم جمله مهمل گردد و در حال آنست که مهمل نتواند شد و نیز قوله
سبحانه و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة
من الخاسرین ترجمه هر که اختیار کند به پسندیدگی غیر اسلام را
از روی دین پس هرگز قبول کرده نشود آن دین از وی و آن
در آخرت از خاسران است و معنی خسارت بمقابله نفع است
باید دانست که اسلام دین محمدیست صلعم چنانکه در سوره حج است
هو سمیکم المسلمین پس غیر اسلام غیر دین اهل سنت و جماعت محمدیه
بدلیل آنکه بعد اقرار شهادتین دلیلے بر تخصیص و تحقیق اسلام

ما و رای دلائل نقلی اجماع است پس اجماع بر تعیین دین اسلام
جز در همین چهار فرقه حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی و سلاسل
متضمنه اینها از یک بدیگر به تصدیق ما بین ایدیهم یافته نشود
و اجماع از دلائل قطعیه است کما هو المقرر پس آنکه خلاف اجماع شد
از تخصیص و تحقیق قطعی اسلام محجوج علیه بیرون شد بخلاف
فرق دیگر که اجماع بر کفر هر فرقه بتکذیب ما بین ایدیهم از
یک بدیگر است پس تخصیص و تحقیق دین اسلام نباشد
مگر در همین چهار و سلاسل متضمنه اینها و بنا بر استدلال بسبیل المومنین
فرموده تعالی شانه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
ترجمه پرسید از اهل ذکر اگر هستید که نمیدانید باید دانست که ذکر اگر نسبت
کرده شود بمذکور میرساند همانا دال است بر مدلول پس اهل ذکر آنند
که رسیده اند دلائل عقلی موافق دلائل قولی و فعلی و حالی
بر مدلول ولیکن بهترین دلالة دلالة حالیست که خاصه
خاصان است پس فعلی پس قولی پس تقدیم جهل بعلم ممکن
از احتیاج اهل ذکر چاره نباشد پس تقلید امری بدیهی

از عادت خلق است که انکارش نتواند شد نزین پس بباید دانست
اگر تنازعی شود در امری از اولوالامر بهتر آنست که بگردانند آنرا
بسوی خدای عزوجل و رسول مقبول او تعالی صلعم تا تشفی
فرماید لقوله تعالی فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول
ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ذلک خیر و احسن تأویلا
باید دانست تنازعی که با غیر اولی الامر است منفصل در ضمن اطیعوا
الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم است پس این تنازع
با اولی الامر است نه با غیر و تنازع با رسول صلعم نتواند شد
از آنکه آمر و ناهی است اصلا و هم ردوه الی الرسول مانع
تنازع برسول است صلعم لفظ رسول بمعنی صحیح است
بامکان وجود رسول است تا ولی دانا باشد و تنازع نشود
مگر در آنچه نیافته شود در کتاب و سنت صراحتا در تنازع
و تنازع غیر مرجوع الیه نتواند شد و از این تا استدلال
است به تحقیق معنی این آیه و از این آیه دلیلی بر بقای
حیات و شعور بل جمله صفات ذاتیه رسول الله تعالی صلعم

بعالم برزخ کما قال صلعم علمی بعد وفاتی کعلمی فی حیاتی و دیگر
قیاس جمله صفات ذاتیه و دوام رجوع بآنحضرت صلعم در امور
متنازعه و غیر متنازعه و وجوب عمل موافق حکم عالم برزخ شیء با
و ردوه الی الرسول ذلک خیر و احسن تاویلا و الا معنی نه است
و بر آنکه اطاعة اولی الامر و حکم خدای عز و جل و رسول مقبول او تعالی
صلعم نه و غیر آن چنانکه توقف حضرت زید ابن ثابت در اجتماع قرآن
مجید با حضرت صدیق اکبر و فاروق اعظم رضی الله تعالی عنهما تا آنکه
حق الله تعالی سینه او را با آنکه سینه صدیق اکبر و فاروق اعظم
بآن یعنی بخیریت اجتماع قرآن مجید المذکور فی المشکوة و البته منازع
و رد معامله را بکس نشود تا تواند پیش رود هر که نشود فایده او جز آنکه
او ست نه با کثیر بستر سیار خداوند و اجلال فی الاکرام که نشود
اذا اختلفا من کل امة فینبیه و حیثما کتب تعالی ... ترجمه
چه حال باشد وقتی که خواهیم آورد ترا بر این گروه گواه و تعالی ایشان
پس از آن روح او آیت که گواهی خواهد داد بر انکار مشرکین تقلید نجم
صلعم الصباح با الله تعالی منه اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة چگو

حالکم الحجہ و ترضاہ و تشفعہ فینا و ترحمنا بہ

ذکر کیفیت وجود اول و ظہور آخر آن حضرت صلعم فضل بعض انبیاء بر بعض با دیگر مسائل

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی آلہ و اصحابہ و اتباعہ اجمعین باید دانست چون آفرینش مقصود معرفت خواستن مقتضی حصول نشئہ از وجود خارجی تعینات خمسہ بار کہ یعنی مرتبہ ذات مستجمع جمیع اعتبارات است اولا و صفات حقیقیہ کہ متحد ذات بر نسبت انتزاع و صحت تخصیص منفصل از ان ثانیا و شانیہ کہ متحد ذات بر ان نسبت تقدم و تاخر وجود از حقیقیہ بان پس در استقرار خود در برابر حقیقیہ است ثالثا و تنزیہ کہ منتزع است از تنزیہات ذات صفات صفتا للوجود لا احتیاجا للوجود پس در استقرار خود در برابر ذات است باستجماع رابعا و فعلیہ کہ منتزع است از حقیقیہ احتیاجا للوجود پس در استقرار برابر نشود با حقیقیہ و شانیہ و ذات و موثر عالم اثر خامسا ہمہ با عتبار زیادہ و تسا

به ذات وجود هر متعین جامع و مانع ضروری است جامع
بنابر اتصاف عام و مانع بنابر تعین خاص که هر متعین از جمیع
و منع چاره نیست بنابر احتیاج قیام نسبتی ذات و استجماع ذات همه را
هم ظاهر شده بحکم آنکه ظهور تعینات وجودی علمی را بطرف حدوث
تقدم تعلق بصفت فعلیه که تعین آخر است بنابر تاثیر ضرور است تعین آخر
ظاهر اول شود و تعین اول ظاهر آخر ضرورتا للترتیب فی الموجود الاحتیاج
فی الظهور پس مرتبه صفات فعلیه را که منشا تعین حضرت آدم علیه السلام است ظهور
اول بهمین واسطه شد و همچنین مرتبه صفات حقیقیه را که منشا تعین حضرت
ابراهیم علیه السلام است ظهور ثانی بهمین واسطه شد و همچنین مرتبه ثبوتیه را که منشا
تعین حضرت موسی علیه السلام است ظهور ثالث بهمین واسطه شد در برابر صفات
حقیقیه و همچنین مرتبه تنزیه را که منشا تعین حضرت عیسی علیه السلام است
ظهور رابع بهمین واسطه شد در برابر ذات و همچنین مرتبه ذات را
که منشا تعین حضرت سید الانبیا محمد رسول الله تعالی صلعم است
ظهور خامس بهمین واسطه شد پس عبدیت تامه مراد او است صلی الله
تعالی علیه و علی اخوانه من الانبیاء و آله و اصحابه و اتباعه اجمعین

و ختم شد ترتیب شد وجود اکه مستلزم ختم ترتیب است زمانا ظهور
و مرتبهٔ ذات تقریبی شد و نسبت آنست پس من بعد تعین رسول دیگر
ازین مرکز نتوانست شد و ندا مرکز غیر بیشک خلاف ترتیب در ظهور تعینات
صفات بر بنا مذکور واقع شود از آنجا که تعین حضرت عیسی علیه السلام
باستجماع انتزاعی در برابر تعین آنحضرت صلعم است و را عیداً
فرمود و انتساب بدایتا اشارت باستجماع مذکور است و سر حضرت
ظهور حادث در فضیلت جزوی که بحکم فضیلت جزوی تعین وجود است
بنا بر فضیلت جزوی حقائق شد تعین کسی در معرفت فضیلت حقائق
و ثابت انفسکم کی باستقلال انتزاع تعین است حاشا ظهور
هم تجدید ذات بر آن و عدم تجدد بر آن و تقریبش نظر
هم باستقرارش در شادی شادی فی الاستقرار بر
تکمیل و فیضش بهر که حضرت موسی علیه السلام در مرتبت نظر است
مرتفع توانست شد و دلالت برین نحو از بدایت ظهور ترتیب در فضیلت
بعضی از بدایت ترتیب وجود تمیم میدانند بخود نفهمند شد از حقائق
از حقیقت تعین بود و ظهور مرتبت لیکن انحصار نسبت تعلق ظهور بعد از

حقیقت ظهور است از آنکه ظهور اثر فعل است و تعین صفات حقیقیه حقیقت
ظهور است از آنکه صحت و تخصیص فعل از وست و تعین شانیه حقیقت
ظهور نیست از آنکه موجب ظهور حسب معرفت خود است و تعین ذات حقیقت ظهور را
با ستجماع همه که مذکور شد پس تعینات فعلی و صفات حقیقیه و شانیه
همه حقیقت محمدیست صلعم بوجه بخصوص پس جائز است همچنین گفتن اصطلاحا
پس ای جائز است گفتن آنکه حقیقت آدمی و حقیقت ابراهیمی و حقیقت
موسوی حقیقت محمدیست صلعم و حقیقت محمدیه حقیقت آدم و ابراهیم و موسی
است علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام هم و نیز باید دانست که اختلاف
در انکشاف حقائق انبیاء اولوالعزم صلی الله تعالی علی نبینا و علی
اخوانه من الانبیاء و آلهم و اصحابهم و اتباعهم اجمعین بحسب حکمة الهی
جل شانه واقع شده در تحقق حقائق و این مسئله تعین حقائق انبیا فی
صوفیه کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مسلم الثبوت است پس
چنانکه اعتقاد اهل سنت و جماعت است هم و ان الله ولی التوفیق
لیهدی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و نیز باید دانست از کریمه تلک
الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات

و اتینا عیسی ابن مریم البینات و ایدناه بروح القدس ترجمه
این رسولانند که بزرگی کردیم بعض ایشان را بر بعض بعض ایشان
آنست که کلام فرمود الله تعالی او را و بلند کرد بعض ایشان را
درجات فی نفس الفضل یعنی به حقیقة منت ارتقین جودیش و حقیقه
ظهور بدا بیش بغیره از کثرت بعث انبیاء علیهم السلام و بخشیدیم
ابن مریم را معجزات مدد کردیم او را بروح پاک مدد مضاف الیه
بعض آنحضرا ذکر نفرمود بنابر اشارت تعمیم و روح القدس
معروف جبرئیل علیه السلام هست و تواند شد که اشارت بمرتبه تنزیه باشد
بجوهر روحی الله تعالی اعلم قطعیت فضل بعض بر بعض بی صحیحه
مصداق صراحتا و تاکیدا اجابت و فقنک درین اجمال از وقف
لازم واضح است پس این مفهوم که در صحیحه مصداق می توانیم
هم ازین ایه مدلاله بالتزام در حکم قطعیه است اعنی بمقصود تلک
الرسل انبیاء اولو العزم هستند علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام
باستحقاق اصالت و اولیت در سبقت و منظریت در عهد گرفته
و الا صرف حیثیت نشده باید دانست اگر فضل جزئی انبی موجبه

مراد شود هر یک بفضل خود ممتاز هست و اگر تقابل
کرده شود تعارض مسقط فضل یکدیگر راست ناچار مقصود
این که فضل کلی یکی بر دیگری مقصود است چنانکه تعارض مقتضی
باشد پس کلی تفضیل انبیا را اولو العزم موافق نتواند شد و در مقصود و فضلنا
بعضهم علی بعض ظاهر آنست که منهم من کلم الله حضرت آدم علیه السلام هستند
چنانکه فرمود قلنا یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة الایة حضرت موسی
علیه السلام هستند چنانکه فرمود انی انا ربک الایة کلم الله موسی تکلیما و حضرت سرور
انبیا صلعم هستند چنانکه فرمود فاوحی الی عبده ما اوحی الایة و رفع بعضهم درجات
حضرت ابراهیم علیه السلام هستند چنانکه فرمود تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه
نرفع درجات من نشاء الایة این که میتفرع الخ مخصوص بوجه است
و عموم بوجه بدلالت خصوص محل و عموم لفظ پس نوع است مخصوص
اصلا و جامع عموم عرضا و اگر فضل جدا یک پیدا شود حقیقة این
خصوص نوع و عموم جمع از معرفة حقیقة ابراهیمی مصطلحه که
حقیقة ظهور از روست صحة فعل از فاعل و تخصیص فعل از تخصص از
و فعل متفرع است از وذات معطل است بی او توان دریافت

وآتینا عیسی ابن مریم البینات وایدناه بروح القدس ظاهر است باید دانست
که در اینجا ترتیب بخصوصیت صفات خاص است حصر آن بفضل بعض
بر بعض پس اگر این خصوصیت بالصفات بیکدیگر هم یافته شود جزئیت
باشد زیرا که فضل بعض بر بعض منحصر با نبیاء اولوالعزم است و پس
باید دانست افضل ایشان حضرت محمد صلی الله تعالی است پس حضرت
ابراهیم پس حضرت موسی پس حضرت عیسی پس حضرت آدم علی نبینا
وعلیهم الصلوة والسلام و این تفضیل بعض بر بعض باعتبار شئون کل
بهم دگر صفات حق منشاء تعین انبیاء اولوالعزم علی نبینا وعلیهم الصلوة
والسلام چنانکه مذکور شد واقع لیکن در فضیلت بهم دگر حضرت موسی
و حضرت عیسی ... ولا تفرق ظاهر سکوت از اشیاء دلیل است و اذ
اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی
ابن مریم الآیه ترجمه یاد کن آنگاه که گرفتیم از پیغمبران عهد مناسب
معانی متشابه ... و دعوت و تشبیه ...
است در پیغمبران پیش پس خصوصا آنحضرت صلعم و خصوصا
از تو که محمدی و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم علی نبینا

و علیهم الصلوة و السلام موضح ترتیب ظهور بخصیص اولو العزم
است نه ترتیب فضل ورنه خلاف اجماع و ترتیب حقائق
تعین خود بتفضیل حضرت نوح عم بر حضرت ابراهیم عم توان گفت و
این تقدیم آنحضرت صلعم خلاف ترتیب مشروحه تخصیص بعض ضمیر خطابات است
و در آن حقیقت که بجای حضرت آدم عم حضرت نوح عم را ممتاز فرموده
وجه بس اشتراک چه در حقیقت واحده هم خصوصیت محلی است که ظهور بر ترتیب
بنابر معانی اشتراک است پس گفته اند که هرگاه حضرت آدم عم پس از
طواف بیت المعمور رجوع بسراندیپ کرد بعضها ان بجای دیگر بجو به
رفت الله سبحانه از منیش عم ارواح انبیاء و علماء و مومنین
عالم برآورد اول از همه روح مبارک سید الانبیاء محمد صلعم پس روح
مبارک حضرت نوح عم پس روح مبارک حضرت ابراهیم عم پس روح
مبارک حضرت موسی عم پس روح مبارک حضرت عیسی عم
پس روح انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام و محمد گرفت از همه
صاحب اسرار خود لنگری تواند دریافت والله تعالی اعلم و علمه
اتم و اغفر و بجنو لما نسینا و اخطانا اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی

کما نحبه و ترضاه و نشفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیت ولایت سابقیه و صحابیه و تابعیه و فضل صحابه و تابعین با دیگر مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و اصحابه
و اتباعه اجمعین باید شنید که پیش حضرت رسول خدای تعالی
صلعم که بر آب صافی دریای روان ایستاده بودند اصحاب کرام حاضر
در بیان آنحضرت صلعم در رسیدند فرمودند صلعم مثل خلق منهم
فانهم و السابقون الاولون پس از اهل [illegible] بیان فاروق
رضی الله عنهم سجاده دل شان را صفا بکمال صحابه و تابعی فی قصه
از حد یکه میدان بودند شد پیش سید انام آن شتابیدند فقال صلعم الا یا
پس طالب رشد او نسبتی بصحبت آن کریمه و تشرف یافت فیض الاتقیه
سابقیت که مرتبه الاصحابیه آنکس است و تقابل ولایه ظلی هم
است مضمر آن ولایه کریمه لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار و هو اللطیف الخبیر کانموضت شرح تحمه نمی یابند

اوراست بینشها و او است باید بینشها را حاصل اینست که او پاکیزه است
از دریافت و آگاه باید دانست یافته محاط است و احاطه برو تعالی
ممتنع و آنچه جمع بصر عام است از شهود وصال روح به جسم
بصر شهود مجرد و الاجزا ادراک از وصال روح خلاف اقتناع مسلم
تواند شد و لطیف دلیل دعوی است و ضمیر متوسع الفعل منفسم
و هم بغیره تواند شد بانکه ندانداو را منفعل سبحانه نگاه بینی عجز او را در ادراک
بدلائل است نه منفعل سبحانه و ظاهر است که دلیل مغایر مدلول است
باید دانست در آخر سوره توبه فرمود والسابقون الاولون من
المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا
عنه واعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها
ابدا ذلک الفوز العظیم ۝ ترجمه آنانکه سبقت نمودند خویش ولایه
سابقه در قرن اول حال ایشان اینست که از جدا شوندگان
از هر جهت باید فی التبیع اللجابی والمهاجرین هجرا بهی اختیار
کنند از ... حقیقت و از ... ها باشند بر غیر خود و دین هجرت
تفسیری و آن جمع اصحاب کرام ... و غیرهم

رضوان الله تعالی علیهم اجمعین پس اول الاولین این جهار
سر آمد روزگار صدیق اکبر است پس دیگران هم علی تفاوت
درجاتهم وازانانکه پیروی کردند اصحاب را درین هجرت و نصرت با
حضور دل بحمد الله تعالی و رسول الله تعالی صلعم بعطف تفسیر
مع استثنا را ز اولین بلفظ اتبعوا هم آن تابعین هستند و تعمیم الذین
اتبعوا هم تا انتهاء دور زمان ایمان گزیدند و الاالاولون طبقة
کاشف ال لقرن سود نداره والله تعالی اعلم و استفاده
عموم بشارت صانع خوشنود شد الله تعالی از اصحاب و پیروان
ایشان و خوشنود شدند ایشان از و تعالی و این رضا همه گرستفاد
است از معنی حیثیت یا به ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن اماما
و بالکعبة قبلة و بمحمد نبیا صلعم و مقرر کرد برای ایشان بوستانها که
روانست زیر آنها جویها دائم باشند گاشند در آنها و دا انست
رستگاری بزرگ و نیز باید دانست تا نکه احتیاج در استقرار
خود یکی از مقتضیات جسم مبارکه و احتیاج وجود و تبع با احتیاج
و تبع بی احتیاج یا اجتماع تبع با احتیاج و بی احتیاج

در هر زمان متضمن حضرت صلعم بحضرت صلعم دارند اصحاب
اند و آنانکه متضمن عیسی دارند توابع اند بخلاف انبیاء در احتیاج
استقرار و تبع علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام پس آنانکه تبع
باحتیاج دارند محتاج اند و آنانکه تبع بی احتیاج دارند صدیق اند
و آنانکه استجماع تبع دارند ذی النورین اند پس آنانکه مشرف بنورین
اند متخصص زاید ماخوذ بر نسبت و نیز باید دانست که فیض نور ولایت
صدیقیت را مخرجی است خورد در جنب مخرج فیض نور نبوت
که بزرگتر است چنانکه در سراچه و باب مثلا بخلاف فیض
نور ولایت بالاحتیاج که مخرجی خاص ندارد پس حضرت ابوبکر
رضی الله تعالی عنه درین ولایت صدیق اکبر و اول است
بحکم اولیت انتشار رسالت و نبوت حضرت سرور انبیاء صلعم
حضرت عمر رضی الله تعالی عنه درین ولایت در پی صدیق
اکبر اصالتا فارغ از نسبت ولایت بالاحتیاج فاروق اعظم است
و حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه باستجماع نور ولایت
بالاصالة والاحتیاج کالبرزخ المجازی بین ای وجود

متاخر از مستوفاترین مستجمع با آثار طرفین و تفصیل این در ذکر کیفیت
برزخ باید دریافت هم و استقرار فی المحل فهی المؤمنین است و
حضرت علی کرم الله تعالی وجهه در ولایة بالاحتیاج فارغ
از اصالة مرتضی است و خاتم الولایة است بحکم خاتمیت منشا
نبوت حضرت خاتم الانبیا صلعم نه آنکه ولی بعدش رضی الله
تعالی عنه نیست و ازینجا است که تشریف بولایة احتیاجی
درین امة مرحومه و تضمن حضرت مرتضی است نه باسم دیگر
زیراکه خصوصیت مرکزیة نبوت فارق از همدیگر است و حقیقة
اختلاف درین مسئله سلیم الفکر ازین تقریر تواند دریافت
و چون حصول معارف رحمانی بطریق ولایت بالاصالت
است یا بالاحتیاج لاجرم مجری کار حضرت صدیق اکبر بود
یا حضرت مرتضی رضی الله تعالی عنهما و باشد که حضرت مولوی
معنوی رومی قدس سره اشارتی درینجا فرموده باشد بیت

مرتضی ای توحید دانی حال علی   تو گرفتاری به بوبکر و علی

را از آن جمله ارشاد الف و لام عهد ذهنی بر المبالغة التبیان جمهور مشهور شد

لاریب فیه هدی للمتقین اللهم صل وسلم وبارک دائما ابدا
علی محمد رسولک حبیبک وعلی آله وشفعه فینا وبرحمتنا
نحن بعده من بشارتیه وبتفضیل علی محمد ولا اختیار علیه

ذکر کیفیت تفسیر آیه یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء الخ الآیه یا دیگر مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه
واتباعه اجمعین قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود
والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض ومن یتولهم منکم
فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین ترجمه ای
کسانیکه ایمان آورده‌اند نگیرید یهود و نصاری را ولی خود
بعض ایشان اولیای بعض ایشان است یعنی هر یک مر دیگری را که
از دوست است و کسیکه دوستی کند با ایشان پس تحقیق او از ایشان است
تحقیق الله تعالی [illegible] ظالمان را [illegible]
[illegible]

و اولیا جمیع ولی از ولایت عامه الاختصاص بالمعانی که دلالت
میکند بر معنی قربت و مدد و مالکیت و دوستی و تکفل کار مقصود انکه
هرگز نگیرید یهود و نصاری را بولایت از هر جنس که باشد بوجوب
تحذر از منهی عنه بعموم اختصاص بالمعانی و هر که گیرد حکم قضایی
بمخالفت خطاب نهی فانه منهم از ظالمان است پس مقتضیه این نهی
بر قواعد فقه و عقائد در معنی ولایت عامه از عبث صغیره و کبیره
تا کفر دائر خواهد شد چنانکه لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن الآیه
پس مقتضیه نهی عام است و تفاوت در حقیقه منهی عنه
در مقابله یکدیگر از روی حقائق ثابت است و تاکید نهی
بنزول متواتر و تاکید اجابت بوقف لازم و وقف النبی
صلعم و دلالت بر مغفرت محبیان از وقف غفران ظاهر است
پس اعراض ازین نهی کفر است چه وقوع کفر بانکار
و نفی مشیع اقرار های دیگر است العیاذ بالله تعالی منه
... باتسلیم و اقرار این امر خود را گنهگار در عدم اذعان
بهوای نفس داند البته باحکام حنفیه رض تکفیرش نتواند شد

مگر میرساند اصرار بخبث بصغیره و بر صغیره بکبیره و بر کبیره بقرب
کفر و بدین بنا بر بعضی دو مواخذه متحقق یکی در مقابله سوء
عمل و دیگری در مقابله مخالفت نهی پس معنی فانهم
انتاکید تشبیه استعاره مستفاد در فهم قاصر همین است که در
صورت عدم توبه مغفرتش داخل تحت مشیت نخواهد شد بلکه
بسبب خواهد یافت بقدر استحقاق خودش و در معنی ان الله
لا یهدی القوم الظالمین مستفاد می شود که توفیق مرضیات
نیابد بدون قطع از این تعلق ولایه و آنچه است که توبه و
قطع از این علت توبه نیست یا دخالت بسبب بعید عفو
آن یا از نیافتن توفیق مرضیات تشبیه باید دانست
که دعا در حصول هدایت بی سود است تا حالت انقیاد
این علت و اگر مفید شود همانا که تائب شود و در دوای آن
قبول از قبیل استدراج است قال الله تعالی سنستدرجهم
من حیث لا یعلمون و عبرت یاد میکند در عصیان
تشبیه ضعیف است بر داعی لطف لغیره در دوای هدایت

که با دعوی ولایت و ایمان اینقدر هم نمی فهمند که شبهه بهر دو
استدراج است آه مسلمانی مسلمانی را در تنذیر فانه منهم و ان الله
لا یهدی القوم الظالمین میخواهد و یاد نمی آرد و قال الله تعالی من
یشفع شفاعة سیئة یکن له کفل منها الآیه و باین استدراج بر قبولیت
دعاهای خود بنازند اللهم احفظنا و وفقنا لما تحبه و ترضاه تتمه
کلمات طیبات را در خصوص حصول سیئات وسیله آوردن ظلمی
دیگر است بر خود با وجود استدراج زیرا که کلمات طیبات را غالبا
خصوصیتی در حق خود شمس یا قاری حضور حق تعالی باشد ابتدای
هر دم آخرت را فراموش شده شعر چون گذر باد کلاه بر کشتی سود
آخر بخاک تیره پاشستن است * اللهم تعالیت و باعلم و بنا
فاغفر لنا ذنبنا و خطانا و انت الغفور الرحیم وصل و بارک و سلم
دائما ابدا علی محمد رسولک حبیبک علی افراده و شفعه فینا و ترضنا
ذکر کیفیت تفسیر آیات کریمه اجعل الالهة الها واحدا
و کریمه اعبدوا الله ما لکم من اله غیره الآیه و کریمه
هو الله فی السماء و الارض الآیه و کریمه هو الذی

فی السماء اله و فی الارض اله الآیة کریمه
کل شیء هالک الا وجهه الآیه یعنی و تاویل باطل

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه علی آله و اصحابه
و اتباعه اجمعین یارب شعر نگهدار ما را از راه خطا خطا درگذار و ایم نما
باید دانست فهو سبحانه اجعل الالهة الها واحدا یعنی مستبعد انه
بهمگر پسندید آیا گردانید محمد صلعم الهه متعدد معبودها را یک اله
ان هذا لشیء عجاب تحقیق این چیز عجیب است یعنی نو
در نظر خلاف عقل و بداهت و انطلق الملاء منهم ان امشوا واصبروا
علی آلهتکم یعنی روان شدند سرداران قریش که آمده بودند که با یکدیگر
بروید و صبر کنید بر معبودان خود ها درین مخالفت که میان ما
و محمد که جای خطر است ان هذا لشیء یراد این آمدن مخالفت
که میان ما و محمد است چیز خواسته شده است از طرفین که ترک
نتوان شد ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة یعنی چون که نشنیدیم
کسی اینکه با اختلاف تثلیث توحید اعتقاد کنند در ملت

پس این که اشارت است بکلمت لقضا ربی ان هذا الا اختلاق
نیست این سخن محمد مگر بر ساخته از پیش گفتن کافران یعنی
اجعل الالهة الهاً ظاهر است که از لا اله الا الله نفی الوهیت از
الهه شکرده باطله تحقیقش با نهادن دلهاے خود شان بتصدیق
و اقرار با اله واحد حق نفهمیده اند و نیز از کریمه ما سمعنا بهذا دلالتی
برین عیان است ورنه میگفتند که نفی الهه که سلف شان می پرستیدند
با ثبات اله واحد نشنیده ایم و این جاے استبعاد نیست که نفی
مشرکین و اثبات موحد خلاف عقل و بداهت نیست گو استبعاد
ورزند با این حق از مشاهده کیفیت باطله ملت پیش المقصود محصل
استبعاد توحید و تکثر است و بعکس این چنانکه اجعل الالهة الها واحدا
انتین که از مقتضیات عقل و بداهت است یا رب چه رو داده این
بادلان را که با آنچه کفار استبعاد ورزند ایشان بحجت خود بر اثبات
توحید وجودی سازند که نتواند شد و وحدت قدیمه را که
مبرا از شائبه حدوث است در توحد و تکثر حادث الهه باطله
پندارند این چه اعتقاد است در راز حقیقت نعوذ بالله تعالی

وهم اعراض بدایت ونسق عبارت یعنی که مفعول ثانی
تابع وصفت مفعول اول در وقوع فعل مقصود چرا این صفت نیز
کذا یا الهیست که شره یا اله واحد گردانید والله تعالی اعلم بالصواب
ما ولان خود را با اختلاف خود موحد دانستند و لتفهیم معانی قرآن
مجید مجتهد العیاذ بالله تعالی منه غلاصه شان آنکه قول است
که کافران قریش از آنحضرت صلعم مصالحه خواستند تا ابطال
دین معابیستان نفرمایند آنحضرت صلعم فرمودند مصالحه است قول
لا اله الا الله اگر بشنوید پس متعجب شدند بانکه اجعل الالهة الخ خیالکم
نذاریشد احمد الله بانکم من الدعیره باید دانست باشتباس آن
و تغیر دادسم موفق شود انکم من الله تعلق با متباهیرش قاصل انبت
که غیب مرا که تما الی هست تغیر اله شده ای غیر الله است
ودرین صد [illegible] تغیر وتغیر ضرب بست است مفعول مطلوب این خلاف
اجماع [illegible] انکم [illegible] بغیره متعلق ثابت است
ومن الشیاطین [illegible] تغیره [illegible] مطلب و این ترود
است مجاهل [illegible] ودرین نظم شریف تحریر است

ازا لهما لکم که مغیر معنی مراد ما دل است ای ادیب در ترکیب
نظم شفقت و تدبر بنگر و نیز باید دانست که الله عز و جل اصنام را
الهه تعبیر فرمود الهتهم بمعنی الهه فرمود لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
الآیه پس تفسیر این کریمه در ذکر کلمه طیبه که گویا است هم تعبیر
کفار اصنام را باله باطل است فکیف این اصنام را اله بلکه عین الله
گفتن و الله تعالی اعلم بالصواب هو الله فی السموات و فی الارض الایه
باید دانست لفظ الله متعلق به نتواند شد و نه ماول باسم صفت
شائع یعنی پس متعلق مستقیم معنی فی السموات و الارض که ضمیر است
بحث [illegible] است اگر متعلق به لفظ ظاهر گرفته شود فی السما
والارض ظرفیت مجازی باشد و ظاهر از تقیید حکم ظرف و مظروف
حقیقی یعنی که ظرف متوسع و متقدم و مغایر باشد مظروف را
[illegible] است [illegible] و [illegible] لا دلیل علیه اینکه سموات و ارض مظهر
و [illegible] ظاهر باشد بنا بر این تعلیق اینجا احکام ظرف و مظروف
حقیقی و تخییل [illegible] متعلقات [illegible] مستقیم معنی [illegible] و [illegible]
متعلق به لفظ الله [illegible] است [illegible]

سبا

در ذکر کیفیت کلمه طیبه مذکور است هم بنابر شق تسلیل نسبت علم و قدرت
سمع و بصر بلفظ الله که علم موصوف بسبب لغه است تعالت
اسمائه و جلت صفاته والله تعالی اعلم بالصواب هو الذی فی
السماء اله و فی الارض اله هو الذی فی السماء الخ بنظر فقیه و منظور فیه
مجازی است از احکام ظرفیه و منظور فیه حقیقی ش چنانکه
در تفسیر کبیر هو الله فی السموات و فی الارض گفته شده هم تجویز
شده فی الدار قائم حاصل آنکه ان ای الله در آسمان اله است و هم
در زمین اله است نه غیر او و آنرین نظم میتوان گفت که سر الهی
که در آسمان است و سر الهی که در زیر زمین است عین الله است
و معلوم نیست که الله در آسمان کیست و اله در زمین کی الله تعالی
نفی الهیت غیر باید و لو کان معه الهة کما یقولون اذا لابتغوا
الی ذی العرش سبیلا لاکن از قول او و لان الهة اصح باشد
که در زمین اصنام را که معبود مشرکان اند الهه قرار داده اند
و در آسمان ملائکه هم الهه قرار داده بودند که این همه الهه باطل اند
را عین الله گویند نعوذ بالله تعالی من ذلک تعالی الله عما یقول

کل شیء هالک الا وجهه الآیه باید دانست که هلاک عدم لاحق است
بوجود سابق العدم نه بوجود فائض العدم و نه بعدم پس هلاک
بمعنی عدم مطلق شیء شخص مستبعد فیه است زانکه علم و حکم بر عدم
مطلق نتوانند شد والله تعالی اعلم بالصواب اللهم صل وسلم
علی محمد نبی الرحمة و علی جمیع آله کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا

ذکر کیفیت وقف لازم بر آیه وما یعلم تأویله الا الله

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و
اصحابه و اتباعه اجمعین قال الله تعالی هو الذی انزل
علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر
متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء
الفتنة و ابتغاء تأویله ج وما یعلم تأویله الا الله ط والراسخون
فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة

انک انت الوهاب تتمه اوست که فرود آورد بر تو کتاب
بعض ازان آیات محکمات اند ای استوار کرده شده در افادت
مقصود آن همه اصل کتاب هستند یعنی از مقاصد صریحه و دیگر متشابهات
اند ای مشتبه المعنی موقوف علیه شان باستیلاء تبیین آن بالذات یا
بدلالة اللغة یعنی موضوع یا بالعرض مثل استعاره بدلالة محاوره
بمعنی غیر موضوع پس اختیار کرده شود یعنی المقصود و از آیت کریمه
واضح است که جمله آیات محصور است در محکمات و متشابهات
پس لیکن آنانکه کجی است در دلهای شان در پی میروند آنچه
را که متشابه هست ازان کتاب بنابر خواهش فتنه و خواهش تاویل
متشابه و حال آنکه متشابه نیست که میدانند تاویل آنرا جز خدای تعالی
والراسخون فی العلم الخ و استواران در دانش متشابه که
میگویند ایمان آوردیم متشابه یقطع نظر از خواهش فتنه و خواهش
تاویل موافق مراد حجت از محکم و متشابه از نزد پروردگار ماست و
ما یذکر الخ و هرگاه بدلول خصوص متشابه می رسد مگر آنانکه صاحبان
عقول هستند حصر در متشابه مستثنی منه و مستثنی و میانشه

ودر خاصیت باب ربنا لا تزغ قلوبنا ای پروردگار ما محفوظ
دار از کجے دلہاے ما را پس انکہ راہ راست بخشیدی ما را بعلم
وعمل و بخش ما را از نزد خود رحمتے یعنی اجابت یا علم دیگر انک انت
تحقیق تو بسیار بخشندہ ای مستفہم اگر این عطف والراسخون
بر جملہ باشد منع تعلم تاویل متشابہ بغیر اللہ تعالی است وحال انکہ
نہ انست انبیاء تاویل متشابہ را خلاف شان نبوت است ونزد بشر
نیست و اگر مستثنی باشد گو فارقی در حد نفس صفۃ علم حق
سبحانہ عن متشابہ و علم راسخین است نہ در حد معلوم چہ اشتراک
در حد معلوم نیست ای معلوم اللہ تعالی و غیرہ تعالی ہم ضروریست
نہ در حد مجہول نیست است مجہول غیرہ تعالی ہم پس عدم اشتراک
در معلوم تخصیصا نیست ای معلوم اللہ تعالی فقط ہم است نہ در
معلوم تعمیما نیست ای معلوم اللہ تعالی و ہم معلوم غیرہ تعالی ہم
و بدانکہ تعلم تاویل مقصود متشابہات در اصل محتاج بمحکمات و وحے
است یا الہام چنانکہ قطعی نیست ہمچو الہام انبیاء رحم ہم باشد
یا ظنی نیست ہمچو الہام اولیاء رض ہم پس دلالتی بر صحتہ تعلیم

و تخصیص کُن کی اور س ش یعنی کدام متشابه بعلم العلم است بین الله
سبحانه و غیره سبحانه و کدام تخصص العلم بالله سبحانه هم نبی و
و الهام نتوانند شد و بدانکه این وقف لازم و وقف النبی صلعم
و وقف غفران بر شیئی مند در اسرار خود از متشابها است
اگر بثبوت قطعی صریحی س ش ای از ارشاد پیغمبر علیه السلام باشد
فهو المراد و الا ظنی خیالست که وقف لازم متصلی است بنا بر
تخصیص ضروری س ش ای آنچه علمش خاص است برای الله
سبحانه هم و عطف موصلی است بنا بر تعمیم ضروری س ش
ای آنچه علمش مشترک است بنبی تعالی و غیره تعالی هم پس
از فصل امتناع فیما فیه الامتناع و از وصل اشتراک فیما فیه
الاشتراک لازم و حقیقه و وقف النبی صلعم و وقف غفران از
سر وقف لازم خود پیدا است پس وقف بر و الراسخون فی
العلم موجبی از محکمات و متشابهات بلزوم یا بی لزوم س ش
است به وجه وقف محکم لازم یا غیر لازم و بوجه وقف متشابه
لازم یا غیر لازم هم بفهم در نمی آید مگر وصل بنا بر

مقصود است و اگر این فصل یا وصل نباشد اشتراک فیما فیه امتناع یا امتناع فیما فیه الاشتراک

توصیف نه خبر که لازم عطف جمله بر جمله است پس که مفید نفی علم ایشان

در تعیین متشابهات است چنانکه مذکور شد هم در قول ایشان مقصود

متشابهات علما است در خلاف اتباع گفتند در دین اتباع تاویل آن

موافق هوا بود لا اعلمیت آنکه ایمان بر مجهولات ممتنع باشد و نیز تفسیق که

متشابه لی قطع و ربنا لا تزغ قلوبنا الخ دعاست بر ابقاء تصدیقش هست تصدیقا

و علما نیز اگر نفس را در قوس تاویل آن لابتغاء الفتنة راهی هست احتیاطا

و علما و نسبت لسان الخ دعا بر قبولش باز یادت علم بدانکه از راسخون

فی العلم علما متشابهات غیر انبیا مقصود هستند که دلالة بران خود

ازو الراسخون فی العلم بعید از اختصاصش با نبیا و الف و لام تعریف

بر علم است و نیز از ما یذکر الا اولوا الالباب و دعای ربنا لا تزغ الخ و

شان نزول پیدا است پس انبیا در این اشتراک جهال ممتنع

باشند و اگر الف لام جنس گفته شود از تعمیم علم اشتراک فیما فیه

الاتباع لازم و الله تعالی اعلم بالصواب اللهم صل و سلم علی محمد

نبی الرحمة و علی آله و اصحابه کما تحب و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا به -

ذکر کلیتیه لتفسیر الحدیث الشریف لا تصلوا الا بشفعه یا فیها

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستغفره وعلى آله واصحابه
واتباعه اجمعين اعلم ان في قوله صلى الله تعالى عليه وسلم لا صلوة الا
بشفع ان كانت الصلوة مستغرقا صنفها فالاستثناء بغير تحقيق
لا ينتقض ولا دليل على حصر الصلوة الثنائية فلتخصيص استثناء الفرض
عنها وتعارضها بالثلاثية والرباعية بازادت وان كانت مخصصة
معهودة ثابتة ذهنيا فلا دلالة عليها اصلا اي المخصصة المعهودة الذهنية
ثم ولا نفي لغيرها اصلا لانه مخصصة معهودة ذهنية ثم اذا
كانت معدودة في شفعتين التحريمة واحدة ايضا فان فصل بين الشفعين
بخروج وتحريمة غير الاولى فلا جبر لنقصان في شفعة اولى بسجدة
سهو في شفعة ثانية وان لم يفصل بينهما فليستا بشفعتين مستقلتين
وكذا في سجدة السهو بناء شفعة ثانية على شفعة اولى الا ان
البناء في حقيقة واحدة لا استعارة ولا تحريمة جديدة فان
فسدت فلا بناء عليها وان ثبت فلا فصل بينهما حتى اتفاقا
في شفعة واحدة بها فاتفق ابو يوسف بابي حنيفة ومحمد رحمهم الله

باجازة مشتغيين فسأل رسول الله تعالى صلى الله تعالى عليه وعلى آله
وسلم عن معنى الحديث الشريف فقال صلعم لا ركعة اى نفى كونه
الا ما زادت من الركعتين بتحريمة وخروج واحد فتقدير الكلام الشريف
ان الصلوة بركعة الا شفعة فانه صلوة لا تخلو من شفعة فاشتملت
الا فرض النفل من شفعة وما زادت بتحريمة سهو فى شفعة او
فى شفعة فشرعى رفع التعارض من الذى ذكرت هم وموافقة
الاثر على الفعل انه بتحريمة تقتضى فتح ركعة وخمسة وسبعة فى الوتر
اللهم صل وسلم على محمد نبى الرحمة وعلى آله كما تحبه وترضاه

فشا وترجمتنا به

ذكر كيفية تفسير قالوا أانت فعلت هذا بآلهتنا
يا ابراهيم قال بل فعله ق صلى الى آخرها

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وحده والصلوة على رسوله محمد وشفيعه وعلى آله واصحابه
اما بعد فقد قال الله تعالى حكاية قالوا أانت فعلت هذا
بآلهتنا يا ابراهيم قال بل فعله كبيرهم هذا فاسئلوهم

ان کانوا ینطقون ٥ ترجمه گفتند آیا تو کردی این کار را
با خدایان ما ای ابراهیم گفت بلکه کرد این کار کلان ایشان این که گفتم بپرسید
از ایشان حکمت اگر باشند که بگویند باید دانست که کلام ابراهیم
شد از کمال بلاغت و فصاحت بمقتضای حکمت در اظهار حجت
و الزام سکوت بر خصمان بی تأویل مقصود آنکه بل برای ترقی است
که نفی ما قبل نمیکند و وقف قبیحی قیل علیه التوقف
او لوقیة الوصل شایه القصال فاعل یعنی لفظ کبیرهم است شابها
شاید فی الکلام یعنی توقف مشیر قرار و اتصال بعد التوقف
بلفظ کبیرهم ای الکلام صحیح ابهام و ترد مفهوم و اگر از کبیرهم
ذات شریف حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
و انتساب قول بل فعله کبیرهم که مغز حسی قریب باشد یا احد
فاسئلوهم است و خبر است شرط متأخر بل برای اضراب که
نافی ما سبق و تعلیق وقف است و تنبیه الیه کبیرهم
دلیل کبیرهم و ابهام است و بنا در تعریف بسیار
رفت کنند و نیز اگر معروف شود کلان بالعمود خلاف

عصمت از کبیره است و مبطل ترقی و اگر صرف شود نفس
مبارک حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بصدق
بالتصد اضراب باطل است و مقوله فاسئلوهم ان کانوا ینطقون
مهمل نکنند ماذا یحیرون فیا ایها المومنون اتقوا الله العلی العظیم ایم
فی الانبیا صلی الله تعالی علی نبینا و علیهم و سلم و نسبت بعضی
در کلام معصوم چه و نسبت به حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه جوابا
پرسنده سبیل رسول الله تعالی صلعم که این کیست فرموده
هذا الرجل یهدینی السبیل و حضرت صلعم بجواب پرسنده که
کیستید فرموده انا ماءی + اما آنجا که کلام صادق فی وجه محتمل
کذب فی وجه قصدا واقع شد مقتضای کمال تنزه انبیا
نادم باشند پس شیخ در الهوم و جامع ساز تر قال صلعم فیقول
انی لست هناکم و یذکر ثلث کذبات کذبهن و نیز باید انبیا
بر انتصار کذب بالعمد اگر قبل از نبوت است جائز است و قوانه
کم و تحمل کذب جائز باشد و اگر بعد از نبوت است کبیره است
جائز نتواند شد مگر کلام مأول والله تعالی اعلم بالصواب

اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جمیع آله کما تحبه وترضاه وتحبه
فینا وترضنا به

ذکر کیفیت تفسیر کریمه انا فتحنا لک فتحا مبینا الی آخر الآیه

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفع بعلی آله وصحبه
واتباعه اجمعین قال الله تعالی انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک وما تأخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما
وینصرک الله نصرا عزیزا [illegible] فتح [illegible] الکشف [illegible]
تقتضی استجابة [illegible] الانطباق [illegible] اول [illegible]
اتصال [illegible] [illegible]
الفعال [illegible]
از [illegible]
مانع الشرکة [illegible]
[illegible]
[illegible]

ش معطوف علیه و معطوف مضاف و موجودات قدیمه مضا ف
الیه پس اسمیه مضاف الیه مقصود و بحدوث متعلق اظهار و معرفه
پس اسمیه مضاف الیه مخصوص به پیار تعلیل با نفع الشرکت مربوط با
تقدیم تشریف معنی علیه اول الکه معنی علیه است از جاد نشائل
هم برای مختصر تخصیص ش مفعول ثانی بصله لام ای لک
هم با تقدیم و با تاخر از ذنب خاص او صلعم بدلالة اضافة لام
و مخصوص به حال بیش باید دانست هرگاه معلل به مصنوع الشرکت
است مثال نعیم هم اعنی مسلوبات لازم مخصوص محمد صلعم
متعلقه بتقدم و تاخر باش معطوف علیه و معطوف حال از
مسلوبات لازمه است آن سلب کمال بهت عدم
تقدم است انعم فاز نقیض صفة ذوالحال مع الحال
هم بر آنچه و الحسن و عکس با بنابر مناسبه ش ای آنکه ذنب او
صلعم [illegible] باقیه است ش آنکه
[illegible]
[illegible] بالتقدم و با تاخر از ذنب [illegible]

یا تقدم و تاخر بحکم طلوع جامع و مانع حق اشارت لطلوع میکند
در غیر او صلعم است چنانچه معاصر وجود بالغ مرتبه جمع سبحن وحده
این ذنب و مغفرت شامل خواهد شد بوجود انبیا و اولیا تقدمنا
ثبوتیات ای از روی وجود تفصیلی انبیا و اولیا علی نبینا و
علیهم الصلوة والسلام بصفات ثبوتیه در تحت مرکز هم و
التزاما سلبیات ای از روی وجود التزامی انبیا و اولیا
هم از صفات سلبیه در تحت مرکز هم [illegible] یا وصف
لذوتش اشارت است بقطع نظر از ذات با اختلاف و [illegible]
متصلا ابدا لا تعدد به [illegible] جمع و انما ثبت عنایت که لطریقه
تا سه فی اختلاف الا و ان اتصالا و [illegible] اولیا [illegible]
بی نظیر است ابدا لا جامعیت مظهریت با حقیقت و [illegible]
در اختلاف و ان اتصالا و [illegible] است [illegible]
در وجود افرادی مرتبه [illegible] در نفس مبارک [illegible]
حالا و مستقبلا و هم [illegible] [illegible]
من الآیات مستفید است بجز محبوب [illegible] جامع کرده است

بی نیاز قطع نظر از فارق مغفر باید و محقق است که بلا حیثیت
موجودات تخصیصا قطع نظر از مسلوبات است و تجرد کیست که
عبس و تولی ایجا فرما است بانتساب ذنب غیر ممنوع الاشتراک
مستلزم الوهن چه جا است ش چنانکه فرمودند از ذنبک ذنب
امته مقصود است هم و نیز مخالفت لفظی من ش ای اضافه لامی
که مقتضی ذنب خاص است نه ذنب غیر هم و معارضت اصل
شرعی یعذب من یشاء ظاهر ش چنانکه فرمودند هرگاه ذنب
امته منسوب بحضرت محبوب مرحوم مطلق است همه مغفور است
موید ان الله یغفر الذنوب جمیعا است پس معارض شود
یعذب من یشاء را هم و جای دیگر فرمود و استغفر لذنبک
للمومنین این خود مفارق بعد کرد است و الانکار مغفوری
سهل سع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا، آنجا
بدیدن محمد صلعم دیدن خدا است تعالی شانه و الله [illegible]
او صلعم دیده جان بین باید اسبحانه جدا ادا دانه [illegible]
دیدن روی ترا دیده جان بین باید × این کجا مرتبه چشم جهان بین من است

هرکس بحقیقة مغفرت و ذنب آن معصوم از مسلوبات غیر مخصوص
محمدی صلعم نرسد و تمیز نتواند شد که این بشارت است
بر بلجوی حبیب خود تعالی صلعم در اندو و ذنب با عبد نا کل حق
عبادتک و حق عبادت است که مقابل شود با دید کاملیت غیر
محصوره در ظهور موجودات و مسلوبات لازم مخصوص محمد
صلعم و آن بلزوم عدم ظهور اوانی موجب نقص و حصرات
تکلیف تحقق حق العبادت و الا تکلیف و ضع علم متعدد ظاهرا
در باطن و آینه که گفته شد از روی حقیقت جمله انفسیرا
و نیز شامل بشارت گشوده ثانی بزبان حال مستقبل نفسی در
منحصر که انحصر نفس موجود به مشغول مطلق هم و فتح مکه
مبارکه بقرینه عمل نزول کاستعمل علم الفتح هوای مکه قال
و مغفرت ما تقدم و ما تأخر من الذنب جمعا قد این بمعنی غیر محرم
بوحی توانند شد و از اینجا است که صلح حدیبیه که بدو اسباب
فتح مکه است ماول فتح باشد محمول بر خلاف العیاذ
بالله تعالی منه قال الله تعالی لقد صدق الله رسوله الرویا

بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله تعالی آمنین محلقین
رؤسکم و مقصرین لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلک
فتحا قریبا ۰ پس این قصد و صلح حضرت حبیب کبریا صلعم که متضمن
وقائع ظاهر و باطن است از اسرار عام ما لم تعلموا است و تعبد صحیحه
مقصودش است ابتلاء عام که از اسرار علم ما لم تعلموا است
هم اخبار صداقت و اوصاف حضرت رسول مقبول خود
تعالی و اصحابش صلعم چنانکه فرمود تا آخر رکوع خود ظاهر است
والله تعالی اعلم بحقیقة الحال و الیه المرجع و المآل اللهم صل
و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی جمیع آله کما تحب و ترضاه و شفعه فینا
و ترحمنا به

ذکر الکیفیة فی معنی سورة النصر الفتح
والکافرون علی ما هی علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله بمشیته و نصلی علی رسوله محمد و شفیعه و علی آله
و اصحابه و اتباعه اجمعین اعلم انما یجری الی معنی سورة النصر

بان اذا احاطته ... حقيقة يتضمن الشيء احيانا او حيانا بمعنى اخص التنزيه

المفعول للتعدية والضرورة تخصيص ما هو المقصود للتضرع الفتح متوسطا

بحذفه فهو كم لا غاية الاستثناء صلعم سنه فيشير الى معنى اذكره اي المحمر

هو في ايجاد الموجد اثر اسم تميز من الايجاد ومن البصر هم تفصيل التي

اسم المفعول

حميد الفعال بلطفه ش متعلق بالايجاد والبصر هم ا الصفة

هو انكشاف الحقيقة جلا القدم تضمنا مشطبتا با صله والتزاميا منه

ش متعلق كان ثناء الضمير المجرور الى القدم هم على تفاوت

الدرجات فخصص صلعم لشرف الخطاب لاظهار درجته العليا

صلعم ورات المعنى لعبرت حال للمفعول المخصوص من التوسم

والناس مفعول موصوف وزيد خلدون حال الاصفة لا المفعول

الثاني لمعنى علمت لغيبته ش الضمير اجمع ايه فادين هم و

دين الله عامه فيتعاد منه حقيقة المستجمع للتضمنه جميعا الاضداد

المسلوبة للتنزيه بها ش الواو حالته لبيان حالت الاضداد المسلوبة

بانها تثبت تحقيقه المستجمع التضمنه صلعم هم و التسبيح

التنزه عن شوائب النقص والحمد بمعنى مجبول اي محمود به

والاستغنا فطلب الستر وحذف المفعول للتوسع بمعنى لهم
ذلك والاعراض بالاشتراك فطلب تاكيد من غيره صلعم وتشريف
بالخطاب له صلعم والتوبة هي رجوع مطلق فتقييد محل كما تاب الله على النبي
وتابيده عليه فالمعنى اذكر حين اذا جاءكم نصر الله والفتح في وقت
الازل وشهدت الناس يدخلون في دين الله القضا فا افواجا
من آدم عليه السلام الى آخر الزمان فسبح اي وقت الازل
متعلق بشهدت هم هذا تذكيره صلعم بما وقع في وقت الازل من
رتبته صلعم من شرح الصدر فالم نشرح لك صدرك اشارة اليه
وما ذكر في القرآن المجيد وبعضه مبين لبعضه بامر شرح الصدر
الا اذا جاء نصر الله والفتح ورأيت الناس يدخلون في دين الله
افواجا تخصيصا على المراد بش اي مراد اختيار الآية على غيره
او مراد ذكر دين الله المقصود لتضمنه بالموجودات والاضداد
المستثنية بلتشبيهها فلا حاجة الى ذكره بالخصوصيات هم فهذا هو
ش اي شرح الصدر هم واخبار بما وقع ويقع في عالم
الشهود من دخل الناس في دين الله افواجا من كل جهة

فسبح بحمد ربك اي سبح بحمد ربك في جميع الافعال في جميع
الاحوال متعلق بالمرتب على النصر والفتح جزاء الشرط في وقت مجيئهما
حصل الجاعل المطلوب والموكد من غيره صلعم والتشريف بالخطاب
له صلعم واستغفره جزاء الشرط الفاء فتشرا وغيره ... اي غير الجزاء
هم اي استتر من ابداء السئا للمسلوبات الموجودة الملتزمة على
تفاوت حال لك ولهم من الانبياء والاولياء والمؤمنين فالاستغفار
على الاستغفار فهو شفاعة ما منه صلعم تشريف بالخطاب مما له
صلعم ومن غيره صلعم للتشفع للغير مطلوبة او مؤكدة ولما استتر ما
من المسلوبات فانظر ماذا ترى من الموجودات منه الرب سبحان
المقصود كان يقينا اي حبا اي متوجها في الدارين مبالغة التوجه
عليك وعليهم بستر ما بستر باستغفارك يا حبيبي فالمغفرة على
المغفرة والمعنى التشمل ما هو شامل في النصر والفتح فيمكن
ان يحيا بها ما نصبا والنصر والفتح في افتتاح الممالك
عموما ازليا خصوصا حرثيا على نزول السورة بعد افتتاح مكة
المباركة قد بين منه يا دل السلام على الحمل والشرط التسبيح ...

جعل الجاعل لتحقق الواقع في الزمان الماضي وعلى نزولها
قبل افتتاحها ان يكون جاء مستقبلا لتحقق الوجود باذا والماضي
وكانه جاء والشرط المبيح على الوقوع بجعل الجاعل لتحقق الوقوع
في الزمان المستقبل وبكذا رايت فيه يخلون حال للناس فهو بتحقق
تحقق القبل للمفعول فيمكن ان يكون رايت بمعنى مستقبل مشوبا
للاستمرار لعموم المفعول الموصوف بوصف عام لنظر الى خلقته
صلعم واجيبه التوسع الخ كما يظهر وجوب التوسع في ذكر كيفية
تخليق نوعه صلعم من فيض الله سبحانه والمخلوق كلهم من نوره
صلعم والكمالات النبوتية الله سبحانه فيه صلى الله تعالى عليه وسلم
والمقالات المسلوبة من الله سبحانه فيه صلعم هم فما من النصر والفتح
المستقبل عام انبيا وخاص مرتبا واستغفره لهم على سوق الكلام
لااكسب وتعلم ان الجزاء الشرط لمكن وقوعها تبايع الشرط زمانا
حسبما قد جوابا قيل ههنا لا يوافق الجزاء الشرط زمانا هم ولتوا
بمعنى قابل التوبة هي رجوع عن الذنب لا يوافق استغفره
لان الاستغفار طلب المغفرة لما وقع من الذنب لا رجوع

منه ولکن لوافق تمسببه نرجع مطلق تشبیه تحقق کما ذکر
اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جمیع آله کما تحبه وترضاه
وشفعه فینا وترحمنا به ثم الی معنی سورة الفاتحة بان الحمد مصدر
مجهول بلام المعهود الذهنی او التعریف والفاعل له متوسع فکان الله
سبحانه او غیره فالحاصل ان المحمودیة المستقلة لاتحتاج فی
مقصودیتها الی فاعل بخلاف المعروف ش ای المصدر
المعروف فی مقصودیته یحتاج الی فاعل م من الله فاعل
له علی خلقه الخیر والشر فی تربیة العالمین کما قال رب العالمین
الوصف باستدلال العقل فلفظ الرب شامل لمعنی الخلق
والعالمین مبنی عن تنوع العالم والعالم هو المربوب الرحمن الرحیم
مالک یوم الدین الوصفان باستدلال النقل ذکر صفتی الرحمة
قبل ذکر مالک یوم الدین لاطمینان قلب المرء فالرحیم بالمومنین
مسلم ش هو مسلم م فالرحمن خاص لاسمه تعالی لخصوصیة
الوصف به تعالی بمبالغة فمنع لغیره تعالی اسما ووصفا
فبالوصف خاص باسمه صلعم علی هو بتبة الاولی صلعم

على الجمانية فقاما الضمير على الاستجماع صلى فيه اشارة الى قوله تعالى
الرحمن على العرش استوى لتعلقها بصفة تقدسه اى تعلقها
بصفة رب العالمين التي تقدمت وصفة الرحمن ثم بدلالة وجوده
كما تجوز وصلى السابق اى قوله الرحمن على العرش استوى ثم
فانظر اذا اتى من لفظة والرحيم فانه مقابل خصوص الرحمن فلا يجوز
التخصيص وخاص مقابل تعميم الرحمن فلا يجوز له العموم فلما تحقق
الايمان بالوصفين المتقدمين استحقه الله تعالى من الربوبية واليوم
الاخر اجمالا بالاستدلال المبين لتعلق العالم من الربوبية ودلالة خاصة
والتكلم صح الاقرار اياك نعبد لتخصيص بالعبادة الخاصة له تعالى
من حيث انه سبحانه خالق لا تشمل العامة والاعم لطيف ان اشكر لي
ولوالديك مع واشكروا الله ان كنتم اياه تعبدون واسجدوا لآدم
اسجدوا لله الذي خلقهن ان كنتم اياه تعبدون واعبدوا الله ان كنتم اياه
تعبدون قضية التكلم مع الغير ان كل له قانتون كل قنوت
وفي اشتراك الغير في القسم سائل التي لا يتبعها المحل منها
العبادات التي تحمل تنازل لغيره فتبين اى العبادات الخاصة له تعالى

من حيث انه سبحانه خالق الاشمل العامة ثم بالتثبيت مع تعت ثم
تعريفهما وتصديقهما على اقرارها من الحمد الى يوم الدين الا الاقرار
على المجهول فكيف واياك نستعين لتخصيص بالاستعانة التي منه
تعالى من حيث انه سبحانه خالق الاشمل غيرها والا فكيف من توحيد
الله ورسوله والذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون وضمير المتكلم
مع الغير كما في اهدنا الصراط المستقيم الاستهداء الى الصراط المستقيم
الذي هو ايمان به بمعرفة نبيه ورب شيخه كما قال سبحانه قالوا
امنا برب العالمين رب موسى وهارون والا لبطل التقليد فنفى الحاجة
والايمان لو كان برب انكا نبيه كما قال سبحانه قال امنت
برب الذي امنت به بنو اسرائيل فبرب محمد صلعم تخصيصا بخصوصية
على مركزية العامة على مظهرية الرحمانية التي هي به ومبادة الابطل
الاستجماع المقصود وضمير المتكلم مع الغير كما في وحدت الى اقرب
المفعولين اشارة الاتصال بينهما واللام للعهد الذهني فتوافق
البدل اي صراط الذين انعمت عليهم الانعام هو ايمان بربه
بمعرفة رب نبيه ورب شيخه فبرب محمد صلعم كما قال سبحانه

واذ اخذ الله ميثاق النبين لما اتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم
رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه فالانعام عليهم وعلى
من تبعهم والاكتفاء تخصيص الملت الواجب لعموم البدل في وجه الاحكام
واستعمال حاصل في وجه معرفة الله تعالى غير المغضوب عليهم ولا الضالين
في الوصفين اشارة الى تنزه ايمانهم وعاقبتهم في الدارين واشارة
الى مغضوبية وضلالت من ضل عن الصراط المستقيم عموما ولو يشير
الى الخصوص بلا تفتيش ولو الى اليهود والنصارى م والاكتفاء باستيفاء
الاستغفار لغير المخصوص وكيف اشتماله لصراط الذين انعمت عليهم امين
هذا ما كتب اجمال بالاشارات التي تشتمل مفصلات القران المجيد
يا ايها المرء لا تفهم الاجمال الا معرفة حقيقة الرسالة المحمدية ولا تفهمها
الا على قدر الوصول حقيقة الولاية الصديقية اذ الولاية الاصطفائية
اللهم صل وسلم على محمد نبي الرحمة وعلى جماله كما تحبه وترضاه
وشفعه فينا وترحمنا به ثم سئل في معنى سورة الكافرون قال
اعدا اعدوك نفسك التي بين جنبيك اشد كفرا من الكافرين
لا اعبد ما تعبدون هو مخالفة بمرضات الله تعالى هي الجهاد الاكبر

قال الامصغر سنه لكم دينكم هو المخالفة المخصوصة المقصودة لغير مرضات
الله تعالى ولي دين هو المخالفة المخصوصة المقصودة بمرضات الله
خاتم المجاهدات بتفصيل منه ش اي من الدين م فالجهاد ديانة
منها وان لم يستقم المعنى فكيف تحقيق لا اعبد باقتضاء ان لكم دينكم
ولي دين م بدى الى اظهار كسر نون دين لانه علامة حذف اليا
الموقف في اللفظ ولا الوقف على الوقف ولا اعبد وفي المعنى
على تعريف الدين المخصوص ش ان لم يظهر الكسر فالدين حكم فلا يتعين
الدين المعروف المقصود [illegible] بهذه القرينة [illegible]
ثم يظهر الكسر فان قيل لا اتفق على قراءة تعيين المرفوع الاولى
بالتخصيص قلنا نعم ولكن الحكم بالحذف على قرينة بالياء لا قرينة بالرفع
فلو لم تكن القرينة بالرفع انعدمت وانتقال الاولى او حسن لان القصر
اولى من التاويل م ولا دليل على حذف اليا تخفيفا ثم ش
على حذف م الكسر فقابل الوقف ليفيد قابلين من
التخفيف والوقف م لا التخفيف ش اي لا ليفيد التخفيف الفاصل
م وكذا [illegible] على [illegible]

ذکر تحقیق تفسیر آیة الکریمة الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا واقعة فی سورة المائدة

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستغفره وعلی آله واصحابه

اما بعد فحیث ان الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا الآیة لا بد من مصداق الثلاثة المذکورة فی الآیة الکریمة وهی دینکم ونعمتی والاسلام دینا فان لم یفرق بینهم فالتکرار معنا وان یفرق بها لم یقصد فی الباب وزمانا حالا فکیف الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا تحقیقا فالیوم اکملت لکم دینکم من الاعتقاد بجانب الحق عموما مما سبق الی ما لحق زمانا حالا لانها لله دین واحد ای من شریعة آدم الی شریعة محمد صلعم دین واحد قال سبحانه لله الدین الواحد ای مما سبق الی ما لحق ثم واتممت علیکم نعمتی هو اتمام نعمت النبوت بنی التلبیا

متوقفة عليها لما من الله تعالى واليه تعالى بمحمد صلعم ورضيت
لكم الاسلام دينا بالتخصيص هو دين محمد صلعم مستجمع مما سبق وانه
لم يكن كذا فما الفرق وكيف اكمال الدين به وان اتمام النبوت هي
موقوفة عليها للاسلام دينا فكيف الرضا بالاسلام دينا موقوفة
عليه لاكمال الدين على اشتماله فالكريمة تدل على ختم الرسالة
بمحمد صلعم رتبة وزمانا اذ لا يبقى بعد التكميل والتتميم شئ منه اللهم صل
وسلم على محمد نبي الرحمة وعلى جميع اله كما تحب وترضاه وشفعه فينا بحرمته

ذكر كيفية تفسير آية كريمة واذكروا نعمت الله عليكم وما انزل عليكم من الكتاب والحكمة يعظكم به ط واتقوا الله واعلموا ان الله بكل شئ عليم واقع

سورة البقرة

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله و
اصحابه واتباعه اجمعين قال الله تعالى واذكروا نعمت الله عليكم
من الكتاب والحكمة يعظكم به واتقوا الله واعلموا ان الله بكل شئ عليم ٥

باید دانست که ذکر میرسانند مذکور بنا بر ربط و مضاف بمضاف الیه
بنا بر اضافه و در اینجا اضافه حادث بسوی قدیم مفید ان ربط تواند شد
و نعمة الله محمد است صلعم برسالة مظهریة متضمن صفات ثبوتیه قدیمه
والتزامی صفات سلبیه مخصوصه محمدیه صلعم بقرینه یا الحق ای
ما انزل علیکم من الکتاب والحکمة یعظکم به اذ انکه توقف نمود در
تحصیل ذکر کتاب و حکمه برسول است و استشعار حضرت مظهر
صلعم که اعلی النعما است از عموم نعمة چون قوی اندیشه که فرمود
سبحانه لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا
علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل
لفی ضلال مبین خصوصا از نحل که ولائی از ما سحق
بر خلاف استشعار است و یاد فرمود الله تعالی محمد
رسول الله تعالی را نعمت الله که شامل جمیع نعمای الهی است
مقصد او صلا و ما انزل من الکتاب والحکمة تفسیر نعمة الله است
بعطف تفسیری فی العوارض مع عطف تفسیری فی العوارض
حکمت بر کتاب بنا بر تخصیص و تاکید پس مشار استفاده نعمه محمدیه

رسول الله تعالی است خصوصاً بظهوره و شمول با بوجوده وشر
در صحیح بخاری در کتاب المغازی از حضرت ابن عباس رضی
در انطباق کریمهٔ الذین بدلوا نعمة الله کفرا مرویست قال هم
والله کفار قریش و محمد صلعم نعمة الله پس باید دانست که ذکر
محمد رسول الله تعالی صلعم با نحویکه نازل کرد الله تعالی از
کتاب و حکمت فرض موبد است بدلالت نص عبادات الله تعالی
و شکر او معرفة له تعالی و بر مخالفت او تهدید است بر الفقراء
و تنبیه است بر نفاق به اعلموا ان الله بکل شیء علیم و این ذکر
فرض مطلق قرار گرفته بلا اختلاط کیفیات مخلوطه تفسیر
فی العوارض بلکه ذاکر به بیرون کرد اثم الوصف خواهد شد و
ذکر را انواع است [illegible] و سه قسم است و اصل الاصل
اینهمه ذکر روح است و ذکر قلب بسیط و قلب مرکب و
جوارح تابع و فرع پس با انضمام ذکر روح قلب بسیط
و قلب مرکب را حقیقت ذکر مفرد اسم است و [illegible]
یافته شود و بعد سقوط ذکر روح در حکم نسیان [illegible]

و درد تکلم انکار را نکار روح لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و ذکر جوارح را انواع است به تنوع جوارح و اذکار تنوع ربط به
قلب مرکب و قلب بسیط و تنوع ذکر روح و ذکر قلب مرکب را انواع است
به تنوع اذکار مناسب مرکب مع ربط بقلب بسیط و تنوع به ذکر روح
و ذکر بسیط را نا متناهی است به تنوع اذکار مناسب بسیط مع ربط
و تنوع به ذکر روح و ذکر روح را تنوع است به تنوع مقاماتش و
به تنوع نعمت و نهایتی نیست از کمال بسیط و به بی نهایتی نعمة
الله تعالی به مرتبه قلب بسیط که یکی از مقامات روح است لهذا
فضل تنوع ذکر روح بهره بر قدر وسعت خود می یابد الی ما شاء
الله تعالی نه مرتبه قلب مرکب و جوارح آنچه که گفته شد
شامل تفسیر ما انزل علیکم من الکتاب و الحکمة است که تفسیر
فی العوارض از نعمت الله است تفنن اسباب قرب الهی تعالی شانه
تابع محمد رسول الله تعالی است صلعم به موافقت کتاب و حکمه پس
مرتبه این چنین ذکر محمد رسول الله تعالی صلعم مشرف نشود در
به حقیقت معرفت و شکر نعمه نیز دهیهات هیهات از اضافه

سئوالات مستفادات الیه نهایت المقصود و چون آیه در این ذکر

مشرف شود و نکته عنایت حق تعالی بواسطه خاصانش در ضمن

تصلیه بر قدر مقصد اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و

علی جمیع آله کما تحب و ترضاه و تشفع فینا و ترحمنا

ذکر کیفیت تفسیر آیه کریمه لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث

فیهم رسولا من انفسهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم

الکتاب و الحکمة الخ واقع سوره ال عمران

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و اصحابه

و اتباعه اجمعین قال الله تعالی لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث

فیهم رسولا ترجمه این آیه تحقیق منت نهاد الله تعالی بر مومنان

باینکه فرستاد میان شان پیغمبر را که فائق است به نعمای الهی

تمام احسان بعثت پیغمبر است محمد صلی الله تعالی علی نبینا

و علی جمیع الانبیاء و سلم که منت است بر جمیع عالم و مومنین را

خصوص خطاب این منت بتشریف معرفت قدر بوده است مخصوص الخ

سبب وجود و حصول خیرات معاش و معاد و بصدد مرکزیت خود
است خصوصاً بظهوره و عموماً بوجوده مقیداً علی الصفات
خصوصاً بعثت محمد رسول الله تعالی است صلی الله تعالی علیه و علی
جمیع الانبیاء وسلم خصوصاً بظهوره و عموماً بوجوده مطلقاً علی الذات
پس احتیاج از یکدیگر میان انبیا هم است چنانکه ذات را
حصول و اظهار کمالات احتیاج بصفات است و صفات را
حصول کمالات احتیاج بذات و هم بصفات و مراقبان
با انبیا تا آنکه ملائکه نیز درین صفت احتیاج بسوی انبیا در حصول
من الفهم ترجمه از جنس بشریت شان اینجا مقصود این صفت
جامعه تاثر و محبت و معرفة است و استغنا ازین تخصیص
از غیر شخص منقلبیت نه استیلاء و الاشتمال صفت نتوانست شد
آری اگر نبودی صفت جامعه تاثر و محبت را گنجایش نبود پس
بشر الطف مخصوص که محتاج تاثر و محبت است مشرف نشده و به
شفیع و انیس و دمساز نبی صفت برینست است الحمد لله
صفت تتلو علیهم آیاته ترجمه بیان میکند بیشتر ان الاول صانع

صنائع در آنچه شاید به تأیید دانست که از آیات صنائع مراد
نشود مگر در عمل بمقابله کتاب است و آنرا صفت بتشابه
از غیر مخصوص لیست است در آنچه بهم ترجمه با کسب از دستان از
از آنچه باید این کیه با بیان لا اله آیات جهت اختیاج
اضافیه اعجاز از عالم شهود حالا و از عالم برزخ مستقبلا
رحمة و رأفة الی ماشاء الله تعالی کما قال صلعم رحمة و
رأفة یا رب امتی امتی و تعلیم کتاب و حکمت معنی است
که از اقتضای صفت جامعه است و درین است وجه خفی است
رسول هم بسبب آنکه رحمة و رأفة چنین است متکفل زایل
همت علیاهما جزو از حیثیت نسبت گرفتاران ضلالت جهل حیا
باشد و یعلمهم الکتاب والحکمة ترجمه می آموزد ایشان را
کتاب یعنی علم عمل ظاهر می آموزد و حکمت ای حقیقت کار ایشان
باید دانست کتاب یعنی عمل بدون العلم نتواند شد مگر
علم عمل مقصود این تعلیم لهم اعجاز نیست از عالم شهود حالا و
از عالم برزخ مستقبلا سیمی کیه با بیان لا اله آیات تواند شد

تبیین و کتاب خود شامل حکمة است پس این عطف تفسیر
فی المعارض بنا بر تخصیص تأکید است و ظاهر است که عمل ظاهر
بی باطن بحقیقت کار نا پسندیده است و بعطف غیر تفسیر حکمة
مراد شود و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین ترجمه
حال اینست که هستند بودند پیش از بعث و تلاوت و تزکیه و تعلیم
مر آینه در گمراهی جدا کننده از نهج یا ظاهر + واو حالیست و ان
مخففه ان مثقله دلیل لام تأکید و استقامة و تخفیف مضاف الیه
از شأن مقصود است یعنی قبل بعث با تلاوت آیات و تزکیه یا از
تعلیم کتاب و حکمة یا از نهج پس برآمد از ضلال مخالف الوجه
بر افق مضاف الیه است فراغت تام از ثمرات ضلال
تعلم حکمة است و از ینجاست هر که بذریعه تعلم بدین صفات پیغمبر را
نیافته خلیفه نتواند شد و چون مصنف شود خلاصش در حکایت لقد
من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم ختم
است اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی آله کما تحب
و ترضاه و تشفع فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیت تفسیر کریمه هو الذی بعث فی الامیین
رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب
والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین
وآخرین منهم لما یلحقوا بهم وهو العزیز الحکیم ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله
واصحابه واتباعه اجمعین قال سبحانه هو الذی بعث فی الامیین
رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة و
ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین وآخرین منهم
لما یلحقوا بهم وهو العزیز الحکیم ترجمه آن است که فرستاد
و آنکه منسوب باصل اند پیغمبری را که از ایشان است
یعنی امی حسب آنکه بیان میکند بر ایشان دلائل از صنائع
بر معرفت صانع بهر چه میشاید و پاک میسازد ایشان را از هرچه نباید

دمی آموزد ستانرا کتاب یعنی علم عمل و حکمة ای تحقیقه
کار رسیدن بتحقیق بود تا پیش ازین همه ای بعث و
تلاوت و تزکیه و تعلیم در گمراهی چه کنند و از نیمه یا ظاهر
و دیگران ازان سیاق گاه ازبس بپیوندند باسین سابقین و حال آنست
که او سبحانه تعالی صاحب حکمت است الله باید دانست
امی یا بی نسبت منسوب باصل هر چیز است پس این یجاد و نسبت
حاصل شد نسبتی بذات واجب تعالی شانه متعین الا اندرو
منشا انتزاع بقیام حقیقی یا مجازی و در مجاز ذات محمد
رسول الله تعالی صلعم منتزع اول است و نسبتی بذات محمد
رسول الله تعالی متعین اندروی منشا انتزاع بقیام حقیقی یا
مجازی و در مجاز ذات مقدسش صلعم منتزع اول است و بدین توسط
نسبتی باصل الاصل دارد پس امی اوست صلعم و بدین امیتش
صلعم و بدین نسبت شرافتش صلعم بر پیغمبران عم و شرافتش
صلعم برامم واضح است و بدین معنی الف و لام جنس باشد
یا استغراق یا عهد ذهنی یا معرفه و این وفی مفید

تخصیص با نسبت بهم زمانا و مکانا در هر گروه و اسم ... شا

و عطف آخرین منهم لما یلحقوا بهم با عموم زمان الی لا الیما

بر امیین سابقین با تضمن تعمیم هم عطف بر ضمنا تعسلهم

و منصوب بنا بر تاکید اثبات استمرار تلاوت و تزکیه و تعلیم است

در صورت خصوص تعلق بیکی از اینها مقصود و بعثت بالکل

نشود و پس این تلاوت و تزکیه و تعلیم اعجازیست وجودی

و معنوی از عالم شهود و روح بنسبت بعضی بلا واسطه و بنسبت

بعضی بالواسطه که هر کس حسب حال تواند دانست و بقا

همین بعثت خاتم حیات النبی صفة با ضد است خلاف حیات

انبیا و اولیا صفة جامعه صلی الله تعالی علی نبینا و علیهم

سلم و او سبحانه تعالی شانه صاحب حکمت است عموما و خصوصا

در وقوع این چنین اعجازها که آیه هو الذی بعث الخ نوید

شرافت و کرامت است است بحضرت خیر الانبیا صلعم

استانش صلعم و نیز باید دانست اگر گفته شود که بعثت

ناخوانده و نانویسنده تعلیما شاملا بعد عموم بعثت تا

زمانا و شخصا و تلطف کرده شود و آخرین منهم لما یلحقوا بهم سوی امیین است
آخرین منهم لما یلحقوا بهم باعتبار آخر زمانی تنبیه واقع شود بر بعث حاکم زمانا
آخری در صورت احتمال این تغلیب شایع محتمل العموم است زمانا و شخصا و لیکن
مصرح بخصوص است شخصا بلفظ فی الامیین پس عدم ثبوت دعوی این تغلیب
شایع بنا بر فصاحت و بلاغت کلام الهی اعجاز مقابل وقت ثابت قطعی
و نیز دلالت آیه لا حصر مثل الذین حملوا التوریة اگرچه بر امیین الف و لام
جنس یا استغراق گرفته شود و آن باطل است نه ثبوت عموم بعثت زمانا
و شخصا لیس بلکه چه حالست این احتمال عموم به الصراحة خصوص صراحة
خصوص پس ثبوت عموم والله تعالی اعلم بالصواب ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ترجمه این بعثت نبی امی
فضل خدا است مر امیین را بهره ازلی بمقابل دیگران می بخشد
هر کرا خواهد و حال آنست که الله تعالی صاحب فضل عظیم است
از تخصیص بمقابل باشد بدانکه فضل و عظمة جز در مقابل حسابی
نشود و هرگاه معنی در اینجا فضل است مناسب محل امیین معنی
اول است نه ثانی که منظور نیست اللهم صل و سلم علی محمد و آله

وعلى جميع آله كما تحبه وترضاه ونستغفره فيما نتمناه

ذكر كيفية أسرار تعيين قبلة الكعبة الشريفة في عالم الشهود والتولية إليها واستقامة القبلة بها وما هو المختص بمطالب أخر

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله وأصحابه وأحبابه
أجمعين هذا الكلام في أسرار تعيين قبلة الكعبة الشريفة في عالم الشهود
والتولية إليها واستقامة القبلة بها وما هو المختص بمطالب أخر اعلم
أن نور القبلة في الكعبة الشريفة تجليات ذاته المقدسة تعالى من
مرتبة مستجمعة الربوبية الذاتية الإلهية الإجمالية الحقيقية الجودية لها
التي هي منشأ التعين الوجودي على الممكنات كلية وظهورها في الرتبة
من المرتبة الفعالية التي هي محل الظهور إلى الحادث وتعلق العرش
منصرفة إلى القديم إذ هي المتجلية في ظهور مرتبة الربوبية الذاتية
والاختراعات الشرعية في عالم الشهود في البيت المعظم
كما قال سبحانه إن أول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركا

وهدى للعالمين ثم رفع الى السماء ثم اقيمت الكعبة الشريفة
مقامه كما قال سبحانه جعل الله الكعبة البيت الحرام قياما للناس
الاية ونور الذي في بيت المقدس حجاب حدث لقدرته تعالى
من مرتبة التنزيه المستنبطة من المرتبة المستجمعة المذكورة في ضمنها
في المرتبة القدسية وظهور الحجاب والمعرفة معها بها التي هي
منشأ التعين محمد وعيسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام و
البيت ايضا الطهور العروج اذ هي لا تستحق عليه فهو ظهور
مرتبة الربوبية المستنبطة الانتزاعية والماهيات المنتزعة منها
فانها نفسها من الماهية فنفرق بين النور الذي في الكعبة الشريفة
ومناسبته لمحمد صلعم ونور الذي في بيت المقدس ومناسبته
بعيسى عليهم السلام بما تبين فاستبقوا الخيرات اشارة الى
خيرية نور الذي في الكعبة الشريفة باستجماعه الخيرات لعلية
اصالته فيا من تريد المعرفة والمحبة اعلم الحكمة التي في ظهور مرتبة
الربوبية في عالم الشهود ان الروح الشريف منور قديم لنفسها فا
الى غاية مثاله لا الجسد لو كان الجسد الشريف ايضا منه لتقدمه

الا ربوبية الحجابية عليها في عالم الشهود لتشرفت خاص الجسد ولو كان
الروح بشرف آخر معه كما يشير اليه النص المجيد ان اول بيت وضع للناس
الى آخره واول الناس محمد رسول الله تعالى حبيبه تعالى صلعم ومع هذه
حكمة اخرى هي اظهار محبته من به تعالى في مراده منهما لكن كما ورد
في الحديث القدسي لولاك لما اظهرت الربوبية وفي رواية الحاكم
ربوبيتي ش قال من بعد يعني هذا حديث النبي صلعم فلما تقرر عدم
حديث النبي صلعم فعدم حصول رواية لبعض لا يخرجه حتما من حديث
النبي صلعم وقالوا ما حصلنا رواية لكنه موافق بمعنا لما حصلنا رواية
كما روى الديلمي عن ابن عباس مرفوعا اتاني جبرئيل فقال يا محمد
لولاك ما خلقت الجنة ولولاك ما خلقت النار وفي رواية ابن عساكر
لولاك ما خلقت الدنيا فيؤيده معنا انتهى وما هو يؤيده لعدم استقامة معناه
على توافق معنى لما حصلوه بل هو مستقل في معناه كما هو ظاهر من
المتن تامل او على غيره فاعلم ان الربوبية مستعد جميلا من قابل
على صفات كالصبور والشكور يعني صفة لذا تسمى كيفما اتفق فلعيت
يعني مربوبية المربوب اذا كانت معينا بافعالهما اذا ورد في المتن فنبوت نظر

واضافتها الى ياء المتكلم على رواية الحاكم متعها بمعنى المربوبية ثم
عينها في عالم الشهود ومنها اقعد تقعد كما قال صلعم يدنيني الله فيقعدني
معه على العرش به في الاخرة هذا مقام محمود فلذلك رسول الله تعالى
صلعم يحب قبلة الكعبة الشريفة ويرضاها كما قال سبحانه قبلة ترضاها
واعلم ان هذا الاظهار عين اظهار الذي بوجود محمد حبيبه تعالى صلعم
لان اظهار الربوبية فعل الرب فهو علة متقدمة لوجود مربوب فهو معلول
متاخر ولابد من اول فيه وحينئذ اظهار الربوبية ليس اظهار مربوب
فكيف يتحقق شرط متقدم بوجوده الواقع من تجلي الجزاء ثم
بوجود مربوب من الذي معلول متاخر ثم وجزاء متاخر بوجوده
الواقع من على الشرط ثم باظهار ربوبيته الذي علة متقدمة
ثم ولان الاول ظهور الربوبية في نفسه تحت الامر كن من حيث
انه المربوب الذي كان حاصلا لكل ما انتزع منه وحينئذ المربوب
ليس بعين ظهور ربوبيته من الذي غير مربوب ثم فلا يمكن
ان يكون الوجود مشروطا لوجوده الذي هو جزاءه من اي
جزاء الشرط هو الوجود ثم ومتقدما بوجوده الذي متاخر عنه

اى متأخر بوجوده هم اذ هما متغايران فى واقعية وجودهما
من حيث التقييد واقعية وجودهما ارتفع الزعم عن تجرد التغاير فى مفهوم
الشرط والجزاء قطعا عن الوجود الواقع هم والشرط متقدم على
جزائه بوجودهما الواقع فلا يستقيم لك الا بظهور الربوبية الحجابية
عينها فى عالم الشهود ومن تمكن فى هذا الباب من تعقب فعليه الجواب
وان اؤل بوالاك مراده فاين السبيل من لفظ وقرينة تدل على القصر به
بل العموم الخبر مجرد عن غيره يحجب كل لمنع غيره بخلاف العصمة بوجوه
اذ هو لوقاص باسم الشفيع المطلق يمانع غيره فانما تمام النعمة
تشريفا للروح والجسد بالتشريف بمحمد رسول الله تعالى حبيبه صلى الله عليه و
سلم فلذلك تحصل لم تحصل لنفسه صلعم وامته وحشرهم الا تبعية القطبية
الكعبة الشريفة ولما ثبت صلعم لها فالانبياء وتابعيهم والملائكة
كلهم طفيليون فى هذه النعمة بحسب تبعيتهم على نبينا وعليهم الصلوة
والسلام قال سبحانه فول وجهك شطر المسجد الحرام الكعبة جزاء
حينما صدرت اذ كان الامر كذا اى قد نرى تقلب وجهك فى
السماء فلنولينك قبلة ترضها وتخاطب باختصاص رضاء تحيته

تعالى صلعم وتشريفا بالكلام اصلعم واظهار للعلامة المخاصة
بذي القبلتين واستبلاء لغيره صلعم كما قال سبحانه وما جعلنا القبلة
التي كنت عليها قبلة هي مفعولة ثانية محذوفة لمقتضيها جعلنا
وان كانت التي في مقام محذوفة قبلها مفعولة ثانية فتكليف
اللام على القبلة الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه
وقد نرى تقلب وجهك في السماء اي انتظارك الى الله تعالى
لوجهه تعالى لتوليته الى قبلة الكعبة الشريفة ولا استقبلها جنائز على
حكمته تعالى التي في الخروج من مكة والامر التوجه الى صخرة
بيت المقدس فلنولينك قبلة ترضاها بعد التوجه الى صخرة
بيت المقدس كما روي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
يصلي بمكة الى الكعبة ثم امر بالصلوة الى صخرة بيت المقدس
بعد الهجرة تألفا لليهود ثم حول الى الكعبة بقول الحزين تألفا
لليهود وظاهرا واستجابة وتبركه صلعم بالنورين في البيتين
المقدسين باطنا والله تعالى اعلم بحقيقته والمسجد الحرام هو الحرم
المحترم فيه قبلة الكعبة الشريفة والامر المطلوب لغيره صلعم

تشريفا بالقبلة واتباعا له صلعم لحصول شرف تحاشرف رسوله

حبيبه تعالى صلعم كما قال سبحانه وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم

شطره فحيث توقيت لتعليقها بما وكنتم محقق للمستقبل اذ الماضي

بمقابلة الجزاء مسطور فيه التوجه الى المسجد الحرام عنى مجازا تسهيلا للعوام

توسيع الجهة كما اراد المظروف من الظرف وعنى حقيقة الى النور الذ

هو الحجاب المذكور الذي جاد لنه الكعبة الشريفة التي في المسجد

الحرام وخطاب لمن اتبعه اتباعه مع انهم معه الذي جاءكم من انفسكم

انك اذ المن الخطاب لمين مخصوص لغيره صلعم على مراد الجمع

تنبيها على اقتضاء الحصول بالامر السابق وللتبعيض لانه صلعم

لمتقدم من اتباع الاجواد فعالهم باسرارهم كلها التي في التولية

وربما فالية صلعم على مراد الحكمة تشريفا لمبلغه تعالى وقدم

صلعم واستيناف الخطاب ومن حيث خرجت فول وجهك

شطر المسجد الحرام ٥ الى حبيبه تعالى صلعم بعد اخذ احكام ان

استقرت لنسبته بعد بالماضي على قرينة محل الذي

... نسبة بالسببية الجهة الاولى لما بعد و الماضي ...

الا حتى تحقيقيا لا امكان من التعليل المنفي هم جواب خلاف
الشرط الذي يمنع الجزاء الثابت من اي قول في جواب الشيخ م
في الخروج من تعلق بامكان م على معناه مع تحقيقه للمستقبل
والمقصد الآخر من استحالة حبيبه تعالى صلعم في تأثم الخروج من
محبوبيتها لهم كما قال صلعم والله انك لخير الارض واحب ارض الله
ولولا اني اخرجت ما خرجت منك وقال سبحانه قبلة ترضاها
والتعريض بالخطاب بمحبوبيته صلعم في سببيته حيث مع اشتمالها
الظرفية بالغة المرام بالمقصد الآخر المذكور وان لم يكن لك
شيء فمعناه ان لنا حيث ما كنت محققا للمستقبل لامتناع جواز
خلاف الشرط الذي يمنع الجزاء الثابت من اي قول في جواب
الشيخ م في الكونيين متعلق بامتناع م على معناها ولا معنا
حيث الظرفية مع الماضي مما به الجزاء منظور فيها مع هذا
تحقيق للقضية الاولى السابق ولا حاجة لتأكيد الشيخ وارتفاع
الشبهة بتوجه تكرار الامر له صلعم والخير صلعم باتباعه صلعم
قال لا تستعجلوا في تعجيل في استبدادنا الامر وحيثما كنتم فولوا وجوهكم

سطره لغيره صلعم لاظهار مقصد آخر كالعلل المبنية بقوله تعالى

لئلا يكون للناس عليكم حجة ق على سياق كلامهم اي اعتراض

بان لا يتحولوا مع تحويل النبي صلعم الى قبلة الكعبة الشيء الا يعني

غير اذ الاستثناء الترجيح يقتضي اللام على الذين والجملة المثبتة

المعللة بها بالتعليل التولية وليس كذلك فالغير بالاضافة حال

للناس فكان مخصصا يستقيم يعني ش اي فكان الناس مخصصا

بالحال يستقيم المعنى اذ النكرة لا يستقيم يعني الا بالتخصيص م

يمكن ان يكون الناس عهدا ومنصبا على خصوص الزمان

فهم علما اليهود والعرب الذين ظلموا منهم ويخصهم المولين

لتوسع المفعول بحذفه فانه لم يخصص المحل بما تقدم معرفة الشر

القصد والنبي في التبيين سلم على انفسهم والاحتجاج على اليهود

فيما المغايرة نظرا ان الناس هم الذين ظلموا بما ظلموا بعضهم

كما قال سبحانه ان الذين اوتوا الكتاب ليعلمون انه الحق من ربهم

ويعرفونه كما يعرفون ابناءهم وهم على الافتراء واليهود فظلموا فشوشوهم

الذين ظلموا بالعنت اخضعهم على حقي بعد في تحقيق امر اتباع اهوائهم

ولا تم انما الاتمام يقتضي نقصانا في البداية وكمالا في النهاية
نعمتي النعمة رسالة محمد رسول الله تعالى الذي وجوده مستجمع الدلائل
باستجماعه فضائل الانبياء عليه وعليهم الصلوة والسلام الى حقيقته
هي الذات تعالت مستجمعة حقائق الانبياء على التعينات المترتبة
على الصفات في القدم فظهر الخيرات كلها من الله تعالى الى الخلق
فاتى النعمة خرجت من ضمنها وفضلت منها كما تثبت من قوله تعالى
لاحقا ثم اي كما ارسلنا فيكم رسولا منكم وعليكم اتمام النعمة
عليكم تشرف بمعرفة رسالته صلعم والتصافكم بكمالات رسالته
صلعم الى ما شاء الله تعالى ولعلكم تهتدون الى النعمة فالترحم
شفقة ورأفة على جهة اختيار العباد الذي حكم بقوله تعالى
ما تعلمون كما ارسلنا بيان النعمة التي سبق ذكرها الا التشبيه
باتمام النعمة اذ التشبيه يقتضي الوجود باتمام النعمة فالاتمام بعد
الاتمام حاصل الا انه غيره وهو لا يدرك والا دلالة من لفظه وقرينة على
تشبيه الاتمام وتأويل النظم الشريف في التشبيه اي كما اتممنا
بارسال الرسول فيكم ان لا حاجة الى التأويل بوجود قرينة

الصحيحة وبعضها بأن يتعلق النفي الشريف كما ارسال الرسول
فيكم منكم وبعض التأويل يحفظ نسبة بأن يتعلق بالنظم الشريف
كما ارسال الرسول هو فالسبق قائم مقام السبب الذي دليل بالتشبيه
ومقتضى تعلق الحيثية لا كما ارسلنا فيكم رسولا فالمجرى تعليل
فقط لا باتم ولا باذكروني اذ تعلق اليها وضبط النظم من نظم
سابق فلا يقع الشكل على امر التولية التي هي تمام النعمة
المتكرر فانما حسن اتمام النعمة عليكم بمعرفة كمالات الرسول وشرف
بانا من وحده وحب بمساعدتنا في تفسيركم لتقديم بعضها
انا الله تعالى متوجهكم الى قبلة الكعبة لتعليقه الخطابية بعضها
المذكورة فيكم الخطاب عام فلو [illegible] منهم موجودا حقيقة
[illegible] وحكمة [illegible] رسالته [illegible] بالشما فالمراد وسائطه
[illegible] في [illegible] الحق حقيقة بحيات التي [illegible] الانبياء والاولياء
[illegible] تعلق بأن يعلمهم [illegible] وتركها [illegible]
[illegible] الاضافة [illegible]
[illegible] رسولا هو الذي

ارسله الله تعالى اصطلاحا شرعيا وهو محمد الذي سبق ذكرهما
وكما انه صلعم منكم اي من جنسكم اشارة الى نعمة اشتملت في النعمة
فلو لم يكن صلعم من جنسكم لما تحققت مرتبة اتحاد الذي بالجامعية الجنسية
التي هي واسطة معرفة وجذب مراحم يتلو عليكم آياتنا مبين عليكم دلائل
من الصنائع من نفسه وغيره صلعم على معرفة الصانع وان لم يريد
الآيات الصنائع فاجال التكرار بالكتاب فالتلاوة نعمة منها
من انتزاعية هم ويزكيكم اي باطنكم لانه حاصل لرجس الطغيان
والعصيان بالايمان والاحسان بالهمة علياه صلعم فالتزكية نعمة
منها من انتزاعية هم ويعلمكم الكتاب والحكمة اي علم عمل ظاهر
من عبادت ومعاملة اذ العمل لا يدرك الا بالعلم واصابة حقيقة فالتعليم
نعمة منها من انتزاعية هم والحكمة عطف تفسير تفسيرا لتخصيص والتاكيد
لتعليمها اذ العمل دون الحكمة ليس مقصودا او نسق لتفيد تعميمها ويعلمكم
ما لم تكونوا تعلمون اي اسرار النظم الشريف كما فاما يأتينكم
مني هدى الخ اي اسرار حقائق الكائنية والهية في البطان القرآن
المجيد التي لم تكونوا تعلمونها اذ علمها لا تحصل الا بتعليم النبي صلعم صلاتهم

من غيره تعالى بيان اتحاد حقائق امكانيه والهيه بطور
لا يسعه المحل لكنه يفهم من بعض بيان في الكتاب م فالتعليم نعمة
منها بين الفراعنة م وان لم كذا فيحال بالتكرار والاتحاد
فتصنيع المصنف بسبب للاستمرار العموم فيكم باستعماله في خطاب سابق
ش اي قوله اوجبكم م والا تقول مسلم من الرسالة وبعض حشيم
من الخطاب فيجب تحقيق الايمان بالرسالة صلعم بالكم من ا
صلعم الآن نعوذ بالله تعالى من الفهم والخذلان فالتلاوة والتزكية
والتعليم اعني ارسالا في من احد لنفس لبعض ورفع حجاب الكرامة
تبا من اشارات لبعض كيف يشاء الله تعالى قدرته وتحرّدم
النعمة الالهية شيقها بات انه مستمد امته بالرسالة صلعم
لا غير كيف يدرك في الدنيا حقيقته قوم نيام فسلوا انتبه بالحكم
فاعلم ان الافاضة من القديم الى الحادث بواسطة فعل قديم ا
... الى الفعل قديم والفعل الامرتبة ذاتية معتبرة
... التي ... ذاتية وحقيقته نور الحقيقة فوجود
... الله تعالى ان الحقيقة صلعم هي مرتبة الذات تعالت

مستجمعة اعتبارات ذاتية بالصفات قرب بحث حقيقة نور الكعبة
بالذي فوقها منها فالتوجه الى حقيقة نور الكعبة علة لاتمام آثار نور
حقيقة محمد صلعم في نفس المتوجه بدلالة وجوده صلعم اليها لقد
مع احتياج وجوده اليه صلعم فلما تحقق اصل حصول المعرفة
وآثار المعروف بالدلالة التي ذكرت قال سبحانه فاذكروني
بالصفات الثبوتية والسلبية ذكرا لتعقيب الدالة بنفس الرسول
صلعم التي توقفت عليها معرفة المذكور ومفعولية ياء المتكلم
تشير الى اخلاص المفعول مقصودا واعلم ان الذكر لا يحصل
الا بتوفيقه تعالى فالتوفيق نعمة سرية يلزم شكرها لاجزاءا فقدم
فعلى الالتزام جزاءه احسانا كما قال سبحانه اذكركم فهو نعمة اخرى
ومفعولية ضمير الخطاب تشير الى اخلاص المفعول رحمة فمن كان
الله سبحانه له فالجزاء خير الجزاء فطوبى لمن ذكر افضل الذكر
اسمه لفظا ومعنا هو لا اله الا الله مع اثباته مع محمد رسول الله
دلالة ذكر اسمه له سبحانه واعلم ان هذا مثل اني اذكركم
جزاء شرط محذوف اي ان تذكروني فطلبت فرضية الذكر

ان افضل الذكر

بالامر الذي لا يتجوز جواد اختيار بشيء الذي يجوده واشكره في المشغول
المذكور لا تخصيص ومفعول له متوسع يحذف فلزم شكره على كل نعمة
تقدم ذكرها صراحة واشارتا باستلزام التوفيق بالذكر فلا تكفروا
اسمه اذا انعمت عليكم بهذه النعمة فلا تكفروني بها اي
منزلة التكثير الشريفة بعيد الذي فيها يد سببية حقيقية لاتمام النعمة
عليه ورسوله الاعظم نعمة عظيمة وسببية لاتمام النعمة دالة الى
المقصود وتعقيبكم فعلكم وشأن نعمه تعالى فيها بها المرموز
قال سبحانه احسن كما احسن الله اليك فالفعل الاول متعد
للمعاني على توسع مفعوله يحذف فيها اي احسن الى الله واحسن الى
الخلق وعموم باب الاحسان والثاني متوسع للمعاني على توسع
اي مفعوله يحذف وعموم باب الاحسان قال ان صحت بالتوسع
لعدم صحة فصاحة الكلام التشبيه وبلاغة المرام للتحقيق اللهم صل
وسلم على محمد نبي الرحمة وعلى جميع اله كما تحمد وترضاه وتصف فيها وتوجه
ذلك كيفية تخليق النور محمد صلى الله عليه وسلم من نور سبحانه للخلق وكلمة
سلم والكمالات التشبيه سببه فيه صلعم لنقائص الصلوة

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله وأصحابه وأتباعه

أجمعين قال صلى الله تعالى عليه وسلم أنا من نور الله والمخلوق كلهم من نوري

الحديث اعلم وقع تنازع بين من يبحث من حيث انها التبيين وبين من حيث

انها الانتزاع هم فبطل تبيين المبنا فانتفا بين قديم وحادث بتوحيد الذي في

تبيين تحقق انتزاع الذي غير تحليلي باتحاد مجازي بان الله سبحانه خلق

محمدا صلعم في معرض سلوباته تعالى بانتزاع تضمني بحصول شبه

خلقته صلعم عن موجوداته القديمة بقضايا به المجازي بهاستاتي موجوداته

القديمة هم فان لم يكن حصول الشبه لنم يحمل عن سيد بصنعته كيف

يمكن تحصيل والصنع اذ لا يحصل تحصيل الا بقدر المجهول هم وان كان تقضايا به

التحقيق بها فبطل التنزه بلزمه سلوبات مخلوقه اذ تخلق من سلوبات

ربها تبيان صلعم خلق غيره صلعم في معرض سلوباته صلعم بانتزاع تضمني

بحصول شبه خلقته عن موجوداته صلعم وانتزاعي بحصول شبه خلقته

عن سلوباته اللازمة صلعم بقضايا به المجازي بموجوداته صلعم في الجميع

شئ اي التضمن الالتزام اذ وجه الالتزام تعلق بوجوده

في حد احاطته مركزيته صلعم فانكان الانبياء التحقيقي بهما فرع احكا
منا قضين بوجود الموجودات ووجود المسلوبات خارجا في حد واحد
من تعينه صلعم وغيره صلعم وبقائهما غير محتاج الى موجد الا ترى
في ماهيته حادثة حالته فارة الى فنائهما الا انهما لاستقرارهما وانتقالهما
فان اجتماع المتناقضين في آن واحد ممتنع وفي آن مختلف لمبطل عصمته
في المعصومين لكنه ش اي اجتماع المتناقضين في آن مختلف م
جائز في غيره م وبقائهما غير محتاج الى موجد مخالف للعقل ويستلزمه
الشرك من انتقالهما فالى ذاتهما بالله سبحانه فاحتياج وجود غيره
صلعم لسببه صلعم من حيث احتياج حصول شبه خليقته عن وجوداته صلعم و
عن مسلوباته صلعم فكان بوجوده صلعم اولا من غيره صلعم كما قال صلعم
اول ما خلق الله نوري الحديث وقال الكبير ما خذ انتزاع غيره صلعم
ثم نزول من تعين الى التعين ما خذ لغيره تدريجا بتدريج في ما خذه مرتبة
ثابت [illegible] تعينا لمرتبة الثبوت [illegible] نزول مع تعلقاته
هم فالتعينات لهما محيطة بما وجودها ماهيتها [illegible] وما خذ التشبه خليقته
فانا ما زال اخذ محمد نبي صدراته من نور الصلعم [illegible] وفي كله من نوره ومن غيره

مستنبط من قوله المذكور صلعم واما الاحاطة فمدلله من قوله سبحانه
فظنا من انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الآية والتزاما من
من قوله الله ورسوله والذين آمنوا الآية ش تفسير الآيتين الكريمتين
مذكور في ذكر كيفية الرسالة والنبوة الخ هم مذكور ش ممن ذكرهم من
تخصيص التعينات علما ش لا وجودا خارجا هم وتقسيم التعينات
وجودا خارجا بش لا تخصيصا علما هم ليس بحق ش اذ تخصيص
التعينات علما لا يقتضي وجودا خارجا غيره وتقسيم التعينات
وجودا خارجا يقتضي بقاء غير محتاج الى موجد وهما باطلان وان
قيل تخصيص التعينات علما مع وجودها الخارج وتقسيم التعينات
وجودا خارجا مع تخصيصها علما فهذا مطلب آخر منهما ولزم بقاء
غير محتاج الى موجد هم لكنه ش اي وجود غيره صلعم هم مأخوذ
على اصل شبه خلقه عن نوره صلعم تضمنا والتزاما والا لزم ما ذكر
في المناقشات وان قيل كيفية الخلق مجهولة نعم لا كنها مجهولة
من حيث الخلق من عدم بغير مادة لا من نوره سبحانه ومن نوره
صلعم ومن قائل بالتخصيص والتقسيم لا يستطيع ان يقول مجهوليتها

ش اذ هما معلوماه بقوله التخصيص والتقسيم م ثم لم التفصيل فهم
الى قيل فيكفي له اعتقاد المجهولية بلا حكم ش التخصيص التقسيم م والله تعالى
اعلم بحقيقته وقال سبحانه لقد جاءكم من الله نور وكتاب مبين ش
هذا تأييد على قوله صلعم انا من نور الله م والاحسن ان المجرد حال
مقدم التخصيص فيه حال في تضمن موجودات وتحرزه من تضمن
معلوماته تخصيصه ويمكن ان يتعلق بما ش ثم اعلم انه لما كان
شيئيته الاول صلعم من خالقه المقدس بالاشياء الثبوتية
معلوماته لان شيئيته صلعم مقدمة عليها من وجوه قيل صلعم على عدم
سابق له في شيئيته حضوريا ولا يمكن وجوده بالخارج فيه باسم
افلم يحتمه ثبوت مقدم لحصول شيئيته خلقيته من خالقه المقتدر
لامتناع حصول معلومات تعالى مقابله موجوداته القديمة فمن
هنا كانت لصفاته صلعم مقامات لا انتهى على حد الاصلي حد معدوم ش
كمشقوقة مرتبة صلعم في نوره وظلمته حتى يبقى من تخيله
عن عائشة رضه كان النبي صلى الله عليه وسلم يرى في الظلمة
كما يرى في النور م ومن خلفه واما ش قال صلعم

الى ارى من خلفى ومن امامى كذا فى المشكوة وفيها روايات كثيرة
هم ومن قريب وبعيد من مكان بين شهود من كرؤية النجاشى حين مات
حتى صلى عليه ورؤية بيت المقدس حين [illegible] لقريش ورؤية الكعبة حين بنى
مسجده ويرى فى الثريا احد عشر نجما فى النهار تخصيص الثريا على صغرها
يفيد اولوية الرؤية غيرها وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله
قد رفع الدنيا فانا انظر اليها والى ما هو كائن فيها الى يوم القيامة كانما
انظر الى كفى هذه رواه الطبرانى وهذه كلها دالة على رؤية العين
لعدم اتصافها بالمفصول ثانيا وورد فى بعض الروايات انى لا انظر
ولا يتصور من الكلام اشارة الى استدلال رؤية العين وكذا قول احمد
بن حنبل وغيره ولا اعانة فى ذلك اى رؤية العين ثم وشائل من
عطف على شهودهم كرؤية الملائكة والمغيبات المشائية وكذا سمعه
وعلمه وقدرته صلعم كاستماع صوت فتح باب السماء وتصلية المصلى
عليه صلعم وعلم المغيبات والتصرف على الاشياء كلها مذكورة
فى اذكار اصحابه صلعم ثم كلها على السعة والتمة خلقها من اى هذه
السعة والتمة خلقها لا فى حين من الاحيان فتاعادتا وفى الاتيان

استدلالات نقلا من الروايات التي ذكرت في الشرح على دلالتها
على الاستمرار بغير مانع خصوص محل قرينة وصريحة فان الحكم منها
كما قيل في رواية في الشفاء من الحكم اذ يؤيد بالاستمرار والتعيين
في مقصود واحد وعقلا من كيفية خلقته صلعم كما لا يخفى على عارف
كمالات خلقته صلعم وان معارض الثابت المادل الا النشا
مثل كما قيل من قوله صلعم اني لا اعلم ما وراء جداري اول
بنفي العلم المستقل وقال في المواهب اني لا اعلم الحديث
ذكره ابن الجوزي في كتب بغير اسناده فانظر ماذا ترى
في خلقته من قدرة صلعم وتمت هنا ان لا يمكن وجود ظلمة مسلوبة
من خالقه المقدس خارجا فيه صلعم الا انا ذهنيا على
اصل ما ذكر وجود وعمق صلعم تابع لوجوده صلعم تضمنا مما
فيه في معرض صلوته فكان اولا من مقابلة للتبع فعدم ظلمة
فيه ايضا على تبعية الروح فهذا وجه عدم ظل ظلمة في عنصره
اللطيف صلعم حق كما في عدم نقل روايات الرواة
كما رواه عبد الله بن المبارك وابن الجوزي عن عبد الله

ابن عباس قال لم يكن لرسول الله صلى الله عليه وسلم
ظل ولم يقم مع شمس الا غلب ضوءه ضوءها ولا مع سراج الا غلب
ضوءه ضوءه الحديث قالوا عدم الظل لغلبة ضوءه على ضوء غيره
انتهى وهذا الاثبات عدم الظل حقيقتاً وقالوا عدم الظل لوجوده
نوره روحا وجسدا انتهى وانه جرم نوري يقتضي ظلا حسبه فلا
نفي عن الظل مطلقا والتحقيق انه لا ظل ظلمة لعنصره اللطيف
حقيقتا صلعم كما قال لم يكن لرسول الله صلى الله عليه وسلم
ظل ولم يقم مع شمس الخ ولا مع سراج الخ مقصد آخر هم وذلك
عدم الظل حجة على نوره اول العنصر في ثانوية من حيث منشأ شبهه
من ثابتا الروح وسلوبه وفي اوليته من حيث مقابله تجسمه
وان قبل حصول شبه وجود المسلوبا خارجا في الاول صلعم
من ثبوت متقدم مبني عليه من وجوده صلعم فلزمت منافات
في السبقة وعدمها فثبت ثانويته باوليته من حيث حصول
شبهه من ثبوت متقدم آخر من اول خالق في عدمه صلعم
ش وهذا لا يجوز ان هم او من غيره صلعم على سلم الخالق

الاول مع غيره فثبت المنافاة والاجتماع المذكوران فوقع دور بينهما
من اي الاول مع غيره في اولية حصول شئ خلق بعضهما من بعض وبطلان
اولية فما يوجد فيه صلعم من مسلوبات الكمال التي لها وجود خارجي هي المتشابهات
لما قيل فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و
ابتغاء تاويله وما يعلم تاويله الا الله والراسخون في العلم يقولون امنا به
كل من عند ربنا وما يذكر الا اولوا الالباب ٥ وفي غيره صلعم جاز وجود خارج
المسلوبات بحصول شبهه من ثبوت متقدم مبني عليه من وجوده صلعم ولولا
من لم يوجد او وجد انه صلعم فيه فالاصل على ما اشار الله تعالى من عصمته
في الانبياء وحفظه في الاولياء وصونه في المؤمنين غيرهما فقط فانظر
ماذا ترى في امتناع نظيره صلعم في وجوداته ومسلوباته صلعم اللهم صل و
سلم على محمد النبي نورك وعلى آله كما تحبه وترضاه وتشفعه فينا وترحمنا به

ذكر كيفية تفسير آية يوم يقوم الروح والملائكة صفا
لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا اثبات
شفاعة اختياري حضرت رحمة للعالمين صلعم وتفسير يومئذ
لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن ورضي له قولا ٥

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله وصحابته
اتباعه اجمعین قوله سبحانه یوم یقوم الروح والملائکة صفا لا یتکلمون
الا من اذن له الرحمن وقال صوابا ترجمه روزیکه استاده خواهند شد
روح انسانی و ملائکه صف زده کلام شفاعه نکنند مگر آنکه اذن کلام شفاعه
فرموده باشد او را رحمن و آنکه گفت سخن صواب شفاعه را باید دانست
یوم یقوم الروح والملائکة صفا ظرف مقدم لا یتکلمون است بعضی از آن
نفی شفاعت بنا بر حال ظاهر است پس این جمله مستثنیٰ از جمله اول
است و لا یتکلمون نفی شفاعت مطلق نتواند شد بنا بر ضمیر جمع که راجع
از روح و ملائکه همه ملک مراد است چنانچه ظاهر است که سخن در شفاعت
انبیا علیهم واقع نشده و حال آنکه خود محل بحث باشد این نفی
اثبات شفاعت در مقابله دعوی شفاعت ملائکه است بل محق ما است
علیهم و خیریت مراد قبل یا آنکه [illegible] کلام [illegible] باشد [illegible]
علیهم [illegible] شده است [illegible] ای سخن شفاعت [illegible]
علیهم [illegible] شفاعت [illegible] نتواند شد [illegible]

سبحانه لا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق
وهم يعلمون هم بدانكه جمله وقال صوابا عطف بر جمله شرطيه است
س يعني يتكلم من اذن له الرحمن هم به تقدير جزا اين ش يعني يتكلم
هم ولفظ متضمن شرط ش يعني من هم بقرينه كلام سابق ش
يعني يتكلم من اذن له الرحمن هم وتقدير جزا بسبب بقا شرط
بلفظ متضمن شرط مفيد تكثير يعني من هم وتنشر وله س
يعني قال صوابا چنانكه فرموده سبحانه والذي جاء بالصدق وصدق به
الآيه بتقدير الذي اي الذي صدق به بعد حذف عطف صله با
ترجمه فاعل لازم ايجال كه فرموده سبحانه ان تقول نفس يا حسرتى
على ما فرطت في جنب الله وان كنت من الساخرين او تقول
لو ان الله هداني لكنت من المتقين الايه بتقدير نفس ... تقول
نفس غير التي قالت ... بعد حذف ... فاعل احد از بهر آنكه
كلام متعلم واقع است ... فاعل احد از هم قبيل است
وتقدير ... قبيل است كه مقتضى قول ... خاص ... بنسبت نفس است
... مقوله واگر تقدير مقوله شود ترا ... مفعول خلاف فصاحت

و الله تعالی اعلم بالصواب و فرمود سبحانه فمنهم شقی و سعید الآیة
به تقدیر منهم ای منهم سعید بعدم صحت عطف بر شقی بنا بر احتمال حذف
و چنانکه گویی الکرم من اکرمنی و اهانی به تقدیر من اهانی از همین قبیل
است و لا است حجت تقدیر بعدم صحت عطف و دیده هم بعد
به جمله شرطیه سابق من شق یعنی من اذن له الرحمن هم پس تقدیر
نظم چنین باشد الا یتکلم من اذن له الرحمن و یتکلم من قال صوابا به تکلم
قوتیه بعدم صحت عطف به جمله شرطیه شق یعنی من اذن له الرحمن هم
این است که من اذن له الرحمن شایسته بحق است و قائل صواب نیز
هم شایسته بحق است هم با اتحاد مستوی احوال عطف اظهر است
و اگر قول صواب مغایر شهادت بحق است زیادت قول صواب
بر شهادت بحق موقوف علیه شفاعت و اذن شفاعت شرط بی فایده است
چه قائل صواب بغیر شهادت بحق شفیع و مشفوع له نتواند شد و
اذن شفاعت بشاید بحق خود کافی است و زنهار حمل باشد با حیثیات
و قول صواب بسیار ناشاید به تقدیر است عطف به جمله شق ای یتکلم
من اذن له الرحمن هم و یتکلم یعنی یتکلم هم من شق

بلفظ من هم ونقایص جزاء بسبب تشبیهش بتقابیه شرط بلفظ من متضمن
شرط مفیده تکثیر مشروط به یعنی قال صوابا هم مذکورست در صدر
متن چنانکه اکنون در شرح گفته شد هم واگر واو حالیه گرفته شود
مفید معنی مخصوص اذن بمقابل قول صواب تواند شد و درین صورت
عطف است نه احوال ولکن صحت نفیش لا یتکلمون هم بعدم ثبوت
متقدم نتواند شد ونیز اگر یتکلمون تقدیر کرده شود پس در جمله منفی
هم ومن مفعول له نبودن لام بر مفعول له پس درینجا هم خلاف اصلست
و حذف مضاف مع لام ای لشفاعة من پس اذن هم تعلیل
بی دلالت دلیل ضرورت است و زیادت بی فایده قول صوابا
واحوال اذن پس با مقتضیش بقول صواب هم [illegible] ان سرشته
که مذکور شد هم واگر تکلم تقدیر کرده شود با [illegible] نیز پس
[illegible] تکلم هم [illegible] شفیع مانع [illegible] من [illegible] مشفوع له
است پس چه تواند شد که آن شفیع باشد [illegible] مشفوع له
[illegible] قول صوابا [illegible] تواند [illegible] شرط مشفوع له من اذن الله
پس چه مشفوع [illegible] است [illegible] قول صوابا

هم و فاعلی دیگر معلوم نه و سخن در لام من به مفعول له هم و همه
شن منضاف ای لشفاعته من اذن له هم و شهادت من بفایده
قول صواب هم و احتمال من اذن هم همچنان من که بالا مذکور شد
هم و نیز بدانکه صواب در مرتبه ابتدا من مجوز جواز هم است که خالقش
خاطی است و شهادت بحق در مرتبه وجوب من مانع جواز هم
که خالقش عاصی پس صواب بمعنی شهادت بحق نتواند شد و نیز
بتقدیر تکلم اخراج بعض ملائکه از قول صواب مراد شهادت بحق
که باشارت خلاف شرط است باطل مگر اخراج روح انسان
از نیجا است که از روح روح انسان مراد است و از صواب کلام شفاعه
و منصب بقول یارب امتی امتی حضرت رحمة للعالمین صلعم و
شفاعتش صلعم نیز معطف بر جمله بالاختیار من نه باذن هم و
ثبوت شفاعت هم من نفی لا یتکلمون را از فصاحت و بلاغت این کریمه است
که جواب مدعیان من ای آنکه اعتقاد کند شفاعت را از غیر شاهد بحق
و آنکه اعتقاد کند شفاعت را از شاهد بحق بی شفاعت حضرت نبی الرحمة
صلعم هم ازان بدیهیست که نفی کلام شفاعت از غیر شاهد بحق است

بنا بر تخصیص اذن بشأنه بتحقق و ثبوت کلام شفاعت بشأنه بحق المقصد
شفاعت اختیاری حضرت نبی الرحمة صلعم است بنا بر اقتضا
نفی مر ثبوت متقدم را و از ذکر چمن اشارتست بجملهٔ بشیر و بواسطه
یا بواسطهٔ تضمنی بر مستحقان آمرزش تمّ المرام بالسلام و گفته شد
که روح ملکی عظیم الجثه است و نیز جبرئیل علیه السلام و نیز منطقی بجبرائیل از آن
این اختلاف در وصف هم و همچنین اختلاف سلف با فارق لیل
و الله سبحانه یعلم الحق بالصواب و هو الغفور الرحیم باید دانست که آیه
لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا با کریمهٔ
یوم یقوم الروح و الملائکة صفا لا یتکلمون الخ متوافق المعنی
متوافق الوارد است نسبت تخصیص که آیه لا تنفع الشفاعة
الخ باید دانست که صدر رضی بمعنی متعمل است در اینجا بالام آمده
پس مقتضی تخصیص قائل قول است و قائل مقبول رضا ای
شفاعت با عتقاد اهل سنت و جماعت عام است و قائل
مقبول رضا را نفی شفاعت باقتضای محل خاص است و نیز
متقدم را یعنی نفی و تعمیم مقبول العموم قول هم تا آن

قال حسبنا و آنچه رضی له قولا ظاهر است که استغفار برای مؤمن
از رضا بالاستغفار است و نیز باید دانست که درین همه اگر واو حالیه
گرفته شود پس شفاعت مخصوص باذن بقابل قول رضا تواند شد و اگر عاطفه
منعطف است بر اذن با آنکه صحت نفی مثل لا تنفع الشفاعة هم بعدم
ثبوت مقید هم تواند شد و نیز باید دانست در صورت تقدیر نظم
به لا تنفع الشفاعة احدا الا تنفع لمن اذن له الرحمن و هو رضی له قولا
مخصوص [illegible] است لمن اذن له الرحمن است لا کن عموم فاعل
از فاعل مقوله رضا [illegible] آنکه در استثنا در طرف غیر قائل مقوله
رضا [illegible] مستثنی منه اعنی که غیر قائل مقوله رضا
[illegible] تواند شد هم است تخصیص العموم و دلیل
بخصوص قائل مقوله رضا یافته نمیشود و تخصیص الخصوص و مقوله
رضا [illegible] است آنجا است که فاسق بفعل خلاف رضا
[illegible] شده نه فاسق بقول خلاف رضا مثل درین
[illegible] قول معتزله که باستدلال این آیه گفتند که فاسق
[illegible] هم در صورت تقدیر نظم به لا تنفع الشفاعة

من احد الا لشفیع ممن اذن له الرحمن و هو رضی له قولا به خصوص
فاعل ای من اذن له الرحمن است لاکن عموم مفعول است از دلالت
مقوله رضا غیر آن که در استثنا در طرف غیر قائل مقوله رضا
معارض ثابت شده یعنی که غیر قائل مقوله رضا ای غیر رضا
بحق مشفوع له نتوانند شد هم است تغلیب العموم در دلیلی بر خصوص
یافته نمی شود تکلیف التخصیص و عموم مقوله رضا هم بعموم قول از اینجا است
که مومن فاسق بقول خلاف رضا تشفیع نتوانند شد اگر چه بمغفرت
خود و نه فاسق بقول خلاف رضا و در صورت تمهید نظم
لا تنفع الشفاعة من احد لاحد الا تنفع من احد لاحد اذن له الرحمن
و هو رضی له قولا به خصوص فاعل و مفعول است لاکن صحة نفی
لا تنفع الشفاعة هم بعدم ثبوت معتقدهم نتوانند شد
شود متوافق معنی که یومئذ یوم القوم المنزع چنانکه ذکر کرده شد
در باید دانست که مستند عام است و لکن مراد و مقید است بمخصص
المحل است و مفعول ثانی ای مشفوع محذوف است
... مخصص المحل است

پوشند و قوسع مفعول ثانی نظر کرده شود شفاعة عامة الزمان و
عامة المشفوع است هم والله تعالی اعلم بالصواب اللهم صل وسلم علی محمد
نبی الرحمة وعلی حبایبه کما تحب وترضاه وشفعه فینا وترحمنا به

ذکر لطیفه بتفسیر کریمه اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم
من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم
لتؤمنن به ولتنصرنه الی آخر الآیة فاولئک هم الفاسقون
باثبات عظمت وفضل حضرت نبی الانبیاء بر غیرش علیه و
علیهم الصلوة والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه واتباعه
اجمعین اما بعد بیان عظمت سرور انبیا حبیب خدا مظهر کبریا
بدانکه یاد دهانید الله تعالی حبیب خود را تشریفا بالخطاب غیرش را
تنبیها بالمراد عظمت بر غیرش باوصاف کمالش بنا بر مظهریت
تامش بسبب تکمیل معرفة الله تعالی بمعرفت ذاتش صلعم و مظاهر کبریا و نشر
مش ای آن عظمت را هم در عالم شهود چنانکه ظاهر گردش در وقت

میثاق قال الله تعالی اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب
وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال
ءأقررتم واخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم
من الشاهدین فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون باید دانست
اخذ مؤکد باصل لغت ممنوع الجواز است ش یعنی ماخذ باید
نباشد هم میثاق مصدر میمی بمعنی استوار شدن است پس مخصوص شد با
بذکر مضاف الیه ش فاعل یا مفعول که مقتضای مصدر است هم
پس بدلالت عرض ای اخذ هم بمعنی استوار شدن عهد است این
اخذ میثاق خاص از انبیاء غیر رسول عربی است ش عنوان که از
استثنائیه و معنی جاءکم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و اتصیح است
هم ندا از غیر شان جدا التی و غیر شان نیست ندا از صرفه اطعم احتیاج
ظاهر است ندا از وجه خصاصه ولا تعدکما فی قوله تعالی الا انهم
انهم یحذف ندا از ... ندا از وجه
خصوصیت خطاب باللطف کما فی قوله تعالی یا ایها النبی
الناس الا مخصوص الخطاب باللطف حضرت حبیب الرحمن است صلعم

وتخصیص الخطاب بالمعاتبة غیر حضرتش صلعم است بدلالة ضمیر
جمع مخاطبینش فی طلقتم هم ولئن اشرکت لیحبطن عملک مخصوص
الخطاب باللطف حضرت حبیب الرحمن است صلعم بدلالة تخصیص
صلعم وبخصوص المعاتبة غیرش صلعم بدلالة امکان شرک نه بخطاب
فرضا وتقدیرا مخالف عظمتش صلعم ونیز تحقق شرط وجزایش
بدلالة از ماضی ای اشرکت ومضارع بالام تاکید ونون ثقیله
هم مانع فرض وتقدیرش چه فرض وتقدیر در غیر محقق تواند شد
نه در محقق هم بخلاف ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلک
نجزیه جهنم ش که مانع فرض وتقدیر نیست هم چه این کلام است
مقابله آنانکه ملائکه را اله گفتند نه آنکه خطاب است بملائکه پس فرض و
تقدیر را گنجایش هست در معاتبه وصیغه غیر محقق وانبیا رکتبا
اصالتا بالذات باشد یا اصالتا بالعرض به تبع دون الاحتیاج
وانبیا حکمت که اصالتا بالذات هست وبس ش بدانکه ایتا
کتاب بانبیا را اصالتا بالذات چنانست که تورات بحضرت موسی
عم واصالتا بالعرض به تبع دون الاحتیاج چنانست که

توراة بحضرت عزیر و غیره علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام و آتیناه حکمه
اصالتا بالذات است و این اصالتا بالعرض بغیر انبیا تبع مع الاحتیاج است
هم از خصوصیات انبیا است پس بغیر ایشان که عرضا تبع مع الاحتیاج
بی دلالتی منسوب نتواند شد پس ایتای کتاب حکمت هم چنانکه در کریمه
وان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم الآیه دلالت بقرینه
محل بر غیر انبیا است و در کریمه الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما
یعرفون ابنائهم وان فریقا منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون الآیه دلالت
از نظم بر غیر انبیا است و این میثاق غیر است از میثاق ربوبیت و
عبودیت که ظهورش پیش از وجود عالم شهود محل تکلیفات در عالم
برزخ شد پس ایمان بربوبیت و عبودیت بجالت یا سکن استعدادی
عالم برزخ است معتبر نباشد هم و این خاص است با نبیاء غیر
رسول جاتی از میثاق ربوبیت و عبودیت عام است با نبیاء و غیرهم
علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام پس خصوص را نخواهد و نسبت سبقی
قسم جدا فقد میثاق و دلالت لفظ و هم از قرینه نظم بر معنی قسم نیکند
و ندیدن بر وقوع بتقدیر ما و مصدر جواب قسم جیم و در جواب قسم الام لتؤمنن

کافی بود پس بر لتنصرنه زاید خلاف فصاحت بی بلاغت
است و مفعول لفظ حیث جمیع مباید نحو ذکلم لاحق و چون بنا و مسند
مشیر نحو باسم مسند است استفهام لاحق از بهر حیث لنبین جمع
اسم صفت عام است و الف و لام عهد ذهنی دران باقتضای سیاق
معنوی فاعل مضاف الیه مصدر است و تواند شد که ازین عهد
مراد انبیا اولو العزم باشند بدلالة ایتاء کتاب و حکمة اصالتا
بالذات نه دیگران که تبع ایشان باشند باصالت و لام تاکید
قسم جوزیست از فعل اتیت فصاحة و بلاغة برای تحکیم
تخصیص مفعول مقدم از فعل و ما موصوله مع متعلقات لاحق
مفعول مصدر ش ای میثاق هم متنازع و لتبین ما موصوله
احد المفعولین مقدم از فعل اتیت است و ضمیر واحد متکلم فاعل
مشیر مرتبه اعتبار تجرد ذات بحت است که منشأ تعین وجود
باوجود حضرت محمد است صلعم و کم خطاب لنبو لنبیین که منشأ
تعین وجود شان صفات است پس حقیقة این معامله
عارفان حقایق میدانند هم مفعول دیگر اتیت است

صیغه ماضی بجای مضارع هم برمراد تحقیق وقوع فعل بزبان
مستقبل است ورنه مستقیم المعنی نتواند شد و این فعل از فاعل واحد
در مقابله مفاعیل مخالف الاوقات دیگر دیگر است و از من مستفاد است
مر یا مرجو و لاحد المفعولین با انتساب حکمه و این جمله بما اتیکم مستغنی شرط
معنا اما یا از مقاضی خبر است مستقیم المعنی است بعد قرینه سابقه هم یا اگر
بالتوبن بر و للتنبیه پس محذوف است ش ان خبر اهم مع
اختصار کلام و مبالغه بعث هم بر تصحیح التبلیغ و تکمله
و تعمیم ش بوجود دلالت بر حذف مقام اینجا شرط و قرینه ذکر
کرد از آداب فصاحت است هم بین میثاقیه بقوله لتؤمنن به ش
مصدر ش ای میثاق هم معطوف تابعیته ان در تحت فعل لاحق
ش ای اتیت هم و ثم برای تعقیب بالمهلت صفت تعطف است
مستحکما و جیاء ش ای ماضی بجای مضارع هم برمراد تحقیق وقوع
فعل بزبان مستقبل است ورنه عدم استقامت معنی خود و ظاهر است
و ضمیر مستقبل جمع مخاطب مفعول و رسول منوین معرفه فاعل
معروف فی المیثاق ش فی وجه الجنسیه هم موصوف بصفه

[illegible] اشتمال [illegible] بر شرع [illegible] جناب [illegible]
منسوخ است بعد از [illegible] اسلام پس بنابر این استثنا [illegible] است از
اشتمال [illegible] شرش [illegible] تخصیص هم [illegible] تفصیل فیه [illegible]
[illegible] بخصوص المحمدیة متحقق نشود
[illegible] المعنی است تخصیص بالمحمدیة
[illegible] فی المیثاق [illegible] المحمدیة هم [illegible] آنکه انبیا در وقت
میثاق [illegible] کما قال سبحانه فاشهدوا
[illegible] آنحضرت [illegible] باشند در وقت میثاق
[illegible] سبحانه [illegible] فاشهدوا الایة دیگر
[illegible] باشد [illegible] انبیا [illegible] باشد ختم انبیا
[illegible] حق تعالی [illegible] ولکن رسول الله و خاتم النبیین
[illegible] حضرت صلعم [illegible] انا [illegible] آدم
[illegible] لازم گردد
[illegible] من بعد [illegible] این استثنا مقتضی
میثاق خاص از انبیا غیر رسول جامع است که در متن سابق مذکور شدهم

و این سریست که در ضمیر مستتر متصل آتیکم مذکور شد سخن در تو
فاعل جاء مظهر مرتبه اعتبار تعیین ذات بحت است که فاعل آیت
است و مفاعیلش که همان مفاعیل آتیت است مظهر مراتب تعینات
صفات هم و تحقق وقوع فعل ما احد از فاعل ما احد به مفاعیل حیثیات
که همین فعل و فاعل و مقابل بر مفعول است تنبیه بدانکه از جاء
اگر مراد شود جاء احدکم دلالت از نظم بر آن نیست و بر تقدیر مراد است
که بعثت آن رسول در وقت حیات احدی از انبیا بود پس آن که اقتضا
دارد لیته نظر و تعقیب بالمهلت و ضمیر جمع لتؤمنن و لتنصرن است
پس مجاری بایست نه ثم جاء و لتؤمنن و لتنصرن بضمیر واحد
نه جمع یا آنست که بعثت واقع شد بر احدی از اهل برزخ بمهلت
پس آن که امانند و تعدد به جمیع اهل برزخ و در ایمان و نصرت
از ایشان چیزی است سخن چه وقوع بعثت بر واحدی از اهل برزخ
و ایمان و نصرت از وجمیعی از آن مراد است هم و این اخبار بشارت
از کتب الله تعالی برسل الله تعالی نسبت در پیش آینده چرا است
تا آنکه از کریمه کان مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد الآیه

بنا بر مذهب و انتم بنبوتش مسلم نشد زیرا که مراد از تم جابرکم ما
صلعم پس اگر چنین حال بشد الی وقت حیات یا بنزع حیات اگر
ذکر شد هم چنین اتباع نشد باطل شد خبر محقق الوقوع چنانچه اگر
مراد شود نقل دیگر کرد از فاعل واحد بمفعول از مفاعیل مخالف
الا ان پس آنکه بعد فنا فاعل بوجود دیگر شد است لزوم تناسخ
خلاف تحقیق و اعتقاد اهل سنت و جماعت و اگر بقای فاعل است
فعل دیگر باطل و آنکه باعتبار وجود در زمان متوسط خاتم الانبیا
نباشد و باعتبار وجود در زمان آخر خاتم الانبیا باشد پس اتباع شد
مرد و اعتبار در شخص واحد پس تا آن ایمان آورده شود که خاتم الانبیا
نیست و هم ایمان آورده شود که خاتم الانبیا است فحینئذ الا یا
و دیگر احتمالات مشوش خاطر و دین چنانچه از فاعل واحد بمفاعیل
راجع شود بهمان و احتمال سابق و اگر مراد شود ازین چنانچه بعض
بعض مناسب نظم جنان بود جابر بعضکم بعد بعض مصدق لما
معکم لتؤمنن به نتصرنه بصیغه واحد نه جمع و بعد بعض مفعول
و مفعول بضرورت محذوف خواهد شد و این معنی جابر کم

و این در وقت حیات پیغمبر سابق باشد یا بعد حیات و در شأن
اولو العزم آن نسخ معطل اولو العزم مخالف عظمتش و عظمت ملتش واقع
شود یا تبع بالاصالت و از اینجاست که بعث اولو العزم بعد
زمان فترت است باید دانست که این تحقیق فارغ از انبیاء سابق
نتواند شد چه فراغ در فاصل و منفصل تواند شد چنانکه بعث هر پیغمبر
فارغ از پیغمبر سابق است پس ما حوج بصراحت نظم یعنی توقع
مثل واحد از فاصل واحد بمفاعیل کند و این لازم عالم برزخ است
والکه این میثاق از هر واحد در وقت نبوت عالم شهود است شامل
احتمالات سابق است لتؤمنن به و لتنصرنه مضارع موکد و محقق
بلام تاکید و نون ثقیله مستمر را و اخبار مشیر بمعنی امر است و اقتضا
استفهام نیز بسوی مشیر امر است و الاستفهام معارض شود
خبر محقق را نفعی سود بامر بنا بر بودن عالم تکلیف ازلا و برزخا
پس ایمان انبیاء عم بکمالات آنحضرت صلعم در حالات شهود شان
علیا بوجوده صلعم بنا بر میثاق است که مفید تکمیل معرفة الله
تعالی بمعرفت ذات و صفات آنحضرت صلعم است عروجا کلی

الحقیقة المحمدیة ونزد لابد ذات تعین شود و در عالم برزخ پس ایمان
ایمان و نصرت از عالم برزخ عالم شهود حاصل شد بنابر محل است
که نفس تحقیق بعض درجات تا حضرت ایشان است این فائده بلا نصه
استمرار از مضارع است و این ایمان و نصرت باصالت است
نه باحتیاج ترجیح نمیشود و اصالت باحتیاج و تغیر است از ایمان
بربوبیت و شکل بعبودیت که تعیین موقوف عالم شهود است چنانکه
خود از لتؤمنن به ولتنصرنه دانسته باید و ضمیر متصل مفعول حق
ای ور لتؤمنن به ولتنصرنه هم راجع برسول است نه بما موصوله
در حقیقت مصدق حق ای میثاق هم تا فعل ای آیت
هم چنین تا بوصول مرتبه نبوت اثبات کتاب و حکمة بمجرد
ایتا در حقیقت است نه تدریجا ورنه لازم منقصت در مرتبه نبوت
است پس لتؤمنن به ولتنصرنه جزا بمحقق الوقوع از شرط
محقق الوقوع ثم جاءکم است و اگر راجع شود بما موصوله تحصیل حاصل
باثبات تذکره است و جمله ثم جاءکم مهمل التعلق و اگر شامل
ایضا
باشد بما موصوله بنا بر تعقیب پس ضمیر جمع می بایست کما قال

و العلم اذا اقررتم و اخذتم تسمیه امر است بنا بر آنکه ... و از ذلک اشارت
است بعمل بکتاب و حکمت و ایمان بنصرت مذکور و اقررنا بحذف مفعول
قد ساخته بنا بر دلالت تعظیم بر آن باید دانست که از صراحت تعظیم این کریمه
نظر و جدت فضل محبتیه و تحقیق و توضیح آن فاعلم ان سببیت تعیین
و سببیت این محبتیه برای لتؤمنن به و لتنصرنه و تقاضا و فاعلات آن
مفعولش واضح است که محبت رسول با انبیا اهل برزخ و اقتضا شده
ذات رسول مرتبه علیا خاتم الانبیاء و نبی الانبیاء است سما انکه
سید عالم محمد رسول الله تعالی است صلی الله تعالی علیه و سلم
کما قال سبحانه ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم
النبیین الآیة فتوبا و رتبة و قال صلی الله تعالی علیه و سلم فضلت
الانبیاء بست الی ان قال ختم بی النبیون رواه مسلم فی کتاب
المساجد و تعلق اهل عالم برزخ با اهل عالم شهود است و اقبال
اوصاف ذاتیه و فعلیه در عالم برزخ و انتفاع و انتفاع اهل
عالم برزخ و اهل عالم شهود از یکدیگر و این محبتیه رسول الله
تعالی صلعم با انبیا اهل برزخ و ایمان و عمل ایشان بدین تحقیق مصیر

از تبیین آن و استقصار و استیفا بتا بر تحصیل بعضی درجات
فاضله ایشان است که متعلق بوجود مسعود حضرت نبی امی شده است
و تشریف ایشان بتشریف آن پس مخصوص الوجه است بانچه مذکور شد
بجمعیت تکلیف ملة متبع بالاحتیاج و ازینجا است که حضرت سید الانبیاء
صلعم نبی الانبیاء و ممنوع النظیر است بختم نبوت و علو مرتبت الصلوة
والسلام علی محمد افضل الرسل الصلوة والسلام علی محمد خاتم الانبیاء
الصلوة والسلام علی محمد لم یخلق مثله الصلوة والسلام علی محمد
لن یخلق مثله اللهم صل وسلم علی محمد النبی بعدد کل علی انواره عظمت
کل تجمید ترشاد و شفقه فینا و ترحمنا به باید دانست انبیاء علی نبینا و علیهم
الصلوة والسلام بوجود نبوت در عالم برزخ زنده و متصرف اند مثل شهدا
اند تعالی احیاء چنانکه این عقیده مجمع علیه اهل سنت و جماعت است قال الله
سبحانه ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون
ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
و معنی حیات شهدا من فضله الابرار تفسیر این دو کریمه در ذکر حقیقة
الرسالة والنبوت است و قال صلعم الانبیاء احیاء فی قبورهم

یصلون الحدیث چنانکه این صلوة در عالم برزخ است آن
ایمان و نصرت نیز فمن تولی بعد ذلک الخ این جمله شرطیه جزای
شرط محذوف است اذا کان الامر کذا ای المیثاق الذی تعلق بتحقیقه
رسول مصدق لما معهم وایمانهم ونصرتهم به و آن من بانبیا حضرت
خاتم الانبیا مراد اند بنا بر تحقق تولی و عموم من بی تخصیص ش
ای نفرموده سبحانه فمن تولی منهم من انبیاء بنا بر عصمت ایشان تحقق
ایمان و نصرت از ایشان هم بدلالة نظم ش چنانکه بر سالکان طریق
تصوف اعجاز نصرت حضرت خاتم الانبیاء و دیگر انبیاء علی نبینا
وعلیهم الصلوة والسلام از عالم برزخ عیان است شعر آفتاب آمد دلیل آفتاب
گر دلیلت باید از وی رو متاب هم و ماضی مراد تحقق وقوع فعلست
و مشار الیه ذلک اخذ میثاق است بنا بر تعلق جزا بشرط اذا کان
الامر کذا چنانکه مذکور شده [illegible] یا تعلق [illegible] معنی است
[illegible] هم که در جزا
[illegible] است مراد [illegible] من ضمیر جمع ش ای هم هم
موکد است بر فسق [illegible] باید دانست که جمله فاخذ الی قوله

بر الشاهدین متضمن مقدمهٔ اثبات تعظیم و تفضیل حضرت سیدالمرسلین
و افضل مخلوقات است و مبنی ترتب امر باشارت مقدمه چنانکه
قوله تعالی ان الله و ملائکته یصلون علی النبی الآیه مقدمهٔ اثبات تعظیم
و تصلیه است و مبنی ترتب امرش ای یا ایها الذین امنوا صلوا
علیه و سلموا تسلیما هم و جمله قوله تعالی الی قوله هم الفاسقون متضمن امر
بالاشارت موافق مقدمه مثبتهٔ المراد و حکم معترض است و درین
کریمه اعجاب نیز چنین که حال و مآل معترضان نیست با آنکه از معترضان
بسیار باشند باشارت تحقق قوله از ماضی و اشارت جمعیه اولئک
هم الفاسقون بطرف کثرت از جنسیه من مثبتا نیز بسبب دلالت
بر معنی قلت و کثرت میان قوله و اولئک نه مشابه لیس پیش
اولئک هم مستدرم و تعارض میان شرط و جزا بوجه شد و
کثرت موجود و بعض شان اهل العقاب است و بعض ناجیان که
و بعض شان جائز العفو است و بعض ناجیان که بدلالة فاسقون
چه فسق شامل است کفر و کبیره و صغیره و مکروه را بخلاف کفر که
کفر شامل نیست کبیره و صغیره و مکروه را هم و قوله شد که

کفر باشد پس واجب العقاب است وبعض قائل کبیره یا صغیره
یا مکروه پس جائز العفو است مگر اخواهد سبحانه عفو کریم از بیجا
کہ تعظیم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم با بیان جمیع وجوه وکمالات حضرت
صلعم ونفس تحبیب جمیع وجوه ومرادات حضرت صلعم است تعالی بیان
بجا آوردن فسق است بر تفاوت سویات تحسین مراد وحقوق حضرت
صلعم کوشیده باشد خاصی چنانکه باید مستغفر باشد ترکیب نحوی
لما آتیکم الحکم متضمن شرط معنا اجزاء معنا محذوف ای لتعملن
وغیره معطوف علیه ثم جاء الخ متضمن شرط معنا با جزاء است
مذکوره ای لتؤمنن به الخ معطوف بتبع او ونه علیه با معطوف او مفعول له
مقصد با فاعل و مفعول اقتصال اقررتم واخذتم با فاعل و
مفعول شرط - قال اقررتم الخ استفهام - قالوا اقررنا جواب
استفهام - استفهام با جواب متضمن شرط معنا ای اذا کان الامر کذا
- قال فاشهدوا الخ متضمن جزا است جمله شرطیه جزائیه شد نظرا
اذا خذتم شرط با جزاء مفعول اذکر محذوف جمله فعلیه نظرا متعلقا
خود متضمن شرط معنا اذا کان الامر کذا فمن تولی بعد ذلک الخ جمله

بنا بر شرط این جملهٔ فعلیه اذکر باین تقریر بوده هست که با ثبات وایراد
وجواب ایراد هست در اختلاف مفسرین اگر نظر قرآنی کرده توانی رسید مراد بدر دانند
ان شاء الله تعالی باید دانست اختلاف مفسرین انشاء الله قطعیة از سر جانب ساخته
توسیع اختلاف تا آنکه خلاف عقائد محققهٔ اهل سنت وجماعت نباشد بود واما
ولیکن اختلافی که بدلائل اصحه باشد او داخری باجابت است تصحیح اختلافات
تفسیر کبیر ایست وانسته تو موافق مراد درست شد ومن العلماء من التزم
فی هذه الآیة اضمارا آخر وازاح نفسه عن تلک التکلفات التی حکینا عن
النحویین فقال تقدیر الآیة واذ اخذ الله میثاق النبیین لتبلغن الناس ما آتیتکم
من کتاب وحکمة قال الا انه حذف لتبلغن لدلالة الکلام علیه لان لام القسم
انما تقع علی الفعل فلما دلت هذه اللام علی هذا الفعل لاجرم حذفه اختصارا
ثم قال تعالی بعده ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم وهو محمد صلی الله علیه
وسلم لتؤمنن به ولتنصرنه وعلی هذا التقدیر یستقیم النظم ولا یحتاج الی تکلف
تلک التعسفات واذا کان لابد من التزام الاضمار فهذا الاضمار الذی به ینتظم الکلام
نظما بینا جلیا اولی من تلک التکلفات انتهی اللهم صل وسلم علی محمد
النبی نورک وعلی انواره کما تحبه وترضاه وتشفعه فینا وترحمنا به

ذكر كيفية تفسير الكريمة ألم تر إلى ربك كيف مد الظل ولو شاء لجعله ساكنا ثم جعلنا الشمس عليه دليلا ثم قبضناه إلينا قبضا يسيرا

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله وأصحابه أتباعه أجمعين
قال سبحانه ألم تر إلى ربك كيف مد الظل ولو شاء لجعله ساكنا ثم جعلنا
الشمس عليه دليلا ثم قبضناه إلينا قبضا يسيرا اعلم أن الاستفهام
للتثبيت والرؤية من قبيل إلى الرب بمفعوليها بصلة إلى كيف
مد الظل فإلى تشير إلى معرفة نظرية الرب بالدلالة وكيف لبيان الدليل الذي
هو الدلالة والألف واللام في الظل للعهد وإن كانت للاستغراق على
الجنس فيكون المضاف إليه موجود الظل متوسعا بحذفه وحينئذ الشمس
مع ظلها مشتملة في كلام العهد فكأنها ودلالتها على الله أشمل في الظل
يقتضي ذا الظل موجود فيدل على ذاته وصفاته بظله فالظل حادث
بقدرته تعالى زائدة على صفاته الزائدة على الذات قائما حقيقيا
به ولو شاء لجعله ساكنا إذ لكون من المعهود الذهني ليشير إلى أنه

تحيرا ساكنا ثابتا غير متغير او هو حجاب بين القديم والحادث المخلوق ش
كما في ذكر كيفية مرتبة الحجاب بين القديم والحادث المخلوق هـ ويشير
على ان الله جعل اختيارا بين ش لا بما اضطرارا بانت هـ والظل
فلذا قال ثم جعلنا الشمس عليه دليلا اعلم ان تعلق الدليل بالمدلول من جهة الدلالة
التي تدرك بينهما والا لا تحصل فالجملة في مقصود تشبيه وجه تشبيه قيام الظل
بذي ظل حقيقي ش لا مجازيا هـ وامتداده به ودلالته اليه في
حالة نظر ش لا في حالة بدايته هـ ولا يوافق التشبيه في وجه
غير المذكور فوجه التشبيه علاقة بين مشبه ومشبه به وجه الدلالة وصلة
على تدل على ان جهة التشبيه اقرب التشبيهات ويمكن ان يكون المراد
بالشمس وجود محمد صلى الله تعالى عليه وسلم اذ هو تحت مرتبة الحجاب
ظلها فيدل عليها والى اصلها في الغاية والاستعارة بالشمس
متوسطة لمقاصد التشبيه التي يعلمها الله تعالى بصوابها ثم تعقيب
بالمهلة على كيفية الظل فقبضناه بعد مدة لما اشار تحقق الوقوع
ش بالماضي للتحقيق والا الاستقبال معنى النظم هـ في مستقبل مستقبل الى زمان
بيان للمد وقبضه الى نفسه سبحانه يشير الى ان الظل متضمن لقيام

حقیقیة کما ذکر من حیث حادث بقدرته تعالی زیادة علی الصفات
الزائدة علی الذات قیاما حقیقیا وهو الحجاب ثم ضمیر المتکلم مع
الغیر یشیر الی ان القبض الی صفات الزائدة اذ هی مثابة المد فالقبض
وقت الی ما قال سبحانه کل شیء هالک الا وجهه الآیة فالقبض یکون
مقابل المد وفی الحال یصدق قبضا یسیرا بدلالة ظل الظل
فشرع فی استدلال الذی تحت مرتبة الحجاب قال هو الذی
جعل لکم اللیل لباسا الآیة الی ما شاء والله تعالی اعلم بالصواب
وان قیل ان الظل تحت مرتبة الحجاب فیکون ظل الظل بقیام
المجازی ثم استدل ثم دلیل الی ربک الذی هو ذو ظل فی الغایة
ثم فالخطاب یشیر الی ان المخاطب ظل معرفة ذی ظل الا فی
بظل ظل الذی یتضمن الموجودات والذی یلتزم بالموجودات
یتضمن المسلوبات والذی هو ماخذ لغیره وان کان المخاطب عالما
فالاستفهام ثبوت فیه لا الصدق باختلاف حال بعض منهم
من ای الناس ثم ولکن الاستدلال لتحییر المخاطب کما جعلنا الشمس
علیه دلیلا فی وجه التشبیه من حیث للتبعیض هم مقاصد نظریا لیتبین

تنزلت فيه ش اى الظل ثم نعليها الله تعالى بضوابها فالقبض
وقت البعث بمعنى الجمع فى مواقف القيامة ولكن قبضا يسيرا انتظارا
ذا الجمع ونحوه فالترجيح لمعنى الظل لقيامه حقيقى يتضمن نفى الظل فيه
الحال الحاجة الى تاويل الكلام المتعلق الى بالظل والظل بالاسفار الذى
هو شيئ متوسط بين ضوء خالص وظلمة خالصة والكدورة يرويه العين
كما قيل ش اى التاويل النظرى فى تفاسير الاية الكريمة هم فان الاسفار
ليس بظل اذ لا ذو ظل له وليس من اول الوجود بالشمس لفقدان تعلق
بينهما بل هو مفقود بوجودها والمعرفة شيئ بديهى لا حاجة الى غيره اذ هو
يعرف بنفسه ولكن بتانية بغيره الا المعرفة نظرى بالحاجة من ا
حاجة الى غير المعرفة شيئ نظرى لو اسقط الحاجة بقى حقيقة المعرفة ثم
وجود الاسفار بديهى قائم بنفسه ش فليس نظريا ومشتركا ثم ظهوره
بنفسه من الصبح الكاذب قبل طلوع الشمس ش فلا تحتاج الى دليل
فى معرفته [illegible] لا تكون [illegible] فلا يصح
اصل ان معرفة شيئ لنفسه اذ البديهى لا احتياج فى معرفته الى
غيره والنظرى تحتاج فى معرفته الى غيره بالحاجة [illegible] لنفسه فانه

فالحاصل ان لا تكون معرفة الاسفار بدلالة الشمس هم و وجود المدلول
نظري في حال دوران دلالة اليه فلزم ان الاسفار وجود نظري
دليس كذا كما ذكره والله تعالى اعلم بالصواب اللهم صل وسلم على محمد
النبي فورك وعلى انواره كما تحبه وترضاه وتشفعه فينا وترحمنا به

ذكر كيفية تفسير الكريمة وان من شئ الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم الاية

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله واصحابه
واتباعه اجمعين قال سبحانه وان من شئ الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون
تسبيحهم الاية اي يسبح بحمده تعالى بافعاله تعالى بدلالة مفعول من
خير وشر والافعال من مبادئ الفقر الى فوقه اعلم ان من التسبيح
يتضمن الموجودات وهو مقصود الايمان الذي بعث الانبياء عليه
على نبينا وعليهم الصلوة والسلام فهو مشترك وصفي ويتضمن المسبحات
ما تنزه بالموجودات وهو ليس مقصود الايمان الذي بعث الانبيا
عليه على نبينا وعليهم الصلوة والسلام فهو مشترك اسمي فتخصص التسبيح

متضمن الموجودات ما خصص وترتب عليه الحكم المخصص من كما للانس
والجن والملائكة هم وخصص بالتسبيح متضمن المسلوبات ملتزما بالموجودات
ما خصص وترتب عليه الحكم المخصص من كما لغير الانس والجن والملائكة
وان لم يفرق فيهما لم يثبت الحكم المخصص فيجاز خلود مومن في النار
وخلود كافر في الجنة لعدم الاستحقاق للحكم المخصص ولو لم كذا ويشير
الى ما فسرته قوله تعالى الم تر ان الله يسجد له من في السموات ومن
في الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب الاية
فالتفصيل بعد الاجمال لرفع احتمال ان يسجد من كان اهله كالملائكة
والجن والانس وان لا يسجد من ليس اهله كالشمس والجبال وغيرهما
ولو سجدوا وتفصيل تسبيح الله من تضمن موجودات ومن الذي هم
من تضمن مسلوبات ملتزم موجودات بما من حاسة ذي تعقل او
غير ذي عقل هم مخصص به من متضمن موجودات ومتضمن مسلوبات
ملتزم موجودات هم والحكم المخصص من اي تفصيل الحكم المخصص بما
خصص من الملائكة والجن والانس والشمس والجبال وغيرهما هم ومن
تسبيح الله متضمن مسلوبات ملتزم موجودات تفصيله ظلاله عن اليمين

والشمائل سجد الله وہم داخرون الا یہ تحتمل التسبیح حالی وفیہ حالات
ومقالی وفیہ مقالات والمعنی یکون حمدہ خاصا بافراد شتی نظرا
الی شہود الافراد من متشابہم وتتصل الی غیر متشابہم متشابہم والخطاب
خاص اذ یفقہہ البعض فعلی تغلیب مقالاتہم بالتسبیح شئی آخر والتعبیر التسبیح
شئی آخر کما کانت بالنسبۃ وصحابہ واتباعہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیہم
وسلم واللہ تعالیٰ اعلم بصوابہ اللہم صل وسلم علی محمد النبی وبارک و
علی افرادہ کما تحبہ وترضاہ وتشفعہ فینا وترضاہ۔
ذکر کیفیت تفسیر آیہ کریمہ انا عرضنا الامانۃ علی السموات والارض
والجبال فابین ان یحملنہا واشفقن منہا وحملہا الانسان ط
انہ کان ظلوما جہولا لیعذب اللہ المنافقین والمنافقات
والمشرکین والمشرکات ویتوب اللہ علی المؤمنین والمؤمنات و
کان اللہ غفورا رحیما ۵

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ ونستعینہ ونصلی علی رسولہ محمد ونستشفعہ وعلی آلہ واصحابہ
واتباعہ اجمعین قال اللہ تعالیٰ انا عرضنا الامانۃ علی السموات والارض

والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان
ظلوما جهولا ۝ لیعذب الله المنافقین والمنافقات والمشرکین والمشرکات
ویتوب الله علی المؤمنین والمؤمنات وکان الله غفورا رحیما ۝ باید دانست
که اتیان بلام الف ولام استغراق بر انواع شش تعریف نوع در ذکر
کیفیة الاصول در حصول شش نوع توان است هم متخالف وصف یا
عهد ذهنی یعنی معرفة توحید الله تعالی ومعبودیة اوست تعالی ومحبة
وعبودیة برای اوست تعالی ووجود عالم از مکلف وغیر مکلف متضمن
موجودات واجب است یا متضمن مسلوبات واجبه یا شامل موجودات
ومسلوبات غیر متعارض شش معرفة موجودات ومسلوبات در
ذکر کیفیة العلم والمعرفة توان یافت هم وانسان مکلف است با
الف ولام استغراق با انواع متخالف وصف لیس ظلوم وجهول که
وصف اوست مناسبت حالش متخالف بمعنی خاص نیز متضمن
موجودات یا مسلوبات یا شامل موجودات ومسلوبات غیر متعارض
چنانکه انسان شش هم است وترتیب احکام خاص متخالف که حاصل
متخالف وصف انواع وتخالف بمعنی خاص نیز کو هست خواهد شد

چنانکه نظم شریف بیش لیعذب الله المنافقین والمنافقات والمشرکین
والمشرکات ویتوب الله علی المؤمنین والمؤمنات هم تفسیر آنچه بیشتر
گفته شد در بیان امانت و انسان ظلوم و جهول گفته شد هم است
بس تفسیر که حیثیت با تحقیق ظاهر گردد هم این امانت را آسمانها
و آسمانها و زمین [illegible] بیان [illegible] با ابتلاء به احتجاب
این امانت پس انکار کردند از اجابت آن و ترسیدند از آن بالعدم
معرفت و حقیقت آن با عدم [illegible] تعلیق موجودات واجب
[illegible] احتمال و اجابت کرد
آن امانت را انسان تحقیق او ظلوم و جهول است و از حمل [illegible]
امانت [illegible] آنکه آن امانت [illegible] است و اجابت آن [illegible] باید
دانست که [illegible] انسان ظلوم و جهول منافقانند که کافر و مشرک
[illegible] که کافر و مشرک ظاهرند و آنچه [illegible]
[illegible] موجودات
[illegible] الا انسان [illegible]
[illegible] مشرک حقیقی [illegible]

که مسلوبات واجب‌الوجود است پس معنی ظلوم و جهول معنی خاص است که ظالم
باختیار کفر و شرک شد در قرآن مجید است ان الشرک لظلم عظیم الآیه
فما للظالمین من نصیر (در سوره لقمان) هم و مقابل از کیفیت شرافت امانت و قبولیت
عذابها و قوانین شد که ظلوم از ظلمت باشد پس معنی آنکه بظلمت کفر و شرک
رسیده شد در قرآن مجید است یخرجهم من الظلمات الی النور هم
و سبب عرض امانت تمام حجت بود به آن که عذاب کند الله تعالی منافقان
و مشرکان را و بشناسند سبب عذاب شد که تبدیل اجابت امانت است
باختیار کفر و شرک هم به رفع تعذر شد بعرض امانت هم و رجوع
کند الله تعالی بر مومنان بمغفرت و رحمت و او سبحانه غفور رحیم است
باید دانست تو که از انسان ظلوم و جهول مومنانند بعضی شان خاص باشند
غفر الله لهم و انهم مومن حقیقی اند باجابت امانتها صدقا که قصور در
بجا آوردن حق اجابت امانت بر مناسبت استعداد شان بوجود دل از
موجودات و مسلوبات غیر متعارض و شود پس معنی ظلوم و جهول
بمعنی خاص آنکه ظالم باختیار عصیان شد در قرآن مجید است
فمنهم ظالم لنفسه هم و غافل از شرف بجا آوردن حق اجابت

امانة و عذاب نافرمانی و تواند شد که ظلوم از ظلمت باشد پس معنیش آنکه
بظلمت عصیان سیه و بمغفرت بعلی بالشان روشنا بسعادت آنها آن
بغلبه اصل شان که موجودات شامل مسلوبات غیر مستعد اخس است و بعض شان
مستعد شدند آنان انبیا و اولیا تا بعالم سنند انبیا هستند علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام و آنهمه مؤمن حقیقی هستند باجابت امانتها امتحانا که بجا آمد حق اجابة
امانة بر مناسبت استعداد شان بوجوه متضمنی از موجودات لیس در معنی ظلوم
و جهول معنی خاص آنکه ظلم بنفس خود کرده باختیار مشقتها جهت
حق که شمار از لفظ حملها است هم بجا آمد حق اجابت امانة و
تواند شد که ظلوم از ظلمت باشد پس معنی آنکه عارف حق بحجب ظلمت
رسیده از جهل کیفیته و کنه ذات و صفات او تعالی چنانکه در شان او
لا تدرکه الابصار هم و حکمت در امانتها و تجلی بالشان در
سعادة لغلبة اصل شان که موجودات است باید دانست که بر المنافقین
والمشرکین و المؤمنین الف و لام استغراق با انواع متخالف در
تقدیم ذکر منافقات و مشرکات و مؤمنات از عصیان و اشارت بر آنست
که نزول این آیه کریمه بر تنبیه کیفیته ایشان است والله تعالی اعلم بالصواب

بتوفیق الهی اثبات ثابت قطعی که عذاب کفار و مغفرت فجار و رحمت ابرار
است کرده شد مگر در اختلافی که بتحقیق نرسیده آنی مستفهم بدانکه اگر
الف لام استغراقی یا عهدی باشد بر این تقدیر ایشان متخالف بمعنی خاص ظلوم و
جهول باشند که مذکور شده گفته شود اجتماع نقیضین جمیع موجودات و مسلوبات
متخالفین در وجود واحد خواهد شد و ترتب احکام خاص متخالف که حاصل
متخالفات صنف انواع و متخالف بمعنی خاص است با اشتراک عام فیما بینهم
باطل لازم خواهد آمد و متخالفین خاص محال گردد که ذکرش عنقریب است یا وجهی
مستفهم که دلالتی بر آن کند یا در تحت الف لام جنس باشد است بل
من جنس المعنی و تکلیف تضمن تفصیل اجمال سابق برای مستفهم است هم
و آنکه جزو ایشان ظلوم و جهول منافقان و مشرکان و مومنان
و مومنات هستند باشارت تعلق لیعذب الله و یتوب الله ثنا انبیاء و اولیا
علی انبیاء علیهم الصلوة و السلام فکیف که انبیاء و اولیاء علی نبینا و علیهم
الصلوة و السلام خیر المرسلین و خیر الصالحین هستند و دلالتی بر جنس استثنا
کجا و ظلوم و جهول بمعنی غیر متخالف بمعنی خاص منسوب بکفار و
فجار هم خواهد شد و حکم خاص باطل بل اعنی ظلوم و جهول

بمعنی متخالف بمعنی خاص که صفت انبیاء و اولیاست علی نبینا و علیهم
الصلوة والسلام و بمعنی غیر متخالف بمعنی خاص بکفار و فجار هم واقع شود
و حکم خاص منسوب بانبیاء و اولیا علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام و کفار و فجار
باطل گردد هم و اگر انبیاء و اولیاء علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام
مراد نیستند بغیر بلکه ای منافقان و مشرکان و مؤمنین جاهل نادان
هم دلالتی بر بین استثنا بجا و ظلوم و جهول بمعنی غیر متخالف
خاص منسوب بانبیاء و اولیا علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام هم
خواهد شد و حکم خاص باطل بلکه اعنی ظلوم و جهول بمعنی
متخالف بمعنی خاص که صفت کفار و فجار است و بمعنی غیر متخالف
بمعنی خاص بانبیاء و اولیاء هم واقع شود علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام و حکم خاص منسوب بانبیاء و اولیا علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام و کفار و فجار باطل گردد هم و نفاق بی تحمل امانت صحت
نپذیرد و نه غرض امانت اتمام حجت باشد و نه نفاق سبب عذاب
و نه ایمان سبب مغفرت و رحمت و ربط لیعذب و یتوب بغیر صفا
و عموم استغراق منافقین و مشرکین و مؤمنین مهمل و بغیر استغراق

و لا التی کما و الله تعالی اعلم بالصواب تمت فضولی متعصب جواب
ازین مختصر توان گفت البته دانایی باید و تدبیر و فصاحت و بلاغت و آیه
کریمه که از اعجاز است و در کلام درد سند نقض تمت و ما یضل به الا الفاسقین
الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه پس ازین کریمه تاکید میدهد ما
کریمه انا عرضنا الامانة الخ بشنوان تم اللهم صل و سلم علی محمد ابن لطفی
نورک و علی الزواره کما تحبه و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا

ذکر کیفیت تفسیر الحدیث الشریف یا سری یا نور نوری یا خزائن سر فتی افدیت ملکی علیک یا محمد من لدن العرش الی تحت الارضین کلهم یطلبون رضائی و انا اطلب رضائک یا محمد

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و اصحابه
و اتباعه اجمعین قال صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم عن الله تعالی
یا سری یا نور نوری یا خزائن سر فتی افدیت ملکی علیک یا محمد
من لدن العرش الی تحت الارضین کلهم یطلبون رضائی و انا اطلب

رضاك يا محمد الحديث اعلم ان ذات الله تعالى موجود مع
صفاتها فصفاتها الى مرتبة تجليها بسرها وتعلق الصفات اما
تضمنا وتعلقا التزاميا ففي كيفية التضمن والالتزام ذكرته ... فيه
ذكر كيفية الاصول في ما اصل في كيفية الانتزاع ثم الذي يطلبها [illegible]
المخلوق على شبه التبع من ذات الله تعالى وصفاتها بسرها [illegible]
مقصود في الحديث الشريف فاضافة السر الى المشتق بالذات
تضمنه بقيام مجازي واضافة السر الى المتكلم لامر انتزاعي مخصوص
بقيام حقيقي مخصص بخطاب اخر بالنوري [illegible]
تبرع منها بوصف التزاميا فالسر الذي [illegible] الله تعالى [illegible]
مجازي محمد صلى الله تعالى عليه وآله وسلم على الا [illegible]
مخصص بخطاب آخر بخزائن معرفتي لظهوره من الله تعالى فالعلم [illegible]
محمد الاسم موجود مع صفاته فصفاته سره فالكنز [illegible] القديم [illegible]
مقصود لمعرفته فهذا معنى خزائن معرفتي فالله تعالى احب [illegible]
الكمالات المختفية في نفسه الكلية التي مقصودة في ظهورها تجلي
تلك التي الا [illegible] الا [illegible] في سرها [illegible] اذا عرفت

نفس الكلية فعرفت من القائل بتعقيب متصل مع فيها سر سره [illegible]

دليل قديم وبيان من سر ان اعرف بعموم فاعلم فيها طلب [illegible] آخر

افضت الكل بعيت الملك غيره صلعم في توسط صلعم من ذاته صلعم فقصود

مقصود مقصد الا له صلعم كما في الحديث الشريف يا محمد انا وانت [illegible]

سواك لاجلك فيها طلب بخطاب آخر يا محمد من لدن العرش الى تحت

الارضين كلهم يطلبون رضائي وانا اطلب رضاك يا محمد اصل ان رضائه

الله تعالى كانه هو رضا محمد صلعم باتحاد مجازي بينهما ظهورا فظهرنا

فرضا محمد صلعم كانه هو رضا الله تعالى في مرتبة الحق بتجرد [illegible]

[illegible] بتحرز من [illegible] في فاعلم ان الصفات السلبية [illegible]

تعلقها الى الاسماء فغير مقصودة في ذكر الاتحاد واما اول الذين [illegible]

اتحاد مجازا بينهما [illegible] هذا وقع [illegible] الحق [illegible] في [illegible]

اول [illegible] في ذكر كيفية تخلق نور محمد صلعم الذي هو [illegible]

السعيد الشريف [illegible] ولا يكون [illegible] من المسترشدين [illegible]

الا الله صلى [illegible] على محمد النبي [illegible] على الارادة كما يحبه ويرضاه و

نبيا و [illegible]

ذكر كيفية تفسير الآية الكريمة فأما الذين شقوا ففي النار لهم
فيها زفير وشهيق خالدين فيها ما دامت السموات والأرض
إلا ما شاء ربك فعال لما يريده وأما الذين سعدوا ففي الجنة
خالدين فيها ما دامت السموات والأرض إلا ما شاء ربك
عطاء غير مجذوذ في اختلاف الذي يقتضي يوصل
إلى صحته وما يتصل بها في الاستثناء

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ... وعلى آله وأصحابه وأتباعه
أجمعين قوله سبحانه فأما الذين شقوا ففي النار لهم فيها زفير وشهيق خالدين
فيها ما دامت السموات والأرض إلا ما شاء ربك عطاء غير مجذوذ ... الكلام
في اختلاف الكلام المتصل إلى صحته وما يتصل بها في الاستثناء أعلم
في النار وفي الجنة متعلقا بظرف ... خبر ... تعلقه ... قبله
ش أي شقوا وسعدوا م إذ هو شامل المبتدأ فإن تعلق ... ليطلب
الكلام المفيد ... ش أي خالدين م إذ هو حال ...

فى الخبر الى المبتدء ومتعلقة فيهما تامل فيهما ما دامت السموة والارض
وجعلوا اثنتان فى النار والجنة بوجود الاخرى بعد فنائهما فنا كيد
للخلود على محاورة وان بيد السموة والارض فى الدنيا لبطل الخلود
ما لا الاستدراك من يدخلون الا استثناء منه على اصلها ش كما ذكر
فى تحقيقه الاصول فى اصل كيفية الاستثناء والاستدراك ثم وما
ظرفية وقياس كما او لم نعمركم ما يتذكر فيه من تذكر ثم فما يحال بعضا
الى ثار بمعنى مصدر فحاصله لكن لا يدخلون فى النار وفى الجنة
الى وقت مشية الرب اى محتاجون بمشية الرب فى الدخول
ومن ورائه ثبت ان دخول النار والجنة متفاوت زمانا على تفاوت
عمل فما دل الاستثناء لبعض لضرورة صحته فحاصله الا لا يدخل
بعضهم قدر وقت مشية الرب وما دل الاستدراك لبعض لضرورة
صحته فحاصله لكن يدخل بعضهم وقت مشية الرب فاعلم ان كان
الا الاستثناء من خالدين كما قالوا فتشويش فى عدم خلود مومن
فى الجنة وفى عدم خلود كافر فى النار بخلاف الثابت المجمع عليه
ويلزم ان يكون من خاصا الذى عمل الذى يستحق للجنة وليس

في مقام ما عاما من ذوي العقل وغير ذوي العقل الذي لا يستحق للجنة
والنار فلا يصح العموم في دخول الجنة والنار في محل الكلام ش
الذي في كيفية الذين شقوا وسعدوا هم الا الذي مخصوص ش
بذوي العقل بالكلام هم فما افاد العموم وان كان الاستثناء من خالدين
متعلقة بقيهم فيها فيريد تحقيق كما قيل لا يصح اذ هما صفتان للذين خالدين
فيها ولا يكون خالدين فيها حالا لها خاصا تأمل في النظم الشريف
على النحو ان كان ش الاستثناء من خالدين هم متعلقة بالذين شقوا
باستثناء كما قيل هم خروج العصاة من النار فدخوله في الجنة سلمنا
لكن لا يصح استثناء الذي في واما الذين سعدوا الخ اذ لا يصح خروج
السعيد من الجنة بعد دخوله في النار وبعضهم ش اي لاستثناء من
خالدين فاعلا كان او مفعولا هم عطاء غير مجذوذ ش فاعلا كان
او مفعولا هم فقبل الاستثناء وان كان ش الاستثناء من خالدين
هم متعلقة بتوقيت المؤقت كما قيل بتقديم المستثنى على المستثنى منه
ولا [illegible] فالاستقيم المعنى به استثناء من خالدين انه تعالى اعلم [illegible]
[illegible] المستثنى لحركة على افراده كما تحقيقه تضاو [illegible]

ذکر کیفیت تفسیر حدیث شریف لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله
فی الیوم مائة مرة رواه مسلم در مشکوة باب الاستغفار والتوبة

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین
قوله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله
فی الیوم مائة مرة ترجمه حجاب کرده میشود بر دلم وهر آئینه استغفار میکنم
در روز صد مرتبه در مقصد این حدیث شریف اختلاف است گفته‌اند
هرگاه آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم عین ذات الله تعالی است حجاب
چه جا است فقط در بعض تجلی ای است ظاهر مخالفت عقیده وظلم است لهذا بعضی
گفته‌اند در ترقی تنزل مشاهده اولی در حکم حجاب میشود فقط این از سالکان
طریق کشف شهود [illegible] لاکن این فقط نیست بلکه ترقی مرتبه در معرفة
الله تعالی در حال انبیاء علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام که لازم نقص مرتبه ایشان
نادرست [illegible] تا علم انبیاء علیهم در معرفة الله تعالی [illegible] است حجاب
کمال شان نبوت وللآخرة خیر لک من الاولی که عام ور مراد آنحضرت
است مخصوص بعموم دلالت می‌کند این کریمه با این تفسیر که گفته شد

مدعی است که باین کریمه استدلال بر تحقیق دارد هم و گفته شد که استغراق
در ذات بحت بسبب عدم امتیاز من و رحکم حجاب است فقط دران نظر است
باینکه استغراق در ذات بحت بی لا از حادث و از اوصاف قدیمه صحیح نمیشود
ببین تا وجود و دلالت حجاب نتواند و بعد قطع دلالت حالت باطله است تکلیف
الحجاب بالاستغراق و گفته شد حجاب بقضا حادث با نقطاع دلالت
از حادث و از اوصاف قدیمه است فقط درین نظر است باینکه
صحیح در معرفت الله تعالی به بقاء دلالت از حادث و از اوصاف قدیمه
است و آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بهره و کمال معرفت
بی تدریج است بنابرشان نبوت تکلیف با حجاب گفته شد که بجهت علو
شان مقصود آنچه لازم نبوت است حجاب است از مرتبه تفرد رب اگرچه از
مرضیات الله تعالی است پس انتفا است از حجاب فقط زیاده
اما آنکه چنین است پس لزوم جمیع تخلق حجاب از تفرد رب است
هم همین اند پس تحقیق تمام نظر است باینکه قلب اشرف مظهر تمام
رب العالمین را جمیع تخلق از مرتبه تفرد رب حجاب نباید این از
آن دانند که معارف حقیقیه مسلم با انطباق کلی مظهریت جهان با کمالات

رب العالمین باشد تا ما سوای الله تعالی در نظر جهان بالکمال رب العالمین
تا که قطره است بل کمتر از آنکه دانی در حقیقت جناب محمد صلعم هم جزئیات
و آن حقیقت جناب محمد صلعم با استغراق بقیام حق حقی و جزئیات حقیقت خود پیش
رهنما است تکشف الحجاب و از حال تا مقام است که به جمیع مخلوق حجاب
از تقدیر ربانی در نهایت لیسین ناقص باین تحقیق رسد و نیز باید دانست
که این تعیین و صفات الله تعالی صلعم از متشابهات است لیکن یا
است که این نیز احوال تعلیم حضرت نبی کریم صلعم شماییم نه قیاس حالت
نفوس خود که ترجیح لازم اوست بنا بر نقصان استعداد و هم احتمال
فضائل منقطع دلالت و نیز ظاهر است که فاضل لیفیان و هم مفضول
تا نیش این سبب حجاب است نا ذکر است لیس حکم صریح محقق و مخصص میان آنها
نیست انی فاضل و مفضول ثانی هم نتوانند شد والله تعالی اعلم بالصواب
و تعیین و هو انحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم در حالت نماز از
متشابهات است حق بدلائلی که در تفسیر این حدیث شریف گفته شده
اللهم صل وسلم علی محمد النبی بورک و علی انواره کما تحبه و ترضاه و شفیعه و هیا
و ذکر کنند در تفسیر الذی یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و صحبه

و اتباعه اجمعین فسبح و اسجدوا الذی یریک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین

ترجمه آنکه نگاه میدارد ترا وقت قیام تو بعبادت در عالم شهود و نگاه میدارد گردیدن ترا

در ساجدان از ساجدی بساجدی بعالم [illegible] کما قال [illegible] الانوار

الایام [illegible] مستفاده [illegible] وانذر

عشیرتک الاقربین واخفض جناحک لمن اتبعک من المومنین فان عصوک فقل انی

بریء مما تعملون و توکل علی العزیز الرحیم الذی یراک حین تقوم حاصل آنکه [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] نگاه میدارد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نگاه

[illegible] تعالی [illegible]

[illegible]

معنی آن حقیقی گرفته شود فایده اش میگردد و معنی مجازی نیز بمعنی حقیقی بمعنه مفعول

بلا عجمی است حج مع مشاغیل مع فوائد مناسبات ان با شهر نسبت بحضرت تحقیر هارون

علیه و نبینا علیه الصلوة والسلام بفایده مجاز است ورنه تمام بیت آنچه بی ربط

ای است تقریر سابق والله تعالی اعلم بالصواب هم وحیات پیری با اعتبار آخر

با تمام افادات دوم است و ماضی و مستقبل با اعتبار مرتب بعض یعنی حال و ماضی

الاصول العاصم فی الکیفیة التجدید و در ذکر کیفیت و علیه نفس

بمنهم الالیه کلیت هم و قیام بمعنی مؤدب ان ای حبید شدن

کما فی قوله تعالی اقم الصلوة ای بوجود ارکان او فی تکبیر الاقامة قد قامت الصلوة

ای وجود شد نماز و فی قوله قامت الا ان موجود شد والا هم تقریب

بیانش بعموم قیام عموم زمان مکان از اضافه حین تقدیم

هم بافایده زمان حال و مستقبل از ماضی که عالم شهود هم

وجود عالم شهود شده اش ای مخاطب هم متعلق مفعول فیه زمانا و مکانا

تقلب بمعنی حقیقی لازم خلاف مقدم ای گردیدن مبالغت دوم

حال استقبال با اقتضا مقصد هم بافایده خصوص عصمت تامه

با صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم هم معطوف بر ضمیر متصل مفعول

ش ای کاف خطاب متصل بی ای ام بدلالت نصب ش پس مفعول است
بر تقدم مجرور بمحل المفعول فیه و مفعول معطوف شد و بر مفعول فیه هم و فی الساجدین
متصلین متعلق تقلب اگرچه مجرور است بنابر قرار ش چنانکه از تفسیر کبیر است هم متصلا
افادت معنی مفعول فیه میکنا اما برای فاعل تقلب پس مرا و تقلب مسلم و فی الساجدین را
کمفعول فارغ از عالم شهود و در آن حال مستقبل شهود نیست فارغ از حال و
که لازم وجودش است ش چه درج مفعولیها فارغ از عالم شهود است که محل درون آن
حال مستقبل شهود نیست تنبیه چه درج اگرچه فارغ از مکان و زمان شهود نیست
لاکن فی نفسه موجود نیست با حال ماضی و مستقبلش خلاف آن عالم شهود است هم نیز
فی الساجدین هم متعلق تقدم بنا بر عدم صحت عطف حال غیر شامل ش
تقلب مفعول فیه غیر شامل مفعول فیه بنا هم و لازم بنا عدش فتقدم هم فی الساجدین
بسبب حال غیر شامل هم را افادت مفعول معه ش چنانکه ما کان
مراعی هم و خلاف اقتضا تقلب مفعول فیه ش فی الساجدین هم متعلق
بنا بر بنا عدم لفظی و بنا بر معنی متعلق یا التعلق ش ای تعلق فی الساجدین
بنا بعد لفظی بحال غیر شامل آن مفعول مفعول معه در ضمن تقدم تقلب
معنوی بمعنی تمام مع الساجدین فی تقلبک الساجدین هم استحقاق

در مثال ثبت شد لفظی معنوی فی الساجدین نقلب بجیرشا بعدش لفظا و معناهم
با فایده خصوص بعد عموم تا حاجت اختیار این همه تقیید تا بلفظی معنوی یا ترک
فایده مذکور حیث فاختیر ایا او الالباب بل اقرب لفظا و معنا حیث تقدیم مفعول فیه تا
با مفعول متصل بعی است و فی الساجدین مفعول فیه مکان است با فاعل متصل
با فایده مذکور فهم المراد صحیحا اگر فهمیده شود یعنی او تقدیم معنی حقیقی بعض ای سیر
استادن هم و تقلب بمعنی لازم ای گردیدن از حالی بحالی و تعلق فی الساجدین با
مصلیین یعنی و درین ضمن به تقدیم و تقلب بمعنی متعدی است ای حاصل کرده
می بیند ترا وقت ایستادن و گردیدن از حالی بحالی با ساجدان ای مصلیان هم
درین نظر است با عتبار تنوع هم متعلق بمعنی مفعول فیه تا برای مفعول به متصل
است و تقلب مفعول به متصل یعنی فی الساجدین متعلق به مفعول برای
مفعول فیه حیث تقدیم عام باشد و معارض خصوص فی الساجدین [illegible]
تعارض هم و اگر فی الساجدین بمعنی [illegible] تقدیم هم بنا بر [illegible] محلی دارد
رفع عموم و تعارض لازم شد لیکن [illegible] بجهت گویا بعض [illegible]
لفظا و معنا حیث تقدیم مفعول فیه تا برای مفعول به متصل بعی است و فی الساجدین
مفعول فیه مکان است با فاعل متصل است هم اعتبار ندارد و نیز حالیت [illegible]

مفعول فیه زمانی نحو ضربت غیر شامل مفعول به منفصل هم متباعد لفظی از دو تو متباعد
معنوی هم و مفعول معه متنازع گردد میان هر دو مفعول به پس از تحقق مفعول به
منفصل متباعد ضرب است ای انا در بین حاوا کد یکو یکری متعلق فی الساجدین تقدم یکرد
است نه به یکی ناکه منفصل فیه معنوی قیام میشن فی الساجدین هم معنا باشد وان تقدم باشد
از انکه چنین تقدم مفعول فیه زمانی است مر مفعول به تقبیل سبیل را فی الساجدین
مفعول معه یکی فاصل تقدم پس شامل باشد مفعول فیه زمانی را و تعلق عام باشد
میشن چنانکه تقدم معه هم متعلق فی الساجدین عام باشد باعتبار میشن هم و تعلق
مفعول به نیز متقاضی تعلق فی الساجدین است پس فی الساجدین متنازع فیه
باشد میان مفعول فیه زمانی و مفعول به پس استحقاق تعلقش بمفعول به باشد
بنا بر اتصالش در کلام و قرینه بمفعول فیه زمانی بنا بر انفصالش در کلام و بعد نیز حاصل
غیر شامل مفعول به میشن یعنی تقلب غیر شامل بمفعول فیه زمانی هم مانع تعلق
فی الساجدین میشن که مفعول معه است هم به تقدم میشن که مفعول فیه زمانی را
بمنزله چنین هم زیرا که حایل غیر شامل متباعد لفظی و معنوی از دو پس متنازع با
تعارض نیز پیش آید و حکم تنازع و تعارض کرده شد هم بخلاف حایل شامل
میشن که متباعد و متنازع نباشد بسبب شمول هم و منعطف تقلب تقدم یکو نه است

بنا بر منع تنافی مذکوره ای عموم حین تقوم و خصوص فی الساجدین هم
دان صحت نیز بر بنا بر اختلاف مفعول فیه و مفعول له ش معنا هم و اختلاف
نصب و جر ش انتظام بین تنازع رفع نشود و حکم مذکوره ای استحقاق تعلیق
فی الساجدین به تقلب هم لازم گردد و اگر تقلب مجرور گفته شود بنا بر قریب
البته عطف صحت نیز بر لاکن صیغه مضارع فصیح بلیغ بود بر موافقت بالا نه تقوم
ش نه مصدر که خلاف فصاحت و بلاغت باشد هم و نیز تغییر معنی با اختلاف قرائت
خلاف اصل قرائتی است و نیز مقصد خصوص عصمه جماعة تا به ربط کلام سابق که
مستفید عصمه جماعة تامه است ضائع شود پس اصرار بر مراد ش ای مراد ثانی
هم و اعراض از آن مراد ش ای مراد اول هم یکدام رو پسندیده شود
و اگر گفته شود تقلب بمعنی سجده ای دانید پس ساجدین مفعول به تقلب لازم
خواهد یا صله ش نه تقلب فی هم و عموم قیام همچنان پس در حالیکه ش تقلب
هم داخل صلوة است بعض صلوة است و در حالیکه ش تقلب هم خارج
صلوة است فی الساجدین متعلق بری با تقوم مستلزم افادت معنی
مفعول مع باطل است والله تعالی اعلم بالصواب ش تعقیبه باید دانست صراحة صحة

برقرینه قوت دارد و مراد از اول بعبارت النص ... و مراد از ثانی ...

بحالت مجمله نه بیدونه بحالت نصیت بخلاف قراءت ثانیه ... نظم باشد پس مراد از اول ...

وارد به مراد ثانی و فایده بخصوص تمامت که معنی ... مجمل ... بعبارت النظم ...

اول است نه مراد ثانی و قسما ... مراد ...

اول است نه مراد ثانی و ... مراد اول ...

و مراد ثانی و ... مراد ثانی ... معنی ... تقدم ... معنی ...

امر بحکم ... فایده است بخلاف مراد اول ... تقدم ...

... معنی حقیقی ... چون نظم قرآن مجید احتمالی ... مراد ثانی ...

... اگرچه از حدیث شریف ... والله تعالی اعلم بالصواب

اللهم صل وسلم علی محمد النبی ... کما تحب وترضی ...

ذکر کیفیت مسائل متفرقه که از علم و عمل ... است

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونستعینه ونصلی علی رسوله ... علی آله واصحابه اجمعین

باید دانست ... تفصیل ... قول الله تعالی و ...

او است صلی الله تعالی علیه وعلی آله واصحابه ... وسلم ... کفایت ...

حدیث عن عائشة رض قالت قدم زید بن حارثة المدینة ورسول الله صلی الله علیه وسلم
فی بیتی فاتاه فقرع الباب فقام الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم عریانا یجر ثوبه
والله ما رایته عریانا قبله ولا بعده فاعتنقه وقبله رواه الترمذی کذا فی المشکوة باید دانست
که حدیث حضرت انس رض نهی معانقه وتقبیل وارد شده حدیث عن انس رض قال قال
رجل یا رسول الله الرجل منا یلقی اخاه او صدیقه اینحنی له قال لا قال افیلتزمه ویقبله
قال لا قال فیاخذ بیده ویصافحه قال نعم رواه الترمذی کذا فی المشکوة بدانکه
تعارض واقع شد در جواز تقبیل والتزام بنابر حدیث حضرت عائشه رض وحضرت
انس رضی الله تعالی عنهما واین فعل مخصوص بحضرت صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم نتواند شد چه در افعال صحابه رضی الله تعالی عنهم نیز یافته شد چنانکه
مرویست قبل النبی صلی الله علیه وسلم فا ابی بکر رض بعد ما عانقه حین اقبل علی رضی الله تعالی
واقف مع رسول الله صلی الله وسلم فقال علی اقبل فا ابی بکر فقال صلی الله تعالی
علیه وسلم یا ابا الحسن منزلة ابی بکر عندی کمنزلتی عند ابی الحدیث ای منزلة الاب
عند ابنه فی الرافة والشفقة ازینجا است که بوسه بر سر جائز است لیکن نیز
در مقابله ثابت شد که از فعل آنحضرت صلعم وصحابه رضی الله تعالی عنهم ثابت هم
تاویل شود تا بجهة رفع تعارض شد و نه ثابت در معانقه و نه جهه نهی ثابت شد انتهی

وجایز شود و نهی غیر معقول است پس باطل شد نهی با آنچه از قول فقها و شعرا مذکور شد
واضح است یعنی تقبیل و التزام محرم منهی عنه است نه غیر او چنانکه در مسئله
طفل اگر چه از غیر بالغ شهوت گفته شد بوسه بر دهن طفل مستحب است و گفته شد
که بوسه بر پیغمبر واجب است و بوسه یعنی بر دست والدین شفاعت او و اولاد و بوسه
یعنی بوسه اولاد بر دست والدین و بوسه شهوت یعنی بوسه بر دهن جفت
و بوسه تحیت یعنی بوسه اهل اسلام بر دست مسلمان و بوسه
و بوسه شهوت بر غیر زن و شوهر حرام است هم چنین حلال اگر
در نفی شهوت التزام و تقبیل منع شود تا آنکه ثابت شد که فعل تقبیل و التزام
میان فاعل و مفعول است پس نسبت به فاعل چیزی نیست لاکن از نسبت
به مفعول حلال به وجه خاص باشد یا حرام به وجه خاص پس غیر از آنچه حرام
حلال است پس کاله بر غیر محرم بعموم مفعول محرم و وجه خاص که از آن
و آثار ثابت است حق در بیان محرم مفعول محرم و وجه
حضرت صلی الله علیه و آله محرم است که
شریف نماید هم چنین و بوسیدن مفعول به وجه خاص مشتاقانه
بوسه بر دست و پای پدر و مادر و لباس نعلین و دیگر آثار و شعائر دیگر

جائز باشد پس منع نتوان کرد بنا بر آنکه پیغمبر صلعم منع بالخصوص نتوان شد
هم وارد و معهود باشد قبل بلا بعد و لا بعده منحصر در آن است تا آنکه یقین شود حرمت نیز پیدا
نشد تا آنکه تاویل کرده شود در حالت التزام سیما آنجا است که مدار تقرب آن الامر
هم جایز است اگر تعبیر اعتقاد نباشد و مدار التقرب بآن نه بلکه وسیلۀ تقرب یا خیر
است باید دانست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خالطوا الناس باخلاقهم
و خالفوهم فی اعمالهم رواه ابن ... کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق
و از اینست تخصیص ایام باکرام کسانیکه رسم اکرام ایشان است جائز است لیکن
در تخصیص ایام نتوان شد مگر با دلیل ... اهل عرب باشد ولیکن رسم اکرام
تخصیص هیئت هم نیز باید دانست که اگر التخصیص مطلقا حرام گفته شود لازم آید
که از این حرام تخصیص ... باشد و اگر بعضا حرام گفته شود هیچ خاطر داشت
که هیئت آن حرام نتوان شد و ظن حرام در فعل مومن صحیح نیست پس از این
اختیار که وقت سلام واقع شود جز به رسم اکرام نتوان فهمید و آن جائز است
باید دانست که بنا بر رسم عرب ترک اختیار سنت و ابتداء سلام ترک اختیار بنا بر
رسم اگر مشتمل بر ترک سنت بنا بر تحرز از حرام است تعلیل الفقهاء و از قواعد مقرر
است کل ما یجر الی الحرام حرام از اینجا است که تلاوت قرآن به جهر اگر سنت

لیکن در وقت تاذی مسلم حرام است شرح تحقیق مسائل انتهی ترک سنت بنابر تجویز
ازایذاء مسلم در فقه بسیار یافت هم و فقهاء منع انحنا را مکروه فرموده اند نه حرام
شرح در فتاوی عالمگیریه است الانحناء للسلطان و غیره مکروه کذا کره الانحناء عند التحیة
هم و اختیار مکروه اولی بمقابله اختیار حرام و الله تعالی اعلم بالصواب و انحنا در
در دیار هندوستان ادب اکرام است ترکش معمول بخلاف ادب اکرام است باید دانست
چنانکه علما از تقبیل حجر اسود تقبیل معظم استنباط فرموده اند شرح قال ابن حجر
استنبط بعضهم من مشروعیة تقبیل الحجر الاسود جواز تقبیل من یستحق التعظیم
من آدمی و غیره هم از طواف و التزام کعبه بیعت تبرک از جانب او
طواف و التزام معظم و بیعت تبرک از جانب او مستنبط میشود و الله تعالی
اعلم بالصواب و نیز بیعت تبرکی از افعال از صلحای سلف و خلف ثابت
شرح بیعت تبرکی جمال الغیب جانب حضرت غوث اعظم محمد عبد القادر
محبوب سبحانی در بهجة الاسرار مذکور است و حضرت سید مرشد بیعت
تبرکی خود از جانب حضرت مرشد خود شان مشرف بود رضی الله تعالی
عنهم و باید دانست که بیعت تبرک وقت وداع از بیت الله تعالی و حرم محترم
حضرت نبی الله تعالی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم از سنت ثابت نشد

ازین سبب بعض علما رجعت نکرده فرموده‌اند و بعض علما رجائز و توارث

صلحا بران فرموده‌اند از انست امام زیلعی در تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق در

اداب زیارت بیت الله بجا آوردن استلام و رجوع قهقری فرموده و نیز رجوع

قهقری از جانب اکابر و منسکر اسلاید فی المستخلص الحقائق ثم قالوا ینبغی ان

یخرف و یمشی وراءه و وجهه الی البیت و ملا علی در منسک از طرابلسی جائز

و توارث صلحا بران نقل نموده هم باید دانست تقبیل و معانقه و طواف

با موجب رجعت قهقری از جانب او که مربوط ظلیت با نور الله تعالی و رسول

الله تعالی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم در معنی شعار ترست پس چنانکه در

ذکر کیفیة اشتراک صوفی بالله سبحانه و در ذکر کیفیة العلم و المعرفة مذکور است هم

تفاوت مراتب است پس ای تقبیل و غیره که مذکور شد هم مبنا بر معرفت و دانست

عارف متقبل و معانق و طائف و راجع در معرفت متقبل و معانق و مطوف

و مرجع عنه از انست تقبیل و معانقه و طواف با موجب رجعت قهقری

از جانبش تقبیل و معانقه و طواف الله تعالی است و رجعت قهقرا از جانب

او تعالی مسبب الله تعالی و از انست که تقبیل و معانقه و طواف با موجب

و رجعت قهقری از جانبش تقبیل و معانقه و طواف رسول الله تعالی است

صلی الله تعالی علیه وسلم ... از زیارت شریف اوست علیهم
ها بتعظیم الصلحاء والمومنین نیز این تعظیم شامل بعض شعائر الله تعالی است از نظر
لهذا الله تعالی ... بمعرفت عارف ... تعظیم شعائر الله فانها من تقوی
القلوب ... این ... باین معرفت اجمال کرده ... آنچه گفته شد
از ... و لیطوفوا بالبیت العتیق و القواعد ... کعبه معظمه و تقبیل الحجر الاسود است
... چنانکه در ذکر کعبه معظمه اشتراک ... با ... تفسیر کرده
ولیطوفوا بالبیت العتیق مذکور است و در حدیث شریف آمده ...
وتقبیل الحجر الاسود ... تقبیل ... است ...
... بالصواب ... و در حدیث
شریف است ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله انی
حلفت ان اقبل عتبة باب الجنة وحور العین فامره النبی صلی الله علیه وسلم ان یقبل رجل الام
وجبهة الاب فقال یا رسول الله ان لم یکن لی ابوان فقال قبل قبرهما فقال فان
لم اعرف قبرهما قال خط خطین وانو احدهما قبر الام والآخر قبر الاب فقبلهما فلا تحنث
فی یمینک ... حدیث ... عالمگیریه ... ان تقبیل قبر الوالدین کذا فی الغرائب
... این ... قبر والدین ... قبر ... دین

حضرت پیر طریقت و حضرت پیغمبر خدای تعالی صلعم بالاولویة مستفیض شود
بنابر شرف ایشان منظور شود که با هم موسوس برآید تحرز از حکم کریمه ما کان لبشر
ان یؤتیه الله الحکم والنبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی تخصیص با صلعم
باید دانست نهادن سبابتین بر لب و چشم وقت استماع اسم مبارک محمد صلی الله
علیه و علی اله و سلم درست است باسناده عن علی المرتضی کرم الله تعالی وجهه انه کان
اذا سمع المؤذن یقول اشهد ان محمدا رسول الله قال بعد ذلک قال رضیت بالله
ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه و سلم نبیا و قبل باطن انامل سبابتیه
و یضعهما علی عینیه و در روایتی از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه
وضع ابهامین بجای سبابتین بر لب و چشم مذکور شد و در روایتی وعده شفاعت
از حضرت صلعم برین فعل مذکور شد و در روایتی تقبیل ابهامین و وضع بر عینین
آنحضرت صلعم بنابر سنت حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مذکور [illegible]
علما تقبیل و وضع مذکور را مخصوص باذان تصور نموده اند بلکه وقت استماع اسم
مبارک محمد صلعم عموما فرموده اند باید دانست این رسم تقلید محبت است
متعارف [illegible] میگویند که این فعل موجب آنست مانند خوشامد [illegible]
و محبت باشد عموم جا [illegible] [illegible] [illegible]

سلام مسلم بذمی باشاره جایز است در بخاری هست تا سلم عبد الله علی
الذمی فتین اشارتا و تسلام مسلم بمسلم هم باشاره جایز است قال رأیت النساء
علینا فیومی بیده الینا فسلم و قالت اسماء الوی النبی صلی الله علیه وسلم بیده
الی النساء بالسلام البته اشاره بی لفظ هیچ نیست لیکن این کسانیکه عادت اشاره
بالفظ است از اشاره مجرد هم انچه در عادت هست توان فهمید علما اشاره
مجرد را بسلم مکروه فرموده اند که درین کتب لفظ مسنون است اللهم صل و سلم
علی محمد النبی الذکی و علی آله کما تحب و ترضاه و تشفعه فینا برحمتک

ذکر کیفیت صدر و شرح صدر

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد نبیه و شفیعه و علی آله و اصحابه و اتباعه
اجمعین باید دانست تخصیص نفس از مرتبه ذات و صفات تا افعال صعود
مثل اسم فاعل هم صادر است یعنی چیز صادر شد بوجود تفصیلی است یا انزال
هر صادر است که بمعنی صدر یا بمعنی فاعل و مفعول عام است مثل چنانکه در ذکر
کیفیت تفسیر سوره الم نشرح اشاره بشرح صدر است هم از اینجا است و بدر ابی
سبحانه و آن هم بسبب حجابات و تعلقات حجاب است مثل چنانکه در ذکر کیفیت اثبات

مرتبهٔ الحجاب بین الخالق والمخلوق مذکور است هم وصدر نیست برای انبیا
علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام وصدر نیست برای اولیا رضی الله تعالی عنهم
ان منتزعات شان حق ای انبیا و اولیا هم است بقیام حقیقی باشد یا قیام مجازی
ش چنانکه در ذکر کیفیة العلم والمعرفة در تعریف رسالة ونبوة وولایة مذکور است
هم بل برای جمیع مشخصات حسب حال پس فضل تقسیم عام صدر محمد صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم بر تقسیم خاص صدر غیرش است صلعم وشرح صدر کشف حقائق
تفصیلی والفراغ صدر است ازینجا است الم نشرح لک صدرک ومن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره
للاسلام وآنچه در ظاهر شرح صدر جسدی صلعم واقع شد تواند شد که از است کشف
حقائق صدر باشد پس مخالفت مقصود نباشد از من شرح صدره للاسلام یا دیگر
باشد والله تعالی اعلم بالصواب باید دانست که لغت صدر را معانی است اما معنای
حقائق آن پس شاید ان معنی هم است که گفته شد و شرح صدر بمعنی کشف
حقائق از اوصاف ذاتیه است و شرح صدر جسدی از اوصاف عارضیه و فضل تو
به اوصاف ذاتیه است نه عارضیه پس یعنی اگر فضل با وصاف ذاتیه نباشد
و فضل با وصاف عارضیه باشد و بس نیک که ذات فضلی در حد ذاتها با وصاف
ندارد و محتاج در فضل خود با وصاف عارضیه است پس فضل فی الی متحقق نشود هم

واقتضای [illegible] ذاتیه اولی باشد [illegible] عارضیه در فضل اوصاف
ذاتیه هست در وجه موجودیت مقصوده عارضیه اشد تنبیه از فضل اوصاف
ذاتیه است بر اوصاف عارضیه تا آنکه از فضل اوصاف عارضیه هم
والله تعالی اعلم بالصواب اللهم صل وسلم علی محمد النبی نور کرم علی الذات بوکمال
دربیشا و [illegible] ذکر کنیم تفسیر الآیه الکریمه حافظوا

علی الصلوات والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی سیدنا محمد [illegible] علی آله واصحابه واتباعه
اجمعین اعلم ان العبادة ما هی لله تعالی لا بالله تعالی [illegible] بالله تعالی
لا لله تعالی لیس عبادة لله تعالی بل هو عبادة لما اراده [illegible] فالعبادة علی
وجهین فوجب لله تعالی بالله تعالی کالصلوة قال سبحانه حافظوا علی
الصلوات والصلوة الوسطی الآیه شرائطها الدوام علی الصلوة الوسطی العطف
تاکید علی العبادات [illegible] ان فی الفاعلیة [illegible] الفاعلین فی [illegible]
[illegible] للمفعول فان [illegible] فلا [illegible] من مفعول [illegible] مشترک للفاعلین
حقیقتا فی الذاتیات کقوله سبحانه قاتلوا المشرکین الآیه [illegible] فی الصفات

[illegible] في الصلوة وتشاركت او اشتغلت فيه الفعل مجازا وان لم

[illegible] الى احد لا احد منهما فاذا غير مشترك لانها [illegible] تركه

المفعول [illegible] الفعل الى المفعول فيخلفه وتقصد تقديرا ولا يشارك [illegible]

[illegible] الفاعل مثل الوصف والفاعل الموصوف [illegible]

[illegible] في الفعل مع المعنى فقط مشاركت فاعليه مجازا لا اتصافهما

[illegible] تشركا مجازا مثل اذ بين الوصفيات هم لفظا

[illegible] مثل اي الصلوات هم الفاعلين في نفسه ولقصده

[illegible] الفاعل [illegible] مثل اي للمفعول هم على المشاركت لكنه مثل اي

[illegible] مثل اي [illegible] هم [illegible] على فذلك

[illegible] مثل [illegible] هم على [illegible]

[illegible] الامر حتى لم يخصصا بزمان مثل فهنا لم يخصصا بزمان ام

والى [illegible] ظاهرا وباطنا ولا اشتراك في فاعل [illegible]

[illegible] مثل [illegible] مشاركت فاعل ومفعول [illegible] ان [illegible]

[illegible] في الصلوة ولا فرضية الصلوة على المشاركت مثل

[illegible] الوجوب [illegible] الفرضية لاحتمال [illegible] ام [illegible]

على سبيل [illegible] للمشاركة اذ المشاركة فى حقيقة [illegible]

فى غيره فاذا المشاركة بالصلوات باطلة بانها ليست [illegible]

ومجازه للمحافظة [illegible] مشاركة غيرهم [illegible] لله تعالى بغير الله تعالى

الشعائر ووقوف العرفات ووقوف المزدلفة وطواف البيت العتيق

والسعى بين الصفا والمروة قال سبحانه ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب

الاية ومن يعظم حرمات الله فهو خير له الاية وليطوفوا بالبيت العتيق الاية

والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما الاية

وتعظيم الرسل والاولياء [illegible] فقال [illegible]

[illegible] بالتخصيص [illegible]

الا [illegible] فالتخصيص [illegible]

لله تعالى [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الا [illegible]

[illegible] المشاركة [illegible]

لله تعالى ولغيره تعالى والصلوة لا تكون عبادة ش لله تعالى ولغيره تعالى

.... او عطف نسق لا يصح لعدم جواز ترديد الجملة

الاولى ولزوم التغاير ش الذي في العطف هم خلاف المراد من يريد اتحاد الجملة الاولى او عطف تاكيد لا يصح لاقتضائه التغاير من جهة العطف وعدم التغاير من جهة

التاكيد فاما العطف فكان مغايرا للجملة الاولى فخالفها ش اي الجملة الاولى

هم او كان متحدا معها فهل بالتكرار المعنوي بخلاف صحة عطف الصلوة

الوسطى على الصلوات ش لا على حافظوا فان قد فكان مغايرا ولزم

ان الصلوة الوسطى غير الصلوات او متحدا ولزم الاهمال هم واما التاكيد

فلان ش لا لها ش اي الجملة الاولى هم ولا خصوصية للقيام من اركان الصلوة

ش لخصوصية الصلوة الوسطى من الصلوات هم ويقتضي قانتين عموما

على مغايرة قوموا لحافظوا ومتعلقاته والصلوة لا تكون عبادة ش لله تعالى

ولغيره تعالى هم فلا يراد به ش اي بالتاكيد هم صلوا لله قانتين ولا لزم

الاعتراف غير هم ش اي عطف جمع وترتيب هم ايضا وعلى المعنى المعترض

قوموا خلاف فصاحة النظم الشريف وينبغي حافظوا على الصلوات

والصلوة الوسطى لله قانتين انتهى فاعلم ان القيام لله تعالى عام فيما او

قنوتا ويقال جل شانه تعالى للصوم ... بالقنوت ... القنوت ...

في القيام فقد ... اي ... من ... القنوت ...

ثم القيام للصلاة ... القيام ... الا ان في ...

... ان لفظ القنوت ... القيام ...

لا تقصد المعنى للمتقين ش ... يتعلق بالقيام ... يتعلق ... الا ... في

ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الاية فكذا ...

كما وضح والله تعالى اعلم بالصواب وعليك ... الاية ...

الكبير ... العبادات التي هي على ...

للعبادة ... ان ... في ... فعل ...

ش ... الصلوة ... على ... حافظوا الا في الصلوة ...

والقنوت فيها ... اي في الصلوة الوسطى والقنوت ...

... على ... على ...

... ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها

الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما

بسم الله الرحمن الرحيم

تشبیه ... شده در فضل ... نبی بسوی ... و بشنود ... علی آله ... با اتباعه ...

قوله سبحانه ان الله وملئکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه

وسلموا تسلیما ه یعنی بدرستی که الله و ملئکته یصلون علی النبی مقدمه است بنا بر تعظیم نبی

صلی الله تعالی علیه وسلم و صلوة رحمت است پس صلوة الله تعالی علیه انتزاع

وجود محمود او است صلعم از نور الله تعالی و در این انتزاع اسرار صفات نامتناهی است

هر کس بقدر نصیب خود دانسته و آن هنوز لا تحصی است و این صلوة صفت نافعه

است و صلوة ملئکه دعا است پس مراد صلوة الله تعالی نفس ای اللهم صل علی

محمد و مراد از ایشان مصلین هستند بنا بر علت شان بجا آوردن

تصلیه که عبادت شان است و مصداق مقدم بر امر صلوا بنا بر صفت بجا آوردن است

نفس صلوة الله تعالی که صفت نافعه است [illegible] باید دانست که مصداق مقدم

امر صلوا در این آیه کریمه مذکور نشد پس مصداق مقدمش عام است یعنی با عموم

و عموم صله و عموم مفعول ثانی پس مفید مطالب جمع ما باشد باید دانست سلام

بفتح تحیه [illegible] گردن نهادن است و این لغت مفید است بمعنی سلم

بفتحتین [illegible] گردن نهادن و تسلیم بکسر ای آشتی و صلح و سلامتی و پاکی از عیب

پس تسلیم بجا آوردن تحیه [illegible] نشاید و سپردن امور و

.... گردن نهادن بعجز و طاعت است [illegible] پاک [illegible]
عیب است پس مفید طالب عموما است و سلام مفعول به [illegible]
ای سلموا علیه تحیة و سلموا امور کم الیه و فرق اینجا است که صلوة [illegible]
خاص است و سلام تحیه عام است چنانکه در قرآن مجید سلام علیه [illegible]
مذکور شد باید دانست امر مفید استمرار و منع جواز است و مفعول مطلق
تاکید و نوع [illegible] تعدید بنا به استمرار امر فعل آنکه تسلیم با اهتمام تمام
مراد است بجا آرید چون نحو افعال عباد در آید [illegible] از عبادت است
اقسام صلوة الله تعالی است اینجا است [illegible] بوجوه [illegible]
تعالی صلوة بر آسمانیان صفه شان است و بر زمینیان [illegible]
قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون [illegible] تفسیر این
کرده [illegible] در کتب اخلاق [illegible] مرقوم است و فرمود صلعم [illegible]
تا آنکه حضرت نبی صلعم صلوة بر خود خوانده و دیگران را درین صلوة [illegible]
محمد [illegible] خود کرده و خوانده است اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما
ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و برکت و دعا حضرت نبی [illegible]
[illegible] شریف من سلک علی [illegible]

وانا ... اللهم صل وسلم على محمد النبي نورك وعلى انواره كما تحب وترضاه بعدد ...
ذكر لبيان تحقيق معنى اقوال ما رايت شيئا الا ورايت الله قبله وما رايت
شيئا الا ورايت الله بعده وما رايت شيئا الا ورايت الله معه

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله واصحابه واتباعه اجمعين
قال سيدنا ابو بكر الصديق الاكبر رضي الله تعالى عنه ما رايت شيئا الا ورايت الله قبله
وقال سيدنا عمر الفاروق الاعظم رضي الله تعالى عنه ما رايت شيئا الا ورايت الله بعده
وقال سيدنا علي المرتضى رضي الله تعالى عنه ما رايت شيئا الا ورايت الله معه
اعلم ان هذا الاستدراك للتحقيق ش النظر في اصل كيفية الاستدراك في ذكر
كيفية الاصول هو لا الاستثناء لعدم مغايرة الاجنبي في اركان ثلثة فيه ش
النظر في كيفية الاستثناء في ذكر كيفية الاصول هو ورايت بمعنى عرفت ودرى بالبصيرة
المعرفة والواو حالية لبيان حال مستدرك منه محذوف ش اي رايته لاقتضاء
النظم والحال لا ينفك من ذي حال هو فحاصل الكلام ما عرفت شيئا لكن عرفته
في حال معرفتي ان الله قبله ومعه وبعده بدلالة الشيء المخلوق الى خالقه الذي
تجلى [illegible] معه بوجوده وبعده بفنائه ش فالاقوال ثلثة في معنى من عرف

نفسه من حيث هو هو فقد عرف ربه بالتمام فتفصيلها منها وتعقيبها

بعينه منها هو فلا قول اختيارا من المحالات المشتملة للمخلوق وخالق الدائرة

حالهم انهم كاملون في معرفة الله تعالى بكلهم او معرفة قبلية تستفاد منه تعالى

الحقيقية ومعرفة لمية تستفاد من معرفة

اليه يشير ما ذكره من اي بدلالة التي للمخلوق الى خالقه الله عز وجل

[illegible] بوجوده وبعبوديته بفنائه هم الاكمل [illegible] التي [illegible]

[illegible] كما يحبه ويرضاه [illegible]

[illegible]

تمت [illegible] الحمد لله [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلى الله

عليه وسلم وعلى آله واصحابه [illegible] . . . .

اسمائے طیبات مشائخ سلسلہ عالیہ نقشبندیہ مجددیہ رضی اللہ
تعالیٰ عن اہالیہا حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و علیٰ آلہ
والصحابہ اتباعہ اجمعین حضرت ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت سلمان فارسی
رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت
امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجہ ابا یزید بسطامی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت
خواجہ ابو الحسن خرقانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجہ ابو القاسم گرگانی رضی اللہ تعالیٰ
عنہ حضرت خواجہ ابو علی فارمدی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجہ ابو یوسف ہمدانی
رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجہ
محمد عارف ریوگری رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجہ محمود انجیر فغنوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
حضرت خواجہ عزیزان علی رامیتنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت بابا سماسی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
حضرت سید امیر کلال رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند رضی اللہ تعالیٰ عنہ
حضرت خواجہ علاء الدین عطار رضی اللہ تعالیٰ حضرت خواجہ مولانا یعقوب چرخی رضی اللہ تعالیٰ
عنہ حضرت خواجہ عبید اللہ احرار رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت خواجہ محمد زاہد رضی اللہ تعالیٰ عنہ
حضرت خواجہ محمد درویش امکنگی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت محمد امکنگی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
حضرت خواجہ باقی باللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد

فاروقی سرهندی رضی الله تعالی عنه حضرت ایشان عروة الوثقی خواجه
محمد معصوم رضی الله تعالی عنه حضرت شیخ سیف الدین رضی الله تعالی عنه حضرت
سید نور محمد بدایونی رضی الله تعالی عنه حضرت شمس الدین میرزا مظهر جانجانان شهید
رضی الله تعالی عنه حضرت مولوی محمد نعیم الله بهرایچی رضی الله تعالی عنه حضرت مولوی
محمد مراد رضی الله تعالی عنه تهانیسری حضرت شاه غلام رسول رسول نما رضی الله تعالی
عنه ساکن فتحپوری نفعنا الله این سلسله عالیه بدرد محمد عبد الوحید مخاطب به غفر الله
ذنوبه رسیده تا بعید است که دردمند در ابتدای تعلیم بیعت درین سلسله عالیه یافت

بوساطت مشائخ سلسله عالیه چشتیه رضی الله تعالی عن الاولیا

حضرت سید الانبیاء محمد رسول الله صلی الله تعالی و سلم علیه و علی آله و صحبه و اتباعه
اجمعین حضرت علی مرتضی رضی الله تعالی عنه حضرت امام حسن البصری رضی الله تعالی
عنه حضرت عبد الواحد بن زید رضی الله تعالی عنه حضرت فضیل بن عیاض رضی الله
تعالی عنه حضرت ابراهیم بن ادهم رضی الله تعالی عنه حضرت سدید الدین حذیفه مرعشی
رضی الله تعالی عنه حضرت امین الدین ابی هبیره رضی الله تعالی عنه حضرت ممشاد علو
دینوری رضی الله تعالی عنه حضرت ابی اسحاق شامی چشتی رضی الله تعالی
عنه حضرت ابی احمد رضی الله تعالی عنه حضرت ابی محمد بن ابی احمد رضی الله تعالی عنهما

حضرت ابو یوسف رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ مودود چشتی رضی اللہ
تعالی عنہ حضرت خواجہ حاجی شریف زندنی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ
عثمان ہارونی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ محمد معین الدین حسن سنجری رضی اللہ
تعالی عنہ فقط این سلسلہ عالیہ بطریق ترتیب اویسی بدردمند محمد عبد الوحید سعید
بدانکہ درین سلسلہ عالیہ نقش احمد ترتیب باید دانست کہ دردرین سلسلہ عالیہ بطریق اویسی
در آخر فقط ترتیب یافتہ اسماء طیبات مشائخ سلسلہ عالیہ نظامیہ رضی اللہ
تعالی عن اہالیہا حضرت محمد معین الدین حسن سنجری رضی اللہ تعالی عنہ حضرت
قطب الدین بختیار کاکی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت فرید الدین مسعود گنج شکر رضی اللہ
تعالی عنہ حضرت نظام الدین محبوب الہی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت نصیر الدین محمود
چراغ دہلی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت سید عبد الرزاق بانسوی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت
مولوی احمد عبد الحق رضی اللہ تعالی عنہ حضرت مولوی احمد انوار الحق رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت مولوی حافظ عبد الوالی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت مولوی حافظ محمد عبد الرزاق
رضی اللہ تعالی عنہ فقط این سلسلہ عالیہ بدردمند محمد عبد الوحید خلافت امیر سعید
باید دانست این سلسلہ عالیہ بطریق اویسی حضرت سید عبد الرزاق بانسوی رضی اللہ تعالی
عنہ سید اسماء طیبات مشائخ سلسلہ عالیہ جابر رضی اللہ تعالی عن اہالیہا

حضرت فرید الدین مسعود گنج شکر رضی اللہ تعالی عنہ حضرت علاء الدین علی احمد

صابر رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شمس الدین ترک پانی پتی رضی اللہ تعالی عنہ

حضرت جلال الدین پانی پتی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت احمد عبد الحق رضی اللہ تعالی

عنہ حضرت عارف احمد بن احمد عبد الحق رضی اللہ تعالی عنہ حضرت محمد بن عارف

رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ اولیاء رضی اللہ تعالی عنہ حضرت پیر اولیاء رضی اللہ تعالی عنہ

حضرت خواجہ قطب الدین رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ محمد سعید رضی اللہ تعالی عنہ حضرت

شیخ سلیم رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ محمد عرف شیخ پیا رضی اللہ تعالی عنہ

حضرت شیخ محمد عرف شیخ پیرا رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ محمد دیوان رضی اللہ

تعالی عنہ حضرت شاہ احمد یار رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شاہ محمد رضی اللہ

تعالی عنہ حضرت شاہ ہدایت احمد رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شاہ امام رضی اللہ

عنہ حضرت مولوی محمد انوار الحق رضی اللہ تعالی عنہ حضرت مولوی محمد ابو الکرم

رضی اللہ تعالی عنہ حضرت مولوی محمد عبد الرزاق رضی اللہ تعالی عنہ حضرت مولوی

محمد عبد الرزاق رضی اللہ تعالی عنہ وایں سلسلہ عالیہ بفقیر محمد عبد الوحید رسید

اسماء طیبات مشائخ سلسلہ عالیہ قادریہ رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین

حضرت سیدنا محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم وعلی آلہ واصحابہ اجمعین

اجمعین حضرت سید الاولیا امیر المومنین علی کرم اللہ تعالی وجہہ حضرت
امام حسن البصری رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ حبیب عجمی رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت داود طائی رضی اللہ تعالی عنہ شیخ الاسلام حضرت معروف کرخی رضی اللہ تعالی
عنہ حضرت شیخ سری سقطی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ جنید بغدادی
رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ ابوبکر شبلی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت
شیخ عبد العزیز یمنی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ عبد الواحد رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت خواجہ ابو الفرح یوسف طرطوسی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ الاسلام
شیخ ابو الحسن علی ہکاری رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ ابو سعید مخزومی رضی اللہ
تعالی عنہ حضرت میر سید محی الدین محمد عبد القادر رضی اللہ تعالی عنہ حضرت میر سید
عبد الرزاق رضی اللہ تعالی عنہ حضرت میر سید محمد بن ابو صالح رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت میر سید احمد رضی اللہ تعالی عنہ برادر میر سید محمد بغداد رضی اللہ تعالی
عنہ حضرت میر سید علی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شاہ موسی قادری رضی اللہ تعالی
عنہ حضرت میر سید حسین رضی اللہ تعالی حضرت شیخ ابو العباس رضی اللہ
تعالی عنہ حضرت شاہ بہاء الدین رضی اللہ تعالی عنہ حضرت میر سید محمد قادری
رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شاہ جلال قادری رضی اللہ تعالی عنہ حضرت میران

سید بخش بھکری رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت سید شاہ ابراہیم ملتانی رضی
اللہ تعالیٰ عنہ حضرت شاہ ابراہیم بھکری رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت شاہ
امان اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت شاہ حسین خدا نما رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت
شاہ ہدایت اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت شاہ عبد الصمد خدا نما رضی اللہ تعالیٰ
عنہ حضرت سید شاہ عبد الرزاق رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت مولانا
مولوی احمد عبد الحق رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت مولانا مولوی احمد انوار الحق رضی
اللہ تعالیٰ عنہ حضرت مولانا حافظ محمد عبد الواحد رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت
مولانا مولوی محمد عبد الرزاق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فقط ... حضرت معروف
کرخی را از حضرت امام علی موسیٰ رضا ابن امام موسیٰ کاظم علیہما السلام و ایشان
از ابی سعید ... حضرت شیخ معروف کرخی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت
موسیٰ رضا ابن امام موسیٰ کاظم علیہما السلام حضرت امام موسیٰ کاظم ابن امام جعفر
صادق علیہما السلام حضرت امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر علیہما السلام حضرت
امام محمد باقر ابن امام زین العابدین علیہما السلام حضرت امام زین العابدین ابن امام حسین علیہما
السلام حضرت امام حسین ابن امیر المومنین علیہما السلام حضرت امیر المومنین
علی ابن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت امام المرسلین محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ

واصحابہ واتباعہ وسلم بدانکہ این سلسلہ عالیہ بدرویش محمد
عبدالوحید مخاطب امیر سید و درین سلسلہ اسم عبدا نقشبندی ہم ست
اسماء طیبات مشائخ سلسلہ عالیہ مصافحہ رضی اللہ تعالیٰ
عن اہالیہا حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم
وعلی آلہ واصحابہ واتباعہ اجمعین حضرت امام عبداللہ علمبردار
رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت شیخ عبداللہ جنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت
شیخ حاجی یوسف غیب آبادی رضی اللہ تعالیٰ حضرت مولوی امین الدین
سیدان کوری رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت بحر العلوم عبداللہ
محمد رضی اللہ تعالیٰ عنہ محمد رضی اللہ تعالیٰ عنہ
حضرت سید پیر محمد شہر رضی اللہ تعالیٰ حضرت
مولانا مولوی محمد عبدالرزاق رضی اللہ تعالیٰ عنہ
این سلسلہ عالیہ بدرویش محمد عبدالوحید مخاطب با امیر سید

اللہم صل وسلم علی محمد النبی نور کل
وعلی آلہ وسلم تحیۃ تحیتنا
وتقبلنا وتقبلنا

ذکر کیفیت ختم بقصد ترک تحریر نامه درد

با دیگر مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستغفره و علی آله و
اصحابه و اتباعه اجمعین درین سال که آغاز چهارده صد است
قصد ترک تحریر این نامه درد تا پایان پذیر گشتن ذکرا ست
نمودم مگر آنچه او سبحانه خواهد فافوض امری الی الله
لا حول و لا قوة الا بالله شعر

یارب تو قبولیا رو مسازرسان   آوازه دردم بهم او از بیان
واین نامه درد را ز شر موافقان و مخالفان محفوظ بدار
مشرف نظر محبوب ایک الله تعالی فی حبالہ رسان و بعد تیار
ما را مشرف بمغفرت گردان ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او
اخطأنا اللهم صل و سلم علی محمد النبی و آله و برک علی ازواجه
کما تحب و ترضاه و تغفر لنا و ترحمنا۔

تمت

صحت نامہ تذکرۃ الحق

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
١	٥	بتغیر	بتغییر	٣٩	٩	سرا	کس را
دیباچہ متن				٤٠	١٥	وجود	وجود
١	٣	الولایۃ دلیلہا	الولایۃ دلیلہا	٤١	٧	فبالمعنی	فبالمعنی
٢	١٣	مستبعون	مستبقون	٤٢	١٣	منہ	منہ
٣	٩	شغفتہ	شغفتہ	″	١٣	فیتحقق	فیتحقق
١٣	٢٣	خوانندہیا	خوانندہای	″	١٥	حقیقی	حقیقی
١٣	″	ذہنہا	ذہنہا	٤٣	١٥	الا	آلا
١٧	١٣	بقصہ	بقیہ	٤٤	١٤	الراز	الدائر
٢٣	٩	حضور	حضور	٤٥	٣	مجانزیا	مجانزیا
″	١٣	باحسان	باحسان	٤٦	١	بحاج	بحتاج
٢٩	٦	صانع	ضائع	″	٣	الذی بدلالہ والذی	الذی بدلالۃ والذی
٣١	١٣	نعت	لغت	″	١٣	باخرہ	باخرہ
٣٣	١٣	حدا	خدا	٤٧	٣	البعیر	التعبیر
″	١٣	خوف	خوف	″	٨	توقیفیہ	توقیفیہ
٣٣	١٠	شفاعہ	شفاعۃ	″	١١	وغیرہ	اخر
٣٥	٣	نیکوہیم	سیکوہیم	″	١٢	اخر	اخر
″	١٣	وجمیع	جمیع	٤٨	٤	لبنی	لمنی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۹	۳	ہو	ہم	۵۲	۷	اسناد	بالاسناد
"	۱۴	حکیہ	حکمیہ	"	۸	الجنسیہ	الجنسیہ
۵۰	۱	الواضع	الوضع	۵۲	۱۱	تعیین	تعیین
"	۲	بالتخصیص	بالتخصیص	۵۳	۱۲	بما لایعارضہ	بما لایعارضہ
"	"	لتحقق	لتتحقق	۵۴	۱	فعدم	فعدم
				"	۵	لترتیب	لترتیب
"	۳	لیقتضی	لیقتضی	"	۱۳	ثبوت	ثبوت
"	۳	وجب	وصف	۵۵	۱	ترتب	ترتب
"	"	بالوضع	بالوضع	"	۴	لایجوز	لایجوز
"	۵	ان اعتبر	ان اعتبر	"	۵	ظاہرا	ظاہرا
"	۸	الوضع	الوضع	"	"	لایقصده	لایقصده
"	۱۲	توجہ دقۃ	توجہ دقۃ	"	۱۱	بضده	بضده
"	۱۳	ہو	ہو	۵۶	۳	المصداق	المصداق
۵۸	۱	تخصیص	تخصص	۵۸	۱۰	ابناء	ابناء
"	"	والحرف	والحرف	۵۹	۳	ابناء	ابناء
"	۸	اقامہ	اقامتہ	۶۱	۱۱	فانی نحن المحل	فانی نحن المحل
"	"	شی شی	شی ابشی	"	۱۳	حقا او کان	حقا او کان
"	۱۳	لاستعمالها	لااستعمالها	"	۱۵	ہذا باطل	ہذا باطل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۶۲	۳	فیہا	فیہما
"	۱۵	[illegible]	[illegible]	"	۴	تقضیر	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٥	۴	موجوده	موجودة
٦٥	٦	فقبل	فقبل
٦٦	٩	فيما	فبهما
٦٧	٨	فتساقطا سما وحصه يقويان	فتساقطا معنيهما وحقيقة يقويان
〃	١٢	فتانه	فتانة
〃	١٣	استحالته	استحالته
٦٨	١	الثالث	الثالث
〃	٣	غيرهما	غيرهما
〃	٦	عنيهما	عينيهما
〃	١٠	بينهما غيرية	بينهما غيرية
٦٩	٣	فهي	فهي
〃	٨	بفرقته وبعرفته	بفرقته ومعرفته
〃	〃	هو	هما
〃	٩	فيرد	فيرد
٧٠	٦	بخصوصيته	بخصوصيته
〃	١٣	اشتراك لا يعاره ولا يعتبر	اشتراك لا يعاره ضعه ولا يعتبر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٧١	١١	حقيقتا	حقيقتا
٧٢	٢	الاولى لصراحتها	الاولى لصراحتها
		دلالته	دلالته عليه
٧٣	٥	موجود ش ولم يذكر	موجود ولم يذكر بهم
〃	٦	بصفته هم مثلا	بصفته ش مثلا
〃	٧	تعالى بخلاف	تعالى م بخلاف
〃	١١	فمهمل	فمهمل
〃	١٣	بقضيتكم	لقضيتكم
〃	١٠	اسيرا وعادلا	اميرا وعادلا
٧٤	٢	والله اكبر	الله اكبر
〃	٩	في ادراك	في الادراك
〃	١٢	بضرورة	بالضرورة
٧٥	١٤	هو	هو
٧٦	٣	ما به	ما به
〃	〃	حقيقته	حقيقته
〃	١٢	مختلفين	مختلفين
٧٧	٥	كثيرة ولو مختصر	كثيرة ولو مختصر
٧٨	٣	عما به	عما به
〃	١٥	كان	كان

صفحه	سطر	غلط	صحيح	صفحه	سطر	غلط	صحيح
٧٩	٨	بمقابلة	بمقابلة	٩٣	١	كلها	كلها
٨٠	١	فتضمنت	فتضمنت	"	١٢	شميت	شميت
٨١	٥	يهدين	يهدين	"	١٣	والثانية	والثانية
"	١٥	متوقفة	متوقفة	٩٣	١٣	سميت	سميت
٨٢	٦	فيها	فيها	٩٤	٦	لا تتوصف	لا توصف
٨٣	٣	المقالة	المقالة	"	٨	لا تتوصف	لا توصف
"	٦	غيره	غيره	٩٥	١١	التكرت	التكرين
"	٧	بغيريتها	بغيريتها	٩٦	١٢	حقيقية	حقيقية
٨٦	٣	لم يقيد	لم يقيد	٩٧	١٠	تعبر	تعبر
"	١٤	التثليث	التثليث	٩٩	٣	ماهيته	ماهيته
"	١٥	جالية	حالية	"	١٥	حادث	حادث
٨٨	١٣	ينبعه	ينبعه	١٠١	١	فاعل	فاصل
٨٩	١٥	التوقف	التوقف	"	٨	اثر	اثر
٩١	١٠	بحدوث الحوادث	بحدوث الحوادث	١٠٢	٩	ولا ايقاع	والايقاع
٩٢	٣	يشين بعلو	يشين [illegible]	١٠٣	١١	ييمم	يشمع
			لفظ وماهية	١٠٥	٩	شق الحق	اشق الحق
			التقتضيات	"	١٤	[illegible]	[illegible]
			[illegible]	١٠٦	١٣	[illegible]	والاهتي
٩٣	١	[illegible]	[illegible]	"	١٤	[illegible]	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۶	۱۵	ذوتیه	ذواتیه	۱۲۵	۷	كليا	كليها
۱۰۸	۱۳	والاحاطه	والاحاطة	〃	۱۳	والاعجاز	[illegible]
۱۰۹	۵	مضبوطه	مضبوطة	۱۲۶	۸	[illegible]	[illegible]
۱۱۰	۱۳	ما بيته	ما بينته	〃	۱۳	[illegible]	[illegible]
۱۱۰	۱۴	بصفته	بصفته	۱۲۷	۵	فان السر	فان سر
۱۱۱	۳	محل	محل كر	۱۲۸	۱	[illegible]	[illegible]
۱۲	۱۴	انكار	انكاره	〃	۲	[illegible]	[illegible]
〃	۱۳	لزم	[illegible]	〃	۱۱	[illegible]	[illegible]
〃	〃	واجتماع	واجتماع	۱۲۹	۵	[illegible]	[illegible]
۱۱۳	۳	قضيته	[illegible]	〃	۹	[illegible]	[illegible]
۱۱۶	۱	شيخ	شيخ	〃	۱۵	[illegible]	[illegible]
〃	۳	[illegible]	[illegible]	۱۳۱	۳	[illegible]	[illegible]
〃	۴	[illegible]	[illegible]				
〃	۶	[illegible]	[illegible]				
۱۱۸	۳	[illegible]	[illegible]				
۱۲۰	۴	[illegible]	[illegible]				
۱۲۱	۱۰	[illegible]	[illegible]				
۱۲۳	۱۵	[illegible]	[illegible]				
۱۲۴	۱	[illegible]	[illegible]				

صفحه	سطر	نادرست	تصحیح	صفحه	سطر	غلط	تصحیح
۱۴۰	۹	بانیتنا	بانیتنا	۱۵۲	۶	لااحتاج	لایحتاج
۱۴۲	۴	ابتدائهم	ابتدائهم	〃	۱۳	تجربتها	تجربتها
۱۴۳	۱۰	اهل	اهل	〃	۱۴	والموات	والموت
۱۴۶	۱	اهل	اهل	۱۵۳	۶	لااتی لا یتعلق	لا اتی لا یتعلق
۱۴۸	۵	اعتقت	اجتثت			بما بعده	هم بما بعده
۱۴۹	۴	المطهم	المطهم	〃	〃	قیزرقون	قیزرقون
〃	۵	سواند	سوائد	۱۵۴	۱۱	ابی	ابی
〃	۱۵	اعتقت	اجتثت	۱۵۵	۱۴	تقتید بتقیید	تقیید بتقیید
۱۵۰	۹	فتنه	فتنه	۱۵۶	۴	بالاوغیا	بالاغیار
〃	۱۴	سمیلتنع	ستبینلت	〃	۹	ماقتل	باقتل نافذ
〃	۱۵	حباز	حباز	۱۶۰	۴	ماهبی	ما یبنی
۱۵۱	۱	سبیته	سبینة	〃	۱۱	اسبابهما	اسبابهما
۱۵۱	۲	البتین	التبیین	۱۶۱	۱۴	ستار	شار
〃	۱۱	ریسمی	ویسمی	۱۶۳	۲	تجوزه	یجوزه
[illegible]	۱۵	ویشتی عمرماد	ویخری عمو ما	〃	۶	احاطه	احاطة
		قد اجعفر	وقد لجعفر	۱۶۸	۱۲	تباخر	تباخر
		[illegible]	[illegible]	〃	۱۴	متاخرعاس	متاخرعن
				۱۶۹	۸	شی	شیئی
[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]	〃	۱۵	سجا	بجتا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
"	15	ستی	شتّی
"	6	ستی	شتّی
"	11	الصدق	المصدق
171	6	بتغایر	متغایر
"	9	المصدق	المصدّق
"	12	وسس	وقبس
"	14	بتجدد	متجدد
172	3	زاید	زائد
"	13	الموفق	الموفّق
173	2	مرتی	مرئی
"	15	سنخ طلا	شبه طلا
174	15	کاین	کائن
178	1	شتی	شتّی
"	2	شی	شتّی
"	5	التقتید	التقیید
179	8	التقیید	التقیید
"	10	تقیید للذات	تقیید الذات
180	20	ابتغاة	ابتغاء
"	15	فشی	فشتّی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
183	6	الرهاء	الرهاء
184	5	طلیه	طلبیه
185	14	حقیقه	حقیقة
"	"	یحتاج	لیحتاج
186	3	خلاف	خلاف
"	6	سنبته	مستتة
"	10	لیس لعرض	لیس لعرض
"	11	ضدها	بضدها
"	"	مرکبة	مرکبة
"	13	مجلی وجوده	مجلی وجوده
187	2	وظهوره	وظهوره
188	13	التنبیه التمیز	التنبیه التمیز
189	1	النبیین	النبیین
"	15	التزاما	التزاما
190	2	خلافه	مجهولة
"	3	مجهولة	خلافه
191	6	کمال	کمال
"	9	للتمثل	للتمثیل
"	"	فللمتمثل	فللمتمثل

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۹۱	۲	بیگانہ مشغولی	بیگانہ مشغول	۲۱۱	۱۲	الفت	الفت
〃	۱۲	مرکز سپاہ و فوج	مرکز سپاہ و فوج	۲۱۲	۱۴	لیدانیبط	لیتیفیط
۱۹۲	۱	وجہ	وجہ	۲۱۴	۵	کردید	کردیدند
〃	۱۴	لا یصدق	لا یصدق	۲۱۵	۱۲	ابتدامی	ابتدائی
〃	۱۳	خلقة	خلقة	۲۱۶	۳	از ورود	در ورود
۱۹۲	۱۴	من اوها	من اذاها	۲۲۸	۱	در کار امیر مرسل	در کار امیر مرسل
۱۹۳	۱	ثبت	اثبت	〃	۲	بخلاف	بخلاف
۱۹۴	۸	ابن نبی	نبی	〃	۸	سقر دوس	سقر دوس
〃	۱۴	معروه	عروه	۲۳۱	۴	علی الاعجاز تبین	علی الاعجاز تبین
〃	۱۴	وعن ثابت عن الشعبی	وعن ثابت عن الشعبی	۲۳۲	۱۲	مادرنه	مادرنه
۱۹۵	۵	[illegible]	نبی	〃	۱۵	واز انقطاع	واز انقطاع
〃	۹	فضلا	فضلا	۲۳۸	۵	واجب البقاع	واجب البقاع
۱۹۶	۳	سوفی	متوفی	〃	۹	اجیب ارض الله	اجیب ارض الله
〃	۲	توقرده	تو قروه	۲۴۰	۷	بسرجا	[illegible]
۱۹۷	۱۳	وتاسیدی	وتاییدی	۲۴۳	۱۲	افادت	افادت
۱۹۹	۷	متحقق	محقق	۲۴۶	۸	دوران	دوران
۲۰۰	۳	اتباع	اتباع	۲۴۸	۹	وسجده	وسجده
	۱۳	دوستان خلاف	او ستیم وخلاف	〃	۱۵	من عالمین	من العالمین
۲۰۱	۱۱	بایمان	ایمان	۲۵۲	۷	این سجده	این سجده

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵۴	۲	مسیاوی	مساوی	۲۹۹	۱۵	اکلاش	آکلاش
۲۵۹	۱۵	بتقابش	بتقابلش	۲۹۹	۸	ودسانی	ارسانی
۲۶۱	۱۵	سعرفد	سعرقند	۳۰۰	۴	ادار	[illegible]
۲۶۱	۱۳	جوارشن	جوارشن	۳۰۱	۳	منقتب	منتیب
۲۶۳	۶	افحل	اجتعل	۳۰۲	۱۴	حسنه	حسنته
۲۶۴	۱	وعال آنکه	دعال آنکه	۳۰۳	۷	وفی المدر المنتظم	وفی الدرر المنتظم
۲۶۵	۱۲	دنا	وتنا	۳۰۸	۳	حسنة	حسنة
۲۶۸	۱۰	دآن	وآن (آنها)	۳۰۹	۱	وا تکلموا	وا تکلموا
۲۶۹	۱۲	والمخنفون	والمخففون	〃	۳	مجالس	مجالس
۲۷۰	۸	جبوان با	حیوان با	۳۱۰	۴	یسکدث	یتحدث
۲۷۲	۵	برا	ترا	۳۱۲	۵	لنعارض	لتعارف
۲۷۴	۱۲	الشتیبه	الفسقبة	۳۱۳	۱۴	حاله	حالهم
۱۸۳	۹	حامل	حامل	-	۱۵	فتشخص	فتشخص
۲۹۱	۱۱	ذکواه	ذکواة	۳۱۴	۵	فذکر	فذکر
۱۹۲	۱۴	باسم الله	باسم الله سبحانه	〃	۲	بشنوها	بشنوها
۲۹۳	۳	ستة احد	نسبته احد	〃	۸	صلعم	صلعم
〃	۵	ضر	مضر	〃	۹	نور قره	نور قرة
〃	۱۳	نسب	نسب	〃	۱۲	ونقیه	ونقید
۲۹۵	۱۳	تخصیص	تخصیص	۳۱۵	۱	لعدم تحقیقا	لعدم الاتحقیقا

صحیح	غلط	سطر	صفحه	صحیح	غلط	سطر	صفحه
وقوموا	وقوموا	9	۳۲۸	اشتبه محتشما	اشتبه محتشما	۱۱،۱۰	۳۲۶
فاتعليق	فا تعليق	۶	۳۲۹	حديا وقولا	حديا وقولا	۱۱	۳۲۶
ورشفاتها	ورشفا	۶	۳۳۱	حديا الفتح وكيد			
المدينة له	المدينة	۱۴	"	سيرته ... / أول ...			
الحافظ البزار	الحافظ البزار	۱۵	۳۳۲	من الحسبه			
الكعبة	الكعبة	۱۰	۳۳۵	حديا من الكعبة / والوقاصي			
استدبار القوم	استدبار القوم	۱۱	"	والمنتقد والمتاعل			
وقد صرح	وقد صرح	۱۴	۳۳۶	وغير ذلك			
تمثل	نشل	۱۲	۳۳۸	في شعر	في	۱۰	۳۳۶
مكفوف	مكوف	۱	۳۴۰	ان تخشع	ان تخشع	۱۰،۹	۳۴۰
آلك	الك	۱	۳۴۱	تتخشع	تخشع مع تبوز		
الى آخرها	الى آخره ما	۱	۳۴۵	بتوقر وبسكن	وبسكن		
من الائمة	من الائمة	۶	"	الائمة	الا	"	"
السكينة	السكينة	۱۰	"	بذكر الله	يذكر الله	۱	"
وخفته	وخفته	۱۳	"	اقوال	احوال	۱۳	۳۴۵
وبه كاتبه	وبه كاتبه	۲	۳۴۶	والاستعداد	والاستعداد	۱۵	"
في زمرهم	في زمرهم	۹	۳۴۷	بعثة	بعث	۱۱	۳۴۶
العلية	العلية	۰	۳۴۹	متعشيا	متعشيا	۱۳	"
مما ذكر قال	مما ذكر قال	۳	۳۴۹				

٣٥١	١٠	سہل	ستیل	~	١٢	بشکرہ	بیشکرہ
٣٥٢	٣	خثیمہ	خیثمۃ	٣٦٣	٢	عائشتہ	عائشہ
~	١١ و ١٢	بروض نیم	بروض نیم	~	٩	انزل	انزل
		بعرقۃ المتاج	بعرقۃ المتاج	~	١١	وبشری عنہ	[illegible]
				٣٦٥	١	بعد الافضو	بعد الاکمو
~	١٢	یعدل ثریا	یعدل ثریا	~	٢	ولکن	ولکن
				~	٣	المشرل	المنزل
٣٥٥	٥	لیمیمنوہ	لیمیمنوہ	~	١٤	[illegible]	[illegible]
٣٥٩	١٣	الی	الیّ	~	١٥	[illegible]	[illegible]
٣٦٠	٦	فقبل	فقبیل	٣٦٦	١١	[illegible]	[illegible]
٣٦٢	٣	آسیہ	آسیہ	٣٦٨	٩	بشری	[illegible]
~	~	مریم	مریم				
~	٣	حوزا لجبال	حول الجبال	٣٦٩	١١	القضاء	القضاء
~	٩	القصیری	القصوی	٣٧٠	١	ثبت	تثبت
~	١١	السنیہ	السنیہ	~	١٢	فالسجیوا	[illegible]
~	١٣	جمع	جرت	~	٨	[illegible]	[illegible]
~	١٤	المتقی	ھو کتقی	~	١٢	[illegible]	[illegible]
٣٦٣	٥	الاتسبۃ	الاترسۃ	~	١١	[illegible]	[illegible]
~	~	فی المشتقی	فی المستقی	٣٧٢	١	بالاحیا حکو	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۸۴	۱۱	دلالة	دلالة	۳۹۶	۵	ثبوت سلب	ثبوت و سلب
۳۸۵	۳	کمانات	کمان	=	=	ولا یستاذنکه	ولا یستاذنکه
=	۱۳	ان تحقق	ان تحقق	۳۹۰	۶	ازاحه	ازانچه
۳۸۶	۲	برده	برده شود	=	۱۳	انفقوا	انفقوا
=	۳	گردد	گردد	۳۹۱	۶	مرعوبات	مزعومات
=	=	نتایع	تتابع	=	۱۲	الا المقین	الا المتقین
۳۸۷	۱	فتسل	[illegible]	۳۹۹	۸	نزآرند	ندارند
=	۵	[illegible]	ذات	=	۱۱	ینسب	نیست
=	۱۳	دیت	[illegible]	۴۰۰	۱۴	عزا	عزآ
۳۹۰	۱	کرصه	گریه	۴۰۲	۱۳	نخشر المقیر	نخشر المتقین
=	۲	بکشف	بکشفت	۴۰۵	۸	بنا بر	بنا بر
۳۸۸	۶	درسی	[illegible]	۴۰۴	۲	خلاف این	خلاف این
=	۸	[illegible]	[illegible]	۴۰۹	۲	خارج است	خارج از وجود خارج است
۳۹۳	۱۳	[illegible]	[illegible]	=	۳	موسان	بوستان
۳۹۴	۶	تحقق	تحقیق	=	=	مرتب	ترتب
۳۹۵	۱	نیها	نیها	۴۱۳	۱۳	مشروط	مشروط
=	۲	براست	[illegible]	۴۱۶	۲	[illegible]	[illegible]
=	۱۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱	دهقانان	دهقانان
۳۹۶	۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

۴۲۱	۵	مرده	مرده	۴۳۱	۱۲	[illegible]	[illegible]
۴۲۲	۱	نسق	نسق	۴۳۲	۷	ربما ما یود الذین	ربما یود الذین
〃	۶	ممیز	ممیز	〃	۱۱	فیعیر الذین	فیعیر الذین
〃	۷	قدام الصادقین	قدام الصادقین	〃	۱۳	فیستفون	فیستفعون
〃	۱۳	زعین المتنافین	از عین المتنافین	۴۳۳	۹	سروق	سواق
۴۲۳	۳	عام است	عام است	۴۳۵	۷	فی السماء	فی السماء
〃	۱۵	ذهبی	ذهنی	۴۳۲	۱	من خیر	من الخیر
۴۲۵	۳	بشفوع	بشفوع	〃	۸	بعد	تبعد
〃	۱۵	ستم	بستم	۴۴۳	۱۵	یتبع الناس	یتبع الناس
۴۲۶	۱۱	لا ینفعله	لا تفعله	۴۴۴	۳	پس آن	پس آن
〃	۱۴	ربرکه	دبرکه	〃	۹	احدی انیه	[illegible]
۴۲۷	۲	ینفی	ینفی	〃	۱۲	براداث	[illegible]
〃	۹	بحجابت	بحجابت	۴۴۵	۱	رضامی	وشافی
۴۳۰	۳	دیگران	دیگران	〃	۵	خمر	[illegible]
۴۲۹	۱	کذب	کذب	〃	۱۲	[illegible]	[illegible]
〃	۹	کذب	کذب	〃	۱۳	[illegible]	[illegible]
۴۳۰	۲	کذب	کذب	۴۴۹	۱۳	[illegible]	[illegible]
〃	۱۰	[illegible]	[illegible]	۴۴۹	۱۱	[illegible]	[illegible]
〃	۱۲	مرده	[illegible]	۴۵۰	۷	[illegible]	[illegible]
〃	۱۴	ابهام	ابهام	〃	۱۵	لا یحبها	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۵۱	۲	تحمید	تجدید	۳۶۹	۵	وحودی	وجودی
〃	۱۳	ہمہ	ہمہ	۳۷۰	۳	و مالہ	و مالہا
۳۵۳	۱۰	ہرچہ جز بافوق	ہرچہ جز بافوق	۳۷۱	۱۰	اقتبار	اعتبار
۳۵۴	۵	باحاطہ	باحاطۃ	۳۷۲	۳	کلمہ	کلمہ طیبہ
۳۵۵	۱	تفبیش	تفتیش	۳۷۳	۹	علی الصلوٰۃ و صلوٰۃ	علی الصلوٰۃ و [illegible]
〃	۱۵	تعلق	تعلق	۳۷۷	۱۱	من [illegible]	ان [illegible]
۳۵۷	۲	دلالۃ	دلالۃ	〃	〃	بشرح	بیشرح
۳۵۸	۲	نزع	توسع	〃	۱۲	[illegible]	[illegible]
۳۵۹	۷	بہرکہ	بہرکہ	۳۸۰	۷	انضمظر [illegible]	[illegible]
	۱	موبی	ابراہیم	۳۸۵	۲	[illegible]	[illegible]
۳۶۱	۸	شا نیاز	شانیہ	〃	۱۵	[illegible]	[illegible]
〃	۹	تحققیق	تحققیہ	۳۸۷	۸	[illegible]	[illegible]
۳۶۳	۱	باعتبار [illegible]	باعتبار [illegible]	۳۸۹	۵	نظرا	نظر
〃	۹	تجمیع	تجمیع	۳۹۰	۳	بنی	[illegible]
〃	۱۲	نظرا	نظرا	〃	۱۰	متغمنہم	[illegible]
۳۶۴	۷	[illegible]	[illegible]	۳۹۱	۱۲	نہایہ	نہایہ
۳۶۵	۱	تنقیص	[illegible]	۳۹۱	۹	[illegible]	[illegible]
۳۶۶	۹	[illegible]	[illegible]	۳۹۲	۱۳	نفسین	[illegible]
〃	۱۲	[illegible]	[illegible]	۳۹۴	۳	سیر	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۹۵	۵	صفحہ	صفحۃ	۵۱۴	۱	الی	الیٰ
〃	۶	ادراکش	ادراکیش	۵۱۷	۴	عدم	عدم
۴۹۶	۶	سپید	سید	〃	۶	تحسنات	بحسنات
۴۹۷	۵	مولاانا	مولانا	〃	۱۵	بستی	پیشی
〃	۱۱	لله	اللہ	۵۱۸	۵	بہامشتبہ	بہامشتہ
۴۹۹	۷	فراعت	فراغت	〃	۱۱	خر	خبر
〃	۱۵	تخبیر	تجبیر	۵۲۰	۱۱	سہ	بہ
۵۰۰	۱۴	تجتنبوا	تجتنبوا	۵۲۲	۲	اسعۃ	اشعۃ
۵۰۳	۴	[illegible]	ایسے	۵۲۳	۴	نارک	نازک
۵۰۷	۱۲	[illegible]	انفصال	۵۲۴	۳	دای	خدای
۵۰۹	۱	[illegible]	موجبہ	〃	۴	قربہم	قربیہم
〃	۱۴	[illegible]	تبیین	۵۲۸	۱۳	نیابد	نیابد
۵۱۰	۴	[illegible]	ای	۵۳۱	۱	بابب	بالسبب
〃	۱۵	[illegible]	انہ سمیع علیم سورۃ الانفال ہی آخر کلام	〃	۸	فزیادہ	فزیادت
۵۱۱	۲	[illegible]		〃	۱۴	للاسینا	للاستیناف
〃	۱۰	سورہ	مورودہ	۵۳۲	۵	غفلت	غفلت
۵۱۴	۳	بہ چہ گیرد	ہرچہ گیرد	۵۳۴	۱	اذکروا	واذکروا
〃	۴	تفصیل	تفصیل	〃	۱۴	بمظریت	بمظہریت
〃	۱۵	کلاام	کلام	۵۳۷	۱۲	علیاہ	علیا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۴۰	۱۵	بہ نبیات	بہ نبیات	۵۶۷	۳	متشابہ	متشابہ
۵۴۱	۱۲	بنہان	پنہان	۵۷۱	۹	فالقرار	فالقرار
۵۴۲	۳	حجاب	حجاب نور	۵۷۳	۲	تعالی	سبحانہ
"	۱۳	مسجودیت	مسجودیتہ	۵۷۵	۹	تا تعبدون	ما تعبدون
۵۴۹	۳	مبدرۃ	منبدرۃ	"	۱۵	ایمان تدا	ایمان بربودا
"	۳	منظہرہ	منظہرۃ	۵۷۹	۲	واضافۃ	واتضافۃ
"	۹	و	وربوبیتہ	"	۱۳	نصدیق	تصدیق
۵۵۲	۱۳	لالۃ	ولالۃ	۵۸۱	۱۴	دلاۃ	ولایت
"	"	نامتناہی	نامتناہی	۵۸۳	۷	عرف	عرف
"	۵	لہ	کہ	۵۸۳	۹	ربوبیتہ	ربوبیتہ
۵۵۵	"	نتجبلن	یتجبلن	"	۹	استغنار	استغفار
۵۵۶	۷	بتبیل	بعنل	"	۱۱	موبدا	مبتدا
۵۵۰	۹	رودا	رو داد	۵۸۵	۵	بالموجود	بالموجودات
۵۶۰	۵	فنجری	فنجزی	۵۸۶	۱۰	فالمہ	فالمعہ
۵۶۱	۳	تام	تمام	"	۱۱	محصم	محمد
"	۸	نسلم	صلم	"	۱۲	نحصل	مخصلت
۵۶۲	۷	البیہ	البتۃ	۵۸۸	۱۱	سعیتی	سعینی
"	۱۵	حمود	جمود	۵۹۰	۱۳	نبیتا	نبینا
۵۶۵	۳	الہہ	الہ	۵۹۲	۱	کوان	اکون
"	۹	المہ	البتہ	"	۷	الحدیث	الا ایمان

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۹۳	۱۵	نزدیکش	نزدیکش ام	۶۰۴	۷	هم	هم حق هم
۵۹۴	۱۴	شبیهش	شبیهش	۶۰۵	۲	ایمان وعمل و تقلید	ایمان وعمل وتقلید
〃	〃	صانع	صانع	۶۰۶	۲	لصالحات	الصالحات
۵۹۵	۴	مصنوع	مصنوع اول است	۶۰۸	۴	عوارضه	عوارضه
〃	۱۴	مداد کلمات	مداد الکلمات	〃	۱۵	همان	همان
〃	〃	ان تنفذ	ان تنفد	۶۰۹	۳	صاحبش	صاحبش
۵۹۵	۱۴	ما فی عده	ما فی عدده	〃	۴	لاسبب	للسبب
۵۹۶	۱۴	مصنوع	مصنوع	۶۱۱	۵	و نزل	و تنزل
۵۹۶	۴	بزرگ	بزرگ +	۶۱۳	۶	وابا لهم	وابالهم
〃	〃	فضل	وفضل	۶۱۷	۶	تقلید	تقلید
〃	〃	درو شد	درو شد	۶۲۰	۱۴	و ملتزم	و ملتزم
۶۰۰		زولیده است	اولیتر است	۶۲۱	۱۵	حقیقه	حقیقیه
〃	۶	الی یوم	الی یوم	۶۲۴	۱۲	در تنازع	و تنازع
		۱۴ غیر	علی اصل غیر منبر	۶۲۶	۳	فضل	وفضل
۶۰۱	۱۴	یعلم فی الغد	یعلم ما فی الغد	۶۲۷	۳	بر همه	هر همه
۶۰۲	۴	سنه	سنه	〃	۴	شد	شد
〃	۱۴	فرو	فرو	〃	۶	فی الموجود	فی الوجود
۶۰۳	۱۵	مرسل	مرسل	۶۲۸	۱۴	کچه	بچه
۶۰۴	۳	دیش	دینش	۶۳۰	۳	بعضی	بعضی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۴۳	۱۰	مبارک	مبارک حضرت	۶۵۸	۱۵	بتشفعہ	بتشفعت
〃	۱۳	پس روح	پس ارواح	۳۵۸	۳	علیہ وسلم	علیہ وعلی آلہ وسلم
۶۴۵	۱۵	ارسالہ	ارشادہ	〃	۴	مستغرقا	مستغرقۃ
۶۴۶	۳	رسول اللہ تعالیٰ	رسول اللہ تعالیٰ علیہ	〃	۸	معہودہ ذہنیہ	معہودہ ذہنیۃ
〃	۴	لاالاالا اللہ	لا الہ	〃	۹	شفعہ	شفعۃ
〃	۵	بتفصیل	بتفصیل	۶۵۹	۱	فبال	فتبیل
۶۴۷	۱	الف بال	ا بال	〃	۵	تعبیر	فتعبیر
〃	۱۳	فی استقرار	بی استقرار	〃	۱۵	ق صلے	ق صلے
۶۴۸	۳	باشد	باشدس	۶۶۴	۱۴	آگر	آگرہ
〃	۴	بالمعانی	بالمعانیم	〃	۱۵	مجبوشش	مجبوبیتش
۶۴۹	۱۵	توجہ	توحد	۶۶۸	۱۰	اللہ تعالیٰ اثیر	اللہ اثیر
۶۵۰	۴	سوجہ	توحد	۶۶۸	۱۲	بدی	بدی
〃	۷	قول	قبول	۶۶۸	۳	کم	سکم
۶۵۵	۱	وبخاست	بخاصیت	〃	۱۴	وا سبوحہ	وا سبوحۃ
〃	۴	قلوبنا	قلوبنا الخ	۶۶۹	۷	بصرت	بصرۃ
〃	۳	بخشندہ	بخشندہ	〃	۹	وما ذکر	وما ذکر
۶۵۶	۱۱	فیہ اقناع	فیہ الاقناع	۶۷۱	۹	الہ	بلہ
۶۵۸	۶	قوسوس	قوسوس	۶۷۳	۲	[illegible]	[illegible]
〃	۱۳	[illegible]	[illegible]	〃	۳	[illegible]	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
٦٧٣	٦	والمنفل	والمنفصل	٦٩٦	١٠	الابحوار	الابوار
٦٧٦	٧	منکر	متنکر	〃	١٢	قول	فول
٦٨٠	٢	ابن عباس رض	ابن عباس رح	٦٩٧	٢	قول	فول
〃	٣	قال	قال	〃	٧	محبوبتیہ	بمحبوبتیہ
٦٨٣	٥	ذات	ذات	〃	٥	اجب	احب
〃	١٥	ار	از	〃	٨	بالمفصد	بالمقصد
٦٨٤	٣	سیپازد	ملیازد	٦٩٩	٧	وعلیکم	علیکم
٦٨٦	٣	مبین	مبین	〃	١٣	لایدری	لایدرسوا
〃	٣	یحقوابہم	یلحقوابہم	〃	١٥	بان	بان
〃	٥	یشا	یشارط	〃	〃	التاویل	التاویل
〃	١١	الحلیم	الحکیم	٧٠٠	١٠	نیکم	فیکم
٦٨٧	١٠	تعالی	تعالی	٧٠١	١١	تفسیر	تفسیر
٦٨٨	١	است آ	راست آمد	〃	١٥	التی	التی
〃	٣	مجرد	مجرور	٧٠٣	١	جوار	جواز
〃	٦	اذین	این	〃	〃	بجوزة	بتجوزہ
٦٩٥	٦	وقدتری	وقدتری	٧٠٤	٣	فلاتکفرون	فلاتکفرون
٦٩٦	٣	قوبت	تقویت	〃	٦	علیة	علة
〃	〃	نظرفیتها	نظرفیتها	٧٠٦	٨	غالی	فالی
〃	٩	المحل	المحل	〃	١٣	بماخودها	بماخوذها

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۰۶	۴،۱	لما بینتم	لما بینتہم	۶۲۸	۷	مجنبۃ	مجتنبۃ
۶۰۷	۱	محمد للسبع	محمد للہ	۶۲۹	۱۲	مخدشہ	محدثتہ
"	۹	تقسیم التعیینات	تقسیم التعینات	۶۳۱	۴	مخفیۃ	مخفیۃ
۶۰۸	۹	ذہنیۃ	ذہنیۃ	۶۳۴	۱۴	منکر	متفکر
"	۱۴	مسوقۃ	مسوقۃ	"	۱۴	قشرت	کثرت
"	"	حکی یقی	حکی یبقی	۶۳۵	۴	مبنی	مبنیا
۶۰۹	۲	حسین	معین	"	۱۲	تا فغانان بر	تا فغان برکشا
"	۷	سنے	مبنیا	۶۴۰	۲	دردمندان	دردمند
۶۱۱	۳	فضول	فضولۃ	۶۳۹	۳	المعدوا الجبل	بالمعدو الجبل
"	۱۲	مبنی تغلیبہ	مبنی تغلیبہ	"	۴	وجبہ	وجبہ
۶۱۲	۲	من بعضہا	من بعضہا	۶۴۳	۱	الافعال	الانفعال
"	۴	نشاہ	نشاۃ	"	۱۴	وتستفہمن	وتستفہمن
۶۱۶	۱۵	سہاہ	شہادت	۶۴۴	۱۰	موجودات	موجودات
۶۱۹	۱۰	شاید	شاہ	"	۱۲	تبیغیر	تبغیر
۶۲۰	۹	جای است	جای است	۶۴۵	۲	ظلوما وجہولا	ظلوما جہولا
۶۲۳	۱۲	انعمت	نعت	۶۴۷	۳	فی الالفاظ المقیدۃ	فی الالفاظ المقیدۃ
۶۲۶	۷	التعلقہ	تتعلقہ	۶۴۸	۱۵	[illegible]	[illegible]
۶۳۰	۲	المحبۃ	المحببۃ	۶۵۱	۱	بالغت	[illegible]
۶۲۸	۱	اغتنام	[illegible]	۶۵۱	۳	تقتضا	تقتضیا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۵۳	۱۱	فریہ	فربہ	۶۹۸	۹	مسلمان	بوسیلہ مسلمانان
۶۵۴	۳	فعال	ان بکا فعال	″	۱۳	[illegible]	[illegible]
″	۱۲	فی النار رفتی	فی النار رفتی	۶۷۰	۹	[illegible]	[illegible]
۶۵۵	۵	فی ذکر کیفیت	فی ذکر کیفیت	۶۸۱	۱۳	[illegible]	[illegible]
۶۵۶	۹	فی ورا الدین	فی ورا الدین	۶۸۲	۱۳	[illegible]	[illegible]
۶۶۰	۸	اندراز	انداز	″	۱۰	[illegible]	[illegible]
۶۶۱	۴	[illegible]	[illegible]	۶۸۴	۱۳	[illegible]	[illegible]
″	۸	[illegible]	[illegible]	۶۸۵	۴	[illegible]	[illegible]
۶۶۲	۹	حائل	حائل	″	۹	[illegible]	[illegible]
″	۱۱	حائل [illegible]	حائل [illegible]	۶۸۶	۱۲	[illegible]	[illegible]
″	۱۲	[illegible]	[illegible]	۶۸۸	۵	[illegible]	[illegible]
″	۱۵	[illegible]	[illegible]	″	۱۵	[illegible]	[illegible]
۶۶۳	۹	[illegible]	[illegible]	۶۸۹	۵	[illegible]	[illegible]
″	۱۱	تقدم	تقدیم	″	۱۱	[illegible]	[illegible]
″	۱۴	[illegible]	[illegible]	″	۱۵	[illegible]	[illegible]
۶۶۴	۳	[illegible]	[illegible]	۶۹۰	۱	[illegible]	[illegible]
″	۱۰	[illegible]	[illegible]	″		[illegible]	[illegible]
″	۱۵	[illegible]	[illegible]	″	۳	[illegible]	[illegible]
۶۶۸	۵	[illegible]	[illegible]	″	۵	[illegible]	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط
۵۶۹	۶	مہمل	مہمل			
۵۸۰	۱۲	تسلیماً	تسلیماہ			
۵۸۱	۱۳	بسم	بسملہ			
۵۸۳	۳	ابطابن	ابطابن			
۵۸۸	۴	ناردنی	نارونی			
۵۹۰	۱	سیہ بخشش بکجرتا	سیہ بخشش نہ بکجرتا			
۶۱۲	۶	مشتغل	مشتغل بتقاہ			

CALL No. { ۲۹۷ ACC. NO. ۱۳۲۷۲

AUTHOR مولانا عبدالوحید

تذکرۃ الجن

MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1·00 per volume per day shall be charged for text books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.